	The state of the s		
CALL No.	94°.	ACC. NO. 11"	
AUTHOR	1045	م علی، میر	Ŋċ
TITLE		َ مَرْ الكرامِ	Ĺ
		To Till a programma control of more standard programma and second of the standard st	Think the second of the second
500 1/2 1/2 1/2 1/2 1/2 1/2 1/2 1/2 1/2 1/2	2050607		
62/1.63.0			
	NAMES OF THE PROPERTY OF THE P	A section of the sect	a the energy grows of large transport and the energy grows to



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGAMI BUSLIN UNIVERSITY

RULES :--

- 1. The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fire of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

تُ البَيْدَةُ لَا عَامِيهُما عَلَى آوا ولِكُلِلِى الْمُعْدَى فَالْمُ المال دار وراحة وتنصف في وفي في المراد والمراد ونتسم استدار دوس اول در ذكر يك صدوجيل وسرسم انشعرك في فصل دوم- وردكرينت (م)شول بندي ع وتحقی محید الله خال وبه ابتنام مولوی محید الحق عانى بقاد عام لا بمرز دار السّلطن عي عابي عنه الطفيح ازكنب فالذاصفيجيد أبادكونا أتحادي

مولوی جراغ علی صنا مردم المحاطب نوال عظم با رجاک بها درگی لا جواب کتاب «کرٹیکل اکسپوریش آف دی با پیولرجها د"کے اردو شرحبه معرفی معرف کی ایکسپوریش کا درو شرحبه

مترجه مولاً نا فلام مسين من بانى بتى مترجم من ملسنة نعليم بررب مبينسير مكيم شيرش الله قادرى - ايم - آر-اس- ايس - ايف - آر- انتج ايس عالم آثاناً سما بي بي

عبساً في صنفبن اسلام برېيندست به اعراض کرتے چلے آئے ہيں که مذم اسلام دنيا تَشْشَرُ كِيهُ لِي كُلِ حِن اللهِ كِمَا لِي مَا لِي مِن مِوا قعات غروات برايا-اور لعوث كفام سيمش يەلۇك كچۈلىسى دنگ كىمىزى دىلىع سازى سىدىيان كرقىبىي سىكى بنا يرىيىشىموم كىيا يىمى ب ان كاتباع في ايك التدين الواد اوردوسر عين قرآن ليكوند بالسلام ي اشاء مشاجها دیکے ساتھ علای - تستری وغیرہ پہلی عبسائی دنیا کی طرف سے اعراضات مواکر ترديد كميشيم الون كاطرف سع بونى داى بهدوستان كاسترك أوال ادوي مؤموع برمتعدوا محاب تصنيف وثالبف كرجيك بي شلامولوى محمت اللهم وم مولوى مولوى عنابت مهدو كروم مندوستان من مشودمنا فركور عين فرقوم سعوسيا مروم خیسی عیسا بیول کے اعتراصات کے نمایت عالمانہ اور مختقانہ جو ایات دیکے جس عظم یا رہ چڑ عی ماحیروم نے ہی ندمب اسلام کی جابیت ہی ہیشہ بعثل کتب ورسائل بن الرامينين كان ين كا عنود نها يتعده اوربست قدرك قابل بي مرميرك ويراست يروى جراغ على ما مرومي ورس ايك وفصوصت به كطودا واجاب طراقيدات دال بنايت كارد اي دوسرت ال سه بيلي بنا بكرى معشف فع شاجها د كَنَا ثِيْنِ نَكْمَى مرسيوم وم كَنْف إلفران عليها وم مِن الرحيني واست كا ذكر بست كجه يتعليم ين وتقسر كاولدول مى كورساور شاطرين عومداء مولوى يراع على ما حيد عن الوقوع ومدوجوزان فالتراث منونك الكين محمي

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE1133

ريشم التداليكمن الريم التداليكم

به نخفین و ختم کتا ب

فسن الخسنة

سرماییٔ حدنباز مبده کارواح معانی را با فوالب الفاظ آمیخی به کرنجلعت ک را از در فدرت آویجت وجوابر صلوات نشار اتنی که نشش کلام نکمته بردازی -رگارنشاند و محضر دعو کے زبان آوران را به مهرسکوت رساند فرارت - اما در

بادی فن دلابین واصحاب عالیجناب که مطالع دیوان مدایس و حواله درانگشت انا بعد عرض می دار دبا شکستهٔ زا دیژ گمنا می نقیرعْلام علی آ

نی واسطی بلگرا می کداین دلدادهٔ زلف شخن و خلص معنی طرانسلارا واگذارد-بن منصب موزونان سلف وخلف بر داخمنه و تذکرهٔ الشعبه همه خاطر مورخان رساخته آنا آن سنی نقش انگاره و تصویر تنگاره بود لهٔ زا بعار فرافه اقرل را دین موا درنگ اصلاح ریمنی نشد و نقش نانی بدار اول برانگیخته

از نشهٔ شراب وسر بع نتراز برتو آفتاب است هرده پدسیفس بر دوفصل نقرا ررساند و جا، بجایر تورواج افضائد-

ا مین نظر و قبقه سنج نسنی نمانی را جم شنی تواند بیندید و در سل اول در در کر ندین به طبع نبرنگ در بن شبوه معذور است و شیشته بوقلمولور و رو زافله سنجان ما کلکاف شدی افر اید ساختهٔ و بر داختهٔ پیشین نفذ بج پیارین

عم عَالِمُ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةَ بِهِ أَفْضَاءُ صَلَّحَة رَبُّ مِي كُرُوانُ وَحَرَّو فَصِياءً "إذي

انشكغ من ابذ إوننسها نأب بخبرة نقآا فونناها احكام ساكنان كان وفرورفنكان أشفلُ السَّافِلْيْنَ نقصان ببطريق اولى قابل تبيل غدبل تواند شدهر حيدنسخ اول نفرة حكمت است ونسخ ناني نتي غفلت كاكهصنف نشير زندكى ورسرولباس عنصرى دربرداروكناب للجام ید وطرهٔ گفتگوسراز درازی منی تواند پیجید که بعدا زنظر ثانی و ثالث و إنهاكل مى كندونها را درخاطر مى شكندسي روزى كرمعنف ثنام انيزرنگيممنف گيردو ازلب ستني كارسالها صورت پذيرد-ندكدركن فلروسخندا في عاد كاتب اصفهاني وقت علم مناقشه افراخت إم استا والبلغاء فاضى عبد الرحيم نسائ متوجد ساخت قاضى جراب دوبا دة صافى يرميلسيان عالم انصاف ببيود الخص جوالبش اين كه الْحَيُّ قُمَا الدَّرِي فَا وَقَعَ لَكَ أَمرَ لا وَهُوَ النَّ الإِنْسَانَ لا يَكْتُبُ لاً يَقُولُ فِي غَلِى لِوَعُيْرِهِ لَا لَكُانَ احْسَنَ وَلَوْتُرِكَ وْ لِلْكَ يْنِ وِعِلْزَقُ عَظِيمةً وَجَعِنَّ مُسْتَقِيمَةً عَلْمَ اسْتِيلِّرِ مِنْ مَا النَّفْعَانَ مرنسان"

من پیش از نالیف کتاب نظر برعوا قب امور داشته ام و درعنوان من اعتدار این عبارت نگاشته :-

الله اصلاح چنا نجد بایدوشاید منوز تجمول منه بروستد وصورت این مرعا "

این تابه اما با عب سرعید خامهٔ نوشخرام درطی این مقام آنست که " دیگی

طريقياى است بربادچشم نفا از ونتوان داشت و پيكرميها ني حياب است"

كمَّا أبن وم بنفس ويكر شا بدكر اشت"

race

سبت پرنوع در ان است کا در نرم دود نیستم مره برجرد نی خاموش است "
الحاصل بعد تالیف پدیم فیها بخاطر رسید و سرپنج حب الوطن دامن دل کشید کرکتا بے در ذکرصاحب کمالان ملگر احم صَادَهٔ اللهُ عَن طَوَابِ فِ اُکَانَا مِربِرَحِی در آید. و آثار بکه در نقابِ خفامتواری است جلوهٔ ظهور نماید سخته به تخفیق و در آید. و آثار بکه در نقابِ خفامتواری است جلوهٔ ظهور نماید سخته به تخفیق و شفتی مطالب برداختم و طاق سان معانی دا لیکل اهم عبارت بندساختم کتا ہے در بیخ فصل صورت بست و شاہدے که گرد خیال می گشت برگرسی نشست نیست فیست در بیخ فصل صورت بست و شاہدے که گرد خیال می گشت برگرسی نشست نیست خیست خیست از است اند و بی ابر حیث بیراسته مثل عرفان طرا زی د بحکه بردا زی جامعیت آراسته اند و بی ابر حیث بیراسته مثل عرفان طرا زی د بحکة بردا زی مختب دند و بی فصل شعرار اسامان نفدارت - اما در موضع اول دائرهٔ استیعاب برسطح درق کشیدم و در موضع نانی رشتهٔ حواله درانگشت می بیریدم -

شخصهٔ خواست که نقل فصول شعرا بردارد- وفصلین فقرا و نصلارا و اگذارد-درین صورت حال ارباب حواله معلق می ماند و کلام شاعرب نرجمه خاطر مورخان را بنستی نمی رساند للنذاکناب را بدو دفتر نقشیم کردم- و نفصیلیان دفترا قرل را دین

دفترنیز برسیل اجمال و استقلال به فخریر در آور دم-

نام دفتراتل ماً شرالكرام اردى بلكرام است

ونام این دفتر سمرو آر او است نیز محتوی بر دوفصل فصل اول در ذکر صاحب طبعان فارسی اَبَیْدَ هُمَ اللهُ بِدُنْهِ جُ النَّفُلَاسِ فصل ثانی در ذکر ثانبه سنجان مندی جَزَاهَمُ اللهُ بِحَالَبُهُ الْهَابُرُ

وبرائ شعراء عرى الموذ جعلى وبزبان عربي طح انداحم وفعمانان

P

راباشعراء فارسی مزج نساختم که فارسی دانان بسیط مطالعهٔ اشعار عربی راوای گزارند و کا تبان عجم زبان عرب را به تقریفیات از صورت نوست برخی آرند و به نقربیب مروم بلگرام جسے دیگر را درین محفل خوانده ام و توافل سخن را از کہا تا بکیا رساندہ - لمؤلفہ

این تانده سوادسرم دبداراست سرماییسیش اُدلیالاتهاست برجیند شکلف ندارد آم چونهش فزنگ ساده وبرکاراست اکنون تا تیج نزتیب کتاب نبت می نایم - ونظر ارا به نهال سیرا بی نضارت می افزایم ه

نوشا مشاطئه کلک بهنرمند به رخسار ورق مالیده غازه شنواز قریان نویب تاریخ نشاند آزاد میروسنر تا زه امیدار فریان نویب تاریخ نشاند آزاد میروسنر تا زه امیدار فکراء این فن وحرکت شناسان بفی خن آنکداگر خدمت نیازمند بیند افتد و نوشراروب و عام حمت نمایند و اگرسقی ملاحظه شود به مجول لطف معالی فرایند - یاف آخیری الا علی ترب العلی آیک هم الله برو و آگویم المعین و اکتوا می ایک کی و نوم المعین سوف فصل اقل در در کرصانب طبعان فارسی آیک هم الله برو و آگویم الله برو و آگویم الله موزون دا صالت این و در مکنون بیان فی ساز دوسامع شخی برستان را باین حرف دانشین می نواز د

ارباب سیرانفاق دار در که در محفل اقدس رسالت بنایی ورسانندهٔ نفائس وی اتبی عَلَیْهِ اَ فَضَلُ الصَّلَوَاتِ وَالْمُلُ الصَّبَاتِ اُسِیم حَن موزون می وزید و عَنْجَدُ لعل مبارک بائیسم آشنای گر دبیه و هرگاه خاط طکوت ناظرا زاستها ع سخن می کشود خاطب را به خواندن شعر و بگرییم اشاره می فرمود -وموزونان با ئے تخنت رسالت را به بچوشرکان مامود می ساخت و طائفهٔ معى طرازان رابرانعام معلات واقتهام عنايات مى نواخت خطاب أعقبها الكفّات فانقاب أعقبها الكفّات فانقاب أعقبها الكفّات فانقاب منهر المعنى الكفّات فانقاب أعقبها ألكفّات فانقاب منه براس وحد الله عند وقع الله عند وقع الله عند و وعلا من منه برس نام جاريه به حسال مفي الله عند و وعلا منه برد مبارك به كعب بن فرجيم و رجائزة تعبيدة عند و دركت معتبره مسطور -

ودرتفنير فرطى آورده فال كعب (بْنْ مَالِكِ) ٥ جَاءَ السَّخِبَيْنَةً كَى تُعَالِبَ مَ بَهَا وَلَيْعَلَبَنَّ مُعَالِبُ أَلَعَلاَّ بِ حضرت صلى الله عليه ولم فرمود "لَقَلْ مَسَ حَلَى الله يَالَّعْبُ فِي تَوْلِكَ هُلَا ودردوا بين آمده كه حضرت فرمود إنَّ اللهَ لَمُ رَيْسَ ذُلِكَ لَكَ بعنى برسَّى الله تعالى فراموش مكندا بن شعرت كرش استَّ و

والثي

مرا دانسخینی بخری کا محیم بروزن سفین قربین اندو در اصل محید طعام آ کداز آردوروغی نزتیب دیند فربیش این طعام را آکتر استعال مے کردندوم کی دیگرا ذین وجه قربیش راطعنه می زدند تا بحد یکه نام ایشان سخید یو افتا دولیفلین صیخ مجمول است و مغالب صیخ اسم فاعل و علاب صیخ بمبالغر بعنی آمریم قربیش تا غالب شوند برور د کارخود را و بر آبید مفاوب می شود غلیه جوبیده بر کسے کرسخت غالب است یعنی حق سجان و تفالے -

ك تفسيركبير جدد عصفي . ده د د مشكوة صفي ا . ٧٠ م كله تفسير در المنتفي جلده صفي . المطبوع عرب المعموم بي ما مطبوع عرب المسلود والم معلود د بي سنت الد بجرى -

وبینی جلال التین سیوطی درخصائص کبری دوایت می کند که نالغه جعدی شعرے درحضور برُ نورحفرت رسالت صلے اللہ علیہ ولم خواندہ فرمود اَجَدُ لَتَّ كَا يُفَضِّفُ اللّهُ فَاكَ يعنی شعرجيرگفتی نشكند خدائے تعالىٰ دنداں ترا-

عرنا بغه یکصدوچندسال شددندانی ندر بخیط - و ورروایت جرگاه دندانی می اُفتاد بچائے آل دیگری روئید -

ونداسے می افتا دبج سے ال ویری رونید و رسید فی از با اختیاب است کے اختیاب کھنگے اللہ عکر اللہ علیہ وسلم آمد و گفت ما مولان اللہ علیہ وسلم آمد و گفت بارسول اللہ بدر من می خوا بدکہ والی بحیر و حضرت فرمود بیر وخود را پیش من بیاله بون بدر او آمد حضرت فرمود بیرکہ تو مال اور اسے گیری عرض کرد بیرس یا رسول اللہ اور اکر مصرف مال اور اسے گیری عرض کرد کر بیرس یا رسول اللہ اور اکد مصرف مال اور بست کر عمات و قرابات اور آبیا مون کون بیرس یا رسول اللہ اور اکد مصرف مال اور بست کر عمات و قرابات اور آبیا مون میں منوز از زبان بر نیا مرہ حضرت علی اللہ تعالیٰ بدی ہنوز از زبان بر نیا مرہ حضرت علی اللہ تعالیٰ بدی ہو اللہ کونی اور نوسید نور شعرے ۔ شیخ گفت کا کوئل اللہ تعالیٰ بدی بدی ہیں میں را و و بعفت عدد یعنی بیشہ افر وان کنا د مار اللہ تعالیٰ بری بھیرت و لیتین را و و بعفت عدد یعنی بیشہ افر وان کنا د مار اللہ تعالیٰ بری بھیرت و لیتین را و و بعفت عدد یعنی بیشہ افر وان کنا د مار اللہ تعالیٰ بری بھیرت و لیتین را و و بعفت عدد یعنی بیشہ افر وان کنا د مار اللہ تعالیٰ بری بھیرت و لیتین را و و بعفت عدد

نه دلاک النبرة جار ۲ صفی ۱۹۲۷ و فصائص کری جار ۲ صفی ۱۹۹۱ بر دومطبوع حید رآ با دوکن . که ورنسخهٔ ولاکل بینی مطبوع دائرة ۱ لوارف حید دابا دوکن همص نموده شد - ۱ ما این باب حدیث مذکور مظری مده - آرست این روایت مع بفت عدد ایبات درکتاب سیرة محرید مؤتف مولوی کرامت علی د بلوی مرح مطبوع مربی مطبوع مربی صفی ۲۰ ما متقول است و حرف ایبات درشدی ماسد تیربزی صفی ۸ دم مطبوع بورب برخام بن شریم کماری موجود است - ابباف كركفته بود بعرض رسانبدا ولن ابن است ٥

غَدَّوْتُلَكَ مَوْلُوْدًا وَعَلَتَكَ بَافِعًا وَ تَعَلَّمُ مَا الْجَبِي عَلَيْكَ وَتَنْهَلَ عَلَيْهِ فَعَلَمْ مَا اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّهُ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللهُ اللهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ اللهُ اللهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ اللهُ اللهُ عَلَيْهُ وَمَعُولُو اللهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ اللهُ عَلَيْهُ وَاللهُ وَاللهُ وَاللهُ عَلَيْهُ وَاللّهُ اللهُ عَلَيْهُ وَاللّهُ وَاللّهُ عَلَيْهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ عَلَيْهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللهُ اللّهُ عَلَيْهُ وَاللّهُ وَاللّهُ اللّهُ عَلَيْهُ وَاللّهُ وَ

منقصد آنکه شعر فی نفسه مذموم نیست بلکه صن و قیج را جع می شود بمدلول و در بن امرخو د نظم و نشر مساوی است - و معنی قیج آنست که مخالف شرع یا شد

مثل بجو وشخ مسلاف یا کذبی کر موجب اضرار باشد ند کذبی کر محض برای بین کلام آر در - چه نصیدهٔ بانت سعاد فراوان اغراقات دارد وقضمن تغر ل با

ساد وتشير رفاب سشراب است

عَنَلُوْعُوَا خُصَى ذِي كُلْمِ إِذَا أَبْسَمَتُ كَأَنَّهُ مَنْهَلُ بِالنَّرَاحِ مَعْلُولُ الْحَصَلُولُ عَلَيْ مَعْلُولُ الْحَصَلُولُ الله عليه وسلم إبن بمدر الشنبيد و أنكار مع نفر مود

والرين زياده ترآنكه واصف صرت ملى الشعليه وستم در صرب كأت

ئه شرح باشت سعا دلاین بنشام الانعماری صفی ۱۳ مطبوعه بورب لکشار بر عله کتاب المرشی صفحه ۵ و اصطبوعه بورب سان تا ایجری بنقام بریل

عُنفَاهُ جِنِينٌ دُنهَ بِينَ بِراي تصوير مدعاً كرون مبارك وابدكرون تشال علج تثنيبه داوه وأن رامضايفه ندانستنه وتفال وصيدلاني كدازا كابرعلما اندكفته الدكه كذب شعر كذب ببيت زيلك تصد كا ذبتحنين قول خود است بعبى كذب راصد ف وامي نا بيروتضرشاعر محضر تحسين كلام است از بنجا ثابت شدكه تخيلات موزونان براى نزيبن اشعار وتخلير بناست الكارجا ترباشد وبله دَمُّ ألقًا بل ٥ عَجُثْ مَانَتْ سُعَادُدُ لُو مِ كَعْنِي وَ الْعَلْكُ كُفِيدُ فِي كُلِّ مَادِ وحفرت صلح الشعلبيه وستمر كابهم شل مي ز د بمصراع وي فرمود راست ترون كاركشاع كفت كلي لعبد است ، الدُكلُ نَني شَاخَلَا الله كاطِلُ و احياناتشل مى فرموديا بن معراع مه و كاتناك بالكخباب من لَمْ تُزود وبرجا دركلام اتهى وصربيث رسالت بيناءى ذم شعرو شعرا واقع شده بأتفاق الميع دين در مارة ژاژ فايان مشركين است -المانفي تعليم شعراز حضرت صلى الدعليه وسلم وركر تمية منا عَلَمْنَاكُ الشَّعْرَى وَسَا ينتجى لداربرائ انست كالرحرث صلاالته على وسمر فكرشع شعار تودمي ساخت بهت نطرتان کمان ی بردند که تکلیم میارک برآبات بنیات از جهت ملنفی زبانی Ca Lud Line Charles hammen

واین مکند دلیلی است واقع بربراعی این صاعت

معتدا احيا ما ازان مرشرة جامع على الشرعلي وسلم كلام موزون سرير مي

m of the state of my part of the state of

اَنَا النَّبِيُّ كُلَّ لَهِ بِ اَنَا ابْنُ عَيْلِالْمُلِّبُ

و گانهه اصلاح شعرے فرمود-سیدمچر پر زرنجی مدنی رحمه الله تعالی درخی رسائل خو د آورده که کعب بن زهمپر درمیت

اِتَّ الرَّسُولَ لَنُونَ بُنُّ الصَّاعَ بِهِ مُهَا لَكُونَ سُبُونِ اللَّهِ مَسْلُولًا

سُيُونِ الْهِنَكِ كَفت بود-حضرت صلى الله عليه وستم سُيُوفِ الله ساخت

دا فم الحوف گویدظاہرا سبب اصلاح حفرت صلی الله علیہ قِسلم آنست کہ لفظ زائد در کلام وا فع نشود جہ مہند شینچے راگویٹد کرمصنوع از آہن ہند باشندفاً اَلْلَجُومِر الْلَهُ نَتُنُ السَّدَیْفَ الْمُطُنِّوْعُ مِنْ حَیں بیدِ الْهِنْدِ

شْج در مدسمة منوره عَلَى مُنَوِّر مَا الصَّلَاء أَو النِّح يَّةُ كُنْهُ ورفضيلت كالم

موزون برضم براین فقیرواردگردبده واک اینست که بخاری روایت می کندان مِنَ النِشْعِرِ عِلَمَةً مِرضَمَا عُرضَم من بنالان وطبائع دفت وستنگالان موبداست که بعضا زشعر بعنی شعرے که شرعامحود باشد مندرج درمفه وم حکمت است زیراکه فه ق

شعراخص من وجه ازمفهوم حكمت است ومقعود ازین كلام بهان تفسیلت شعراست بس سزا وار آنست كه مخبرعنه وا تع شود ومقدم در ذكر باشد و حق عبارت ابس كرگفته

شود بَعْضَى النَّنَعْ رَجِكَةً الماحفرت صلى الشرعليه وسلّم فرمود إنَّ مِنَ النِّعْرَجِكَمَّةً تقدم تفظى را براصل خودگزاشت براى ابتهام شاك شعرو افادة حصرولسلوب عنوى

را قلب كرد وحكمت را مخبرعن ساخت بجست مبالفه در مدح شوبعني الهبيت حكمت بعف از شعر باشد ومندرج دران

كداندراج ما بهیت مشارم اندراج جمیع افرا داست وخرحفرت صلی الله علیددسلم ازانا دهٔ حصر نیقدیم خروایرا د كلام باسلوب تاكید چه قدر برمراتب مبالغه افر و دو

كمشرح بانت ساولابن بشام الانصارى صفيه ١٩ مطبوعه إدرب اعمله ٥-

ومدارج تففييل شعرداتا كجاسطه فرمود بين معنى كلام شرلف جنين فسدكه مرآيينه حكمت نيست كربعض ازنتع لطف كلام صاحب بوامع الكلم راصت الشرعليه يتم بايدوديا كرمبالغه برنشع مناسبت واشت - ابن مناسبت شعرب را وركلام كربراست مدرح شعرا ورده رعايت منودو وستناويزك براك جوازمبالغه وتنتيكم صلحة سرعيقت باشدا فاوه فرمودصلی الشدعلیه وسلم-وطنيق شارح مشكذة دربيان تول حضرت صلى الله عليه وستم رائق مِتَ ٱلبَيانِ أَسِعُوا هر المن تبعیفنیاست ومرا دستبه بیان برسراست وحی کلام این که گفته شووان بعض البيان كالسص حفرت صلى التدعليه وستن فلب كروو ثبررا مبتدا ساخت واصل را فرع وفرع رااصل گردانبد بجهت سالغه ـ وْآبِي مَاجِد وايت ي كند ٱلْكُلَةُ الْحِلْلَةُ الْحَلْلَةُ فَسَالَّةُ الْمُؤْمِنِ حَيْثًا وَجَدَ هَا فهواحق بعالعي كلي حكن كمشرة مومن است برجاكه يابدآن رابس او سزا دارتراست براخذان - وقبد برجا بإبد برای انست که مع باید نظرابن کس بمقول باشدند بنقال چنانج گفت اند أنظر إلى سَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَا اَ ووركفاية الحاج شرح سنن ابن ماجه كويد بعبارت عربي عاصاش اينكه كلمية مكت ضالة مومن است بعنى مطلوب است اورا دركمال مطلوميت إس لألت كال مون اینست که بچوید کلم پر مکمن را چنا فکه می جوید کسے کم نشرهٔ خودرا- این کلام بطراني ارشادوتعليم واقع شده منبطراتي اخبارج بساموس كاصلاطلب ندارندبا بطربق اخباروا نع شده بحل موس برفرد كامل انتهى وكلية مكمت شامل باشدنشرو نظمرا بجت عوم لفظ مؤير ثاني است التي وي الشَّعِي جُلُقَ ولا اللَّهُ عَمِ جُلُقَ عَرِف المِك اطلاق برنصيره بم آمده- ودرز مان قبهم شعر عرب بهن قصيده بود- قَالَ الْحَوْمُرُفُّ الْكُمَّةُ التَّمْسَيُرُةُ بِطُولِهَا۔

واول کسبکه چوابسخن را در رشتهٔ نظم کشید و این تخفیم موزون را از خزا نه غیب بنظم و شهو درسانید آوم علیها نشالام است چون فاهیل لا میل را شرب شهاد

ك مسلم جلراصفيد ١٩٨ مطبوعه مصروته زيب الاسماء صفيه ١٩١٧ مطبوعه لودب -ك الشعراء ٢٧١ - آيت ٢٢٠ -

چشانید. مرثبهٔ فرزندشه پیدورسلک نظم کشیدا زانست. تَغَيَّرُتِ الْبَلَادُكِ مَنْ عَلَيْهِا فَوَقَدُ الْأَرْضِ مُغَدَّرُ فَبَيْحُ تَعَنَّيُرُكُنَّ وِ يَ لَمُعَيِمٍ وَلَوْنِ ﴿ وَقُلْ بَشَاشَتُ ٱلوَجْرِ الْكِلَيْمِ فَوَا ٱسْفَى عَلَى مَا بِيلَ إِبْنَى قَتِيْلًا قَدُنَّا ضَمَّتَ مَا الضَّرِيحُ ابن أنسير وج غفيراين ابيات راباً دم اسنا دكرده اند وجعے ديگر انكار موده الدكه البياعكيهم القسلوة والشكاه وازكفتن شعرمصوم الد و در تفسیر می المالتان بی از این عماس روایت کرده که آوم علایت لا ابن مرشيرا باسلوب نثرا والمود وبفرزندان وصبيت فرمود كه بهيشه متوارث شؤيد وبرين مسيب عظى رقت نمايند- جون به بعرب بن فحطال رسيد- از زبان مزنى بلسان عرفي تزجر كردوموزون كردانيد-المرشروعلم الرحمة والمده ما بهمدور اصل شاعر زاده ایم ول پاین محنث نه از خود دا ده ایم ومرزاصا كساكري انكاول شعركفت آدم صفى الله و طبع موزون مجت فرزندى آدم بود أكثر مؤرَّضين أورده المركداول كميكشعرفارسي كفت بهرام كوراست روزي بننكار رفية بود شيرب راصيد كردوا زغابت بشاشت اين مفراع برزيانش كتبت عمنم أن بيل ومان ومنم أن شير مليه ولا رام چنگی کر مجبوبر او بو د و بهرخن که از بهرام سربری ز دمناسب آن ا واب بهم ی رسانید در مفایل گفت مه نام برام نرا و پررت اوجاله ك تصنير المدائده- ٤ أبيت م ماصفحد- ٨ اجلدا مطبوع ربيني واليم في معايير اشعار عرص مل ١١١ مطبوع سيروت

المن تدكرة دولت شاه مرقد ي سفيره بالمليوعد يورب والمجر في معالير اشعار عم صفيه ١٠١٩-

و بعض نوشند اند که در عهد عضد الدوله و بلمی در کتا به تعرشیرین که تا آن دنت سلامت بود-این بین بزبان قدیم نوشند یا فتند

بشریر ابگیهان انوشه بزی جهان رانگهبان ونوشه بزی

بشره بریضم با وکسرزای فارسی معنی خوب و نیکو وصاحب فرب نگاف مسروری بفتح با گفته بروز بی بیش از زمان بفتح با گفته بروز بی بیش از زمان

اسلام بم اود-

صاحب نار زخ صبح صا وفی نقل می کند کدا ول کسیکه بعد ازبرام گور دوسه اسلام شعرفارسی گفت عباس مروزی است - چون ما مون خلیفه بمرورنت قصیدهٔ

ورمدح اوبرداخت وصاع جزبل بإفت مطلعش اليست م

اسى رسانىدە بدولت قرق خود تافرقىين كسنرانىدە بجودوففىل درعالم بدين

البيداء خلافت مامون سن نلت ونسعين و مأرنز (١٩١١) بوده است-

وتعفي فلى منوده اندكه لعضوب بن لميث صفاركدر احدى وخمين و

ما تین (۲۵۱) استنبلا با فند بسراو روز عید با اطفال جوزی باخت ہفت جوز برگو انتا دو پیچے بیرون ماند۔ پسرنومبید شد- انفاقاً جوز غلطیدہ برگو رسید ازغا بیت سرور

ای دویت بیرون ، مدیم تروین مسلمان می دود نالب گوید برزبان ببرگزشت سه غلطان غلطان می رود نالب گویده

این کلام برزاق بعقوب خش آمد و بافضلا درمیان آورد- بعد انتون مصراع از محر بزرج یافتند و مصراع و بین دیگرضم ساخت دو بیتی نام کردند وثرت

رفندربای نام شد اما در شعراء عرب تا حال دوبینی تام دارد-

و بریشے آورده اندکه ابتداء شعرفارسی در اسلام الوقص سفاری گفت و ه زبنگ رشیدی جلد برصفی م . ساملوعه کلکند سك ۱۵ ع -

مه فربنگ رشیدی جلد ۲ صفی ۱۸ مه مطبوعه کلکندسات ۱۸ ع - کاه ندر و دولت شاه صفی د س مطبوعه بوری -

او درصدو د کسندگلث ماکته (۱۰،۹) بوده و شعرے که با اونسبت د مهند اینست، أيو كوم وروشت جيكوند وودا بارتدارو بي يار جيكوند رودا بإلجلة ناصدو د ثلث مآنة (٣٠٠) اجرى منرزمة عليل اندك اندك شعر گفته بو دندا آا كصح ببتدويين نبرداخة تاورعهد سلاطبين سامانيه استنادرووكي ظهور كردو ولوال شعر تزنيب داد وبمرور دجور بإبيخن رسيد بجائے كدرسيد راسم اوراق دربي صحيفه جمع ازقافيه سنجاب متاخرين لأكما بتداء ظهوريا انتهاء وجددایشان بعدا زبزار (۱۰۰۱) بجری است برصد بیان مے نشانده بعدا زان موزونان بلگرام را رونتی این انجس می گرداندتا عرصینی را دستنگا جی بهم رسد ونظرتا شائيان را ولانكام بديد آيد- وديوان سرصاحب فن كربرست افتادو بتقريب انتفاب آن اشفاده دست بهم دا واشعارى رود وجز نفول ورباعي قسم وكركن شب عشود-كنون به تريم روشن طبعان مي بردازم- وجراغا في ترتنيب داده جيثم بالر - でしいいじじゅん

(١) سال - مولانا سال السير آبادي

سیاب گوبر باش اسرار است. و آفتاب سرگرم افاضهٔ انوار در ارشاد خفاتی در مارف به نظر گفتاده و در اواح معانی دا در چارعند رباعی بروجه احسن جلوه دا مدن سی سال بچاروب کشی آشان خجف اشرف سعادت جاودانی اندوخت و در ان فرصت قدم ازروف علیه بیرون نگزاشت و از حطام و نیا به حمیرے و ابر یقے فرصت قدم ازروف علیه بیرون نگزاشت و از حطام و نیا به حمیرے و ابر یقے فناعت کرووی بم آغوش ساخت و رحدود سیزعشر و الف (۱۰۱۰) فناسے صوبی بافناسے حدی بی ماغوش ساخت و ایر الف (۱۰۱۰) فناسے صوبی بافناسے حدی باکت و رحدود سیزعشر و الف (۱۰۱۰) فناسے حدی با فناسے حدی باکت و رحدود دست خشر و الف

صاحب تاريخ صبحصا وق نقل م كندكه و فظ بكنارا سے رسید - خواست كربكورو-يابش فرورفت - ماخردگفت اين عني از نعتق است ومرابرايج چيز جر دبوان سفرخو وتعلقه نبست دبوان را دراب انداخت وجون برك صبابر روسے در ماخرا مان مگرسفن بنقنا دمزاررماعي كفنته بوداز الجله فرسب مبست بنراركه درسفائ مردم فزوك بودياتي ماند- وَمِنْ أَنْفُاسِهِ النَّقْيْسَة ٥ با داك بمرصف كرايند نوش است نفم بهرا بنگ سرايندوش است الزبر تحدا بيج على ضائع نبيت ورخلد زبر دركه درآبندوش است عالم جبر كنى وعالم أرائى را بهم از نگشته يار اسيرائي را ورخانه اگریز ارصورت باشد ورمان مکنندوردتها ئی را برخود درمد ح ورم کے باید ندد بيرون ازمارق م كفيايد ندد عالم مرا تبيد حسن ازلى ات عبايدديد وم في بايد زو أنائك اصل كار نبكو سنند كاراين سويراي ان سوسند زاقكيونه كدروي جامدراخيا طان این رودور ندوس ان روسند

(۲) في وفي في الوافيض اكر آبادى

طوطی بنترش کسنری است و فک النفراء ورگاه اکبری - در طبقه سلاطین تيموريبهانداول كسكه تخطاب مك الشرائي تخفيل مبابات تمود غوالى شهرك است كراز بشكاه اكبريا وشاه باين خطاب ناموركرويد وبدرميدن اوازمجا فابرغوارتفاستح فيفي باين لقب بلندآ واز كشت ودرعمه حمائك مادشاه طالب أملى و درز ما بن صاحفران شاه جمال أمَّا مُن اللهُ بُرْهَا مُنَابِو طَلَّهُ کلیم به بدانی باین خطاب سکی نفاخردر آفان زدندولبر متنبان اخبار مؤرونان روزگار جویداست که از شعراء دلایت ایران
د نوران کسائیکه بمداحی سلاطین وامراء جند پر داخته دوقسم اندیجه م اقرل
جمعه که از اوطان خود بکلگشت جند شنافته اند- و سحبت مهروحان دریافته شاقهم
روحانی سعرفن ری صاحب تا پیخ صبح صا دق گوئیه که سلطان می الدین
ایلیتش والی دیمی درسه ثلث وعشرین دستاگه (۱۲۴) تصدر شقنبه ورکرد
ایلیتش والی دیمی درسه ثلث وعشرین دستاگه (۱۲۴) تصدر شقنبه ورکرد
وگرفت بس می شرو رفت و استبیلایافت - حکیم روحانی سعرف شدی در آن
آوان از می را بی دست او پیوست و تصیده بعرض رسانید وصله جزیل یا فت
مطلعش این است ه

فربه ایل سما برد جرئیل این تنفقام سلطان عرشه شمن الدین و معایت و معایت سلطان می کدور با بان عرب ندخرامید و شمول فراد ان عنایت و رعایت سلطان می نفت فی نشاه گردید و به فرزمان مخاطب گشت. دیوانش بین الجمهور شمی سلطان می نفت فی نشاه گردید و به فرزمان مخاطب گشت. دیوانش بین الجمهور شمی استران می برد و مثل شخیح آفردی اسفرا کردید تحصیل زیارت حریی محری می نفت انتر تعالی بسیر میند شتافت و باسلطان می می برد و دوازا المان فرمانروا می برد و دوازا ایم استران ایم سلطان اور در از ایم المی برد و دوازا المارة در کمال شکوه طن انداخت شعراء باسخت شنی ایم سیدر به بیارت شعراء باسخت از ایجمله شنی سیدر به بیارت شعراء باسخت از ایجمله این دول ساخت از ایجمله است این دو بیت می دود و دارا المارة در کمال شکوه طن انداخت شعراء باسخت از ایجمله است این دو بیت می دود و ساخت از ایجمله است این دو بیت می دو بیت می دو بیت می در دول ساخت از ایجمله

منانفونيد درط عظرت الحاليا بالاستان درط عظرت

له تاريخ فرند جلد اول صفى ١٠٠٥ عليوع بيرى-

أمهان بهنتوان گفت كه ترك اوب تست فصر سلطان جهان احربهمن شاه آ مبلطان دروجه صله دوا زره هزاريسقة قماش عنابيت بمودشنج گفت لانحل عطاماكه الأمطا بككثر سلطان ببيت بزارتنك ديكروجه كرابدراه رعابيت فرمود شنج بااحال وانقال بخراسان عطف عنان منوفومنل شهيدي فمي كه بعدنوت سلطان بعقوب بدیار مهند بحرت برگزید و در دکن و گجرات زند گانی نبسر برد-صاحب نالیج فرنست والمثير كربون اسماعيل عادل شاه درسندست والثين واسعاً نز (٩٣٩) قلعه بدرمفنوح ساحت وحزائن را بكليدسفاوت برروست خلائق بازكرد- مولانا منته أرى فمي كه از كمال شهرت ازنعراف مستنفى است در آن مدت ازخطء تجرات آمده بود- وبواسط مست نشاعرى كمال نقرب نزدسلطان بيداكرد سلطان ككم فهو د کریخ اندرفند آن قدر زر احرکه حلش مقدور با شد مرد ارد- چون مولانا ازريخ سفرفي الجلهضعف وناثواني داشت بعرض رسا شدكه روزست كماز تجرات متوجه این در کاه می شدم دوجیندان این توت داشتم جربا شد که بعدا زجیندروز كهان نوا نائى عودنا بدبرى خدمت أدوح برورسرا فراز شوم-سلطان سنن برور نكنتكة اركب يتنسم شيرين كرده كفت نشنيرة مه كأفنناست وزناج وطالب رازيال وارد- بابدكه دو دفعه مخزان رفت المنجم از دست مراً بدتقصر كمني- و وقت فرصت غنیت شاری - چون این مکم عین معاے مولانا بودشگفته وخندان از ملس برفاسة دوكرت بخرا ندشافت وجمانها عبيت ونرخ برادبون طلابرول آورد-چون فازن این جرسم بادشاه رسانید- فرمودمولاناراست محلفت كرس قوت شرارم ونزاكت اين كلام برارباب ادراك داضح وروش است

ان تاریخ فرست جلداد ل صفحه ۲ مطبوع بمبنی و تذکرهٔ دولت شاه صفر ۱۰ م مطبوعه بورب -که تاریخ فرست به جلدودم صفحه ۲ مهم مطبوع بمبنی -

کریم جانب نوش طبی منظور است و هم جانب بهت قسم نمانی بیست و ترسی باین در برم جانب نوش طبی منظور است و هم جانب بهت قسم نمانی بیشت و این فواجه حافظ شیرار کا در این دوربیت ازان در سرد که در سلطان غیاف الدین و ال بنگاله غرب فرستا در این دوربیت ازان است ب

فکرشکن شوند جمه طوطبان مهند زین قندبارسی که به بنگاله مصرود حافظ زشون مجلس سلطان عمیاً دین غافل مشوکه کارتو از ناله مصرود اسلطان حی مقدس سرهٔ که اورا با مک التجار غواجهم حود کاوال امیرالاً مراء سلطان محی رشاه مهم شی والی وکن ارتباط خاص بود وارمغان مدارگا ارسال می فرمود- ازا بخار تصیده البیت که یک بهیش این است م

ہم جہان راخواجہ وہم فقررا دیب اجہ آ رسر الفقرات لیکن گئت استارالفنا دور خاتمہ عن میں فرما بدے

جایی اشعار دلاویز تومبنی است لطیف بودش از حن اوالطف معانی تارش ایم و قاقلهٔ مهند روان کن که رسد شرف بهر تبول از ملک التجارش اما در عمد اکبر ما و ثنیا و عدد بهر دوشم بحد کششت رسید - و با زار مبر دوگروه تهنا گرم گروید - طائفه اولی عیان اند - و کششفی از اطالت بیان - و طائفه ثما فی را شیخ الوالفضل به در آبین اکبری بیان می کندوی گوید: -

رد و آن کرسها دن بارنیافتند و از دور دستها گبنی خداوند را ثناگزار ندبس انبوه چین قاسم «گونا بادی فیمبری سپایانی-وشنی یافتی مختشنم کانشی- ملک فی طهوری ترشیری «رشکی جمدانی- و کی دشت بیاضی شیکی- نظیری صبری ار دستان-فکاری «راسفراشی میرخضوری فنی- فاضی نورتی سیایانی-صافی کیمینی-طرفی برزی تنظیم

ے ریاض انتقاطین صنی ۱۰۱ مطبوعہ کلکتر سند کالیہ : علمہ قرشند جل اول صفی ۱۹۲ مطبوعہ کمبنی - سلمہ آئین اکبری جلد اول صفی ۱۸۲ مطبوعہ کمشوری لکھنٹو مشم ملاو-

« دوازجله فا في سيخ على تقى كره تضيد ، سي و ريخ بيت درستانبش شيخ فيهم يرواخة والصفاع فبمندروان ساخة ازان است م مرا افكند برنظم امورم برتوفيفي ابوالغيض آن كزين اكبروشيج كبيرين ظهر قدوة مشينيان حظ ظهير الدين اميرنيدة ابل زمان حتى امير من اكرستم مجر اندريخن اوست فاقاني وكرمن بخيرم آستان او مجير من كيم با اورسد درشاعرى دعواج بجشى كدراين خانقامهمن مرسوا وبيرمن زمين بهند باقرب درش نعالنعيم ول بواس فلددورا زحرش بسلاميرين وشيخ فيضى را وتت سفارت بريال شاه والى احر مكر مأ لا ملك فمي وُلاّ ظهوري ترسّنيزي فا فات وانع شد وصحبت كبري افتاد- بعدمعا ودت از مانيين الواب محبيث نامها مفتوح بور كاظهورى نثر لطيف درمد حشيج فيضى بقلم آورده عجيم عين الملك شیرازی مکتوبات فیج جمع منوده و درخاتر کمتوبات - نشر فدکور مندرج ساخته-مرر اصاشب عليه الرحم اورا بخوبي يا دمي كندوى فرابيك ابن آن غول كيفيي شيرين كلام فت درديده ام فليده ودر دالنسسة احوال منتبيخ فلمنتبي تفصيلا وفرصل ثانى از دفترا ول بيرايتر بيان بوشيده ابنياً المجير مناسيمضب شاعرى است سمت گذارش ي بايد-نامش الوالفيض است سالها فيضى تخلص كرد- أخرفها صى قراردادواشاً a-NEGGACL رین شیس کرسکہ ام سخن بود فیضی رقم نگین من بود اكنون كرشدم به عشق مرتاض فبإضيم ال مجيط فياض يا وشاه اورا بنظر خسد مامورساخت ورمدت بخ ماه كناب علي عافيالا

دولبت بیت مقابل لیبلی محینون موزون ساخت و با اشرفیها از نظر با دسناه گزرانبد- درجهٔ استخسان یافت- حکم شد که نسخهٔ دیگر نوشند مصوّرسازند- دُفعینیه درحنوری خوانده باشد- ازان کتاب است ۵

بانگینگلم دربن شبِ تار بس معنی خفنه کرد ببیدار ددربرا برمخرون اسمرا رمرکز او و ارتقش بست و آن سوادرا بعدونات ادوینچ ابوالفضل به بیاض رسانید

دربپدی شنیر بن شهرو سیلهان به خیس ددر از اوسکندر نامه-اکبر نامه ددر تفایل مفت به کیرمفت کشور آغاز کردا دا با تام نرسانید از عقطعات اوست به

من فیضی که در میدان معنی چون چابک سوار نیز تگفیت بجد شعرمن از پوست تا مغز بجا عمرهم ناپاک رگ نیست بدان می ماند این باکیزه گفتار کودر دیوان حافظ نام میکنیت

يَّعْ عَيْدُ اللَّهُ اللَّهُ وَي دركتب اعلام الانام كويد-ماحب تطهرا

and the contract

شنیده ام رسکان راقلاده می بندی چرابگردن ما نظری نسی رست راقم الروف گوید در معضی شیخ د بوان خواج ما فظری کے تفظرما فظ تفظ عاشن واقع شده و تفظیع جنین است م

مزاح دبرشرشددری بلاما نظ کهاست فکرمکیم ورای بریخ از سی آنفاقات اینکه جزرے کرشنے نبنی مے واست در دیوان فقر آزاد موجوداست وازین لفظ مراست -

دايان في منظورا منفس احناف شراست بيخ جنازغ تن

م الرفضتيدية . ال

مناندگریشب وصل بیقراران را سهیل طلعت آن ماه برد باران را نجربر بریشب عید بیر مصطبه را کرراست می کنم امطقع رسی شب را اگرر نیکتم سوی بیخودی جیمنم مراز بهدم فود طلال مے گیر د شدیم خاک ولیکن زبوی تربیت ما توان شناخت کزین خاک مردی خیزد مرد گان بیش چان فلام از دیده میکنی مردان ره بر بهند نها دند بیائ کند آنچه برقیمنی نظر دوست کرد مشکل اگر دشمن جانی کند

برما چرزیان اگرصف اعدا زد شندخاش ک تطریر در یا زد مانیغ بربهندایم در دست نفا شرکشته کسے که نوپش را برمازد

(٣) انتيسي شاملو يولقلي سياب

نکنته سنج یکانداست و انبس معانی بریگانه-از امیران دیار بهٔ شیرمهندخرامید ومد تها درطل عاطفت خانمخانان ارمید- دفاتش در بری کان پور درست شامش عشر والف (۱۰۱۷) واقع شد-

انىيى نظم نقت محمود و ا با ر شروع كرده بود - بادم اللذات تطع سخن كرددان نفشن صورت اندام نبذ برفت - ازانست دروصف چشمه مه بحد مسردكن بيم فسردن نبار دعكس درو محمودن بحد معمودكن بردعس با شبانه خولين برديم ما عم نو بردعس با شبانه خولين

یادگارا زما دربن عالم عمیسیار ماند رفت اگراتش نشان دود برد بوار ماند خبرگل مرسانید به مرغاین فنس سس چرامزندهٔ نوروز بزندان آرد تاصداك نامه نواند شرف شوق حيف از زبان كهال كبوتر نمي شود

(۷) نوعی ملا نوعی خبو شا نی

نوع کلامشرجنس مالی است-ورشی قالانش بغیمت آلی هرز اصاعب گل دمای برنزبت اوے افشاندوی فرمایدے

این جا جمع نوی که فاکش سبزیاد ساید ابربهاری کشت راسیراب کرد ابتداء حال ازمتوسلان شهزادهٔ و اشیال ابن اکبرما دمشاه بودیون ا و شنقار شددامن دولت فحانجانا ل كرفت وقصائدوساتى نامه درمدح الوبرة دبكرات ومرات وأتزكر المنداندو وت مبك دفعده منرار روسي نقد وخلعت فاخره وزنجينيل واسب عواقى صائف مرنت ملاتى درين باب كوييه رنعس زبرنوسع رسيدان ايه كيافت ميرمزي زدولت سنجر ز كلين المش صديمن كل أبيد شكفت تاكريرح توشدزيان آور درعد اكر با دشاه نرجان بندوت شبطوى عدرا اكراً با وازماناً ستف ميكذشت تفاراسفف فرود آمد نوجوان برخاك بلاك أفتا وعروس نامرأ كه در نهائث رعنائي وكمال نوش سيائي بدريا بين نو د تف رسوض كر د- اكبرياد شاه در فنور فو د طلبيده برحيد شع نود- واميدوار فراوان نازونعمت ساخت- زن باتمدى بت ازمان رفت ويرواندوار ودرا براتن زدراز نجاست كشعراء زبان بند دراشدار تودعشق ازجانب ژن بیان ی کنند کرزن میندومین ک شويرىكند-داوراسرمائة زئدكى شارد دبعد مردن شوبر خودرا بامرده شوا ی سوزد-امیر صروعلدا لرحمری کوید سه شروا دُرُق بازى كم زميندوز تأش كزباى ده موزوز نده بالنوش را

وازغراش أنفافات آنكه ورقرأن مجيد تصةعشن زن برمرد وانع منشده بعني قصة يوسف على نبينا وعليه الصّلوة والسّلام-ملآنوعی صب الامرشا بزاده دانیال در دانعه مذکور شوی سوروگر از بنظماً ورو- ازانست ٥ عيارت رأنسهم بشيروكرد جال نازرا پیرایه نو کرد وازسا في نامئه اوسن پ بده ساقی آن ارغوا فی نبید که روز خرابان بیایان رسید بگردان زره عربرگشندرا جوشاه نجف روزشب كشته را وفات توعى دربر إل الورسنة عشروالف (١٠١٩) أنفاق أفتاد ويوانش بطالعددر آمدوابن أبيات ماصل شد م كشادين شيشك فورشيد برايد ژان بیش که شیح از شب اُمیدبرآید ابر كل طوراود لاله صحرا أي بست وست فرسودتن ولي شيدا أي نسيت باده ي خوا بهم بسيرها بها بم كازسيت الهجاه وارده چون ساغرسر شانسيت سيان دبيه و دبدار شرم فاصار بود شراف مطرب ودلدار درمقا باراد ما يسواد علم معاش زمانه ا مم مفلس شرك اير اين كارفاندايم خصم است بخدد بركه بحان دشمن مانميت ماعاش وجزفا شفرا بين مانيت مرست کاری کمت درای شیدت يروزمها بدى كه برر يعقوب الولط على إرك أيد نسيم مزي دوب كل د ماعم رُفت سرے کائے در داست کو بروش مل سوى باده سلامت كرنيش دوس خانگار توبداز ما مکو نے آید أليد وما ففات أيد الى چرلانماست کسیز آفتاب کند يومام اده وشود بيوت

بروْره ژاجزای جمال ^{تا}یع رنگاست درباده گرنیج صخ کمک دکینت شکرگیر

(۵) نظیری-مولانانظیری نشاپوری

سخن سرسنرش نظرفیروزهٔ نیشاپوراست از انش نظیری خواشد- و دبوان زنگینش رشک نگارخانه فعفوراست از انش بے نظیر دانند-

مرزاصائم الويده

صائب چنیال ست شود بجونظیری عرفی بنظری نرسانید سخن را و فالبراسیت که نرجی دا دن مرزا نظیری را برعر فی و برخود مطلق نخوا بد

بودكع فى درقصا تميرب است ومرزا درغول خودى فرمايد

بلبل وشنوا سينشابور نجل ازطيع بينظيراس

مولانا نظیری فیروزه وارا زنیشا بوربراً مده در مندوستان بهن جهزشناسی خانجا نال نامے براً ورد و قصا مُدعز ادر مرحتِ حانجانا ف برصفی روزگازشبت

مرود وصلات گرانماید اندوخت - بعد حندے بدلالت خفر توفیق احرام حرین

محرین برنست و میدا حراز این سعادت کری رخت عود به به دوستال کنید

و در گھرات - احمد آبا درنگ نوطن رکینت -و قدم اگار دخه انگذاری از درنگ نوطن رکینت -

وغَيْنِهِ اللَّهِ مِا دِثْنَاهُ كُتَّا بَهُ عَالِتَ امر فرمود-مولاناغ، كُلْنَهُ بعرض رساميْدك

اين فاك درك صندل مرفقة ملئ بادام ومادوب رجسة تاج ران را

پادشا، درجائز، قربیب سهنزار میگدنهین انهام ذمود -نشخ محدمندوی شناس نیوگی درکتاب کلزار ایرار بسکوید!-

الا موان نظری بیشیا پدری ماجی البریمت ورویش طبیعت صوفی میرت - مدندب الافلاق بود

ود ور آخررو شكاد زند كافي عنان نظر نراشي بصوب طرز گفتا رصونيان وحدت كردار متعطف ددسافة يخست سوا وعبارت عربي ازمصاحبت لكارندة ككروا راهرار روشن سانهت سيس رر دوازده سال کرتنم عمرا و بور دراحد آبا د اقامت گزیده علوم دینی تصبیل کر دو تصحیح تفسیر درجديث از خدمت مولانا حبين جريري واره منود و دربزار وسيست وسر (١٠٢١) بعالم را قدس خرامید افتا-فرش درتاج بورهٔ احداً با دوا فع شده و برقبش گنبدست تعبیر کرده انداین جند ببيت ازديوانش انتخاب أفتاد تاجب منى راست نخوا نندمكين را جزناهِ من نقش کمن لوح جبین را بدسوزدان فتبلكه ارشعله واغ نبست يعشق عقل رابمرے درد واغنست برسررامش مندازید مکتوب مرا شرم ی آیدز قاصد طفل مجوب را الربردوجها لم كه نيك خواه نوام مبين بعبب وقبولم كه وربينا و نوام كه مكدورورشدا تش بزبربا دارى وگرفدابردای دل سرکجا داری خودكروه ام بين خريدار خولين را جرم من است مش توكر فدر من كم ات در دل بوسيمست ثدائم كركدام است ى كريم واز كرب وطفام فري نيست كة تازه عاشقم وخاطرش كبن صاف مهمهرمانی او اعتماد نتوان سمر د عَقَا رِوزُكَارِكُ يَامَدُ بِرِ لَنَدُم ابن رسماعتاره زحوان عماواست عيار شوق باندازهٔ سخن باث توان زامرس باقت اشتياق مرا المشاست كوديرمثاع آيد برسع عشوه برم جان كسب نازمرا أَن قدر زنده فاندم كرمل برود دوس بودكرم ديم بهنگام و داع عمرتدارم كراجاب بإدها وشمن شود ك توج الدود كاراست وصرعالم واد بطاقتی کمن که یک یان مکو کنند توكار خود به غرة معشوق والرار

مسافران جبن نادسیده در کوج اند شکوند می رودوشاخ بار می آرد.
کرد خدشت عرسیت می مندم چیشد قدرم برجن می شدم گراین قدر ژنار می بتم بوی بارمن ازین سست وفامی آید گلم از دست بگیرید که از کا در شدم نادم باین شرف که غلام محمیتم لاف نسب ارتسبت آدم نے زنم

(٢) بخرمر وفاف مرحب رمعًا في كاشي

سخنش بهواراست وگرش آبدار- دیدانش منظرامعان در آمد یخول و تصبیده و شنوی بیک رُشیددارد-

درسلک طازمان اکبر با دشاه انتظام داشت وقصائد فراوان در نشاطر ازی بادشاه و نشا بزاده با و امراء اکبری بنظم آورده و بامبرزاجانی و الی تنته نیزمربوط بو د و

زبان بدای میرزاچانی ومیرزاغازی دناری کشود-دراوا فرعهداکیری جانب بیجا پورحرکت کرد- و درظل عنایت ابرایه بیماد انشا

قرار گرفت عادل شاه ور ملازمت نختین ضلعت ملبوس خاص و انگشتز در دبیش بها

عطافرمود- وتنكسته حالي اورا بموسيا تي لطف واحسان مراوا نمود-

میروراشعا رخودشکا بین بسیار از دست روزگار دارد- و در زمرهٔ مهروحان غود از ابرایم بهماول شاه اظهار رضامی کندو در مدر اومی گوید ب دوشاه شاعر برور بلند نام شدند نخست دالی غزیبن دوم فدیو دکن رسد بعهد توشاع بر پایتر ملکی نهر فوازش شاه و نه خطور خن

اشاره بنا مل في و ملاطبورى ترشيرى بردوشاعر شهور باى تخت ابراي

درایام افامت بیابور قرمان طلب شاه عباس ماضی با فلعت فاخره بنام اوصدوریافت امابیش از وصول فرمان منشور اجل نامز دگر دیدو این صورت درسندا حدی دعشرین والف (۱۰۲۱) رو د ا دیمفرع ^{در}انگند باد**شا**ر پخش جرانج ألابيخ است مؤرّخ ووعدد زائدر البحس تعميدا فكند-این چندیبیت ازغر لیات سنجربه انتخاب در آمدت نومخوابن دگریے بہست خریدا ر مرا شهرهن است ببرجانب بإزارمرا سنتاب ديدن وف طافت شكيب الكات فوج ن نقاب شي رهم مرخ اشائي است مخقفان كدرورباي علم درجوش اند چكوة تأنكني شان سوال فاموش ا آتشِ خرمِن منی ننمبز کرشت دیگران <u>د نورخ من حی</u>اشدی ای توبهشت کیرا اى نبد مسيح عشرت تا كے بخواب بنى بردارسرزبالين نا آفتاب بديي رائے بردگوش بر راز منان ما درنفل دل شکست کلید زبان ما طبع نزازیا ده مکدر منی محنم ناخوانده گرجه آمده ام زودهی روم الماس بدل بإستم ومنت كشم انثور من لذيت ابن تم مسورن من ببندم بربا عناقه أفتا دم بهروساربال تشخ أكراز دامن محل كشيرم دست بنيابي ای خون ما به گردن طبع غیور ما ماعجر وشمينم حربفان زبون طلب ای عم جرش ازین جائے تونسٹ ڈرم بالكُذرازبن سرايا بنا قباله را الركسه احوال من برسديكودر زخاندت استباى مسابا ومهان من الوقورا مرآمربتاشای تو با شفی و تریخ گوبیاگر بوس دست بریدن دال دراغ سوزى مرجم بدراغ من علطات مراكيسية زهن كك فروشان است ور منصورته كرد اند بكرد سرخو ليني نيست اولاسرازادي اين في اسير دسن من درزلف اوكستاخ نزازشان بود اين دمان بنسيتم سخ وكرينين اربن

(2) زمانی-ملاز مانی پیزوی

علت این ظلمی آنست که مذہب تناسخ داشت و نو دراشنے نظامی گنوی بندا داین خام خیال را درعالم قال می آرد - کر ہ

در آخی فروست م بے دید از برا مدم ہو خور شید برکس کہ چو مربر سر اید برجید فسر دود بر آید

قرآه دبوان نسان الغبیب را غرول بغزل جواب گفت- و دم هیم مفیری لبل شیراز زو و دبوان خو درا نزدشاه عباس ماضی مبرد وعرض کر دکر دبوان خواجه را جوا

میروروروری ورو روسه به ن می رودر ن رودری وربید است نوا گفته ام شاه قرمود فدارا جرجواب خوابی گفت کلیات اوده بزار بیت است نوا

صهیج صاوق سال دفات او درسندا مدی وعشوی والف (۱۰۲۱) نوستند و ناظم تبرسری در تذکرهٔ نودگوید موفات او درسند مبزار و مقده (۱۰۱۷) واقع شد "

عنجة تاملش باين رنگ ئ شكفد

حكابت از فرآن بارولنوا زكنبد باین فسانه مرعب را در ازكنبد باک شبیشهٔ در فون نشست خوشی کرآخرین فسش عدر نوایی سنگ

زبان طال عمد شان كسيمني دائد وكريدسوس آزاد درفسائه تست

(٨) شائي-شائي نكلو

در خوری شائے بلند وار و و مرکائے ارجیند مولانا قصیر سی ہروی در مرکا و تطخطو مل الذیلے ی ہرواز د - و درعنوان آن می طراز دے

صابرى دىدل آشفتگان عشق گؤ نين بين اگراسان د بدوستور

بكرير ديدة بسند شاني كالحفيزنودن فيعقل سايونور

نوآن هیج مقالی که مک معنی راست بیاض جبهٔ کلک نوصبحگاه نشور وا واز نناطرازان بائیسر بربشاه عیاس ماضی است و منظرالتفات ث ه اختصاص داشت و درصاره این بسیت ۵

اگردشمن کشد ساغروگر دوست بطاق ابروی مستانهٔ اوست شاه اورا بزرکشبد دمبلغ هم منگ عنایت کرد-

شا فی درا واخرزندگانی در شهدمقدس گوشهٔ انزوابرگزید- وازسرکار شاهی بوظبهٔ مبیت تومان موظف گردید- نوتش درسند ثلث وعشری والف (۱۰۲۳) واقع شدر با دشاه سخن' تاریخ است -

چراغ فکرش چنین بر تومی دبد

چوش است با دوزلفت سرشکوه بازکردن گله باشے روز نجران بشب دراز کردن لذت آزارگر این است بیکان ترا بیج اجرے نیست در محشر شهیدان ترا برخاصر آج که بسوی نو فرستم بیجون نفس بازبیبین با شنیا مد برخاصر آج که بسوی نو فرستم برجین کریز و از کنم در نفس اُنتم برجین کریز و از کنم در نفس اُنتم فیست مکن کریزم زغرا لاین خیال وریز مجنون نوشنا نرازین می بایست فیست مکن کریزم زغرا لاین خیال

﴿ فَا لَا لَهُ عَالَى الْحَالَ الْحَالَ الْحَالَ الْحَالَ الْحَالَ الْحَالَ الْحَالَ الْحَالَ الْحَالِقُونِ الْحَالَ الْحَلَّى الْحَلَّى الْحَلَّى الْحَلَّى الْحَلَّى الْحَلْمُ الْ

ازنژادخواج محید الله امامی است که عارف چامی در نفیات الانس بنخریر. احالش برداخند-واوفرزندخواجه امین الدین من باشد که حفرت لسال الغیافیلا بادمی کندومی فرمایید مه

برندی شهره شدها فظامبرانی چند برخی رع میکن چندی دادم کد درعالم ایمین الدین صن دارم فشکه پیری درسندار بع دستین ونسعاً نه (۱۹۴۶) متولد شد به شعام در شبرا له و لفت

درصفام ن تصیل کرد- و به ارا دهٔ سبزیم شد درکشتی نشسته خو درا به ساحل مبند برحیول کشید وازانجا برقصيرا دراك خانخانان كردران امام دركجرات بود-عازم كجرات شُه أنفاقاً خانخانان دران فصت به آگره رفته بودنشكىدىي ازگېرات به آگره نستافت وخانخانا رادر یافت و با اوسیرست ره و وکن کرد- ورسندست دالف (۱۰۰۷) از خاتان جدائ ورزبيد ودرمسرور فخ از توابع مالوا رسيده بيارى صعب كشيد- ونذركرد اكرشفا حاصل شود نو درا بزیارت حرمین نشریفین رساند- ازبر کات این نیت شفا دست بهم داد-ودرسنداننا عشروالف (۱۱) کمرابیاء نذرمحکم بربسبت - واین سعادت غظمی را عاصل نمود وبعير تلسال ازراه بندرسورت بركشت ودرسرال كوربا خانخانات برخور دودرس ننا نبیعشروالف (۱۰۱۸) النماس گوشنشینی کروخانخانا لن برای او سیورغالے وصدارت دیلی از درگاہ جمائلیری برگرفت- وباین نقریب در دا رالخلاف وملی بدل حمعی فروکش کرو- تا آنکه درسند ثلث وعشرین و الف (۱۰۲۳) محل فربعالم دلیجی شاء زوش طبیت صاف فکراست ۔ سیا ٹی ٹا ممہرای فیانٹی ٹان درسلک نظم کشیہ وبصدده بزار وسيحبب ودامن أرزو يركرد- ازان است م بياساتي أن آب جوان بده سرحشير خان خان ان بده سكندرطلب كرد ليكن نبافت كدرجندبود اونظلمت شتافت اى فالعنس الزعيب باز ارسىده مى فرقتم ول بديدار ي وربدايديد شكشدول شويم ارتزا برجنك ان كرامليدً ما تطبيب سنك است توخده براجين جال دراسين دار توغير وس جساع معدم الله المسومين عاما نجست ردانه كورش شيروث 641 نرّادي اوشش دوكم ساخنش اس

دنیا بمثالِ تعبنینِ نرد است برداشتش بری انداختن است (۱۰) رضی- آقا رضی اصفها نی

اُستاد فن و نقاد سخن بود-سبر مندوستان کرد و برگشت و درسندار بع وعشری والف (۱۰۲۸) جادهٔ فنا بیمود سر آه ازرضی " تاریخ است-

نقش شخن باین آئین می بندد ہے -

نه برکیچه و برافروخت ازغم آزاداست کیمنرفروی کل انطبیا نجیء باداست درفراقی توجینان است نن میمیانم کیچه فانوس برنخریک نفس می گردد نخواهم زمین جندا بنکه باز آردپیایش و صبیت نامتر برمال مرغ نامه برستم

(۱۱) مل مالک قری

مشهوریخن سرایان است و معروف نکنهٔ بیرایان - مرز اصائب بخن او دا مکرر "نفهین می کندو در مقطع می گوییه پ

این جواب آن خول تسائب که می گویدیاک بیشم بنیش بازگن ناهر جید خواهی بنگری دوسفرس رئیشتی شاعری افتاد-واز فخم به کاشنان آمدو ایا مے دراینجا آئین سخن گرم داشت - آخر منوحیا فخر و بین شد- و قریب بچمارسال درمصاحبت موزو

ومستغدان أن مقام كريا شيد-

و وررمضان سندسیج و نمانین و نسعاً نه (۱۸۵) از فور و بن برآمده سرے بدیار وکن کشبہ- واز مرتضی کظام نشاہ دیوانہ والی احمد مگر و بعداوا زیمران نشاہ اکرام وانعام فراوان یانٹ-

ودر بيجا بور دامن دولت ابرايهم عا دل شاه والي آنجا كرفت-از

مقربان بساط عزت گشت و فریا از نهال برومند دولنتش برجید - وجون جهر قابلیت ملاظهموری مشاہده کر د فریفیته گردید - و دختر خو درا درحیاله نکلح او درآور تو صاحب تاریخ عالم آرای عباسی گوید: -

«مولانا ملك قبى با تفاق مولان ظهورى نزشيزى كتاب فورس را كدنه بهزارمية است

وربنام عادل شاه تمام كرده منبزار بهون بالمناصفه صدبإ فتندك

بیخ فیضی دفت که از درگاه اکبری به سفارت بر بان نشاه والی احد مگر واموی شد. در بوشهٔ ودا زاحد مگربه اکبر با دشاه می نویب، که:-

الا دراح نگردوشاعر مناکی شه و صافی مشرب اند و در شعر از به عالی دار در کیے ملا" الا ملک قمی که کبس کمتر اخلاط می کند و دمیش مرز از ترب دارد و دیگر ملاظهوری که بغایت" اورنگین کلام است و در مکارم اخلاق تمام و بیت استان بوس دارو" تا شخم تبر سزی گوید: -

در درسنه بزاردبست وجهار ولا مك فوت شد و ولا طهوري يك سال بعدا زوي

د ابوطالب کلیم گوید: -

ملک آن پا دشاه ملک معنی کرنامش سک نقب بینی بود چنان آفاق گیرا نه ملک معنی کره ملکش از ثم تا دکن بود سوی گلزار جنت رفت آخر کردلگیرانه بوائے این جن بود

بیستم سال تارخیش زایام بختا- او سرایل سخن بود آناین تاریخ ازروایت ناظم نیریزی یک مدوزیاده دارد-

بيش اذين كليات فني از مل ملك ديده بودم - دردقت تريد بوان غول

له اس عفی کومولان انحد سین از در وم شدد ربار اکبری میر صفیه ۱۹ سے لغایت ۱ سانقل کیا ہے در باد اکبری مطبوعہ لا مورد فا معاص سنی ریس سراف الله ،

مختصر با اروبنظر در آمد- خوش لفظ است- ا مامعا نی تا نره کم دارد- وتشبیبه که رکن رکین فصاحت است در کلام اوبسیا ر کم واقع شده - واشعار چیدهٔ اوا زین قبیل است که به تخریرمی آید ب

ولم زداغ غمت صديم ارجاريش است مسى كدوست بودبا تورشمن توسيل س أكروفا مذنما بإستنيزه بهم توب است ازبن مرنج كربيدا دكارمجبوب است وليكصحبت شان فالى ازتماشانبت الرجيجبس ستان بنى زغوغا نيست كرترسم دوعف محتشريسد ديست بدامانت مده رخصت كربيز وخوب مروم منيني فتأنت اگر ما مترعی عمدوفا بستی منی رخم کری دائم ندارد اعتبارے عمدوسی منتشكن وخاموش كن زيان جهيه بروز حشرشهبيدان جوثون بهما طلبند كيتناكب تفرقة فصم سياله داران ست باخنباط مي عافيت بساغر ديز بامست عدان داشت سقم كة فاصدرست بزهب خرواشت زانكرجنك ورباعث رسوالئ صلح كرديم من وعير درين بورصلاح بهترانست كرتقليسمدر نكند منِغِ شب كوركه درساية ببروانه كراخت صرة ديدى ماك يكيا رسرس شكوةً. نبيتى شرمندة لطف زيانت لالطبيت 81.

عاشق بهوس گرید کو است ماشت جاد درم جون نونگایدی داشت ای کاش ملک بواله وسی کی آخت نا درنظر نواغنیارے می داشت

(۱۲) طهوری - ملاطهوری توشیری

ظهور دولت مخن درعهدا و بعارج عليا رسيده و نهال كلام موزون ازبين تربيت اوسر بيطارم انتفركشيده -

مرزاصات اورا باادب یادمی کندومی و بدت صائب نداشتیم مروبرگ این غزل این نیض از کلام ظهوری بمارسید ظهوري درين زمين دوغول دارد- ميخ ازان فقيرر اخوش آمدسه بالخنج كشبيده تغافل رسانده بود خودرا ببين كزنكاه ازنفارسير ساقی نامنهٔ ظهموری عجب صفاق و نمکینی دارد. و به نا زک ا دائیها دل از وست مي برديم تناتيم اين ميني نه بنام بريان شاه والي احد فكر است-نترُمُلّا بتم طرزخاص وارد-امّاغ دلش ماین رُتنه نسیت - بعد از تحصیل حیثیات عمل سیافت برنست-وبهبرهرا فی و فارس برداخهٔ عازم کلکشتِ دکن گشت و انفوان إحسان إبراتهم عاول شاه فراوان مت اندوصت وكام وزبان رابما اوشنيزين ساخت-عملًا ملك في اورابز بوركما لات محلى ديره طرح ألفنت ريخيت - وصبير توورا درعقد اردوارج مولانا كنشير-وابن بردتوخن آفرين دماغ انحا دنوعي رسانبدندكه ناليفها بمثنا دكت فكربه بخربر آوردند-چنافخها ظهوري درديباچر "خوان مليل" مىطرازدكر "ظهوري قبل اذین در بیرالیش " کلوار ایرایمیم" واکنون درگسنزدن " خوال قلبل" سیم عدل مل الكام است وفات علاظهوري در وكري سنمس وعشرين والف (۱۰۲۵) واقع شد-نتى سال بېش از بن كليات سير شخاصة از و منظر رسير- و درين وقت د يواي ل مست الدومة بندائقات أفناده بنناغم ككارسيا دوادم بإسانش شبالغركان ترافقها باشانش را مه مرا دازگنا به در بخاری میشن است.

تنافل هيم صيدا فكن اين سزوين بالم كدائم برفقرب نكاب وركيين باشد الكركرد توكرود كردمن كزخاك برخيزم نیفتادم جنان کر کوشش ا فلاک برخیزم بهينان طفل مزاجيم الربيرب ديم كوج كردى است بحاكرج زمينكر شديم بلاست ابنکه طراقی جفا نمی دا نی ازبن جيرباك كدرسم وفاتمني داني گذشت کارزطفلی جرا نمی وانی مرار نویش منه جمله برنے والم سعا دش است رعشق تو برنفس مردن وكبل خضرتنم عمر جاودان نذراست عجبب نيست كمغيرت مزاج كوشده است تعرف عجيم كرد در مزاجش عبر اكر دلف خرور است عجر ما انجاست شازمودك دورغرودنا جندا ست كذخ فرب المنجج لاعو بر مكرد اند كوبياست ابرجينين صتبا وقدر أن مروا معم كوصبر مرا عجز تصورميكن نبستم مرو عدادت بمحیث سوگند تشسش برسرراه صبا ازمن مي آيد بحدى جون لكا بختر مينان فاصد فوا چه دانسترحیا در ونشیسیا ، کم اندازد بنكين كاوع ض حال كووآ ين بودم مختنبن ابنكساكن بهجي ملزم مني كردد غمضى نفعها داروسيخن بردازمي داند مهين سسكربرها طرش كذرداد اگردیا دمرا رخصی نشستن نبیت منی دانمشکیم از سفرکے باز می آبید تحدير واست بثم أشكبارم فرع علطاني كه أكركشة شوى فدر نوافزون كردد سمى قرما سى كرسياب شوى ارْتفشوق ٹانوانان اندلیکن ورسخن مرداشتن يروباران كوه راازكاه كمنزى نهند دوقى است بادشا ج أفليم دوستى خوابم كريك دوروز توباشي بايك خون چوت را کرساندے دیکا شغ تونى داشت اگراب مرقد فلككويا للاش مضب مشاطل دارد وكرنصيت انفررشدومرا تنذكردان ٥٠ راج كو- كساكه موافق مزاج كسي سخن كويد (فرمينك رشيدى جلد دوم صفي ١٤ مطبو مركك شرك المرارع) - کدام بجورتو از لطف دانشین نرسیت جدامتنیای کشوایش انتخاب کشی شیخ میمینی درع رفید تو داز احج در گرب آکبر ما و مثناه بری نگارد که: سموها ناظهوری نقل کرد که روز ب در باغ یک از شرفاء کمی معظم مجمعه بود - اقسام"
سموم برکنار و فن نشسته صحبه مه داستند - به تقریب یک از المی ما و داء ننه گفت"
سکه نردا چهار با در چهاد گوشه و فن کو نزنشسته آب بمومنان خوا بهند دا دیم و و مباغ"
سند شرا پوری برخاسته گفت - نامعفول مگوئید و فن کو نر مردور است و ساقیش علی ترفنی "
در در کرینیت "

راقم الحروف گويدچون تقريب وض كوش درميان آمد- رنشي فائده ا زسحاب فلم مى تراودكدوض كوش مربع است - شيخ جلال الدين سبوطى رحمه الله تعالى دركتاب «البدورالسافره» مى آرد آخرج آخك واللبزائه عَن جَابِ قَالَ قَالَ مَ سُولُ اللهِ حَلَّى اللهُ عَكَن روسكم اَ نَاعَل الْمُوقِيةِ لِعَنْ عَرْضَ اَلْكُوضِ اَلْكُرُهُن يَبُر دُ عَلَى وَالْمُؤْضُ مَسْلِيرَةٌ شَهْرٍ وَّمَ وَا يَا كُولَي السَّوِيّةِ لِعَنْ عَرْضَ مُرْشِلُ طُلْحِ

(۱۲) زی بیمانی

ژی الخلق دی الطبیج بود- وگوئے فون کوئی از اقران می ربود- توت مردکه بلند داشت- و با ملآشکوبی در خدست ممیر اله براجیم جمد افی درس می خواند میرزاطا برنصیم آیا وی انتقال او درست ننشین والف (۱۳۰۰) نوشته و ماظم تیمرنزی کوید "وفات او درسنه بزار و مبست و پنج (۱۰۲۵) و اقع سند-و اوساز سخن باین قانون می نواز دسه

سكتان في وم از فقال بند گره زجهك ادندو برز بال بيند

ك درباداكرى صفي الم مطبوع لا بور 1000 ع

ترابنگهت پیرا ہے مضابقہ نبیت ولے بطابع مارا ہ کاروان مبتند گردل ازعرض تمنا بمرا دسے نرسبد ابن قدر شدکه نزا برسر تاز آوردم

(۱۲) فرقى- الوتراب ونتفاني

جوشفانی المولد- کاشاتی المنشأ - از قافید سنجان عنبه شاه عباس ماضی بود-وگوئی شخن از بهماستانان می ربود-

واوقطع بنظم آورده بیش صاوفی برگ نفاش به اصفهای نرستاد-والته ستخلص کرد صاوفی برگ قطعهٔ درجواب نوشند و جها رتخلص بخویز بنود-ازانها وقتی بیندش اُ فتاد-ازان جها رتخلص کی کلیم بود-گفتند جرا کلبخلص نمی کنی-گفت نخواهم کرظرفا کلیم جوشقانی خوانند

ارتخال او درسنه ست وعشرین والف (۱۰۲۷) انفاق اُ فتا د نهال کلکش این نوع نثر می افشاند ب

مجنونِ تراعار زعربانی تن نسبت برواند برسوخته مختاج کفن نیست چیشد اگرمزه برسم نمی تو انم زد کلب بلب نرسیداست برج دربارا خون تراوش می کندا زجاکهای سیام طفرانشکم با زگم کرداست را و خاد الله چوجاد وی کدانه بر فسون ابه ایجنبان به افسوخ زنده شیمت بهم بر لحظ مزگان لا

(١٥) فتقور کي دري

ازسادات لایمیان- و درفن طبابت دشعر و خوشنویسی متاز زمان بود- در ایران رسمی نختص ی کرد- و بعد وصول مین فقفور تخلص برگزید- بلے شاہ معتوران کشور نصاحت است - وخسر وُقتش طراز ان قلمروکٹا بٹ - درا و اخرا بام زندگانی ملازم شنزادهٔ **پیرو بز**ین **جهانگیر با دنشاه** شُدواشعا غود دا بمدحت ا وموتنح ساخت. و دربلدهٔ المه آما وسب شان وعشرین والف (۱۰۲۸) چینی حیاتش بر سنگ فناأفتاريه ديوانش فربب جهار سزار مبيت نوشنة اند- نقاش فكرش ماين حسن تصاوير مي كتندسه عكاليشب بكام رنورور أشام يكرو عس كوفواب من كامشيام مي و وعشق ويستائه تسبيج شماران صرمحق وبهيش أمروانداه تكشتم سرشور بده نسامان توان بازا ورد این ندوشار برنشانست کا زسر شاید این قرم خودنما که نبین وسی خوش آنیند کاش در گرو نوشیا کنند مى رسىدنا زىت ازا ر ال الشخى كى دون غنى كى سىرم راكان تو از طرف كله مى كزر د ملاحث توگواه است وشورتی من کرنے نک نسرشتند خاک وم را (۱۲) نظام مرنظام دست في انك نستی ملک یخن طراندی است - ونظام فلم و نکنند بر داندی - در عرنتلی سالگی دنیائی من روزه را دواع کرد- و این سامخه درب: نسع وعشرین والف (۱۰۲) واقع شد فوابكا بش والطب شراز. سایکش باین آبداری گویری افتقالد ولم العَشْقُ كُردانيكُردُ شي يكارش جواك مُرْعَ كُرُ واندك مُرْدِياكُ

د من مرد المدرد بم بر قارل دنیادا کردلیری نباشد درفنس مفان دنیادا کردلیری نباشد درفنس مفان دنیادا کردلیری نباشد درفنس مفان دنیادا کرفنگ نبی می افزین نوجز را کرفنگ می می افزین نوجز را

چشم چن برعشوه کرداول بسونویش بادهٔ خودخوردساتی ساغرلبرین را دل کافسرده شد از سینهٔ بدر بابدکر مرده برحبی عزیز است نگرنتوان داشت من آن عمکه باشد آشیانم سایم برگ تواند عنیش بافسه مراب خانمان کردن

١٤)مرشد- مُلامرشد برد جرد ي

ومبرتقی او صری صفاع فی صاحب تذکرهٔ یوفات گوید یلحف کلامنزایتک

و مرشد وفلنبكه از بیز و جروبه صقالان آ مدینده بخدمت ایشان کرررسیم- ازاییا "

وربشيرا درفت مدن سيركرد- چون بملك سنده أفنا درصحيت او بالمبرزا عازي مرآمه

«ونرقنات نمود- ومرشد خان خطاب بافت- وجون ميرز اغازي جرعه شها دن چشيد -

"ادادة دركاه جمالكيرما وشاه منوو- دراشناس تخريراين مقالات به أكره آمد- جندروزالي

"وريافتم-بس دراجم رفت براردوس جمائكيري واصل سفد وبملازمت سلطاني شنب"

«گردیدوا محال با مها بن خان ی باسند^ی

و پینین می رفقی در ترجمه طالب آگلی که با اوجم ملافاتها دارد می نوسید که: «وقتیکه از ابران عزم مهند کرد درسنده بخدمت میرندا غازی قیام نمود"

برخال وخط شناسان جهرة تاريخ مويداست كهميرز احيا في والن ثنثه بدر مبیر**زا غازی** درسنه احدی والف (۱۰۰۱) ناصنهٔ بخت بملازمت اکبر ما د^{وش}ا برا ذوخت ومبرزا غازي در نتنه اند- اكبر ما دشنا و نتنه را بهمبرزاجا بي ارزانی داشت. و نیابت به میرزاغازی عنایت شدوجون میزراجانی در بريان بور درسنه ثمان والف (۱۰۰۸) جان بجهان آفه بن سيرد- بإدست ه ميرزا عارى رامشهول عواطف داشته ولابت سندهرا بالوباز كذاشت- و درسندا صدى عشروالف (۱۰۱) سعيدخان جننا بانتزاع سنره مامورش مسررا غارى ملقة انقبا در گوش كشبر- دنا محفكررسم باشتقبال بجا آورده سعبدخان را دربافت و بهمرایسی او خو در ایدر کاه اکبری رسانبد - بهت مست مسروانی برحست بحالی ملک سنده رنگ رفتهٔ اورا بحالت اصلی آورد- و در عهد جهانگیری صنّو ملتال در افطاع او اضافه شد- آخر بصوبه داری فندها رسرمایج افتخار اندوننت - و بهاني درغمر ببين و بنج سالگيسته احدي وعشرين والف (۱۰۲۱) المانة مات اولريز كرويد-

میرزاعاری بعدازآنکه از سنده بهندخرامید- بازبسنده نرفت. پس ماقات مرشد و طالب بابیزاغانی درسنده بقول بیرنقی در عمد

اکبری بوده باشد- والنداعلم دند میری در النداعلم

منق ماند کرندگرهٔ میرمی صفالای بعد بیسی این جریده بنظر رسید اسای شعراء ترتیب حروف نجی می کرد عجب صلاے عامے در داده - وب آخ موزوف کے بیده جادہ جا جہ جدید در مهان خاند خود تکلیف مؤده وب از شذکرهٔ میرتقی کا منی است تذکرهٔ صفالا نی نسخ نا قص از حرف القاد ما

له ما ترالا مرا جدس مني ماتر ماس

حرف الباء برست آمد و جند جا ظرورة بعض مطالب الحاق منوده شد-هرش درسد فلنبن والف (۱۳۰) ازلباس عنصری برا مد منتخب از دیوان اومینوی براقسام شعر بنظر در آمد- زبان خوب دار دوسخن بقدرت می گوید- قصاید وننویات اوب ازغ ال است وسانی نام مختصرت نشد آور از میخانه فکرش تراویده مطلعت راین است ب

بهاراست ودلمست ومن درخار خونناجام صفاصار دسن بار گیم کدودچشرسرا زخاک برکنم آن ديده كوكرجانب قاتل مظركم بوونا كوشئه بام ففن معراج بروازم من أن رعم كركر ما رئ ايز تحفظ سازم چشم عاشق میشم تاجید جرانی سبنن طرة ولبنيم تاكے بريشان زليسنن تادوروزب جمع كردم زين بريشيار استن كاش اجزاى دجودم مكبسلدا زيكركمه ولسونعنة دربس وبوار نباشد بسيار زهدى گزرد گرمىجاس البقدر اخرتى دائدكمن ديواشام بسب برشرزطورين نكايت ميكند شكوندربزوازشاخ برسطخيب جوان ريسكشدا زنض ابرعالم بير بمان برنگ كل انتد بخاك سائه كل زىسكالطف مواكرد در زمين تا نير ہواچیان بطوبت کا زر بان تاکوش بزارجابو ندرلينه نالومشبكير كرشفايون ي كارنگ بكذر د زحريم چنان زلطف واكشت طمع أنشن نيز

را جيه شيم بسينشيب است وفراز كراني كش فير ندارد آغايه يون ناله عاشقان بيت وبلند يون وعده وصل كلرخان دورودراً

(۱۸) دلالی وانساری

در اخراع تازگی عبارات و نازگی اشارات بے نظر افناده و با بچادسیعهٔ

تباره سببر بلندخیالی دارونیق دیگر داده -عرق بشویات اور محود وایاز" است که صنف اکثر او قائب خود را حرف این ... در در برس نام در در برس

گناب ساختهٔ سال آغازش که احدی والف (۱۰۰۱) با نشد این مبین هیری میزا بر به در است نفتاح این منشور نامی همچرتاریخ نظمشس از نظامی

وتاریخ اختنامنش کرمه نداریج وعشرین والف (۱۰۲۴) باشد این تقریح افاده میکند به اللی عاقبت محمود مات.

ا ما تربیب ناداده درن حیات گرداند شیخ عبدالحسین دا ما و شیخ علی تقی کم از مین از مین ناداده درن حیات گرداند شیخ عبدالحسین دا ما و شیخ علی تقی کم از مین در مین دوست این اسخ متعدده فراهم آورده به نقدیم و تاخیر و طرح ابیات فی الجمله ربطی داد- و کال طبخر الحی مشهدری دیبا چهٔ نشر به تخریر آورد- دفوت از لالی درسندا حدی وثلین والف (۱۳۱۱) و اقع شدم محرم ع

د توت رون کرون کا می درسته احدی دستین و الف (۱۰۴۱) و اسع تسار معرر از جهان فیت زلالی بجنان " تاریخ یا فنه اند-

از محمود و ایار است م می از بک جرعه شا دی مرگ گرده می نوان یک قطره از لائے فیم او سربیوشی و یائے فیم او

رق لي المحالية المحال

از شعراع مورة مكره ومروح نقودسره است- در آغادس و قوف بجد نمام بكسب علوم پردا خت - و درمعقولات و منقولات از اكفاء و اقراق شفن برآمد و اكثر نا وكِ فكر بصبيمعا في مى انداخت - و وحنبان خيال را در دام عبارت بندى ساخت - دايوانشس شفار تصابح وغور لبات و دبار صبن شعر نظر درآمر تفسًا

ك انهام عاري طوب بدائد

غرادارد- وببشز ثناگسنرحافم ميگ اعتما والدوله است - و درصاء تصيده والبه كرور مدح اعتما و الترول گفتهٔ مبلغ نظيرساليانه مقرگر ديد - و بعد فوت نجيم چند سال آن وجه بمتعلقان شيخ مي رسيد مطلع قصيده فدكور ابن است ب البي صورت كي معنوى اضدا دند رحلت شيخ درك زاصدي وللتين والف (١٠١١) أنفاق أفتاد-ابن جند بيت ازديوالش فراكرفت نشرت والم كرمزنوافيع مست اعتما دبيست جندان دلم برشر شنم توشا وسيث گزدجو مارسبه سایته شال مرا كشديوسو مجن بي فدن ملاكرا كُمُ كُن بنشاب لطف كديريشدا باغ ما روغن جيان مرمز كه ميرد جراغ ما كردى سفيد حثيم تقى را ز انتظار ابن بورینیهٔ که نهادی بداغ ما جربها كروقت مركايان تارهبسازد بهنكام وعمن ميكنم نوعهد وبرين را عاشقان نامی بیجرو تا توانی دانشند کوبکن آخریز وراین قوم را برنام کرد نَفَى در ربيه ورد اصطراع شي جاناك كرزور أتش سوزنده آن جوب نزگيرد من سُمْ الله الله المعالم المعالم المعالم المعالم المعالم الما المعالم مانم نده مجيد رشيون نبرد راه رقتى وخوشم كددرآغا زمصيب سريبين افكني وحيثم ببالا بمني نفدل دردى وآنكاه نفريب نبست درست ورست ول شادينيندي كرجيده بادنشاری دغلای بدری از پیسری عوض روزقیامت شب شهای را واي برجال فلأنن أثر آرند مجنف

(۲۰) طالب آطی

برادر خاله دادة مكيم ركنا كاشى بود- جوباى معانى بلنداست وغواص لآلى دالبند

مبرزاصائب گوبیسه بطرزتان فسم باد می تنم صائب کرجائے طالب آمل دراصفه ایریت

در میان شاب از ولایت نو د برآمده به نز بنکدهٔ مِتْ دخرا مید چون میرزا

غازی و آماری از ببنیگاه جهانگیر با دسته بصوبه داری قندهار مامور گروید. و نفنسد کمباب تدردانی ابل کمال را رواج دا د- طالسا خود را باسستان مبرزا

عاری کشید- وبهاننفات فرا وان اختصاص بافت طالبانصیدهٔ طولانی درمدح میرراغاری می طرد د- و دران نصیدهٔ رفانی خودا زمیند بیش میرز امفصل بیان

مى غاير - ازانجاست اين بيت ٥

عنابات شوق نوشگرورند کے ول زدے فال رجعت زمندوستائم وبعدرصت میرزاغازی کرت نانی برگلگشت مندشتافت واباعے باعیداللہ

خان بها در فیروز چنگ ناظم گیرات بسر پُرد- آخر باعتصام ذبل جهانگیری قوی پاید

شدو درسند ثمان وعشوین والف (۲۰۱) بخطاب ملک الشعرائی بلندنامی آندو در در پین سال الوطالب کلیم بهدائی از مهندوستان بعراق عجم ما درت نمود-

طالب آئل درمدح جها مجريا دشاه و اعتماد الدوله وزيرو تورجناك

وستى النّساخالم بمشيرة طالبات سنى النساخالم درعه رصاحقران نانى نشا چهان مدار الهام محل بادشا بى بود-وشو برش نصيرا برا در عكيم ركئا كاشمى در چهندوستان رفت بهشي برئيت جون فرزندے نداشت سنى الدنسا خاتم دود ختر كه از طالبا مانده بود به فرزندى برگرفت - كلان دا بي عقل از دواج عال خان و خور درا بحبالة نكاح حكيم ضياء الدين نخاطب به رحمت خال كرسير

عكم قطها براورد كم عمدك ت دراورد

ا ستى النّسا خانم درذى الجِرسة سن وخمسين والف (١٠٥١) بساط زندگا در نور دید-

طالبا دراوأل ممردار اعتمادا لتروله بورة خرستعفى شدو فطعة اعتذاري

بنظم ورده-ازانست ف

دوصنف اند ابل طبعت که برگز ندارند بابیم سبرسازگاری

یکے رافرو مایگی کردست عربی کیے را بزرگی و عالی و تباری من آن شاء م شکر بیند که دارم نریجت بلند نو اسپ دواری

كد كردم را فوت يكدا م گردد دروبيني از چيشم نا اعتباري

به گلزار معنی هسترا به فصبه می منصب پید شدند بینم کر برا دی به و مرزود داری به از مهر داری به از مهر داری

طالباً درمدح فيليج خان ناظم لا بهور نفسيره بهشتاد و بهار مبت دريك

شب فكركر دوبان ي نازووي كويد

منم انسبت بومن شاعرے راہائن منم انسبت بومن قائلے زاہل کلام گاہ ابن دوسم منی بیق میں سب است کریافت از سرشرب ناسبید دم اتمام

المبرزاصا عب أشهب فكرا زطالها نبزنزراند-وبهنكام ورود سرالان إله

تعبيرة شعت وبك بين دربك باشت درمد عظفر فال نظم آوردود أنا

برارمف كرع في و نوع و سيخ بيندج بدار العيار بريان بور كور مغرور

این تقییده کریک شف روی داد زار نظم کرفت است در تین وشهور

اكرج طاليا رابيت وسبب افزون است- اما فزوني ابيات طالها باوست

وفت كم است- وكمى ابيات مرزا بأننكى فرصنت افزون - وابن معنى ازنفسيم ابيات ا برساعات وضح می شود به آمرم بربن كنسبت بجناب مرز اصائم ببابدا دبي مني توان كرو- آما اين بهمة نفاخراز طالب آملي نامنظور است رجيشوكت تصييرة تزب صدبت در مرح ميرزاسعد الدين درع ض جارساعت بخوى انشامود ومطلقاً لب باظهاركال كشوويطلع قصيده ابن است بسكة وشنشعلة حل كرواز مبنائه من شبشدرا فوارة أنش كن صهبات مر ودرا خرقصيده ي كويد شبكرديم مم أغوش بريزاد خيال جارساعت درگذارشام داوآسائ این براطفال منی راکه افکارمن اند داد کلک مرم آسای سیاز ای من طالها دوسي جواني از زيبا فلعت زند كاني برآ مدواين وافغه درسندست تُلْثَيْن والف (١٠١١) يَبْنُ ارْقُوتْ جِمَا مُكِيرِيا ونشاه بيك سال رودا د-ديوان فصائد وفرابيات ورباعيات طالبا دروقت مخرير بدست أمر فرصت وفا عكردك بانتفاب برداخة شود كل جندا ركستانش والع دست فلم مى شود م بے رونما شرا بنو کے می ممودے كرى پائے بوہر آئينہ بورے من كيم دشرة قل من سرانداز ذيبين بهيل نوم كرا في مى كند بركر دنش بينازاد داريا بيكم عكردم يون سيم كر برسرمه ذوشان كرزد

طایمت کی وفالنع شوا زطامت فلی کی کی دو زاسیب بیشدا زاداست در شام فلی را در می در ایم می در می در ایم می در می در

مزهٔ درجان نے بہم دہرگوئی دبان بیار است (۲۱) شفائی اصفہائی

اسمش سفرف الدين است- پدرش حكيم ملاطبيه ما ذق بود-مشالاً الديم اصل كسب علوم بسرعت نورديد- وحكمت نظرى را بيشيترورزيد- ومدت مشق طيابت كرد- قرابادين اومشهوراست- وعراع درنسخ نوبيبي شعراً فتا دوبمعاجين

افكار دماغهاراتقويت بخشيد- مرزاصا شب فرماييب دراصفهان كرير وخن رسدصا شب كنون كرنه خن شفا كي نسبت

ریا می کارد بیرون و دو ده به می بافرونی قرب و منزلت انتیا رواست تا بیارے می ماند

كەروزىي در بوش را ە شا ە را برخور د- شا ە خواست كە ازاسپ فرود آبد چكېم انع آمدا ما امرا جمدىييا دە شدندنا ئىكىم گذشت -

بهجوبرمزاجش غالب آمد-مبير ما فرّ دا ما دميگفت " نشاعری فضياتِ نشفا تی را پوشيد- و بهجا شعرا و را پينهان ساخت " ليکن در پايا ن عمرازين ا مرنا ملائم متوب

موفق گردید-

فوتش در رمضان سنسیع وثلثین و الف (۱۰۳۷) آلفاق اُ فتاد-زادهٔ طبعش دیوان جدوبزل وجید شوی است مشل سر دیدهٔ بهیرار" و سنکدان حقیقت" و سهر دمحیت" این ابیات از دیوانش ماخود شدت

دردل در آنفرج کلهای داغ کن ازخان جون طول شوی سیراغ کن

تولیش را برفلب عم آخر ول بین ثرج این کتابی باره کوئرضمی مهنا ثرج ما کھے تو کو کر بردر گاه او دا دی کینم مشت خوف برجید بالیم و قرباد کینم اند زبان حرکی بیسش دلها کن عالمے راطعی ششیر استفنا کن

اے دراغوش مالت دہ برخو تی کن شكرشان زيراف ارى نزش روى ك بنان كزرفيالت كرباربروائي است بخدغم تونكويم كنهم رسوات است زىسكرنوك أوسراك كناه مصيحد بانتفام ابدامشتى مبير بيست ماے آنسن کہلوی خزان شید فربهالي كدلى نشكفدا زبيلوى او ول وشد كنشة دبت ازمزهٔ تركيرند وامن ديده نگهدا ركه ورمديس ما ابن شكوه ما نسوز يحشر دكر أفنا د يك لحظ نبرداخت مرا دا در محنر کربیت بی برامن این را زی گردد فداعشق مراازننك رسوال نكهاريه كرنفذجان بهائ وصالت في سؤد انقاصدنو ذوق خبرى توان گرفت كاركمن كرعوره وحث وكرشود أن دل كنامزداوفات توكرده ام نتب عمديدرا دلسوري شكرته بان دالة البسم وامكن ننبرين كرمي نرسم مجالفة تبرسيادم ببزم امتحا ل كم كم مريز برج دارى برمرم بم رنيه وا يكي كشم كبهزناز كي عهاردا و دست بترخم يشكسنن بيان بين سنتلاني مراقبيت بينان ديدن كردي وري كبيئ ينيى آيازارران بماكون

(٢٢) فاعم فالمحال وي

قاسم مائدهٔ فصاحت است- و ناظم چو اهر ملاغت منهج بهیم خوابراعیانی فورجهان می در در در اور عقاف است و ناظم چوابر اور افراد و به علاق عسلفیت جهانگر ما دشاه بهایهٔ امارت و زنیم مصاحبت سربرا فراخت - و به قاسم خال میشی مشهور گردید در اواخر عهد جهانگری میکومت صوبه اکبرا یا دو حراست قلد اس معرف بردافت و در اعاد دو در اعاد دو در اعاد دو در اعاد دو ایالت بردافت و در اعاد دو در اعاد دو در اعاد دو ایالت

الم مَا نزال مرا بالديم عني ٢٥ مطري كالنز

صوبة بنگالدامنیاز بافت -وورسنداننتین واربعین دانت ۲۰۴۲) بعد فنظ برو گلی بندر کداز بناور عمد و

بنگالداست - بفاصلهٔ سردوز باجل طبیعی درگزشت دا میرید خیرمستوی کرانم اخلاق بود در نمازنهجد تقید داشت - و هرسال و دلک رو پید بهستخفان می رسانید -

راین سخن باین شکوه می افراز د سه

دسام) شوقی-میرفحرصین

ا از سادات ساده است - وطراح سفن ماحلاوه میرزاصاشه کلام اورا

تضبین مبکند دی گوید جواب نوزل ست اینکه برشو قی گفت چوشیراز دوطرت می کشند زنجبرم

ازولایت مود کمشور مهند آمد دستمول عواطف اعتماد الدّوله طهرانی جها تگیری گروید بعد چند سهدهٔ چهانگیر پاونشاه لازم گرفت و پنقصیرے مور دغماب شده درصیس افتاد و مبتوج قاسم خال چوپنی از قید ریانی بافت - و مدینے با ا وابسر برّر د -

ا این ایران معاورت نمود و جهانیا درگذشت. طلامیسن بایر جانشنی از معدن میرون می آرد سه

در شق بر کواکیلندی ست بیست است فرودهٔ حبابی گردون بدست است نتوان عربده با چشم تو کردن آری بنواضع گزرانند زخود مستال را دست این میده با جشمی ار دست ای

فانجابواب خيال بندى است - وحرف شناس تفل ابجد شكل بسندى مرزا

مباطب سنن إورا تضين مى كندومى قرمايدت اين جواب أن غزل صنالة فنفي كفنه است الزواموشان مباؤال كسك الدايا وكرو في الجلة تتضيل كرده بود-ودر كال ملايبت ونهانت باكبر كي له ند كاني مبكرو-وفات اودرك نغمس واركعين والف رههم ان وافع شد گوبرسخ چنین در سل*ک نظمی کشد* به ېزار نگان بې نفان چې سون نياييآوادش چې مرمه خور ده که بيرون نياييآوادش ستناره شمع بوورسروان وربارا بدبده انتك شو درمفون دل مارا (800 (Ya) الأاهمِال سادات بهراث -وآبُينهٔ نقش بذبرعُس صفات بود. غوانندهٔ افسون فصاحت - لؤازندهٔ فالإن بلاغت مبیر**ز اجلال اسپرگو**یب كالكيسية فيض بهاداندي ابير تتجرعه زجام فعيجى كشيده اند ابتداءهال ورفدمت عسن خال بن حسين فان ماكم برات عظيم تقريب اشت وتخم محت بيدولبيه فراوال درسرزمن سخن كاشت دران ايام وروهم شفائي بهرات انفاق افتاد- ودرناس مسن فان بامبرزا قضيح بالقات وست ولا- دبشاعرة ابشان بمنازعه انجاميد - فان طرف صبحى رفت شعالى ازبرات برآمده صبى دانجوكرد - منهى وردادان بلنه ع صلى داكار فرمود - دا صلاملتفت جواب انشد مج محمدى در ديوان شفالي منظور آمدول نخواست كرنبان فلم بكلات ركيك شكري برانتي ومدى صفاع في كويد: مناوبت وم بندكرد ما في ادشندون ما اليوء لوائی شاه عیاس ماضی ریسند احدی و تنشین دالف د ۱۰۳۱ سوادافرد زیران كمديد يميروا فصيحى بارباب ملازمت كشث وصبت ادولنشين شاه إفتاه ومبلات

فراوان فضوص كردانيد- وبهمراه خودلجراق تجم وما زنذرال برو-اذ فروغ تربيت كربراورا صلات بمنظيدا وبوال منهمي نيظرورآمد ينوش محاوره است-اماً مصنوب نازه بندرت دارو . ابن جندبه يشار والتقاط يافتء مد صبيد دوست كرصبيد ول فكار شدم زبون ور وبربشان زلف بارمندم رمزليت خطوه ست كرجون نجت مربد آب سيدان چشته خورسند برآ ما ز<u>ىف برخونش ب</u>ېفشال كەپرىشان شوى نوماشا کمن آبیُنهٔ که جیران نشوی بخون علطي كوامروزش مرشنام اشناكرهم مليك زارى بارسسم بريخ نابد برمنع نكبي كز فره كو ناه نزاست رنبرص بلن است جماجت بلقاب بلب نياورم المافتم بنام توبود بنرار بارنسم خوره ام که نام نز ا خوانين مابروك بزكان تنمكيشان زديم أن فدرز في كرول بخاست دريكان و مروطبا بخ خور وإن بال مكسني يم ملاسرفانكير فصبحي ششهرياب محروم بوسنائم ومردو وآكشم غاية م كرّنازه زباع بريده اند مرمن إين ثالة أدار ول خرم دارم لؤبهادابشميم كالعين مفريب كرفدادوزى كندوست وكربرسروم فتفروسني كرمارا بوو حروث جام شد فاكن كوي فينجي زجيي رنجكن ازم وقر بهاموز جبيل سافي را ر۲۷)شا اورطمرانی

پدرش شواهگی برادرهینی مبرزامی شرایت بهری پدراعتماد الدّوله جسانگیری است مشاپورفردبری بهم تخلص میکرد-قصائد دلفریب دار دوغزلهاست دادان زیب مرز اصائب کلام ادر اتضین می کند وی فراید سه

کرگران می رود آنکس که توکل وار د صائب اين تاده عول آن فول شابر كلبات مشايه ينظروراك تفصيره نسبت وكيرافسا مشعري بترى كويدو واودقت ونزاكت اي دبر چىل فاعدة دا غلب اس جريدة وكرابيات غول ست جيز ربين ازغز ليات ا وجدا مزوه شدت برشوخي نوسوارك يصدرزين فست لوناسوار شدى فتندبرز منت مست كرعبرورها نشية بزم نو واخل باشم روخراشبيده نتراز صفئ بإطل باشم وك بروروا زغوغائ مرفان عمين بروم وكل يدم ازين بستان نام ياسس بروم ورده وبارسي كزومنون بارى فيسنغ محرج جو دراكشندام بيشرساري سبنم تامست نگردم خران خوابش ندارم بهی سرینارول ریش ندارم الكشن إيم زن كرفغال يراست نادك ولم يو كاستر چيني فدائت را فذرين بست اوبادريكا استفناي آو ورد وبوارمن از دبواركس كوتا فيست بريمر فق ولنذ كل داكد بوكنند ماؤلكاه دوركدرشدان واكسباز سيذبر خجراوزن كرشهادت اينجا ناقص است ارمد وكشنه بتفائل زميد چارم الشيئونع كدورت كريدى آيد أكربرفاطريا وصبابينم ضب رغوه دامنش را بگذار بدكركار عدوارد برودوتعى كنان بروم تيغ تتايدر الد ميا بهرناني بسركشنط وليشس بركدان صلح يرمنيدن ياى فكشد برتيرك وي نيشكران وست توفوري تائين بيكان بكي جذوبين شد نظير عنيت درعالم : عالم : عالم : عالم : عشق معذوراست كرينصورا بردارا در ومندم درهاست در دمنان شم عيب إيش ودنها شعيبه يكس نج آن برس كونفداداب بينام أفتم تغمالبدل وعدة صدسال وصال است كففهالا وعرياني ستنكسوت م نجميرك تودرابييس الم روش نشدرا تنل المجين ع بجل جهائ كويريا وسوختيم

بإرستنغني ومن مستغرق نظاره ام فرصن عوض تمناكوكه وراباح وصل صفراى مى ازبادة خونا ب مسكستيم زبن مركه فروشان نتوان باده خربيان ورق بهنبهما زهم بدر ايند كدمن وبدئهام آنفدراصلاح كرباطل شدهام د ۱۷۷۷ اسبر میرزاجلال من مبرزامومن شهرسنانی شاعوا دابند اللست وموجد انداز بائ دلبستد- الوطالب كليم كوبد ميرواي ماجلال الدين است ا دسخن سجان طلب کا رسسخن راستی طبعش استنادس است کیج شم برفری وست ایسخن وهبرزاصا شب سن اورا مررنضين ميكند ودرمفطع مباكو بدي خشا كه كرومائن صاحبان سخن تتبع سخن مسيدنا جلال كند اسبراكرم بتلبيذ فليحى بروى استاما بامبرز اصاشب اعتنقاد تام وارد- ومكرر نغره سننايش مى سنور وجاى مى كويد باوجود انكداستاد فعيبى بوده است معرع صاشب تواند بكات بن شود مبزراا واجلة سادات شهرسنان صفايان است وبمصابرت ثثاه حياس متناد زمان ببيرسندسر مصحبت ارباب كال بدو- وبعلوم بن وسمو فطرت انصاف واشت اما بأكروش جام وشرب مدام آنقد دخو كرشد كدور عبن جواني بربستر فاتواني افتاد-ودرسن نسع واربعين والف روم ١٠عمارسني بادفناداد-وبوالشن سير خوده فشد عن وارد ومضامين ثاده كموا قع شده ايس جند منفحار تمسنانش ي چكد گرچ آن فیست ندارد ولکیاالت شود مون آنشیا زی طفلان سالت شود ياكمن اشتاى ول كرى كاه كاه را خىست^{ىشتى}نىم بدە نرگىس كىم نىگاە را

بامدیکسنگذاشت ببداوش دل مارا خدااخيت وبدور شننن ماقاتل مارا كروردام نغافل غيرصبيد مانمني كنجد بلب مروم زيناوي شكراين سوواني كنجد تنهبدناغ شبرتغافل اجريادارد ليرازع بيسبوم كردكا بحرر وجاوارو خطوباد كرج بسرز وتكر شنكرش مبست جهر خم خار دار دمی نازدر سرش سبت بكدام جان بباز د مكدام سر به مجتشد جاند كسي بيكدل كدبزار وليش بست مساردي رود ماوي بينوان كرفت جولان دل شكار نش از كاربروه است غِرِت روانداشت كرتنه الرارسش عروم دوفهم نامه بركزشت وخوب دالمون ونشت اليقدروائم كبرج بست بغيرادمن أتخاب ال كرج استفاست ناحى شتكان مانون بها بتنفر توبان را نكاه عد شوايي لازم ات درينينان كدفياس بورفيين رسا سارة ببينوش أينده شاكوارو ئ خندان ئى شوربرد و ئى آلانب كالمصابيركما وتقصيرها بلادو بدوستى كم يرح وركوى وغبار شوم السيمدا فبراز سركزشت من مكنيد بكذار بدكه بكذارم وآب بكشم عماسوخندام تا نفسه يا فندام گفتم ندی ول نشنیدی سختم را ادایید دیدی به قدرنا دکشیدی چاستين فالى است بيكار تا بگردن وسنفكر وتكيروا وبإفت اوة را 64 الخاى پست سرونيا كردن درمکن وج و سود ا کردن ازسرمهٔ سایه دیده بیناکردن (۸۲)اوائی-میرچیدوسن بردی كالمش باطالم في سيوار و-وانداد إست مرخ سيدورو بارغود منم بالحا وكرويد

و مهال اقامت ندیده رفت بوسعت آبا دم نزرگشد. در رسنهٔ مشین دالف د ۱۰۳۰ دار و دکمن شد- و دران الکهمراحل زند کانی بهایان رسمانید -مد تا بدند در انشان درفت از طاع ایم ک

میآرات ابیانش ازافق بران طلوع می کندسه بندوی توروز کیدر هم برجی افتد در دیوار براز سایه که برروی من افتار

یک دل آزاد درین داگرفانی نیست به سفنیست دربی محرک زندانی بیت جاهنی گیرز بر کاسته این خوال گشتم خوش نک نز دسر انگشت بشیانی نبیت

رباعی

این عربباد نو بهاران ماند این عیش بسیل کوم ساران ماند زنهارچنان بزی که بعد از مردن انگشت گزیدنی سیاران ماند

(۲۹)سعیانشنیدیزدی

لغشبندکارگاه خوسش نلاشی است - وصورت آفرس بهیولا سے خوش فاشی میزلا صائب اور ابز بان ادب یا دمی کندومی گوریه

این نوش غول زفیص سعیان قشیند ماشب زیرول ننامگر رسیده است سعیدادر صفایان افامت دانشت و نزد اکابر دفت معزز دفخیرم می زبیست

گنش فیال در بر زرعبارت جنیس می با فده کس فیال در بر زرعبارت جنیس می با فده کس فیار دول رسش مراده در این فارگرآنشد از فولیش سرارد

(Swingbi(Ho)

نظروندلبب بهاداست و عدبل طوطی شیرین گفتار و در نشین والف (۱۰۳۰) احرام بیت التا لیست و بعد از ادراک این سوادت متوج به التا کیشت و

ورا شاه داه شداند بسیار کشنی او شاست - بعد منت نام به شهر بیجا لیو روسید و در سلک مقربان عاول شاه انخراط یافت -اول نظیری عوض حرف یاده بزاد در به به نظیر تسلیم کرد - و این سوال و جواب ظالم افائی شده باشد در براکه نظیر بعد فوت نظیری به به ندوستان بیید و الشاعلم شده باشد در براکه نظیر بعد فوت نظیری به به ندوستان بیید و الشاعلم نظیر آمهوای معانی داباین می شدی کردی کند ب نگذاشت زمیا مان نم ضعف میدائی چند انکه نگاه شوم و از مزم و نیز م در سلسای بال فشانان به و ائی خم نامنده از نامهٔ من بالی نیزست

داس)نا ومرالينجاني

سرخرونی محرکهٔ شغراست - اما از شکست نفس ناده مخلص می گزیند و صدرالای ایس فی فیکست - لیکن از فرد تنی درصت آخر می نشیبند - الکن طلق اللسان بود - قصب السبن از را نصاب مفتار زبان آوری می ربود - از دیار خود بهالک و کمن افتاد - و بامولانا نظیری شیشا بوری صبت مغتقدان داشت - بعد جبد سے بصوب برگاله خرامید - واز انجاب عظیم آیا و بنین حرکت کرد - آخر به اصفهال معاودت بخرد ایجام محله آخرت به بیود - مند و رساز مین و دق سبزی شود سه ریجان کلامش و رسرز مین و دق سبزی شود سه در کعب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن نشر تا رنباست در کعب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن نشر تا رنباست در کعب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن نشر تا رنباست در کعب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن شرقی ایک است و در کوب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن شرقی این بست در کوب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن شرقی این بستان در کوب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستن شرقی شود سین با ر نباشد احرام کم از بستان شرقی است به در کوب آگردل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستان شرقی بیشار دل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستان شرقی بین به می می بین به نباشد اخرام کم از بستان شرقی بستار دل بسوست با ر نباشد احرام کم از بستان شرقی بین به در کوب آگردن با سند و در کوب آگردن با سند و در کم به کم به کم به با رستان کار کم به کم

برگزاین طفل مزاجی نروداز بادم گرنتابوت دوم شوخی گهواره کنم باعث مباده گل دیدهٔ بیدادس است بلبلان شور برآرید که تو ایم نبر د بنوش رنگ طفای بست گل جهیدن میداند بدامن آشیان بلبل ادکار ارمی آبید

(۱۳) متروری کا ملی

عالم مبای نام دارد. نکات زنگینش کلیسنهٔ سروری است وخیالانشیش سرها بیخ حضوری در اگد دوی جهانگیری بسره مبرد و در زمرهٔ خوش خبالان می رز-

نهال مكرش بابن رعنائى مى بالدى الشرارة بيركم وجيفن في الديد الشرارة المراجعة المراج

درقف دست وبانزدن اختراعسة چنفن زير بوست تيبيدن ساعة

چوكان صفت الطلب فودنشت بازديم بيوند ما يمطله القطاع ماست موردست نتى است مريم ميوة بيد سابع بيد است

(۱۳) مطبع ننروزی

طوطی بے بدل و مطبع اسٹا دازل است میرزاصائمب مصراع اور المبین می کند وی فرمایدے

جواب نغر الرست ابت المنطبع كليدكعب و بنخان در نغل دارم مطبع نجارت بيند بود- از ديارخود سيرم رشرامبر- روز كارے مهناد آ

طرة اشعارش بيرائيه عارض ورق ي شود ٥

آج کرمرااز دل بر درد بر آبد چون شامسواری کا کرازگر دبرابد چوست عدم درخبال می آبد زشگن تحوج دم طال می آبد

(۲۲) اوی طنزی

فكرملنك طفاوي دارد وشوآبدان عب ويجميزا صائميني

وراتضمين مي كندومي فرما بيرسه ابن جواب صبيط اوجي كوفيتي كفنة است بإرشابي عالمطفلي است يا دبوائكي وادجى نسبت بميزرا مى گويدسه صائب نود چهرشعر مراب من شیخ رسندام کرچگردار یا فتخ اوجى باحسن خان شاملوهاكم بهرات بسرك برد- ودر مدح اوزاوان قصائد برداخت ديوان اوبطالعدد آمدواين جيديبت بالتقاطرسيد كرم ككى است كردر باغ خود عائنيت كيم ساخة بودن كم از كدائ نيست كشامرشيب وكرصبح شباب است بيشيدان بنم ازدوجهان كميزه نواب أتش بريك زودا راكماب سا ساغ بغيروا دزرتهم خراب سافت نكركرم عنائم صفي وبداركجاست بوسر يا دې څخ لب ياري سن اين الديمرك كران ميتوان خرايد رطل گران فیمیت جان ی نوان خرید درین مریث گوانم منزالیانگری دېن داد سرايد كازد بهريك لبخده توان بنت شادي مسيكل دبت في في مراش عَى بنوراين رناك بهيرة مابسة باحرافي اين قدر بارتقاق سيثم أيجود ستار بريشائم زسروا كردة فاطرعي شارم القافرديده ام ك إلاش درانها ك آيد آئكدراً بيذيك جلوه بعيرنازكند س الفرقر والمنافق المنافق عافرهراباي تنقلى جون منم چندان امان نداد کرفا کے بسرکنم باأن كرقتل ما يتخل حواله كرد مفاعدوي وقتاك يارا نازم كرك داديم أفتاب وشيخ را نها بالذك قان كرد ازباده کے قوال بریدل

اوجى ابن فطرة خونى كامل خوابدر مرفه أنست كروركردن وشمن باشد

(۵۳) مشرقی میزدامک مشهدی

ورنظرونشر منشأ بدائع آثار است ومشرق فرادان انوار جندے درخراس باحس خال شامرگزرانید- آخر باصفهان شانت و درسلک منشیان شاه عیاس ماضی انتظام یافت - خان ندکور درمفارقت اوغزیے گفته - از آن

مامشرقی از کنارمن رفست ازمشرقم آفتاب رفست دیوان مشرقی بملاحظ در آمد-قصا مدًغ ادر مدح شاه صفی منظم آورده- و مقطعات بچوبسبارگفته-فحررا وراق الترام کرده که زبان خامه را از بجوبایت و بخرلهات شعرانگاه دارد-

منتمر فی مضامین خوب درقصا ترتلاش کرده-این چند میت ازغ لیات او برجیده شده

نى كوم كواتش رئك كى بو بكرداند اللى آن كل أتشطيب في فركرواند عكهت يوسف ازبن كمنه فيامي آيد دوستان بوی می از خرقه ماے آید عالے درتزیک آباد یا دارم المؤورت فرارم دريا دارم سؤش ياقث نشدخا كشر مرواندام يرتشى رشح افتادر كاشادا دل دانشميم كل د اغے ترساندىم يدان وراج العرائي چوعدلید مرارم یاه و دارگردشت وكل ام بهارم بهار الرفت تا بحرت دركما بن زم يقع والم باغيان ون عيد تركس مرادر واتيك زُكُولُم ورثك أيدم بخون ناب كالزار ولاع حدث عايد

کاردوبار قابیش تبارای دادن است کی دار خم بجام کن و درسبو کمن مطلب نیسد کی رسید کا بیت مطلب نیسد کی رسید کا بیت مطلب فی طراب فی مطلب نیست کی رسید کا بیت مطلب فی است کا میاری است مادر بها رنشاط فی درخوال الله ناکس مرابی امید در تفسس وارد ناز خم فارکشیدم نه لوی گل دیدم زمین بید کرد کسی نظر دجان دا د فی جین یاد آب حیات تیفت جان داد مشرقی را برگرد کسی نظر دجان دا د فی جین یاد

(١٧١) منيرالوالبركات لابهورى بن ملاعب المجيوناني

صاحب طبح منیرونظم ونشرولبذیراست - درمنشاً شنودگو پدر من بے خانمان کے درفعر وسخ منیرونظم ونشرولبذیراست - درمنشاً شنودات او وسشر کر درفعر الله من الله من الله منداول است - مولدومنشا منمیروارالسلطنت کر برقصالہ عن منرولر السلطنت کی منتقبر الله من الله من الله منتقبر وارالسلطنت کی میں منتقب الله می الله می الله می الله منتقبر وارالسلطنت کی میں منتقب منتقبر الله می الل

در عدر شاه جهانی اول بامیر خاصفی مناطب برسیف خان ناخم المآباد
بسری برداین سیف خان دامادم برزرا ابوالسن مناطب به آصف خان
بن میرز اعیاف بیگ اعتما دالته وله طهرانی جهانگیری است - بعدازان
مثیر یا اعتقاد خان حاکم چنور بسر فورد اعتماد الته وله ندکور در بوط گشت - واز
خان احسان اوزل بردا سشت -

ویمنتم رمیست اربع دهمین والف (۲ ه ۱۰) درستقر الخلاف اکرآباد فرت حیات برسیت فش اورا پلام ورنقل کرده زیر خاک میردندطبع منیرسوا دیخی را جینین روشن ی کندے

قدم برون تهدماه من زمنز ل فویش بود توصورت آیئنه زیب مخل فویش سی نفان کرفتار مارهٔ فویش اند پی فخل شع دوانند رسشه درگل فویش

(۲۷) فدی وای محروان مشهدی

جان سخن بروری است و روح معنی گستری - سعادت زیارت حرین ا بنتر بفین اندوخت - و دبگلشت مندخرامش نمود - و درشهر دبیج الآخرسند ننتین و اربعین و الف (۲۲ م ۱۰) شفنبیل عتبهٔ صاحقران نانی منت برلب گذاشت روزاول تصییدهٔ بعرض رسانید که طلعش این است ب

ای قلم برخود ببال ازینادی بکشار با در ننائے قبلهٔ دین نانی صاحبقر ان بعنا بہت خلعت و انعام دو برار روب کا بیاب کشت و در ذیل نناطرازان انخراط بافت و دیوم بیر بیش قدر سے موظف گرد بد و یا رہا بجو اثر کام دل اندو حت

شنج عبدالحب صاحب مثنا انجهمان نامه در دفائع جش نوروزسال بزا و بهل ده بخ انجری می نگارد که :-

الاروز بخب نبه دوا زدیم شوال سربراکرای آسمان چهارم پر تواعتدال برساحت مل "
انداخت وانسروه طبعان نباتات دا با به نزاز در آور درست نزدیم ماه فدکور- "
انمایی محمد چان فذسی در جلدوی قصیدهٔ که برح پا دشاهی محلی ساخته بود بر زبر"
اکشیده مبلغ وزن را که بخ بزار و پانصدر و پییشد با دم حست گردید و درا واسط شهر"
"دیج الا ول سدنه تسع واربعین والعن (۱۰۵۱) بعنوان صلیه شخصه مهرعنا بیت "
"شدٌ- و درمیش شفا یا فتی جهان آرا بیگی بنت صاحبقران ثانی از آسیب آتش "
" در درا و آبل شوال سدار بع و خسیین والف بعنا بیت هلعت و دو بنرا در و پیه تمتع "
" در کرفت "

نثيرفال در مرآة الحيال مى نوسيدكد:-

" حاجى محدجان نصيدة رتكين درمدح صاحقران نانى كفنة بعرض رسانيديا وشاه"

" النسام جوا سرّميني طلبيده فرمود تا مفت بارد النش الزان بركر دندانهي ا ما مؤلفین نشا بههان نامهاشل مملّا عبدالحمیدلا محوری دملّا علاء الملک تونى وصاحب على صالح كهركدام حالات بادشا بى مستوفى مى نكار وصلة بركرون د بان قدسی بجوا بربه زبان فلم نباور ده اند-قرسى بإدشاه نامة صاحقران فلم أورده جون عبرالتدخان فبروز حناك وروزن يا دشانام في مجيد- باين سن بيان ا داكرد مسكك كرازغايت احتشام فكنجد ببحراذ بزكريش نام بخاطرنا قص ی گزرد که برای مگنجیدن نام دو تعلیل اور و-آزغایت امتشا واز بزرگ امدیما زائد است-اصلاح برین وجری نواندشده نسنكس فانفايت احتشام مكثير بجراز بزكريش نام وطور ب بشکلف منی می تواندت کرضمیز نبین را را جع بنام سا زند بعنی نهنگ كه ازغابت احتشام او نام برنية بزرگ شده است كردن كرخي كنيد- واصلا عكم كرده شيم مني راصاف اداى كند-ننوى وتصيدة فيرى عرب است ليكن عربان مندان رنبه عدار و-أنتفال والف (١٠٥١) أنفاق أفتا ديكم ورم شبرًا و شركب بند المفة ونارئ چنين يافة مصرع دورازان ببيل قدسي جميم زندان شد شخ عرالحيرى لويدكر وقرى بعارف اسمال وروار السلطنت لامور در گزشت وغنی مشمری درنطد تاریخ دفات کی کورک عربا در باد اوزیر زبین فاک برسرگر دفدسی و کم عائن ازاشتیاق یک گر گشته انداین برسه در کی تیم ك تذكره مرآة الخيال صفي عبد مطبوع كلكند ترجمة حاجى عدمان قدسى-

ظاهر منطوق عبارت جين است كهرسه وربكيا مدفون اندواين ونفته تواند شد که هبد درسی را رکشم زنقل کرده باشند-ومبرطا مرتصبيراً ما دى مى نولىيىدكى استخذان اورا بمشهرمقدس رطبا وليان فدسى بنظر تصفح درآ مرواين جندبيث اختيارا فتادت دودبركردم من بصرواغ نوشل اول شب مي سنديفلس الم المواقع فوليش ورجلوه گری مثل نوکس با دندارد تا در بوداً ن میشد که اُستا دند ارد در مجلسه که باران سرو مراه کردند نوبت باجداً مرانش بجام کردند ابنياغ محبت - آنجاج اى عصيان آسائيس وكديني مرماحوام كردند درونین فصلے کلببام منظم کلن برگل آگریم بہاند عراست خالی خوست خالی خوست خالی خوست خالی خوست خالی خوست خالی خوست میں برجہ بازلیف تومی ماند دل ازمنی برد روز عرم درخمنا سے سب بلدا گزشت عربهم ودمن در فكرب سامانيم ميزيان محلت كشدبر منبريهان أشنا عيش بن باغ باندازه يك تنكدل كاش كل غنيشود تاول ما بحث بد گروست شام جران گيرو كاوى شب مشكل كنافنامت الصبح دم برابد لالدوائع زمبان بروكه داعم دارد عننق والهمت اربام المعيشت مبكر تاب بجران شرائم سيت تاوفك بي بينترانك مي مدر كل بيانه ام · گذاشت بخواب عدم شبون بلیل گل ریخند بودند مگر بر سرف کم らうりょうしょうしょくしい(ドハ)

ازطبغهٔ انزاک و مکتر سنجان باندادراک است صاحب طبع سلیم و در ت فیم در در ان است صاحب طبع سلیم و در ت فیم در در در است می از در در از اکت می المات به انباز داشت در آن عبد السد و زیر لایم می این بسری برد - و بر دیم مامیت امتیا زداشت - در آن

المام مثنوى رنگينه ورتعريف لارسحان انشاكرد -آخرالامرورعه رشابجهاني سرب بهند كشيد ونثنوى مسطوررا تغيرداده بنام تشميرساخت - ازان است درصعوب راه كشمر چنان معلوم ی گردد کراین راه روموران بود بر خرمن ماه ژبس ربیرو در وسنگین خر آمد زیایش رستند سینداری برامد بمان كافراست اين كوه خو نخو ار كدوارد بركم زيين راه رُنّا ر مقلطان سنگ ازوتائ نوانی کرباشد بد بلائے اسمانی بسامان فنن ابن راه زشت است مجرد شوكه ابن را ه بهشت است بعدورو دم شروستان ندبم ميرعيد السالم مشهدى نشدودرس او قصائد بلنديروا خت تمبرعبدالسلام ازعدة امراشا بجانى است ورحد شاهزادكى بمنصب شايسته وخطاب المحتصاص فان احتصاص داشت وبورسرالاى سلطنت اول مخبثی دوم شد-پس ازان ناظم گیراث وعقب آن ناظم منرگاله-سبس بخطاب اسلام خان ووالابائي وزارت مهاى كشت وجون نوبت وزارت بسعدالشدفان رسيدبادشاه اسلام خال رابابات ممالك وكن سرفرا زفرمو وم ورزمان حکومت دکن سنسی فحسین والف (۱۵ ۵۱) جمان فانی راوداع منود مقرة او درسوا دا ور مك آيا و سروف است عارت ولنشين دارد-مي فلي سليم دركاب اسلام خال بسرے برو ورسا كى اسلام خا فون كرديني سنسي وهسين والف (٤٥٠) اوبه دركشير رخت سفرا زبن عالم بر بست ودردامن كوم كمشهور مرفحت سليان است مشرف برنالاب ول ملق أنثين فاكداريد این جنوبید از دادان ملمر ارباب ذوق سلم وض ی شورت

گذارزوستم كه كل باغ و فا ..مم بردست وسنايت تزازرنگ منايم بهجون كمان حلقه يكيكن دوخاندا اناجندد بروكعبه مخوان اين مساندرا بدست أبيع از عكس خش كلدسنه را ماند زننامذرك اومبدوي نركش بسندرانا ائتازه روززخ خدنگب تو داغ ما ازرونعن كمان توروسن چراغ ما وزهس رفت چوغري من از با د مرا بهتزازسرولود ساية صياد مرا ورجدل كوش وزبانش سبروشمشيرت مرعي كرنكن وككيراست خوشها مستفقع ازمتناب مي بايد كرفت "ناسحرامشباشراب مابدى بايدگرفت نادسائی بنبزودیم جا بمراه است جامة سروزموزوني اوكوتاه است جدل ازهم مبربا شدوازمن عيت چەن ركى بىل زوانارك كردن عيب بمانصبب تؤازمن جنائكه خوابي سبت كراستخوان مرامغز بهجوما بي نبست امشب كه رخيم بسوى برم توراه است چون شع سرايائ نم ونف نگاه است صبير ماراا زخذ كش درد الع جان أنش ناوك اورامار حون شفع بركان أتشل ست انطرب ون عمونى بحدابانسافت ساقى كلفام عن باع راميخاندسانت واقف كسفانشيرة أن كبكل ه مست <u>بون مورن فرنگ لگامش نگاه نببت</u> نيم ببالنصل كل بكشن آشيان كيرم ويم صدكل البجون فمع يك بركب فزال م چونگل تفتیب این آشفند دستاری نی داخم چىلىل ئوڭ شور ياگفتارى تنى دائخ فامددردست بروزنرروى تركش است باوجو دصر تشرلانم زشعر دكش است روزى ك فرد ك دبكي نان وك آب تواند فروبر ون كررزي أنشل بت بهركدام نك لطف ى كئ توب است كداعهاك دلمرازع بمائى نببت ماحت مردان بم ازمير خيم د الى است مشرا دروقف فنان وست دبار ومتاكا عُدُورِمِ كُفُورُ تَعْلِ دِرِنْدَانِ است دوق از دیدن شوق بدلگری ست كداين باران شيسبند كرفت است مگرودگرفیمسینتان ام کم نتوان كوديقن تراآ بنا كريست أبينديش روى توجون وكادباست جامير كونذاش اولى است كر عدم مثلكاراً فقربرتروكن اين بمدر يحفل فويش نشان مركب طفلان دكاب كذاهست سبيما زمرنوحال آسان ببيراست الساجون الى الم وركول شاست جون مدروى كاشيان تبديل زدمينود سنبي لطب الوالي درا لي سرم باده موسي صحيفة تمر سسس مهان بخا ندر جو ما ند ج رز نبست كونابى دما فرد عردراز ما سست منعش نتوان كردا زبنها كهوال است گرمروادد کجکله و بر زده دامان بيج كس حال سروا رائمي والدكر عبيب عالى راجنيم المحون صبح يردستا واست ما يخن وسنن زيك كوشوا رفسيت شابان جراسكيم رورشك مع برند ول درون سبنه ام می نفسدا زمرف و المانك المال المولي المالك راه العالمات ي يا بيمرا برا باند "فيغاوينن أزاجل يساردم ازعفولاص چن دف محلقة ما دلدار كوش دارد ازبارها وفريث أستك أفكوه كروان دريفام فنق دل رااز تعلق باكس المندا متراشوان برسي شاهداد بخده مند کرندوزیان می ی داند Com wind 10 pl 19 Smill have شوني كارب أريران راكموتر بازكرد with the count was to the come of انه ان ان اندون براهانال Col 419 (5"11. \$ 65.12 (50) اعتبارس وولي منهدر الميدالي الكاازدودمان فودباد وشرعاد الله عاصياد مركزت مارا سر شدا د manufaction of the property of the second US Eller willy be in الماديوي تايتان فالكبن فتد मान्यु क्षित्र के किया 沙沙地的海岸地区沙湾

جهان سفار اگر دا دجره بر آب به سهائن جی ن را بروی من آورد الاعذالية الركز ولكبروعدة أو كالهميث قابد بمراولنك باشد الناردى آبد لكار زلف از آشفنگى اشنابان رادرابایم بربشانی برس جونتند باوجوادت مشوفها را تكبز بناهمروم ب وسن باج وظر كان باسن بسكروارم ذوق سنتن ازفضات رونكا ورميان فالناتيون تبرميدان محثم صبدمازودتوان كروكم نو پرو ازيم سفرا ول شوق است بكوست ارا ماكيمه مشوق بران بهجيد كبوشربا زبم منبضا بالنندك زيامهري اونسكو وكنبي جنان تناعت نقراست ساز كارمرا مسكرين حبب منوم فربر ازمروا خوتن عدكردم كركراين باربكوي نورسم سرمتدديره كنم سابير وبوار نزا تغفى نماند كدورتتنج نقيرا ول كسيك تضين جبيان وريفطع غزل طح اندا خت سيلي است مى گويد إِكْانِيَّا ٱلنُّهُمَا السَّمَا قِفْ آدِيْنَكَاسًا قَنَا وَلُمَا سليم اسب با درية مافظ فيع نوش وسي لويد سه بلبلم برك كليوش رنك درينقار داننت كفن ما فظويد حول كلك بيالم راتسليم رْبَان رُوطِلْق است كدا ومعانى ميكاندرا باغود أشنا مى ساخت - جنا بنيه كملا والسمادة وفك كذكروى بكلام الند است يشيئه كدمردة توسيف اللداست طرف اینکسلم از دست و گران ی الدوی کو بدست عافل منوكه عارت باغ توى كنند ولوال ووبست حرانيات مدة لم وزى كريب المراد الراد المراد الم ديوالي سيت الخنائم عن الم

قام مبرزا صهاش دانفری کرده اما با یخ نظران می دانند کرمبرزا صهاش خیله میان بردا صهاش خیله میرزا صهاش خیله میان میرداند و متاع بیگاند را دسته یا به درت سیر بینا مین ارسیام و صهاش به سه بیدیگرو اقع شده و منظر شنج دسته یا بین نارسارسیده در بیجا شب می نابید و جون تاریخ و فات سیم مفدم است اول شعر سیام مذکوری شود -

مرکس که دیدروی تو دیوانه می شود آبیندار رُخ تو برینی نه می شود آبینه از رُخ تو برینی نه می شود سبیم مهمین توام زبوش تهبیدست می کند میکند به میکند میک

سَلِيم عصدا چُورنرا بركابن سِجِبْنا ن بسنگ سرم كسنند شيشه مارا صائب عناندناله دل درد بيشيع مارا بسنگ سرم كستند شينم مارا

ملاطا برغني نيزاين فعرن بسنداست

نهیم آنکرمها دا صدا بلند شو د زسنگ سرزشگستیم آبگیبه خوایش سیم ه زاشفتگی طرّ ه مقصود خرداد برقال که از شانه شمف د گرفتیم صائب ه خوابزنا دوار بی فن برسندمن این نال را زشانه شمف د دید ایم سیم ه زینت اربایس فی جهر ذائی بست الله در کو و بدخشان گر نباشد گومباش ماشی مین عربه کرشیدان گرنباشگرمیش الد در کو و بدخشان گریباشد گومباش

سَلِم هُ الرَّيْنِم عَنِيْت نظر كُنى دانى كطون فاخد برباب مروض السن من المعالسة من المعالمة من المعالمة المعال

هه مسلیمهند جگرخوان مورده و به از به به به در در ایم باین خواب قنا و مناسه صاشباز بهنده کمرنوار بردن می آیم و مشکیرمن اگرنشا و نجف خوا بدیش. آماً ملانوعي حبوشاني بيس از مردومي كوبيد كداخت من مرقبر فوارم اى المبيند كاستفوان ماتى عذاى زاغ ستود و ملامنشر في نبزم شدرا باين صفت يا دمى كندوى كويد دلمدرآر دو عامند خوان سفد كنون بادادل مند جكر خوار مقنضاى يحسن ظن أنكه اشنز اكسهضابين راحل برنوارد كنندونا كومحل حسني واشتة باشدجرا دربيجل ديكرروند-عَلَامَةِ تَفْتًا زَا لِي ورمطول نقل مي كند بلحض كلامش اينكه:-" كليم قرويضة كرده ميشو دكدا خذ ثاني ازاول بفيني با شدوا لاا حكام مسرقه متزنب نمي تولا" "شدواز نبيل توارد خوابد بود- و درصورت كه اخد تاني ازا ول معلوم شاشد بابد" " كفت كه فلان شاع جبين گفته است و دمگيري سيفت برده جبين يا فته و داين محسن" " تعبير غتنم داند نضيلت صدق را- ومحفوظ دار دخو درا از دعوى علم بنبيب دنسبت " ورنفض بغيرانتني" واگر کسی بنظر تفتیش ملاحظ کند کم شاعرے را از توارد مضامین خالی بابد چر احاط وجميع معلومات فاحد حفرت علم اللى است تعالى شان و فامة معنى لكانتري بتناريكي مى افكندج دا ندكه صبدوارستناست يابال دبيرب ته الوطالب كليرخوب كُفْتْ وكوسرانصاف سُفْت ٥ منه كليم بطور بلندى بمستند كاستفادة معنى جزاز فدا مكنم تغربكاسته وربيزة كدا شكنم بخوان فيض الهي جو دسترس دارم

ك اطول مدر اصفى ١٨٠ كي سرقد مطبوعه

مرزيان سبخن كفتن أشنا بذكهم د العلاج توارد مي تو المركر د تنقر جزوے از اشعار ثوار د فراہم آور دہ چندمیت از توار داسیخن " متاخرين برسيل استنشها دعرض ي شود بحوالي دوجبتمت جبتهم بلاكت ست التضروسه ببتم وإلى بران مكجا حمريز دازنو بون قبله کرد لبلی مهمه جا بجانشسته منامه بحوال دوعثيت جثم بلاكشسته برای شنن س ر بر در نگین دارد بن في من تفذا كربرلب او خطِّ عنبري دارد ندانستم كما زخط زبر درزير مكين دارد من ما أسيرها إن برب والمم العل الماش كرب جدية محتبث بسراد بدركر فنم ميروره وم والبيين زليفا بهين زانة تن أر بكشاكش نهاني ليسراز بدربرآرد نقى مەجىمازەرسىشىن كرمىستى زىنا سبب ابن است جلاس وطن الميدرا سلم عشوق روش بمركس مغربي دارد زين ستم آيند در فكر جلائي وطن است كليمه ويندورخانداش أتنن فتداز برنوقه نگرخود ننوًا لم ز رخست بردارم سليمه والمثمرباركران عمدوري كوبيف كليم وزنانواني خود ابتقدر خبروارم ك الردخت شوالم كديده بردارم به والمراد المادد المرمايل في المراجع المال المالية رفخ قنال جهاف است كريخ سيشد است مريدي ويركني أنسي المستان المستران المس مرزدسس وماري فديد ألم مَاعِرِي مُنْفَاعِدارُ لُوخُونُم إلى يرد ازقضا ابن قدر کی آبد 10 1 Lamper of July Survey سترم مرازي عشروز ناس روني 1861 3 man 2 3 / 1 / 6 Com ly is واعدام واعدام واعدام واعدام ميك أونشها من درا زمهم مرح المست است كر دارد ينشم لطمنااز وليريا مهرمان من منى عمرابهاده وحماحتى فندهى الم كهاشق نشق وتثم دفااز باريم دارد فطوت مرايسا وه وستا فطرت فنده كايد

سليميه آكلينجا ميرداز مابسوى او ول سن نامشه فاختان بربال مبغ بسمل است نامة ميطافتان بربال منع بسل است فطرت مصى توان ازول تبييرن بإفت اطال صائب وروفرع وبانداب ميكان ادست عردوباره ساية سروردوان اوست فطرت عيش البديكام دل دردمن تيت عزودباره سايع سروبلث رتست أسبجون درروض افتدسيك زشيون جراغ صاحب صحيت ناجنس أتن را بفرمادا ور على ماب ون در رفين أنذر الشيردان إ صحبت ناجس را باست عثر أزار با مشرقی ۵ برگرینانتیم و بامبدر نگ و بو دردست ويكر عاست فران وبهار ما فهاتص مه مارا خرزسنادي وعمنيت جرتن دردست دیگرے است بهار وخزان ما شن للبن بإنام تا الكندار خود نام را وآعظمه معاازدل برون تابرا بدمها وحبيدت ووزقكن نام راكه نام فكندن صاحبِ ثام ونشان منود مگبین را would be supplied it is the bound المرابع وبنان بمنشنارين سفف شقا چو نور دیده از عینک گزر کرد وحبيب رحثم مر سوس مالاسفركرد تمان عني كل سنين كاب سنود فياص مهاغ سكانشوم رضت كل بشه دَشُم عَنِي كُل سُنْسِينَ وَكُلْبٍ سُود وحدره وكلشك كرن دوست به نقالت د كو أب كه شيرين جان دو دل مارا وانش مدب تشغر شغيم مكو فأثل مارا دلم ی موزو از شرینی جان قاسم واداده دم آب دننفت سمندم مائت ماشها وطع للمل عين اسف كرهبن بفدر مبندى ورأسستنبس بانثد بدل و دشكام ت برفداش اكفت المنظامة ورخورطول است جبنيات كدارداشين برداز ما بجرئك بالمشكث است wine I will be the control of the control بروازه وراسال شكستاست مدل مع مال في من الدمو في معاربي وتونيش مكس درو المنفس بنها ك فَيْ كَافْنُ فَ عِدِم آثَيْدٍ عَالْمُكُسِ فَي انسان جهان انسان شدوانسان جهان علی ازین باکیزه تر نبود بیان نیم انسان هاستی خصص عدم می آبید بهشی عالم بنال کس بے نولیش و بخولیش انسان بنل چشج کس است در و آشجف عیان نود باک از کم و بهش این ضهدن توضیح میخوامد للذا بشرح رباعی پرداخته می آبد-

الأرك

مستی را که دراصطلاح صوفیه صافیه عبارت انه حقیقت می است تعالی شائد تشبیه ی ده بشخصے که خود را در آبئید مشامه ه می کند- جمت جامع آنکه بر دومختوی برگؤ از کثرت اند- کثرت در دات را ئی باعتبار اعضاً و در دات می عربی شانه مجسب شبونات دانیه چناپنی می فرماید گذشت کنن آخیفی آنا- و بر دو خوالان فهور اند آن شاسپ اعضا می بیند داین کمال اسمائی وصفائی جلوه می و به چناپنی می فرماید فآخیکی شرکار اسمائی وصفائی جلوه می و به چناپنی می فرماید فآخیکی آن

وعدهم را که در اصطلاح این طائد علیه عبارت از علم حتی است جل برا ند تشبه ی دید به آئید- بعلاقهٔ آنکه بر دومنشاء انکشاف اند-

 واشتراک اسم مشبر ومشبر بربعینی انسان وانسان العبین لطفه خاص وارد گخص شاعرکه انسان است این لطف را دو بالاکرد-

بس معنی رباعی جنین باشد که مستی بعبی وات حق که جا مع جمیع شیونات است در مرتبهٔ علم که بمزارهٔ آئینه است جلوه نمود و عالم بمثال عکوس وظلال آن خص منتشل شد-ومعنی می خوادش و نبخوش آنست که عالم را ما نن عکس دو جهت بیدا شد- آزین رو کر موج د علبی ده می نابد و لوصف نجر بیت بنظری آبید بی خوادش است بعنی بیج زیرا که آن خص در خقیقت خو د برخو د مشهود می گردد و عکس را جز در و بم غلط نما و جو د سے نیست - و آزین روک عکس در حقیقت خود اوست که برخو د شجی است می ویش بینی

موجود في صددًا ته-

ا ما خنبقت انسان از عمله خانن عالم ما نند فنجم مكس است بيني مكس بنيم كم فدات حق در وجلوه فرمود بالمبيج مراشب كه درعالم منتجلي است -

ومعنی باک از کم ومین آنست که ظهوری تعالی در فنیفت انسان وظهوراد در تمام عالم با بهم منفنا دو متنا قض نیست کر سب اجال در انسان وفع بیل درعالم چناپچ صورت آن فنی در آمکینه و در شیم عکس نفادت ندارد الاب اعتبار کبر در مرآت و صغرور شیم عکس - و نظر به مین انسان را عالم صغیری نامند و عالم ر اانسان کبیر -این معنی برطیق اصطلاح مشهور است و اگر بر مکشوف حضرت مجدد تارس سره

على كن نيرى تواند شد

نزدمي د قدس سرهٔ خفاگن عالم اعدام است وصفات عالم اعدام صفات الهيد بشرط آئكر وجود وي جل شانه و وجودات صفات در اعدام شجلی شوند بخشينه كاعدام بخنراء مواد باشند- و وجودات بلكر عكوس آنها بمنثائه صور- و سركي بخفيفت ازبن ماده وصورت تركيب يا فئة والنّد اعلم "

دربن منفام دو كلمه نزج بصاحب رباعي تغلمي أبدنام أنسان ننيخ غلام صطفاست واصلش ازكنبو ومولد ومنشأا ومراداً بإدازتوابع نشابيجهان آياد- انسابكال بودو وراحاط وعلوم عقلي ونقلي ممتازا مأنل تجعب ل معقولات بمثبنز از ملّا فطب الدّين شهبرسهالوى ممو وونبنس ورفيمت شيخ غلا مرنقشت الكعنوى تلمذكر ووسلسلم سند حديث برسيخ عمير الحن دبلوي رحمة الله تعالى رسانيد- ورسيم ارا دت درطريقهم تادريه بين بي المن في الله المالي تثيخ هال محظر ازكملاء عصركو دو درعز لت واستنقامت يكانة وقت مي رئيست شاه کلیمالتد پیشی دبلوی می فرمود کسیکه در بافت صحبین اسلاف نمتنا داشته باشد-وي المحدد المداد شنيخ غلام مصطفط درفنون ديگرسواي علن درسي نيز دسننگاه عالى داشت شل طب و پۇم و ۋشتۇلىرى و فنون حرب دعلى شا دىبنى و علىم بىندى كىنىنىدى

اكثر برابهم لغوامض ازخامت شيخ ى كردندونشعر سندى نيزخوب مى گفت - صنا ديد شعراء مندى درحفوراوسرفرودى أوردند- داصلاح كبت ودوصرى كرفتند-

كتب يميع فنون در اوح سيدة محفوظ اود وكراسي ازكت در مك نداشت و استعاره بم في كرو- وقت ورس سوائي صل كناب آن قدر فوائد زوائد بقدر وصليت ڎؙڰرى كرد كه برگاه اين كس رجوع بجواشي مي منود قوائد مسموعه را از فوائد مكتوبه زماده ى يافت وبركس ا دُارباب فنون بيُرمت في مي رسيد بهرفيخ كرمناسب آنكس ي وير الثانيار

الفرعر بوزوان نوكر بشكل كزرانيد درعد عالكيريا ونثاه باعلاقة منصبارى ازبند بربار وكرى هراميد ومدت دري وبارس درا خريا ترك نوك شكى كرده ورباره المحوريات أفاست افترد

مى فرمود درايام طالب علمي ماجوانے تعلق خاطرىنىداتنىد- جوان درقصية از تصهات سكونت دانشت خودرا بمسكن مجوب كشيدم ودست ازتحصيل بالكثيرم فضنا راجوان فوت شدومن سرم وادارم وقنة مولان فطب الترمن راكزرى بران قصيه أفتا دوازمرهم استنفسارهال بنده تتوديصورت وافتدبعض رسانيدند فرمود سى برود و اورا بها ردمر دم گفتندا و با باوى زنها دىنى آيد-حفرت ما فارگرفت برنشق نوشت أطُرِف كُما اَكْرِق كُما إِنَّ النَّا مَا فَي الْقُرَاق این کلام افسون عرب است کریان جانور وشی را صبد کشد- استعال این کلام درین مقام نظر بحال شیخ و حضرت ٔ ملاکه اُستا د بود بسیاریموقع و اقع شد-بمجرد ديدن شقر سممعا وطاعة بغرمت الشتافتم وسعا دت الدرس وربافتم بثينح بيثي ازانتقال بسهسال لياس مانشبروا دولبس قيص اختها ركر ديننب اوأ ورخواب ديدكركوبنءة ى كويد نرج ل خير تليخ ل خيرًا انتقالِ او درکسبهٔ تغنین واربعین د مأنته والف (۱۴/۲) واقع شد اكنون كلكون فلم مرجادة مدهاى اصلى ي خرامه-أفننم كمشاعب جميع دواوين زبافي رااحاط كرد دواوين زبان ديكرراجه علاجى ي تواند كرد-وجارح البية مختلفه بودن خودبسيار نادر است مثلاً علا مرحكيي منت نفازع الهد جرم ازطرف فيروطام عبمرر من الون سرائلشن مامت زدكا مخ این ضمون بیند در شر این مشرف قرو انی دا قع شده که ی کوبیسه عَنْرِيْ جَعَادُ النَّالَكُ النَّهِ عَلَمْ فَكَا رَّفَّى سَتَابُهُ الْمُتَكِّنَ مِ اين معرف ابن شرخود ابرابي رسين فواندورسيد كمشل الصفيرن شندة

له تاج العروس طلد المستحدال الم مطبوعهم مشرك طاجا ي صفي من المطبوع كاليور والوالدي-

گفت بلے شدندہ ام وہبت نابغہ ڈبہیانی برخو اندے مربعہ میں میں اور انداز میں است

كَلَمْنَةُ عَنْ ذَهْبَ الْهِرَعِيَّو نَرَكَتَ هُ لَكَ الْمُحْرِّ كُلُولَى اَلْهُ مِنْ كُلُولَى اَلْهُ مِنْ كُل عُرْنِضِهِ عَنِينِ مِهَا هِرِضِ است كُروزُ شِنْرِمِينُ وروشِنْرَ مِنْ الداعُ كُنْ مُرْنام رابيت كمند-

این نشین بعدخواندن شعربالین شرف گفت که تو این مضمون را از بنجاگرفت و فاسدساختهٔ زبر اکرمعاقب غیرجانی بابد- دربرین تو برد و بیک است و در ربین نابذ

ھاراست ۔

را قم الحروف كويد در شعرا بن سرف تغابل عضو باعضواست منتحض باشخص شكا زيان ناگفتنی گفت و ابن کس انگشت گزبديس ي بابست كر زيان را تعذيب

می کرد-ویجنین چنیم تا دیدنی دید باگوش ناشینبدنی شدید وشاعرا این اعتبارات

کفایه ی کندهٔ مُلا محمل معید استشرف مازندرانی گویدی است می از دنت بیاری با بهای توان کردن انگاه گوشت بیاری با بهای توان کردن

وبريان الدين فيراطي در مزيخ خورگويده

كَمْسَلَامِ بِالطَّرْفِ مِنْهَا عَلَيْنَ كَصَلَّىٰ الْعَلِيْلِ بِاللَّا بِهُمَا مِ

تاکیم فرگان شر داغ باشد تبر او دبیرهٔ زخم مرا ایرو پودشمننیر او داری ماندمهری گویده

خَلَقْنَا مِا طُهُونِ الْدَّنَا فِي قُلْقَدْ مِ هُمْ عَيْوْمًا لَمَا وَقُحُ السَّيْوِ حَوَامِ بَ

طرنه آئز شاعرے بیش از ایس شیاند این مقسم دن رایا فت - چنا بخد علا مرم نفتار الی در فائد فن ثالث از مطول بیان کرده -

وسيشين فالعن أويده

وُنَا دُومِ مِنْ قُولَ يَنْوَعُ وَكِيدِ است أَن مَال كَرِرُ وَمُنْدًا بِروب تُوبِ است

ومُوْلَفُ كُنَّابٍ بِيشِي ازاطلاع اين مبيت گفنة ٢

لَّبْسَتُ مِنْ الْمُسْلِكِ خِبْلاَنَ كِلْ حَبْنَتِهِ وَمُ تَقَاطَهُمِنَ صِمْصَا مِر كَحْظَتِهِ وعلى الله الدكم الرُثاني إز أول در بلاغت افزون باشدم مود است والردون باشد مذموم - واكرمساوي باشد نضيلت أول راست وثاني بعبد از ذم است -

بشرطبكه آفارسرقدم وبدانياشد-

عارف چاهی قدس سرو درمهرارستان بخست ترجیهٔ سلمان ساوی میفواید که و درسلاست عبارات و دفت اشارات به نظیر آفتاده - درجواب استادان تضاید دارد و بعض از اصل خوجر و بیشت فرونز و بیشند برا بر- وی دا معانی خاصه بسیاد است و اکرشد از معانی استادان بخصیص کمال اسمعیل در استحار خود آورد چون نانی درصورت خوجر داسلوب مرغوب ترواقع شده محل طعن نمیست ه

معنی نیک بودست بر پاکیزه بدن کهبر حبید در وجامه دگرگون پوسشند کسوت عاربود بازبیسی خلعت اد گرید در نوبیش از مینی از دو ل پیشند بهراست این کهن خرق بینمین نربرسش بدر آرند و در داطلس و اکسون پیشند

ومفرون اين قطدر افركل ت درسية أورده وبرمنطوق قطعه شابه كررانيده-

ص حدادی احداد

فابريعى كرباشدعامة فظننس كس كلندداف تريربرياده بوشا بروش س

(۲۹) يكم إيوطالب

مدانی المولد کا شانی الموطن - عارج طور معانی است دمقنیس نور سخندا مینید بخنش پر بینما است و خام و سخشکش بهرست عصا - درجمیج اسالیب تظمر قررت عالی دارد و بهرجا داد سخوری می دید واید المجعد اورا خلاق المعان تانی فشا صاحبة ان وقع كدانسر اول كشيم بهراواى معاودت برافراخت وجرسلطنت در الرب مستقرال المرافي وصول الداخت ساعت در آمرن شهر وجلوس برخت مرصع كرحسب الامر بعرف بيك كرور روبيه زبينت سرتيب با نت - وورع ض بهفت سال صورت المام بذبرفت - وشعراء باى يخت اشعار آبدار در تقريف ابين سربيب نظير بردخ شام ورخ المان مورث المام بذبرفت - وشعراء باى يخت اشعار آبدار در تقريف ابين سربيب نظير بردخ شامه ومورث المام بذبرفت - وشعراء باى يخت اشعار ورئار من المها ايرا دساخته - باختيار الجم المد ومورخان روز بحد مورخان مورث المان المقرد فرار بيان المربح واربيان والف (۱۸۲۷) مقرد شد - وزار ميان المعن در زور بي شهر ترقف منود - وي شوال اين سال ثير اعظم در زوج مقرد اخل مورد اخل ومعا شاريخ مقرد اخل ومعا نشهر شد - دبر تشد مرصع جلوس منود - وقا مذروز عبال الماخت - با دشاه بنا در خ مقرد اخل شهر نشد - دبر تشد مرصع جلوس منود - وقا مذروز عبش عالى الفقا ديا نت -

الوط المهاكليم در تهنيك اربي و توصيف تحت مرص تصيدة تظم كردوم باييسرير

فجستان أوردر أفرسة مثوال شائده المرجلكما عيش برسرال

قصیده دوجهٔ فبول یافت و کلیم م بیزان عنایت خسروی سخیده شد میلغ بنج هزار و بانصدروب بیم سنگ برای در بان زبدهٔ موزونان انعام شد - و بان زبدهٔ موزونان انعام شد - و در منا برا مدر و بان زبدهٔ موزونان انعام شد - و در منا برهٔ فعروسال و بگریمین خسس و اربعین و الف (۱۰۲۵) حاجی محرها بی قدر میلی و در منا برهٔ فعیده برزسنجیده شد - و مین قدر مبلغ هموزن بر آمرچنایچه و در منا برهٔ فعیده برزسنجیده شد - و مین قدر مبلغ هموزن بر آمرچنایچه و در منا برهٔ ما فت -

ودرسندست واربعین والف (۱۰۴۱) ماقیا تأثیبتی تفسیدهٔ تهمنین نورو بعرض صاحبقران رسانبد و مبزر برکشیده شد- ومبلغ دینج بترار رو بهیمساوی وز حاصل کرد-

و پوضور پیوست که فلاسی و کلیم بیا بیم سرسینایی چنانچه درمیزان اکرام بهمسنگ بودند درمیزان انعام بهم رتبهٔ مساوات داشتند- و چنانچه این بر دو از یا فلیا درموز ون معنوی راج اند درموزون صوری نیزر جحان داستند-

ودر شن وزن شمسی سنتمان واربعین والف (۱۰۴۸) در دار السلطنت

لا مور بکیم را بزار رویبیه بعینهٔ جائزهٔ شعرعنایت شد کلیم در آخر ایام حیات خودنظر نتو مات صاحبقران تقریب ساختهٔ رخصیت

منهمه پر ماصل کرد- و در ای خطه بهنشت آبیس رنگ اقامت ریجت و نبقر رسالیاً ادسر کاریا دشای آسو ده حال ی گزرانبید-

جون الوین صاحبقران درسنیمس تیمسین والف (۵۵۰) بهرب کشمهر ازفاع یاذند- وغرهٔ رسی الاول این سال طل در در برخطهٔ کشمیراندا خنت -ابوطالب کلی قصیدهٔ در تهنیت مقدم سمح با دشاه رسانید و برخمت خلعت و دولیست انشر فی طلاس احمر بهره مندگر دید-

وبجنين روزدے كرموكب سلطان موانق چارم شعبان بمين سال از

فنم عطف عنان منو و يكليم را درصاء قصيده دولست مرانعام شد-ون كليمها نزوم وي الجرسية احدى وسنين والف (١٠٩١) وقوع يافت وورنزدي نبر مح فلي ليم مرفون كرديد الفن تاريخ وفات ا وعنى ابن جندبيت ازديوان كلبرتقل ي مشووسه دل دامن مجاورت جشم نز كرفت باطفل اشك صحبت دبوا شدر ركرفت بيمار عب سي الركم سعن أ فند زان بنم نديدم زلاج بس أفتد غرور اوزسفال شكسنداب مخدرد ىذرىم كروك تون دل خراب تخدرد داغ عشق تر كل نيست كريا درود كم تناع تواز فاطرنا شادرود زمن در مطلبی ول کیا و در فاع کیا دراع برفعك ودل بربر باعيتان ميدان دوق كرفاري مخ دباليدة المفش تفك أزيرهى صيادتين دوست الان لانبودايي شم از دلدايت دبدة أمبيراكردى سفيدا زانتظار مهان دست و ولم ون خذائ برأ بيرا بيراني رفت زوتم رفت انبهاك بهبروران وتمناعر خضر روزكة ناه انبراى روزه والان بسرا أيراكي المالان السائل المالية توبادشام سى مشارلاس برما المجوطاؤس كرازمينت وكم مروازات يرك فودين وخودا را-زير فروم مرنزي مرف فرورا كردوركار بنجابيج سروسامان ني د به كباب عُسن أوام فدر حظ فكو دائم أسابه ذوق كردا فكرا فتاب تخدد اغنا بروز اندون ود برند المنالية المنادي المستعادر الماند مره را داد زکفت نفی نود آخرین کرک علس جیشود نفی بها زار بر د ووعان الكاح والمهازاناع چول کسے او فاحدمرف یا سطاط کالد

بنان زمعيت بم مى كنند كسب غرور ترا بأبيذهم أسشنا نني خواهم حاشاكه بانو برسر دل گفتگو مسم وشنام وبوسه سرجبه عوض مي د هي بده چن رشنه كلدسته بكروم منوبان گرديدم ويک باروفا دار نريدم آخربان فاختذام شد گلو كبو د رمنت رضلق مبكه بگردن كرفتذام ارادا ا فاليج بركس نجالت مي في المال بدماني من وكبيل عالمم تنال مركش وكل ب وفاولاله دورو درين من مجدا مبدا سنان بندم كمشا عذبان بازخور سراج ربيني وبنهاركتنمع مثب مهناب نباستي (٥١) معموم مرمصوم بسرمسر حديد رمعيا في كاشني وبرا درمير خراست - صاحب دبن ناقب - د بم طي الوطالب كليم وميرزاصا سب ود-میرزاصاتب غرابے ی فرماید و میرنگی ہرستعنی طراز باہم بیان ی نمایدے خوش آن گروه کرمسن بهاین بکدگرند نرجش فکرمی ارغوان بکید گرند می زنندسینگرشکست گوہرہم بےدواج شاع دکای بکدگرند زنندىرسرجم كل زمعرع زنكبن ﴿ وْفَكْرِنَادْهُ كُلِّ بِوسِتَنَانِ بَكِدَرُنْد سخن تراش چکروند تینج الماس اید زند چوطیع بکندی نسان یکدگرند بغيرضائ ومعضوم مكترسخ و كليم وكليم دركرزا بل يحق مهر بان يكد كرند ميرمصوم مت باحسن خال ماكم براث بسريردو درعبرشا بجماني قصدم تدكردو در نواحي مركا له أنتاد- اعظم خال انظم مركا له ميردا باعزانه و احترام بيش أمد- ولوازم فدرشناسي بقديم رساند- اعظم خاك متر اراوث عا وافي است- احال اوجلًا در ترجم وافع سمت وضوح ي ينبرد-

مير صوم مد في رفاقت اعظم شان بركزيد- والاموا تداحسان او كامياب كرديد

سكيسخن اين خوش عياري رواج مي د بدت

مراکت این خاطرندازگلستان است کلیپرفل دلم برّهٔ بهابان است

ای کتیم او موافق زجهان من طلبی آن فدرباش که عنقا زسفرابر آیر خراب بهت وشیم کم صبح چون گردون گرافتاب بیستم فنا و شام نماند

نارم قاصبهون برآمدفالبس شريق مرع رُقِي من جواب نامتردلدار بود

بعد تربیمرو آزاومعلیم نندکیمیرحصوم درسند اثنین و تسبین والف (۱۵۰۱) در بیند دفات یافت و قطعهٔ نامیخ نوتش در دبوان میرزدامی ما میر نظر در آمد ما در کا

تائيخاين استم مرع معدم نزد مدروسيز فدم نهاد-

14:0(MI)

مؤلدومنشاً او چیمورانتوای اکیر آنا داست ماحب نبن رسا و فکرآسان بیا بود در شعر ابیون نمام میگفت و کینتم ردن جوابر فرا دان ی سفت طبعش در مسلک سخن طرانی اگرچید است می رفت اما از جادهٔ حکن خلق انخراف داشت -

تفسیدهٔ اعتراضات که در مقابلهٔ نفسیده های محی های فکسی نظم وردهٔ شتر تمام دارد و طالباعی آملی و میرالنی بدربگرم دم را بج کرد - چون شیوه ، بجا شارخود ساختهٔ بود نود نیز بدف نادک حریفان می شد. مناظرهٔ شیخ فیروژ باشیرا

ماحب تاریخ می صادق روایت ی ند" عدد انفارش بهدیزاردید" دراداک مال چند می فرق فاتحانان بودوایا می متناع شفر بار من جهانگیر بادشاه - بعدازان در ساک ملازمان ساحقران ثانی شاه جمال - الكَاسَ اللَّهُ عُرْهَا مُكُمَّ مُخْرَطُ شدة وورزم أو احديان سركاروا لا داص كرديد - ويون مطلع اوگرست چیست دانی باده کلکون مصفا جوبرے بسمع بإدشاه كرسيد دروهسب آهر مجرت آكد أم الخبائث را وراب سعكه نبابد وصف كرد- وحكم صا ورشدكه ازم الك محروسه اخراج نمايند وتشدر ا تطعه عدري الملاكمور وقول عادف جامى قدس مسره استشهاد أوردكه ازمراحی دوبارقلقل سے بیش جامی براز جارقل است باوشاه السرعتاب وركرشف ألحن درعدراكبر مادسناه وجها فكرما دشاه وجع دربنيا داسلام راهيا فنة صاحقران ثانى ازمرنو موسس فوانين شريب شدوسلطال اور كرس عالم كير تنم و اين سردو با دشاه غفران بياه حق عظيم بر ١٠ سلامبان بهد مثيدا آخرجال درخطء كشمير كوشه كيرشدوممواجيه ازسر كارصاحفراني م طفیات ا دُسْطُوماتِ اوست مُنوى مى دولت سيرار دربرا برور الرار مطلعش این است ربشجم التدالية تحمل الترجيم أحده سرحتني فبقل عميم درين عن كارنشنم المروداست كنوندة كل ابن ماع كريه آلوداست بمك ك نوان انديشة ونياؤدن كريل كنتوان بردود سن خوش در بكنت بن كن كفن دعا نيك توسيس كال ست باخفرس كفت كريت دراز باد شناسم بوي الفت الأكر دريشكب فرديقي فسؤكروا زان فاكار ذوى بيى مارابد

بوابت ويركب كبير كدورز بردم تنغست بوطيح از وينج بردم سرديكر برون أرد شهدچسرت نخوشه ای نازک بدن کشتم بجائے موے سرور ماتم بندقب البحث (۲۲) اویم میزدا ایرایم بن میررضی ازاجاع سادات ارتباك من نوابع بهران است بدرش ميررضي نيرض سخن بود ۔ دبوان مختصرے از و بنظرور آمر - طور قار ما دارد- سافی نامئہ او شبرین اُفتا ازال است ۵ مذركن كرولوان موسي شند د ما عرزے مان او کے شند بكريدز نخيرم اسے دوستان كيليكند بار بندوستان وست اسرير برانو- بايدامان اشناست دورازان دراشك بنام برگان آشات ا وبحرساف وش واردوزبانے دلکش مبرزاص میتن اور تفیدی می كندو ابن جواب أن عزل صفا كادم كمفته است محرشش دامن كميرم فون من هو مرده ب ا و عمراز جانب ما درصفوی نزاد است ور ربیان شباب نصد کلکشت بهندوستا كرد-ودرعدشا بجانى درين دباررسيده- بدريه على واؤد فاطب نقرب خان كه از ا مراءعمدة شابهماني بود بارباب مفل خلافت كرديد ونوئينان عظام نظر ببغابت ناندان طرف مراعات اونگاه می دانشنند لیکن از بسیکر سرندی و بیباکی مجبول بود -وسود ائے نیزورسرد اشت وعلائیہ فرکب مناہی ی شد و بااعیا ب شوخیما می كرو- ازمرنب انناد- وجون يا تقرب خال بم ب ادائيما از صركرر البيد-خان مكة اورا بحيس فرستا د- تا درستسنين والف (١٠٧٠) در دارالخلافه شا ايجال آماو ניגוניים טוגנפניפני

بهارخنش چنین جوش نے زندے رسائی بین کوچون برخیز دا دُجا قدِّرعنالیش نندگسیوئے اوجون سایمششا دبر پایش (معالم) اللهی -مبیر اللهی

انسادات اسدا آیادمن نوابع بهران است- کلامش بطافته وغدوبیت

دارد ومذافها رالنه نفاص مى بخشد

درصفالم ن بسیاربوده - وبا حکیم شفائی و آفا رضی صحبت داست -آخر به نزم تنکدهٔ مندرشتا فت ودرساک ملازمان شابجهانی انتظام بافت - بسیار

خوش خُلق و درولیش مزاج بود- ونزدا کابرمعزز ومحترم می زیسیت -ونش درسندار بع دستبن و الف (۱۰۷۴) واقع شدیقمنی شمیری این مصرع

فوتش درسندار بع دستین والف (۱۰۹۴) وا بع شدیعه نار : مخ بافت مصرع برُد اللی زجهان گوی سخن

سیف کلکش جرمر با بین خوبی عرض می کنده

زمان بسکیمرا خاکسار مروم کر د زآب دیدهٔ من می توان نیم کرد رباعی

ازدورب ای تازه کل باغ مراد چون بخیر چیده خنده ام رفته زیاد عربان چیاله برم در کف مست نالان چیسبوی خالیم در رو باد

5 6 5 5 - 5 - (NN)

شاعرے است احیاء معافی کارش - وجان در کالیکٹن ومیدن شعارش از ولایت خوددر عصرصاحقران ٹانی شاہجہان رگرا ہے مشر شدور وزیل شنا طرازان شاہی منسلک گردید-

ملاعد الحبير مؤلف شائحهاك المركويدد

در غرخ دی القعده سند تسع وخمسین والف (۹۵ ۰۱) میزنجیبی شاعر را صدمهرانعام شد. انتهای " وجون فليدارك وارالخلافه نشابهمان أباد باسائرعارات بعرف مبلغ شعت لك رويسيد درسند ثمان فحسبين والف (١٠٥٨) المخام كرفت وصاحبقران وقت دخل شان درین عارات جنن عالى ترتب دا د-مېريچيى تاريخ بر آورد كرع شدشا بجهان آباداز شا بجهان آباد وران جنن البخ ازنظر شابي كرشت وبزار روسيه صله مرحت شد انتقال اودرشا جهان آباد بإزدام محرم سندار لع وسنين والف (١٠٩٧) أتفاق أفتاد-تفل فی باین ناز کی می بندد م قدم منه بنيستان كري شيرال ست بالإرباديني بإكا زففيران است زروى آدميت بندين التي مى داند كيمن باآن يى فوردام آدم في فواج مده زوست كربيان كوشد كرى را كيموسيائي بالوشكست دامان است برجيها بمنانيفشائم نمي كيرم قرار دركف زال علك سيترون برويز كم نري بسيارة ابد بادرشتان ساعتن مغرش نماغر دتا دراستخال جاكردة ايون فلاف أردموا فن كي سفوند بأثبغ شان رمخ توان ساختن عبرا حيام نس او دهنيان كركشب بالكفيم شوديون روز، وس عريوت نم مي فوام بران ني كارزودرناخن ول كروبورخ برائ ورش ايوان فن عن بورياروم يمان وكي صيّا دُاكر-النيفدردا م كمائ دام الرّنوايي كاكممنوان كرد دولي دوناخ ي مردات تا بهم نوسد گره زخاط فردواني توان كردن

له أزالام اجليدي منى ١٩٩٨م مطبوع كلك الم ١٩٩٨

(۱۷۵) وانش میرفسی برابوترا بفسوی مفتهدی

شاعرِعالی جناب است ومعنی نا زه باب-زلال بحرمثل ورکمال صفا و شبرینی و نهال بیانش درنهایت ناز کی و دلنشینی -

رعهدشناه جمان بإ دشاه بادالد خود عازم بهشد كرديد و دراستنها تر

منائفت م

راو دور من دبابست وطن دارد مرا چن حناشب درمبان فنن بهندستان ولال بعدوصول مندوستان بارباب مفل شابجها نی گشت - ودر شعبان سی خمس و

سنبن والف (۵۱) نصيده درمدح بإدشاه بعرض رسانبد ودوبر ار روبب

صلعابين شدية ازان فسيده ابن است

بخوان بلندكهفسيراً بيم كرم است فط كدازلف دست مباركش بينيرا وجند خود را در ملاز مان شام را دة وار اشكوه ورا وردوب الطاف

وجِين تو درا در مان ان سهراره وار استو خاص فوازش يافت مشاهزاده رااين ببيت او که

تاك لاسربركن اى ابرنسيان دربهار فظرة نامى منتو اندنندجهدا كوبرنسود

بسیا روش امدو کا روسیا سے شعر مرحمت مود

وایا معدر سزگاله باشا بزاده می شیاع بن شا ایمهاك نیزبسر برد-از انجارخت سفر بردیدر آباد دس كشید- ونزد عبد الله قطب شاه وال آنجا

اعتبارتام مرسانيد

مرابور الدر والدر في مطح نظروانند وقطرت نخلص مى ترو- و در حيد رآيا دريد شين والف (٠٠٠) برنستر تراب موابيد تبرا و دروائرة

الدمراة الخيال صفيم والمطبوع كالنا

میرموریوس استرآبادی دیده شد. مراوح مزارا و کنده اندکه این رباعی را دم آخر بنظرآ ورد. سرباهی منظرآ ورد و رباهی فطرت بتوروز کارنیزنگی کر د ننواخت بهرخارج آبنگی کر د

آن سینه که عالیے درومی گنجید اکنون زیرد دِنفسس بنگی کرد و رباعی دیگراز مهررضی که درفراق والدخودگفته بهم برلوح مزارم برالونزاب مخت رباعی مذکورنقش است رباعی

وانش كن اعتاد برعم وران كايدبزمان كمب عر دران

گیم کرچ عیسے بفلک برث دهٔ آید بچه کارب بدر عمر دراز اخرالام سلطان عیدالله فطب شاه میررضی را نائب الزبارة خود مقربه وده درسد: انتین دسیعین والف (۲۵) رخصت مشهد مقدس ساخت

كه در روضهٔ رضویه از جانب سلطان مراسم نبارت بتقديم رساندو در إذاء اين در در دوشهٔ رضویه از جانب سلطان مراسم نبارت بتقدیم رساندو در إذاء این

خدمت دوازده تومان تریزی سالبانداز سرکار سلطان باوی رسیدنقل فرمان تعرا سالبان درمنشآت حاجی عبد العلی طالفانی که منشی سلطان عبد الله

ود-بظراب

انتقال میروشی در کسدست وسبعین والف (۲۱،۱۱) و اقع مند- منتخب دبیوانش بلاخط در آمدواین اشعار منتخب کردیده

نگ شناس اسران گراز نفس رستند بنخل فائه صیباد آشیان بستند ددی ماونو بردی بادهٔ کلگون به بین آب عمرا فزاینوش و مُسن روز افزون بین

ه مین رباعی بادن نفیردر ما نثرالامرا جارد و مصفی ۸۸۵ معلی عدکاکند در ترجیما می فیفنی مذکور است و مفات او درسندیک بزار و چهار اثفاتی افتاده میرا بوتراب درسند یک بزار و شفست روداده بس از باید فهمد کرحقیفت حال این رباعی حبیب -

الدار الدرفت - وجندي وران مصرر ص اقامت افكند-الخربارسفر بصوب حبدراكا ودكن برنست ممير فيمرض استراكا دى وكبال سلطنة محقلي قطب نشاه بديدن كبيترنف أورد كبيم سرسم تواضع نشيشته كلاب را غلطكرده شيشة بنتراب برميرا فشاند ميرآ زر ده كشت وحكيم غرق عرق انفعال نشده را وسحالور ا گرفت و درانجانبرز ما منه موا تفت کرد - ناگز بربرار وی جها نگیری معاودت مود-وبامهابت فال طازم كشت-

بون صاحبقزان تانی شا ایجهان براوزنگ فرمانروائی برآ مر میمبر تطعیه تاریخی ا ملا کرده بعرض رسانبید و با نعام دواز ده بهزار روببه کاسیاب گردید ازان فطعه است

> بادشاه زمانه شاه جمان خرم وشادو كامران باشر بمرسال جلوس اولفتي ورجمان بازناجمان باشد

ودرسنداصری واربعین والف (۱۰۱۱) بنا برئبرس النماس رخصب مشهد

مقدس منود و دنش رخصت بنا بن خلعت وتریخ بنزار روبسهام دل اندوخت و در رفتن نونین زیارت حرمین شریفین یافت و با سرال دیار برکشت -اوجی نطننی

لأيرسه

بزارشكرك ديدم عليم ركن را مان منفسال واستم مدي را سفينة سخن ازورط بركناراً مر كورسامل ايران فتا دوريارا نويد فرطبي وبداجتا دا المريم المرابع والاستعاد ني مادتى دسيت الفي كرين باي بس مراحي بياله مارا بعدا دراک زیارت روفته رضویه مجاذبهٔ حب الوطن متوب کا شال گردیم.

وا يا معنون كروه برارادهٔ درگاه شاقه مي رو بصفاع ل أوردوازشاه جندا

الفائد شافند برشيرا أرامد بس ازجند عاروف سفر به كاشال كشد

مبرز ا امتنانی قروینی مؤلف شاہجیان نامری طراز د کہ: ۔ الأحكيم ركنا بعراق مراجعت منوده بدعاية ولهنة الدبيمة لدمشغول كثنت و جدن در» لاسلک مدحت مسرایان این دود مان علبه انتظام دانشند - و دارد - در اکثر سنوات اوراازروى مرحست برانعامي بادوشادمي فرما بندر وفاتش درسندست وستين والف (١٠ ٩١) وا نع شداين مصرع ماريخ بإنتهاند رفت بسوى فلك بازمسيج دُومُ كلمانش قربب بصديم ارميت است معجون مخن حيين مرتب مي ساز در اگراهای که بنی رور فقروسلطنت باهم بجبنیهای فقوری بزن کشکول جوبین را سنره بایال ست درزبر درخت میوه دار دربناه ایل دولت بهت خواری بیشتر دراج مکیدوروز صبورم که از فراق بعن شاخ نوبربیره ندارم خبر بسوز مركر نشرم سورتي بارسست صرشكركه ورجهان بشم سركز فيخت الحنكي تقمد وسنناركيد (٢٤) عادَق عَمْ عادَق بي عالم بياني واقف فن است وغين شناس عن مرز اصابح يشفين مراع اوسم يروازدوى قرمايده جواب آن غول ما فق است این تقط مهاردیدم و گل دیدم وخوان دیدم مولد عا دُق تحدور كرى الله ورغانكرى بنيس شايست فرازى دا

ويون مكيم عام باتفاق مرسي صديهان بهانوى درزيان الري

له مَ رُالام العلداول صفى مديده-

بسفارت عهدالند خان والی توران نامزدننده بود-صاحقران نانی نثیا بهمان در سال اول جلوس خود حکیم ها فرق را بهمان اعتبار نزد امام قبلی خان والی نوران رخصت فرمود-حکیم ها فرق بعدا دای سفارت مراجعت منود وا ز در گام فلانت مجنصب سیمزاری دخدمت عرض مکررمبعرض امتیا زوراً بد-

د پایان عرد رسننترا لخلافه اکبراً با و گوشهٔ انزواگرفت و بسالیانهٔ بانزوه هزار روبهیاز سرکار پادشا بهی مؤظف گردید- و تاسه نه اربع فیسین والف (م ۵ ه ۱۰) شا اوباضا فهای متعدد مجهل مهزار رسید-

حکیم در شوال سندسیع وستین والف (۱۰۹۷) در اکبراً با دستریت نناچشید-ادېم خامه را باین روش جولان می دېدسه

ازگردش فلک اسرادهرومرسف د فاسش بیک کلاه دوسرشکل است پوسشیدن ما قدر جوانی جرسفنا سیم کز اقل تصویر کشان قامتِ ما پیرکشیدند بغول من نرسیداست فعل من برگز نوشا کسی که دراز است از زبان رستش درینجا مجله احوال سیدصدر جهان که در نرجیهٔ حاذق ضمنًا مذکور شد بزبان خامهٔ مدرجال نفریب بچووالی شود

مولدومن شأسيربها في است بكر باشك فارسى وباسك تن في در آخر تصبر الست ازنوالي كلفنو - سيرفاضل جرد بود وطبع ظرافي وكمترسنخ وانشت.

ابنداء مال برساطت شیخ عبد النبی صدر براست اکر باوش ورسیدونم

ودرسندارج وتسعین دنسهاند (۹۹۴) پادشاه اورا بانفاق میمهمهم زد عید الله مفال دالی تورال بانجی گری فرستاه نید تقدیم سفارت معاودت منوده سه ما فرالار ایلندم سند ۱۲۸۸ سه

درخطة كابل بإدشاه را دريانت -

وبين ازجبنك بعطام منصب صدارت كل برصدرع وشاف ست ورفت رفت بباير

المارث ومنصب دوسراري متصاعد كشت

جهانگير ما دشاه درايام شاېزادگي چېل مديث در خدمت سيد بخواند شاېزاده

اورابسیار دوست می داشت - روندی سیداز فرضداری خودشکایت کرد-شابزاده با سیدوعده فرمود که اگرنوبت سلطنت بمن می رسد- قرض شاراا دامی کنم-یا بر منصب

که خواب دمیدیم- بعد ملوس سیدر افتتار کرد- اومنصب چها ربزاری درخواست پادشا بمنصب مذکور نوازش فرمود - وصدارت را نیز بحال داشت - و فنورج را در انطاع

او تنخذاه كرد-

سبیدیسن الزمان نافع الخلق بود- درصدارت عهدجها نگیری جندان مددمعاش بمستقان مغرر نمود کرمهم رژراجعفر آصف شان بغرض بادشاه رسانبد که آنچه عرش آشیانی اکبر بادشاه درع ش بنج و سال بخشید-سبیدرع ض دینج سال بمردم حواله کرد

صدوميست (١٢٠) سال عرد اشت-اصلاً ورفقل و حواس ا وفتور سے را ہنیا

انتقال اوديرسنسيج وهشرين والف (١٠٢٥) وا تع شدمشهور است كرمرگاه

سید بسفارت نوران رفت پادشاه وامراء انجاسیدرادر فنون بسیارے اسخان ار دند شن خوشندلیسی و نیراندازی وشطرنج وغیره عرب بید در بریاب کامل عبار بر آمد

ومردم أن دياررا درجرت انداخت

اما طل فاطعی رسالهٔ درباب المجی کری مکیمهام و سیرصدرجها ن ترتیب

داده دران رساله جميع بُسْر فانسدت برجيكهم بهاهم نونشند الاعلم على كداك رانسبت بسينقل كرده - وسيد برعلهاء آنجا غالب أمده -

ك مَا شُرَان مِن مِن مِن مِن مِنْ مِن ا م ما مليوم كالمار ...

(۲۸) فرئ - علا فرح النيشوسنري

· نازه دماغ نشنه زودرسی- و انجن افروزسخن عربی دفارسی است- سیکلی عمل على درسه لافغة العصركة نذكرة الشعراء عرب جمع كرده احوال الارا بطمطراق مي توبيلة ومیرزاص عب کرراورا درمقاطع یا دی کند- از انجله است م بين زخاك فرج كامران نشد صل كفين م بظهورى ازين جناب ربيد الروطن الوف بسيرمالك وكن خراميد-ودرفد من سلطان محمد الله وهافقاه والى حيدراكما ومنزلت وثروت ترام بمرسانيد بری زاد ان من راجینین شخیری کند ستاره ی شکنند آفتاب می سازند مفان كرواندا فكوراب مى سازند دربهواب، بنتا بيم ما سالها شدكر مهوا دا ران اين أبيم ما ازره بانگ برزه در ایان نے روم کی دہر فرسے صداعے جرس مرا كرزير مريم عب السي كدريا در رضاب ودرون ترزعا باست Glin Guligarile كرشرة ووالمحتف فرع سنك المست وازاشوا رج في اوست عم النَّهُمُ إِبَّنْ عَطَا وَإِنَّى السَّرَاعَ لَاحْرُولُ لَمُلْفِيحِ ٱلْاقَامُ لِيَ وَيِنَا حِرِئُ لَمِنْكُ الزُّمَانِ وَاهْلِم دفن الكلام واشلة اتمتاع اشاره است به واصل این عطامه نزل که النغ بود بینی حرف راء رانطق می توانسنت كردمه وأوى تن ا داعي تمو د كر مترف راء در كلام ا د نمي أ مدوعيه بيا لثفنه برساميا متكشف عي شرقا ، يورسه كه ضرب النفل شد- وشعراء درا شعار تو داستعال كردند له سا فذالعه أسفة تلى ورق ۸۸۷ فهزست كتب فائراً صفيه في نزاج نهر ۵۰ نگ اين خلك ن نبر ۱۹۵ وف الواً سفه و دب و كاخل مروص و ما كام مل و ملوعه يودم :-

الامحرف أزن كويد درمدح صاحب ابن عبار وزيره

نَعَمْ جَنَنَّبَ الْمَكُومُ الْعَطَلَ عِكِبَ فَعَنَّبَ ابْنُ يَعَطَّ عِ لُّنْخَذَ السَّرَاء

وويكرك كوبدسه

وَجَعَلْتَ وَسَلِي السُّلَّاءَلَهُ تَسْطِق بِهِ وَتَطَعْتُنِي مَتَّى كَا تَلَكَ وَاصِلُ

(۹۹) احس فطفر فان

مبرز ا احسن الله نام احسن تخلص بن خواجه الوالحسن تربیثی-خواجه درعهد اکبر ما دشاه وار د بهند شد د بوزارت شاهزارهٔ و اشیال و د بوانی وکن

اختصاص يانت وچون جها مگهر ما دشتاه سربر آرا شدخواجه رااز دكن طلبيده اول

بخارست مبذیخشگری نواخت و آخر تبغونیض وزارت اعلی ومنصه بهنج هزاری ممتازساخت ودرسنه تنکیف و کلنگین و الف (۱۷ ساو) مکومت دار الملک کا بل ضمیمهٔ و زارت مقرر

كشت وطفرهان ازجانب بدربه عكومت كابل اموركرديد-

وجون نوب دارائي مندوستان برصاحقران ثاني شاجهان رسيد غواج

را بنصب شش هزاری شش هزا رسوار سرفراز فرمود-

و درست نه آنتین واربعین والف (۱۰۲۷) صوع کشم پر مرحمت شد-ونظر برآق سفالی و دولت خواجی زوازر کاب جداننمو ده م طفر خال دا به نیابت پدر زمین

ور ورود

وچن فواج نوزدیم رفضان سند اثنین و ارسین والف (۱۸ ۱۰) درس بفتاً سالگی و دلیت حیات سیروسو برکشمیراصالهٔ بظفر نیالی تفویض یافت و منصب سد براری و علم د نقار ه مرحمت گردید-

ك مَا ترالامرا جلداول صفي ١٤٢٥ -

" طفرخان مرتے به حکومت کشمیر پر داخت- وملک تبت را منعتور ساخت- و يايان عردردا رانسلطنت لأم ورفروكش كرد دداست شكث وسبعين والف (۱۰۷) محل بصحراسه فناكشيد ظفرغان معاصب وبروج برشناس بدر-وسرك مجبت وترسيت ارباب كال داشت - انتفار ين بس كيشل ميرز اصاحب مادح أستان اوست. فطفرخان جد جادر مقاطع غول ميرزارايادى كنداز انجلداست ٥ طردباران بيني احس بعدازين قبوانميت تازه كوئيهاى اوازفيض طبح صائب است بهشت عدد قصيدهٔ ميزادر مخطفر خال بظرور آمد ميزرا تعرليف سفنداني او بسیاری کندوباس منگخوارگ بجای آرد-ربران فقرك ازطفرفان مطالعه أفتاد ازائاست ٥ ولم بکوی تو امیدواری آید نگاه دار کدروزے بکارے آید وركوشة ميغانه مي كفك وشنيات بالان برسانيد والخي شب عياست دربتان بندجون اودلر ودكام سبت رامرام كرحيى كويدولسكن رامست الله بالنكسكي فدكه بيش من تسردل كسيرو ولف كستداست گوشنیمشی اگرساقی باداردیاست عرادرگشیمیانه فدمت کرده ام (٥٠) الشاعات ال

میرز امی طابرنام آشنا تخلص بن ظفرخان مرکور- در بسرشاه جهانی معسب بزار دیا نصدی داشت و احوال نتی ساله شامیجهان رامخص بقیید تلم آورد-

مله كاثر الاراجلد اصفي ٥٥ - كه ما تر الامراجلد اصفى ١٤٢ -

بعديبلوس خلدمكان وكشنم بيرزا ويزع دلن كزيدو درست اصدى وثمانين و الف (۱۰۸۱) دخت برنها نخانه عدم کشید دبوانش شمرتها تدوع لبات ومتنوبات ودكرنسم شعر ينظر درآ مدمشويها عقي منعدداردواز المحلاست ساقى نامه-اين لميت ازان است عكيماندسانى برمجلس نشست چرانبض مينا تگيرد به وست ابن جنديب ازغ لبات او زاگرفن شدم الفت مبانة دوستنكر مني مثود وندان مار فبفئة فنجرسف شود بسكدرراه فنابا فاك يكسان شتنم ميتوان بيجون غبارا فشائد ازبرايهم ازواد ش گوبرمرد انگی کمنزنشد شخ اگردرآ می استن رفت مجوبرنشد بردم نویدلف وگرے دید مرا دل میروزدست وجگری دہرا كروسنرج نافكشد أسان جاست موشر سفيدوتبركي دل مان جاست كشقيع برمث وردفك كشت مناسبة معاسم بخواران سرعالم أب است كدام جزورزان زبكد بكركسيد ند بغیراین که زا حوال بهم خبر گیر ند سادِروی نوشها کنم نظها رهٔ ماه زرسفيرلودازبرائ روزمساه فلق وسنت مرابه نناخواني آورد كل عندليب را بسخنداني أورد رولت اوقت بركى بخت مكبت است جاروب وفنف شام بريشا ني آورد يروطوان بداند دوق ائين نسب بد رو دا ما بزندان عمد فرائستن كروه أي گاه کاسے اله برخیز داز رفیر ما دل من ازسك كوى فودفا دار تراست لقرة چرب فوشام مكندرام مرا زو و كسارازم رشت كريتا باست مردراتن آسانی باعثِ فنا گردد ا زلسکردست من نفلق بریده است رنگهارفترایرونایازی دید

گل میشنزو برج کُنی سٹ خ را فلم سامان والرقطع تعلق مشود زباد دابرير بيزكن د طفل جو بمارسود عَفْلِ نَاجِا رُشِد زَحْمَتِ ٱلابشِي نَفْس عبب بوشى سازنمد بوشى است طرزة تبين و كرد و لم زدورساختن ابرام سفل گرود بنس که زدد رُستن موازی نراش بو د بركيا بودم انشصفت باخود انشت بركزم ي نتوانست كه بيخورس زر بون براشوب بورشردكان مكشابند تادرون بربودا زنفر فندل وانشود جشم سان المدوعيب فالت سين بيوسته بموعكس فودم دركيس غولبن دبدة نركس درار دناب ساى جراع نست نازكط بنتال طاقت سائوني چندون رشته بنج شوی سرگردان نتوان كروسررشن زنفريرون

راه) مائي مرزا کوکل ترزي اصفهاني

امام غولطرازان وعلامی خی بردازان است-ازان سیحکد آفتاب خی درعلی شهود برتوافشانده میعنی آفرینی باین آفتدار سیم دواریم نرسانده - چنابخ خود گو سے دعوی درمیدان می اندازدومی طراز در سه

 و این کیفیت در کلام نصحاء دیگر کمتر نوان با نت :

انصيده ومثنوى بم دارد اما مشاطر فكرش بيس بين عروس غول ببيشر مرِدا خيته و

این نول رعنارا بطرنه تازه و اندازخاص جلوه افروز ساخته-چنانچه نوری فرهاید سه غرب گوئی نیم نازه و اندازخان سیابی را غرب گرسیم شدند موزونان سیابی را

د نیزی فرها مدست م

غول نبود بابن رُسّبه بینچگرصائت نواسعشق درا بام ن کال گرفت دا زجما پشراکف اوصاف میرزاست که با وصف این جلالت شان از سنعراء

ماحرین دمتقدین برکرا در اشعار خودیاد کرده بخوبی یا دکرده و تینی ژبان را بازخم بیجیس

أشنانسافة وخورى فرمايد

بهمورونن یخن درمن طرح ده صائب گرت هواست سبهان این جهان با پدرسش از کدخدا بان معتبر تبارزهٔ ههاس آبا و اصفههان است بیرز ا در

دارالسلطنت اصفها ف نشودنما بافت وبهكر فرصت درشش جت عالم كوس سخندانی زود ودرعبن نشاب آخرعدجا نگیری منوقه مندوستان گردید- بون وارد

داراللك كابل كشت ظفرخان كربه نيابت ببرخود هواجد الوالحسن نربتي اظم

كالى بود مېرزارابكنى شاق صدركرد ولوازم فدرشناسى نوعكربايد بانقدىم

كلاه گوشنه بخورت بدو ماه می شکتم باین خودرکه مدحت گر ظفر خانم زنوبهارسخایش چو قطره رزیشوم نشم خورد بسر کلک ابر سیسانم

بندخت شالا بهار تربيت كانت كانت بهرواداريت كلتانم

حقوق تربین داکه در ترقی باد نبان کیاست کدر حفرت فرو خوانم

ك مَا نُزال مرا جلد ٢ صفى ٢١١ -

توبای مخت مخن را برست من دادی وتاج مرح نهادي بفرتن داوائم دردى كرم توجوشد خون معنى من مسيد جدب تواين على ازرك كالم توجان زدخل بجامعرع مرادادى تودرنصاحة دادى خطاب يحبائم زوقت تومعنى شدم جنان باريك كمنؤان بدل مور كردينها نم براشت طره شيران روس دبوائم جوز لف سنبل ابهات من بریشان بود توغینی ساختی اوراق بادبردهمن وگرشفارسنے مانداز کاستائم توسنت شن گرون صرين دادي چکل توزر نسبر رنجتي بداه م بون حكومت كابل دراوائل جلوس صاحفزان نانی شاہیجها ن برانشكر تفويض بافت- وظفر فان برادراك عندة فلافت شتافت ميرر انبرب رفاقت ظفرفال بسير سندخراسد چون رایات صاحفران درسندنسع وثلثین والف (۱۰ ۲۹) مانب وکس بابتزا زدرامه مبرزا باطفرخاك درركاب موكب سلطاني سرع برباروكن كشبة اڑا فی کہشرسر کا ن اور گرونسیا روار دمیرزا در عن این شمرے قرما بارے ازنتیاسازدغب براگره و لاجور را چشمن افاکمال گردبر بان بور خورد وون سيرلشك عيهارف ازمشاه يراوليا درين شرأسوده اندنوه يركروانه فنادىسك گزرات كر خسىدرا غيار فيزلودكوجها ئے مران لور ودرایام اقاست برال بور بدیرزا فررا از ایران به دیارم شدوشان رسائية اورالوطن مالوف برو- بول خر قدوم بدر بيرز ارسيد قصيرة درمرح ثواجه الوالحسن انشاكرد ورفصت وطن التاس منود و ورآنجاى كويرس فشش سال بيش رفت كا زاصفهان بهد افتاده است توسس عوم مراكز ار

كزنرمت بورينش حق بمضمار بمننادسالدوالدبيراسيت بنده را أورده است جذئبكت خشوق من ازاصفهان براكره ولاجوراشكمار آمرعنان كسسنة نزاز سبل ب فرار زان بیشنز کزاگره مجمور می وکن این راه دور را زمشوق طے کند باقامت مبده و با پیکرنزار ای آشانن کعیم امیدروز گار دارم امبدرصتی از آستان تو مقصودون زامرنش برون من الت لبدا بحرف فصديده من كن كريثار باجبهة كشاده نراز أفتاب سج وست دعابيدرف راهمن برار اتفاقاً موكب صاحبقران عنقربب درسيدا حدى واربعبين والف (١٠١١) از وكن براكرا با وعطف عنان نود- بزديم عمرمسنه أثنين والعين والق (۱۰۲۲) ظفرخان را حکوم میشم پربه نیابت خواجم ابو الحسس مفوض گر دید-ميردامحل سورباظفرها وبرست وس از كلكنت كشميرينت نظيرعازم إبراك دباركشت وتاأخرابام حيات نزدسلاطبن صفوبه كمرم وبجل زيست-وور مداع الشال قصائم فراير داخت وفانش درسنتانين والف (١٠٨٠) أنفاق أفتاد ودر اصفها ك مدنون كرديدوغرول ميرز اكمطلعش ابن است ٥ در بیج برده نبیت نام شدنوای نو عالم نیراست از نووه البست جائے تو برطيق وصبت برسنك مزار اوكه بك فطوع سنك مرمر است كنده نند را فم الحروف كويد م رفت انبن عالم سبوي روضة وارالسلل عندلب نفرردا زومات مساما فاحة أذا دانشا كردسال ولنش أبليل كلوارجن ما مرس عالى كلام

د بوان ميرز ا قرب بن العبر ارست بخط و لايت بنظر ركبيده ومبرز السي وس

1.1

غول متفزق بخطاخاص برحوانشي آن نسخة قلمي فرمودة انشعار مش عالمكبراست ونفؤ از تخرير - چندمبي بنابرالترام بيرايرايراين مفام مي شود م زبان لاف دسوای کندنانفس کمالان دا کر دوبرخاک مالد برفشانی سنه بالان ر ىدازردى بهين سابع بال مما أفسند سيست است دولت ناكج اجزد كجا أفت ازتماشائي بريننان جهان دلكيرماش واله بأنقش حون أئينه تصوير باسس السيج بمدردي مني ما بم سنراعي خواشين مي تهم ون بديجيون سربياي خواشيتن بررست ويش بوسدزندباغبان ما رُنگين ترازهاست بهاروخزان ما ازینفیربالین است بیداری مرا جلوة برق است درمیخاندمشیاری مرا درفزنگ این ظلم و این سدا دها شا مگذرد في قورد با دركران مسننانه برما بكذرد ای کرفکر چارهٔ بیاری دل مے کئی نسبت تودرا بجیثم یار باطل می کئی دردجون شعد مشور امن كن عالم را عشق ساز در بهوس باک دل آدم لا برقدرافشردة دل را بنفشارم نرا سخت ي وابم كدر أغوش تنك أم ترا نقش إى جندزين طاؤس برجامانه ازجواني واغها درسيم المائده است زيرى حوص ونيانفس كانح را دوبالأند كدارا كاسترور بوزه ازكوري مثنى سند باانگلیم نوایش نابد دراز کرد ر شخصتم برین شرد لف ایاز کر د كهال دروسندان شرحتني ماري كوبير کرونی مرک بریالین این بماری کوید ابل كمال دالب اظهار فاموشي است منت يدير ماه نمام از بال نيست ای خون اسید باین دستگاه و سری این یک دو بوسکر منظاری جری شود رمزی ستانیاس ادبیشی کرغان شب نوبن پرواز برروا دگر ار ند نُقْسُ بِا يُ رَفِيكُان بِمُوارِسا زُدراه را مِلْ راداغِي بِيْن بِين أَسان رَفّا كن اعاش فالم زساده لوجيها كرشن فك فسان داسياه ي سازد

سوضنن ازوض مطلب نزدما آسان نزا درطلب ما بے زبانان اُترت پرواند ایم عقل كامل مى منوداز كرم دسروروز كار آب وآنش می کندصاحب برش شمنفیررا چوسج تيغ جما تگيره دد دم دارد ﴿ (لدق وكذب عن سنج را كزسري نبيست ورِّرِ كُوسْ تَوْمِنْتِي است كددرعالمنسبت ا اخراش که دل از خم زلفت نسر د سرككسب أومبن كردا دم ع شود مفرع رنگین مطلع می رساندخویش را ركردسر كرديدن ماركر ودل كرديدن ماجاب آلودكان راجرأت بروار نبست ج شدر ون زونگ آمراست شبشه ما صفاى سبيذمرا درحرم كندفنت يل خون دل ازسالهٔ زر می د هر مرا نيزنگ چرچ کل رعنا در بن جس المئيز كي بشت جرد بدار نمايد صابع زملائك مطلب رنند أنسان (۵۲) عنی- ملاحمه طاهرانستوی شمری انشتى قبيله السيث ازفياكل معنبركشمير- ازبدونشعور درحلفة درس ملامحس فاني الشميرى للذالمودج واطع بلندداشت دركمنرروز كارجيثية شابستدبهم رسانيد أخر بغواصى يجسخن أفتاد وجوابرك كربنفذجان توان خربير ببيرون أورد ميرزا صائب كلام اورانفىينى ىكندوى فرمايد این جواب اِن عزل صائب کری گوید عمنی با دابای که دیگ شوق ماسر بوش داشت عنى بغناء طبيعي بجول بور دبا وصف بدسنكاي بحضور فاطرسبرى برد- أنبغا رُفَق كلص ميكند مَدّة المحرور شرخود كزرانير- ودرسية تسع وسيعين والف (٩٥١) دامن

> ازعالم سفلى رجيد دادانش سائرودائراست-چندبت شايرضا بطرشت أفتاد -

عاشقان راجنبش مزكان جبنيم باركشت عالمحداافطراب بض اس بماركشت جون نبود دست خالى بدنمابا شد دعاكون تونكررا نازبيدلب بخوامنس آشنا كردن جون سُرةُ شطر نخ مرو فان بي نه سیلی نخوری تا ز کفِ اہل زمانہ تا توانی عاشق معشوق برجائی مشو می کندخور مشید سرگردان کل خورشید را كست مكبين مكندسفار زارباب وقار سابرگرسائركوه است سبك مى ياث موم درزبيزنگين خالىست ازنفش كين باتونزد میم دلے دورم زفیض عام تو الكشتشدن چره عاشق نشور دررد اين داع بريشاني سياب شادند ور دم صبح عنی بیرفلک مے گوید كنفضانان وبدآن وفنت كدوندان كبرد خاندام ساخته از رنجين رنگ بود مست جون ممرة نردم بهوس قصر ملند فاطراوازغبار نشكر خط جمح نيست بردم أن رلف برسشان شائد بني مي كدر مانند بروس كردود سوس آفناب رفتتم سوی یار و ندیدی روی یا ر سېن چوکوه ناله ز رخم زيان کنم گریج برسرم دودانها کے دوم اگر بخاک مفتم نبفتم از برواز عی جرسایه مرغی پریده در ره شوق أيني فلي و سكند نيافث است چشم کرم مدارزشایان کرجز مند ازنزاكت اوفتد مفهول من is show a consider of چراغ کلم نودم اتاب مدل باکس اگردرسش من دم میزنی خاموش ی گردم جنان سيممنى داكينواندك بردن تمضمون برون يالان ياشر عي مادا سى برراج بالمردن ون والم يشنو وكوش ازبراى خواب جبنفم افساندوا داقم الروف دام همون من بمقمول في المريدة مد المحدث المسامل ووركون والتراكات ازرای شخینی زیر بارعینک است مُعْفَى نَمَا مُدَكِينًا فِي كُوشَ الْمُ استاع اصَّامْ افادة فواب عِثْم في كند حظ فودم

کرسم قول مرغوب باشدسنونی می گیرد- بخلاف بینی کرعینک دا حسبهٔ دنند برمی دارد- د برای نفع جمسایه دیده و دانسنه خو درا درشکنجه می کنند-

رهد) ناظم بروی

عمد گانا خان جوابر معانی - و زبدهٔ گهر نبدان حرائس سخندا نی است در خدمت عباس قلی خان دلد حسن شان مثنا ملو اعتبار عظیم داشت و بهت بغیض رسانی

مروم می گماشت

بريان استعدا دش منوعي يوسف زليني "ست كريوسف سخن را ازجاه وزندا

وار باندو مبصر مانید بایگی برده برخنت نشاندانمام این کتاب درسند اثنین وسبعین والف (۱۷۷۲) شده است سنبل نشوش کا کلے می افشاندے

خواہ ہفم کر نوش برعل زہر ہے کئم نسبیج تا زیا نہ کلکون سے کئم زسیر باغ وزندان برنیا بدکام سودایم نشاخ سننے برسرن زنجیری است در بایم

زسیر ماغ وزندان برنباید کام سودای نشاخ سنید برسرنه زنجری است در بایم کن تا چند نواب ای سبت ففلت نالزمرکن سرمنیای ول بکشا دماغ دیدهٔ نزگن

پیالیم کی ازین سنیوه آبرو دارد برستگیری اُفتادگان زبا منشین افعاری اُنتادگان زبا منشین افعاری اُنتادگان زبا منشین افعار آدب انتظام آدم خاک چیطرف از عالم ایجادلبت

بیقراری عفوعضوم را بکام دل رساند نخشیت برنم چن ماه نوستیاره سنگر بسکرانه اعنباریهای خود شرمنده ام ایخان سوی نوی آیم که گویاسے روم

(۱۵ و اعظمر الحريث فردي

نوادةُ لله فتح النير واعظ فزوين است-يائي تعرفش ازان رفيع تركسيم قلم

له ابن شوى اذبكر تادرالوج واست دوركت خاداً صفير حيداً بعدكن موجود-

نوان رسید. وسنرغهٔ نوصیغش ازان بلند نزکه مبال اوراق نوان بربید لا ل منظوما کنش دركمال خوش جلائي - وجوابر منثوراتش در نهابت بيش بهائي -جتت كماكش كتاب الواب الحنال است كرتماش سخن را در بنابت ناذكي بافتة-وباتفاق جموركتاب بإبن وش بياني درباب مواعظ ترتبيب نبانته اماءرش باتمام ابن كتاب وفائكرد-فرزندس مبيررا مخيش فيج كة للميذوالدخو است مجلزاني بدا نجام رسانبید این مجلد در بیان فضائل اعال است لیکن به آن زنگیبی و خرکش انشا كينست مطالعةً دبوان و اعتط طبي را درا بتنراز آورد- ابن چناغ وال ارْضن ا وُخرابُ 0-116-ادنبا ي كلب نقاشان شنيدم باري بيذيان نرم كمصورت بنبردكارا این قد طول ال دهمیدی درول جرا مصحف فودرا باین خط می کنی باطل جرا آزاده بهمرایی کس بند نگردد قامیت سرواست که پیوند نگردد بهبك ازمان سرمائ از زندلى ماشد كاڤوون قيمت شمنسرا رخترندگي بإشد شرش طبائي بركل سيراب مازند حرف اگربیاشق بے نامے کے زند سربرون أورفكس الدورن أبير كفت فيقن عجيث ي ألد شك را أدم كند جزئز فن رونى مد بين مشرب از بميار ا نيك قوالال ورجال كروه في مروم اند روزگار آفرشگررا شکش مے کند المنبشى سازدمكافات شكستن سأكسا اگزورشير و ار نود بيش نظر يات. چواه نوزیری ی روم سوی جوانیها دست برداشتن وقت دعا ابه تميت كنشفا عظر مايسش فمدادست شياست

باأن مرشق باك بالكيد وشمن است

كذور تطي سؤوراه بول سرازيراست

دَايِمَا يَّ بْسَرُورِ عِنْدِيا ثَنْ زَاكِلَّابِ

فروى كذا زود تركس فروك

فيض بروائل محفل مابيون بنكت ر كرجيرا غنن زصفائي قدم بإران است غرگوارا تزبود آزادگان را از سرور آب بنی بریرا با شدب از آب نباست سخن بگوش بود بیش از زبان محتاج مخنوري نثوان بيسخن مست وكردن شودازعول-طبع ظالم معزول ظالم نز كمان رازه گرفتن مبشتر برزور مي سازد گردیدیاے بندنگین تا سوار سف آزاد نبستند بدولت درسيدكان كرتني دستى شواعظ ماييع ديوانكي است مست باعت كزدرفتان سرميون شود زا فكهبتر بمركر دومنفي جون تمسم سود كشت داغم دانشبن تردر مواس نوبهار باشدا زبه خانانان برگرعیش اندنیا زندكاني شراز ببلوي صحراست كند يادكيرازبر محبون سشيوة أفتاوكي گرگزارند اله بر زق توسر بالامکن ظالم وأفتداز كار أستاد ظالمان ات سرحلق كما مهاست جون شدكبا ده صدحف كرماييرهمان دبده نبوديم روزيكررسيديم به ايام جواني ظاهراً رائي نباشد شيوم روشن دلان ميرداتش ازبرائ جامة فاكسترى نمست جونجلت ازاحاب شي دسنان را بيدا جروق بيد نبات لأن (۵۵)رقع عرز السن الشاعر رفيع المقدار ومنشى كامل عياريود-اصلش ازقو وين است يركما باقامت مشدمقد سادت ماصل كرد للذابه شدى شرت كرفت بعدا ز آن که منازل علوم رسی طی کردو دستها به قنون بهم رساند- نز دندر محمد رضا والى والخ رفت و منصب انشا امتياز بإفت -أخرعا زم م شر شدوچار دېم رجب سندار لع دمسين والف (١٠٥٠) آت بوكس صاحقران ثانى شاه جهان دولهة تازه اندوخت و درملا رُمت اول كلعنه دانعام سهنرادروسیه کامیاب گشت- و ورسلک بندگاین ورکاه ورآمد- و وریش وزن تنسى ببيت وجيارم ربيج الاول سيزست وستين والف (١٠١١) منوى تهنيت جش بعرض رسانيد- ومبلغ بزاررويديرسبيل جائزه مرحمت شد-ودرعهدعالمكيرى بغدمت داوانى وبيوتا تكشيروا موركر دبد-ابحام كاله بعد زکبرسن اژنوکری استعفانمو د و ازسر کار با دشابی وظیفه تقرریافت - د ور دارالخلادشا بجهان آباد وظيفه حيانش منقطع كرديد-عندليب تلم زمزمة اومى سرابد أنهاك خواب راحت برنود حرام كزند چون سطى كارخود را يكت بمام كرد سهل بالندلذ شوفارى كرديرا بن المحالة واعمانها به كرا ورافا راجوون ول مذر الفت وشمن كم تناكرم است كردي وشد باسش ليك او دشمن آ خارا آشن توان زدتا مكير ودائة من المنايع فار دامنكر ومسيت ني بل شده نوى كيف آرم كرم المرا ورثور مالب فو دنام بركور كار آ بدام زلفِ أفعالم ثمام دربنداست كسى كرباز بودويدة تماشا في است تفاى آينرابزروي آية دان كروبونشوراك كرفوين (5%、こりに、ことに(04) مكة طرازمتاز است ومعداق نزانه عندلب شرازكممرع

مگذ طراز ممتاز است و معداق نزانه عندلیب شیراز که مصر طی رسیدید رسرایچ ناصی مشفق گویدت بیدید. بعنی کلام اوشنیدنی است- وجرعه جام اوچشیدنی -میرز اصاحبه کریشعرا در آضمین می کندوقتطعی کافر ما بیرسه دین چاب آن غزل گفتاک ناصح گفتیت تالب ساغر بخران من گوای می دید

في الجور تحصيل كروه ورعبياس آبا ومتوطن برو- وبشيوه تجارت اشتغال والفت. اشعاربسيا را زناصح بنظررسيده - سواو كلامش سرمه درجينم ورق مى كشد يهمرمه رام نگرد بدحبشم جا دوش که از دوميل سيانهي رميد آمويش درزندگی برگ شیداست کار ما خواب گران ماشده سنگب مزار ما درخفیفت ول بیرحم ندار ومغزے بسته راکه نباشدلب خندان وی ا 186 نادا في المش رئيستى رك خوداست بقدريش ارسيتى كالاى خوداست برمركب وبهن وشود طفل سوار فوش راى وبدراتهيش ازياى توققا (۵۷)سالک محالراجيم فروي سالک مسالک خوش بیانی - و مخترع عجائب وغرائب معانی است مهت در صفالأن أقامت واست - وبإصاحب كما لان آنجام ررم صحبت بود-آخرعازم مندوستان كردبدوبواسطة ربط قدسى وكليمسرايه جيعية اندوخت وبوطن مانوس مراجعت كرد- فويشان او آنچه واشت بهمد را واكشيدند -ناكريركرت فافي خودراب مشدوستان رسانيدومدت اقامت كربيروباز مجاذبة وطن به فروين بركشت - وبها بجادر كزشت -عنبر کلاش بنین بدی دید ۵ این دو بادام یک کے دارشیری ات مهوكين شوخي تثال شراأ بتبن است چ ذوق جاشنی ور دما فیت جو را کشیر مشکرآب است طفل بدخورا ايداآياء دست كرى كردد عِنْ سَى عَالَ است ، كِالْتُهُ زَس كلك والمه بدم مشرقانا وصف برسشيني قائل نداده ايم

استخوان من ومجنون برنفاوت بردار اسها چاشی درد فراموستس مکن بےبرگی من فسکر سرانجام ندارد چون شیع تام است بیک ترک کلاہم (۵۸)سالگ مرد دی

ره نورد فلم وخوش مقالی است وتیزر و جادهٔ باریک خیالی-اتفاز حال در شیر از بود-شاندرنگ می کرد- آخر مکسوت درویشان برآمده سرے به صفالان کشید-وجندے دیل افکند-

ازانجابولایت وکن افتاد و درخدمت قطب شاه والی حید دابادی گزرا چون طالفهٔ مغلبر داازانجا برآ در دند بدا دالخلاف شاه مجهان آباد آمد - مطل شفیعا کی بردی بیاسس به طفی رعابت بسیار نمو د - و درسندست و سنین و الف (۱۰۹۷) به طازمت صاحبقران ناتی شاه بچهان رسانید - و درسک درت گزاران شخم ساخت -

مُلَانَفْهُ عَالَی مِرْدی عاطب بروانشمند خال در عدش بیمانی منصب برخ مزاری و والام نتیم بر است میراری فائز بود- و در زمان عالمگیری منصب بنخ مزاری و والام نتیم بر احدی و ثمانین والف (۱۸۰۱) در گروشت - مختصر کی منصاعد کشت و درست احدی و ثمانین والف (۱۸۰۱) در گروشت -

سباطعیت عقیق محن راجنین دنگ ی دید م در برایعشق بروردم دل داداند چن سینداز برآتش سز کردم دادا استانی کمندون گردید به کرنت او در کونهٔ او مکدورون مسروساندانیا

نواىنال نى رىدىغارى بىن ئىرىنازى بى ئىسواردادى با

وروزي بودوش دوال فنا شردونا لفساح نفسه ي الم

سلع مَا فرُ اللهم ا جلد اصفى . سا _

زبان مرژه درایان توان بنرمی^{ن.} کهبند میرود خاموشی جرس باث. (۹۹)صیدی میرصیدی طهر افتی

صيد مبند وحشيان خيال است و دام مه فراوان غزال - فرع شجرة سيات است وصاحب انواع حيثيت -

انصفا بال به مندخوامید و پنجم ربیج الاقول سنه خمس دستین والف (۱۰۰۵) به ملازمت صاحبقران ثانی نشاهیجها ک میابی گشت و قصیدهٔ که بمدح شاهی بردهٔ

بود بعرض رسانید- هزارروبهی صلع قصیده مرحمت شدیطلعنش این است نریرسایت قدر نو تبیر عظم

سرخوش ويد - روزے جمال آراب مي بنت شاه جمان سيرباغ

صاحب آباد می رفت مهرصیدی از بام سراه ببانگ بلن طبع خود برخواند ۵ برفع برخ افکنده بردنا دُنیاش تانکهن کل بیخند آبدب دِ مانحش

برنظ بررخ افلنده بردنازباش تاللهن فل بیخندا میم مشنیده مسرور گردید- و بیجهزار روسیه صلهعنا بین فرمود

دادود شنوی در تعریف کشم بر موزون ساخنه در صورت را کشم برگویده

ن جم جان دروصد جا نه یا ده شود ازباد بوی گل بیا ده اوان به مین مردان دوسد سیا شکست بردرخود نوان گوشته کان شکست

دوهشق برکه بست مهیا جنگ ما سند بردی ماکسیکه نراستاد رنگ ماست ماکه باشیم که در بزم تو د اخل باشیم برکه نو ا بذنظر بربر برجال توکسند آن ندر تحسیر نیا بدکر نیا ل نوک ند

له تا يخ الافكار صفي ٢٠ م طبوع مدراكس المماراء-

جون روكب كل نشداست شرائم بجام بند نهانك تربي توزبانم بكام بند آن کل کرمنع بوی نود از با دمی سند مارابه برگ سنبر کها یا دمی کند مزعی که بیش کسته شد آزا د می کند صیاد ما بنای شم تازه کرده است غمزب مرى اوسيت كهجيد نهال سايرم ترت خونش برايت ان دارد مى كنداز خود منهالى راكه سيزيش كشند كتراز برگی نباید بود درتسخسیسرد ل تغافل مله أمير صد ادا دارد ميان اشتى وجنگ بم تقام نوش است باأنكر اضطراب مراغدر والمنشد نودرا بحثم آبينه دبيري وسومت برك را ما معرب شي برنگ واده اند صورت ديواريم درعالم فور زنده است كوده ببيسته جيبني بدوك مردبيرك وأواراسك انجائعكير زنگرخان سنؤ دارد نظر بهار امروز چ غنی و کیکش شکفته باست. و و نسبت برحر باكاداردسدكل باشد تقصعشق است كداز فاربنا لدبلبل چشمت منوز ارصف مز كان يقتل عام سان دروس آینه بیندسیاه را کمراتندی فرید تو معانی کر د برج می گوی از ال نام تومطلب بانند (۲) ما چرچیز انحد علی اکبر آبادی شاع بیت متاندر نظرونش محرطراز- نقد عرتا دم آخر در خریداری متاع گرانمایئه سخن مرف کرد- وباکلیم و فدسی وصاحب طبعانے که بعدازین دکا ن النوكر فيده اندمجت واشت بدایت حال مازم شابزاده و ارانشگوه بود و مربدخان خطاب داشت

بداید مان مارم سهراده و اراسیوه بدو در مرم و و طاب داست دجنب دردفاتن د انشمند فال شفیعا ناه جمان بربرد-اخر کارجمررا دست زده بربرست تخت درونشی نشست و قلر و قناعت و

سروش درنذكرة خودكه سركه: "روزے نفیرگفت- نواب د انشمند خان میرخشی و ہمّت خان نن نجنشی هروه برحال للمهربان اندجرا منصب شابستهني كيريد وحنده كرد وگفت به تزك دنيامههريش " ازنفیری ی زخم- اگرالحال با درغبت بدنیانمایم با ن زن بندوی ما ند که باشوبرمرده برآ لىسىغىت دفىتە باست تاتش سوزان دىيەە خوامېركە بگەيزد-كناسان بچوبها سرشى رامشك نة «مبسوزانند- فقر باستقلال دانشت ونازنده بود مجهبت وفراغت بود-را قم الحروف أذا دكويدكه فقررا بانواب نظام الدّوله نا صرحبنك شه خلف الصّدن نواب أصف ما وطَابَ شُرّاء لربط عجبي انفاق أفتا ده بورو انقة كربالا نزازان مصوّد رئبا شددست بهم داد- چون نواب نظام الدول بعد يولت بدر برسند ابالت وكن نشست يعض بإران ولالت كروندكه حالا بررنع كفوا سراست اختیار با بدکرد و وقت راغیبن بایشمردگفتم آثرا دننده ام بنده مخلف نى توانم شد- دىنيا بنهرطالوت مى اندغرفتدازان حلال است زباده حرام و این شرفرونوانده شد درین دبارکشا بی بهرگدا بخشند فینمت است که ادا بهین با بخشند وفات ما مردرسند شع وثمانين والف (١٠٨٩) واقع شيه صاحب ديوال صفيم و منوی اے معدداست - ومنوی مخفردرمرح جمان آرا ممكم دفترصاحقران نانى شاە جماك گفته بنوسطى ايدى خاك أشنا تخلص زولبكم فرستادست بدات اوصفات كردكار است كرغود بنال فينش أشكارات ميكم دا خواش أمد و يانصدروبي صله فرستاد-

किया है 18 हेरे एक हैं मह भारते हुए गर्मा की व

اه در کلیات تعمیت خان عالی ننزی شانزده بیت در نایخ عارت اربیب بیگر دختر خلد مرکان بنظر رسیده - در آن ننزی بیت مذکور جم جست - تواده افتاده باشد ها بر در نشوی گوید در نوب سر ورکائنات صلی الله علیه کوستم - مه گرج آورد بیش ازین عیسل مردهٔ دا دوباره در دونیا ازده معجد آن جسان کرم عیسل آرد دوباره در عالم ازده معجد آن جسان کرم عیسل آرد دوباره در عالم چشم عیکوند دیدین رویت هوس کند فظاره برجرازع تو کا رنفس کند جاسیران برد از تحصم بیبری گیرد ما میران بیدر از تحصم بیبری گیرد

(١١) فياض - كلُّ عبد الرَّداق

لا بجی الاصل نمی الوطن مصنف کتاب سگوم مرا و "تلذ بخدمت مکیم مسداکا شیراندی منوده و در عقلبات و نقلیات دستنگاه عالی بهم رسانده و جلوان دیشه را بسمت شخن طرازی نیزعطف می ساخت -

دیداسش محنوی برقصائد و منطعات و خوایات وساقی نامه و دیگر نوع شعر نظر

دید منطولانی فرادان در مدح ائمه ابل بیت رضوان الشعلیم و اُستاد خود

میکیم صدرای شیرازی - و استاذا لاستاذمیر با فروا ما و استرا با دی - ودر

مدح مثناه صفی صفوی و اُمراء عمر دار دودری تهندگوید مه

متر مثناه صفی صفوی و اُمراء عمر دار دودری تهندگوید می دارد و در می تهندگوید می دارد دو در می تهندگوید می دارد دو در می تهندگوید می دارد دو در می تهندا بهند کمینه ما دارد دارد دو در می تهندگوید دارد دو در می تهند و در ا

حَيْدًا بِنْد کُونِ مَا جَات خاصر باران عافیت بو را برک شد منتطبع فقل و بُنْ رَفْنِ بند واجب است او را سی نفش کشد آشفته سامانی را ی کندنکلیف بندستان پریشانی مرا کراد ماغ کرا د ماغ کرا د ماغ کرا د کری بار برخمیسند و نشسته ایم کا زماف بار برخمیسند و اشته بیده د بر بانی تو بیشم تا بی این گری زبانی تو اشته بیده د بانی این گری زبانی تو

وشیری بودخسر وخوشد ان فرنا و زای خوشتر کدد او دلبرای خوش باشد و به بیا و ذای خوشتر است سنگ بالبن کن و آگرمز هم خواب به بین تابدانی کچه و در زبرسیرم دان است برار چ کندار با غبان باین نرسد که و فض شهر به بلبل کند کلسنان را تشمیت ما ژبن چین بارسن نعتی بود و بسس سرورانازم که آزاد آمد و آزاد رفست و مریاب این اشاره کورش باین نامجو نام بلند خود به نگینی سیروه اند برکس که زخم کاری ما دا نظاره کرد تا حشر دست و با زوی اورا دعا کند برکس که زخم دگر جاین مرا در اضطراب افکند بیک زخم دگر جاین مرا در اضطراب افکند

(۱۲) نجلی-ُملّاعلی رضا اروکانی

ازگداندازدگان ار وکان من اعال فارس است- بعدازان کرقدم
درمر حلیمستی شعور گزاشت بهارادهٔ تحصیل علم به اصفههای رفت و نزد آقا
حسین خوانسها ری که زمشا بهیر نجار بر است نلمذ بنود و تحصیل را بباینهٔ نکبیل رشاانگاه عازم کشور م شدر گردید علی مردان خان ولد کنج علی خال که در
سال بازدیم جلوس شاه جهانی از فندهار بهند آمد و بمنصب به فت بنرادی و خطاب
امیرا لا مرائی سرها یئی مبایات اندوخت مقدم اور اگرامی داشت و تبعلیم فرزند خوا
ابرای بیم خال مقرر نود و رعایت فراوان مجل آورد و تبخیین سائراً مراءا برای باوه بریانی و گرمچوشی بهقدیم می رسانید شد با او بهریانی و گرمچوشی تبقدیم می رسانید شد -

بعدچند می وطن اصلی در حرکت آمد- وازین دیار به صفاع ای ستاقی منود- شیاه عباس ثانی مشهول رافت ساخت و در شهورسند آشین وسبعین والف (۲ که ۱۰) قریم از مضافات ار د کان درسیورغال او عنایت فرمود-

ودك فالمن والف (١٠٨١) شا ٥ سليال صفوى اوراب دركاه

ملب كرور و بحضور مجلس عود اختصاص محتبيد - از ان وفت در صفالا ل مفير بور - وم

ما وهٔ فرکرهایم و ناانیف فنون تنهیم نا الکه نزل خاموشان شنافت و دیوان غول و نقش شاه نوی شهرت کامیاب است و دیوان غول و نقش دارد و و شفری معراج الخیال اومشهور است منتخب دیوانش نظر و رآمد و این مجند به بیت به خریر رسید بد می الخیال اومشهور است منتخب دیوانش نظر و رآمد و این مجند به بیت به خریر رسید بد می افزانی برو دوشم ابالب ی شود چن الدار نه ننا آبی غوشم در می خواجم چربه به به بالز و می جمسر جی کمنم و سنت بران میان زوه قالب شی سم به بیار به نیز بر بینی و شار و در نظاره و زندانی است می بیار به نیز بر بینی و ار ناز اوست کشوایمان چن دوشی دوشیمانی است می بیار به بید در نظر آبین و ار ناز اوست کشوایمان چن دوشیمان بیش است و است و بی به بر را گر رسد فیصی است و بی به بر در اگر رسد فیصی است و بی به برد را گر رسد فیصی است و بسید و بی با نبوری ما ندیمین بیش است و اس

(١١١) الشرف كل كرسويد

بپر ملا محرصار کے مازندرانی است وصبیدزادہ کلا محر تقی محبسی فلل ماحب جودت بور-وشاعر والافدرت ملیج چالاکش معانی تا زہ ہم می رساند- و مائب گلها درجمیب ودامن سامعہ می افشاند-

در آفاز مهلوس فلدم كان به من روسید - وبه طا زمت سلطانی استسعاد
یا فت - و نفیلم رسی التا عرکم و فتر با دست ام فررگردید - مدت باین عنوان
بسرورو آخر حت الوطن مسئول کشت - وقعیده در مرح زبی التسا برایم شمتلر
درخواست رخصت بنظم اورد - در انجای کویید

بگیاراز وطن نتوان برگرفت دل درغرنم اگرد فرون است اعتبار

بین تو ترب و بعد نفاوت ننی کند گوخامت حنور نبانند مرا ننعا د فنبت جو باطنی است جدد ملی جبرا صفران ول مثن نست تن جربه كابل جه قند صار ودرست نشلط وثانين والف (١٠٨١) براصفها ك معاودت نود- و لرنت ويكرنا تكرروز كارز مام اوراجانب متدركشبد ودعظنم أما وبنتبه باشنراد عظیم الشّنان بن شاه عالم بن خلدم کان که در آ نرعد جدنو دنظم آن بوبهمی سرداخت بسری تردیشنرا ده خیلی طرف مراعات او نگاه مے داشت وينابركبرسن ورمجلس خو دحكم شسنن كروه بود-للادريايان عمراراوة بهيت التدكرد وثواست كداردا وبشكاله ورصادلشت عازم مقصو دمشود- امّا درشهر موثكير ازنوابع مثنثه سنراول اجل دررسبد- واورا بعالم وبكررسانيد- فبرط ورائج مشهور است -اولا د او در مبرگاله می باشند-میرز امحرصلی و آنانخاص بیرملاً محرسعید مرد فاضل وشاعر لو د- و در مرشند آبا و فوت كرد-چند ورق اشعار بخط خورش منظ درآكره ازانجافراكرفششدسه تاسينه مانيست رسانا وكي فازست كوند نظرى جيف زمز كاب ورازت ول زمن رم كرده ورآبر و والرقط الان ما ندة الله المرقط الماندة المراق المرقط الم زان دل از مشمکش مند برینیان مانکز سر که زیر رویبید وه مانشد بما خوا با نداست فهن جويدرسنوو يا ولم حد خوابد كرو بال بك شيء ابروث كن نم سوخت د بوان ملّا هي سعيد آستَّرف بمطالعه در آمد- انواع شعرفصيده ويو. ل وثنثوي وتطعه وعيرالادارو وعمه عاحرف بفدرت ي زند وف تسيالتاء مم برت رعدا برائد الأفرت در وروبت و ككاه واروركملا فالخطوط شدوتطو يله ورندمت يرسنا دنظركر وهبردكا

ارسال داشت- اولش این است-قدردانشور مشناسا نورجشم عالما اىكه بركزقدر بهم جنبيت حدرا نداشت درين قطعه آير كرمية قاب فنوسين أو أد في راجائي آورده كرنمي توان بر زبان ملم گزراند- خدا د اند در حزای این بی ادبی بچیمفویت گرفتا رخوا بیکشت-ازینجا ست كرح تعالى مرمايد الشُّعَمَ اع كِيتَيْعُهُمُ الْغَاوُونَ الْهُر تَرَ النَّهُم فِي كُلْ وَارْتِهِمُوْنَ -این جندست از غرابیات او ایرادمی شود أشكه كدر ازعشق بكويدقشا ندتى است طفلك وش محاوره أفتد تماندني است سیجگردانی به بنگام بربیشانی کسند عامل از بیمایگی دولاب گردانی کند ازغم إفلاس اوفائم به ببهوشي كرشت جون چراغ مقلسان عمرم بخاموشي كرشت تمام روز باشرصرت سب روزه داران ا ورا بران سيت جرسندار دو بي دور كاران كهون فصل زمتنان شد نفشها دودي كرد حات از صحب افسرد كان نابود مي كردد بهرخودرا ارتوای به مرک خواجم برید تاجوانی عاشقی چون برگر دیدی فرید بواج ن درمیان شک آیری کارد بُرْنا بون دراً بدأ دى برنجت ى كردد بثان بيَّ ميزان تكركه از ملين بلند ساخة یا در برا، بر خود دا کئی اگر رہ باریک اُدمیت سر منزركف چرس باز ننگر خود را ساقیاسا نومگروش اَر مخلین وا گذار كشي در باكشان لا لنكرى در كاربيست الرنكبين نبيت تكبين دان طلاراعشق ت مس ليموي آن ألمردوعم برنسيت الشينغى دول الشرف بباو عارضش بهجون آن عافظ كم محف ما تام از براؤ كابلان راجز لكدكوب وادث جارةست ىكند ماليدكي محسنة اعفاراعلاج عائة تقويرا تروعن مصفاتر شود فافلان راجرك ونبائيست زينيث ورلياس عاشقان پیش تو اول جان سیاری کیند بمح درويش كرشبرين برمنعم برد مابلان ابل جهان را نیر روی ترکش استفراد و درجون گردید باطل جلد دفتر می شود آب راچندانکه جرشانن ر منرسے مشود رفت رفت آبرورا برطرف ساز دغضب كرخطش دركمال خوني وتضويريم دارق جال نازنین نوخطم ماند مرقع را می منفو د دروقت بیری حرص دنیا بیشر نقره جون انگشتری گردیدی سی لادل موم نوشبوجوشود مست جوعبر متاز مردرافلق محو کم زنجابت نبود خور شال خونش في خود آب روا بن خونت^{ان} كارفودكن راست جون فو اره مبارمازير اشك مكين لمانان كرنيات ركو مباش طفل صاحب حسن را درخانه بودن ببنشرات محصه كردن داغ تو درميا نع خويش جوبرك لالنشيند كر دبهم عُشَّاق چ نورجينې صعيف از نظارة عينك شود زساغری خاطر بریشان جمع ازنگاهِ ناتوانِ او بحشِيك ساختم در دسربهار رابسار دادن وبنيت كليهام تاريك كرددا زجراغ ومكران اليوشيى دردناكي كز فروغ آبيد بهم سربزرگی نتوان گرد زشان د گرے كام شيرين كنم از قي زينورعسل وآن فف كرد زممانه كرويردان ت بوقت ع ض طلب قفل فاموشى لم فيارم (۱۲)رافی-میرزاسوالتری تحریثهاری رانم نقوش غربيه وناظم جوابرعجيبه است-ميرز اصاعم ينخن اورانسين مى كندوى كوبيت اين جواباً أن عول من كراف كفية است شيخ دائم أب درج دارد وعون مي خورد برئش فواج عاماً به مندوستان تجارت ى كرد وميزا سعداللك

در خدمیت اسلام خال مشهدی شاه جها فی موزونجیزم بسری برُد-مخربدارالسلطنت صفالأن عودكرد- اول وزبر سراث شبد بعدازان وزيم ميوع مالك شراسان-مثوكث بخارى اوح اوست ومرت بااوبسريرو دلوان را فم پیش ازین بنظررسیده بود- درونت نخربر برست نیامد-عراس افكارس برمنفة ورق جلوه مي المد بمیشالست دکشادین از بهزیاب کلبدوفغل صدف بردواز گربات اگره از ناخن مربیری کشاده منفود که از کلید غلط بشکی از با ده شود بس بود در سفر کویم مقصد مادا وشی ره قدمے جید که برداشند ایج (مه) شوکت بخاری (مخالشی) معنى باب دِقت آفرين - وكليرت بندخيا لاث زنگين است - ا زعنفوان شعور زلفِي عن راشا شكشير وجرة عرائس معانى راغازة تا زه ماليد دراصل صراف بسرساست از بخارا- بهما مخانشوو نما یافت- و بنقادی نظرا ضادا وطلاى حبيرور بازار نكز سنجررا في سافت وفت أوزيك اورا رغانيد- وكان را برم زده ترك وطن كفت ورفت بجرا به مشهر در فرا مسير و ناصير سعادت باكنان سائي روفد رفويه منورساخت

به مشهد در هنگر و ناصیهٔ سعادت باشنان سانی روضهٔ د مفویه مؤدساخت وصحبت او بامیرز اسعد الدین وزیر ممالک خرا سال برآ مروسالها با اولب برد-ونفها نمغ ادر مرح او برواخت - دریکه از نفها مدی گویده ستارهٔ نلک ا نندار سعد الدین کرسعد اکراز و کرد استفا و هٔ نور

اله تا ي الانكار صفح ١١١٤ طبوى مرداس عمر ١١٠٠

بباغ شغروسوا وخط نزانازم كربيان امبرات است وصبح نبثنا با روزے مرز اسعدال برس کسی را درطاب مثنوکٹ فرستا د۔ مثنوکٹ دران وۃ مبدها ^{نع} بود-جواب دا د-مبرزا ازرده شد- دیا مخشّارگفت باران به مبند به مر مَنْوَكُمْا جِهِ بِدِكرهِ م- ابن حرف به منشوكت رسيد-منا نزشدو ابن بيت فروخواند منت اکسیرها را زنده زبیرخاک کر د انطلاکشتن بشیابیم ما را پس کانید بمان ساعت مدرا بشت باردو مدورونشي دربركرد- وسرك بصور اصفها ك شير ولقبي عمر در دارالا مان إنزوا بسرا ورد-جاشني در دو مذاق شكستكي برتبه المرداشت مبيرعبدالباقي صفالا فأنس ردكمن دراصفهان بودم كرنشوكت كارمى تنشرب باصفهان أورد- أكثريزرت اوى رسيرم- كاب اتفاق ملاقات نيفتا دكه اوراب كربير دبيره باشم- واعرفك با اومرتهایا ربودندی گفتند که تا اورا دبیره ایم چنین دبیره ایم-شوکٹ اکٹرمضا بین اِدّعا ئی می مبندو- ومعانی وقوعی کم دار دجینا کد ہرنا فارا عباليخن مبربين است كلكشف داوانش أنفاق أفتا دواين جنديت درسك تخرير درآ مرسه دراز ببگانگی شوخی بروی آسشنا بند د كرازوهشت بشابع دبدكه أتهومنا بثدد كرنفش كبن تبره بودنام سفيداب درشام عم خونش مراضح أميراست چ ب گل رعناخزان رازبردست فویش ازبرای مزحروی میش از پیش کن وكروخاك داسك راجيجان يافت لفس الريدن بهسوى ال الشائر الث نيست دلكيرى دع اركشان وسنن ترا فون سارى دنرى بدى ما خطران تك ي برون زونها نيست منال باشدأسان راأفتان لامكان سران ٥ داوان شوكت بخارى فلى ناياب دركتب خائه آصفيه عيدراً با دركن موجودا سننا

بون تعبتنين داع توازشش جهدم بكمشت استغوان شدم ازس كرفت است چن حنای سرناخن شده ام پابار که وقت أن شدكه سكرو حيم أز دست برد مردش عبدم استك فلاخن كرداست دبيره وادير بود ماييم سركرداني خدة مينائے م كري مشان است مالم وسورجان رست بهمداده اند بيش صاحب نظران آين خشنو ليداست م مرم عن بيني تر از خود بيني آرزوي كرج بسباراست ازكم بيش سيت مى توان دادك ازان كنج دين كام مرا تقدر فرصت يك شبركرم كردن نبست فبمت است جوان كرموسفيد شدن طبیشتر سرویری زاد ز قری دارد عشق مشوق وشركس كند تسخرش خفربېراين برگ دوسش آيي مي كند متى جاويديا شد مائم خود دا شنن كريشش سجاز تخ كل رنك حنا دارد فوداً راشوخ زابرسشر لي افكنده ازبايم اگردر باکندگرد آوری خودرا گرباشد يودكوچك في مراية عرب بزركان دا گردش عشفر مدار کسند غلطائم قیمت گومرم افزون زنگری گرد د كەن از قرص ئىرخامشى زادىسفر دارم مغن را قطع كن تا تطع را و دل تواني لا طع در زمیب آزاد مردان کفری بانند چراگیم زناصح بند آخر بمتے دارم برند مرده فروده نابوت الزنكين دام مردن چرتاز بلندی تریج تام عيش كن ارجي خود ليشدى دارد دردیم کی دار د ازئیری کردی نتاده ایجاد زینی برکس بتفام خود بلندی وارد (44) d'3- et l'ans. درعنفوان سن نتيزيه اصفهاك رفت وتصيل علم انتنفال ورزير ودرين

شاب دور بهندوستان آورد ومدت درین دیارلبسر فرد و در دار الخلافست تشاجيمان أباد رضت بوادى خاموشان كشيد ديوانش بملاحظه درامر- واين جندميت بيرايم تخرير بوشيد مى طبيدول در برم ازشوخي سيّارة پيشم داغم ي بردي أيد آتش بإرة بخوش وشكوه درول جاره ماكروني مندور نزل كليد وقفل درواكروني است مى شود برچيدىنيكو ياربدخوى شود ئازچون برخويش بالرحين الري رتنے انظ مشکین تو نخر پر نش دو جمان زیروز برشدز بروز برنشد فامع بوقلرون دركف انديشه كداخت كرنك أخرنشد ونيرنك أونفو يرنشد قاتل دو كاردر حق ما كرد روز تنتل وسنم گرفت وخون مرا پایمال کر د رسدلاف بردقاصر صحرا نوردسدا كه ما شندنگاه ازخانهٔ خود فرد بر خيز د چون سخ و فیق به نزویک کم خرو الدبين نواينه را خواب مي بر د فسرده دل بمشب داغهاى من شرد چومفلس گذر دیگران صاب کند باین طراوت اگر بگذری بکوچهٔ نقاش برائی مای تھی برفکردام نما ند كارم كان أو از كوسفة ابرو آيد بركمان توجرا منت نزكش بإشد بِمِشْقَت بْدِر قَطْع تَعْلَقْ فَاسَم رشنه برچندفعیفاستگستن دارد اگرازی پرسنانی سناب ازخلق روی ل كشكل آدى بت راخداى آ دمى سازد فره مولكست كازداغ جداى كرود يسكر بياري تؤدشوا رنظب بإزكم ى كندكم فائدًا بمين تنالش بهنوز طفل يجرو أميزش عي واندكر هيست زوز كال في ترفارى كرس وربي فودوام فلادائدكمرازوبيده باازدل برون أده نتاده است بشاخ دررسيدين ورسى چرد كالم خلاك ماد در باش بمواركه أسبب درشتى نهشي مانی آیند برکار کند سولان را

ار بهجرن بسخنور رسخن سیخ بیرس نیز از قیمت کوهر نبود دربا را رازِ دل نتوان بزور ازمر دبینا و اکشید آب کے بیرون نتراود از فشار آئیں دا (44) طغرا- ملاطغرای شهدی وطغراي منشوراستعدا داست وفروغ ببشاني قابليت خدا دا وطرح نشر بطور نوانداخة ولآلى عبارات رابجلاي تازه نظرفريب جوبسريان ساخت ازولايت خود بسواد اعظم بهند خراميد - ويكيند درظل عنايت شابراده مراد بخش بن شاه جهان بإدشاه بمراددل کامیاب گردید-ودركاب شابراده بسيرمال وكن يرواحث -آخروركشيريت نظر كوشد انزد آرفت وبها نجابمفر اصلی نشنافت - و در نزدیک قبر الوطالب کلید فون المغراى كلامش براين توش لقش صورت ي بدر دلاج شع ركب كردف ملائم كن دبردادن سرطيح نويش فائم كن كي تيابد كام ول مي الفاتي راسنان الله الغريان شود با نير عسار دكان كلاه فقرز ترك كل وكياه مكن بفيرترك بهوا صرف اين كلاه مكن بسوی دوست نگر سوی خود نگاه کس أكره آيد سرا فع شوى بمديثم نشستهاش وتواضع بريادشاه كس كدائ فت كريد وانظين وين كند بأواردف وف دخرردرا بميناكن عروسان راسوى بحاثة ان برديات نتوان چوابر برسر ونیا کریستن البدو برق عده زنان انهان كرشت ازعيش عومت كى كنديرى نفرف دريوا موی سیکا فتد زسر برگزی گردوسفید بيرجون شدى فورد ازسا يطغرا بردي سابري أفتاد الطغرا درايام مشاب بين در المعراد دعا عيالان ما بای مافرون مرشد به چره

نا نواني پېچۇك بكەقصىن خدازىيىتن شاید به بیند آیخه مما کرد آسمان از دود آه سرم بجشم سناره کن (۲۸) مخلص (میرزامخرکاشانی) ازعا لئ نلاشان خطيه كاشان است فياسح بحن منتج مضابين نازه وكلام مليحش مفير حلاوت بالدازه-وبوان عودنش سنظرر سبد سيرغمامش اذننكي فرصرت انفاق نبفتا وجدرسيك عجالة الوقت فرأكرفية منشدسه كرد بيجادكم از طرسة جانا بذيرا وسبث مشاطه اللى مثنوو ازنشانه جدا نظرينام اين فاكسار نبست نزا دمائع نواندن خط غيار نبيست نرا جه لازم درمفام بحبث با وشمن مبال بسان تنى باشدسلامى بهتراز نبغ زبان بستن چگونه خواچه باسم سخاعکم گردد کرچن سوال کنی حانم اصم گردد جون کار ما کوف رسد گرید سکننی ما جون قلم سخن بربان وگر كنيم این خواری کے کہ برمبر کومی تومی کشیم ہرگذشتہ کہ نقل بچای وگر کیٹم قدت بيانشد شهور درعالم بروناني تخلص بشتر شهرت كند ا (نام موزول) رعصبان اب كريدن درجواشها نك وار ازين فمن جدانت ي بري يون ريخي ونا چون گرفتی سیت شاعرد روط سستی کس تاكس مقطرتها شدك فروسف فاندا بقربان سرث كردم مكن اس خام دستنها يرسن عرواوى ساعريون تقرؤهات اس بودن می کندنز دیک را و دوررا بست المشريا ي بدائه كم فم صرب الله يستورست درفا نور فقسل ع ا انتقراب ی بایر خرطندور را الرجزي لكن سيديك سوادترا المودنام بکوی تو عاملے تسخیر

مى للود دورز نقاش عرشد نفش تمام . برفدر كار توصورت نبيذ بروغوب میکاند واری گذری از سواد مشم ای نور دیره حب وطن در دل نونست مالمظربا وانتشبيج ورذكرش كي است بركه نامش برزبان آروبرد ازجا مرا (۲۹) موسوی موسوی خال میرزامعزالدین محمد ارًا جليَّ سادات قم- وجراغ دود مان امام مُتمَّم است - وصبير زاوه لمبير محدر ما ن مشهدی کرسر آمرعلما سے من مرد مافرس بود موسوى خاك ازعنفوان شعور دامن سعى أكشاب علوم برزد-واوألل كتب دروطن عود تصبل كرد-ودرربعان شباب بايد معود مبرزا في ابريم زده-بدار السلطنت صفاع ك شتانت وره سال درطفة درس آ فاحمين خوانساري للدمنود وجاوة عقليات ونقلبات نورديده خودرا باقصى صدو كاليساند و درسنه اثنتین ونما نین والف (۱۰۸۱) تنثرلیب به میندوستال اواز وغلى مكان بواسطة وبرواتى وسبنى موردالطاف ساخت وببروج صبيع شاه اواز فان صفوى وسلف سامن باخد فرقع تن سرا فراخت -اول بدنوا في صوية عظيم أباد- بنن مامور كرديد المصبتش با بررك اميدخان نظم ينشد بيرا مرالامراش الشالسندخال برنيامد- چه بزرگ امبيرخال ازجلالت خاندان تودرما عيرنلك دانشت وميراز رسضة

سِلْفيتِ با وشاه وعلاوه نشل وكما ل سربْنجيت اظم فرو دى أورد- أخر ناياتى عين الشان يح بادثناه ركيد مير مفورطلب شد-

لعاتر الامراجله اصفى الهاب مطبوع كاكة الم الم اعراء

و درسند تسع وتسعین والف (۱۰۹۹) بخطاب موسلی خال و دبیران تن سرافرازی بانت - و بوربک سال بدیوا نی مجوع ممالک و کس کامیا بی اندو-سال تولدميرسنهسين والف (١٠٥٠) است وسال انتقال كه در ولا ولن اتفاق أفتاد-سيد امدى ومأية والف (١٠١) اول فطرت محلص می كرد- أخر موسوى قرار داد- وخطاب فان بمبرين فلص كرفت داوانش متداول است - این چندر نخد از ان سحاب ی جکدت جزيا ونوفكر ول ناشا و تدارد ابن شیشهٔ مَی غیر سری زاد ندارد سْباشندائشنائي ورجهان عبراز مَي نابم الرورخانة خود ميسنم درعالم آبم نو نوب ایم کهند سرام ایم کهند ساقی عبار نافقی مارا شمام سمن بدل افكند أننن باز دلف عنبري موج جرائع نذرا بن نبخان آور داست بندك حِيْوش بإشدكه مكيشا بم مروش عبثم كمراني مشم وررشة نظارة مروار بير علطاني شراب جلوة درساغر آغوش م كوى نظربر گرئيمسناندام گردوش مے كردى چول کین روی زمین سرکوب دنوارس بزوروزم بسنى افبال معارس است لیش زخندهٔ وثدان مما ربود مرا شراب باكل متناب نشتيش دبد سمشير نكاه نو مكر كار فرنك است يا بيج مسلان نظر رحم ندارد زنده ام کروسک حرف قیامت این آ انکر از بے سخی گشت مرا چری نیت ور قبل ما نگرد کمی انتظار تو كُوْنَا جَيْعًا كُم يُودِ أَرْ عَمْرِ درارٌ ، يود مئى باشدنگين فنبتى رائقش ورطالع منزبركس كدوارد درجهان كنام مبكرود ثدارو با بزرگان جبره كشنن مرفع قطرت ككسارا زواب يحس مارم في كرد ني ا ميد رازواب عدم بر دارند مرْدَهٔ زم نوی گر به شهیدان سید دران محراکه و دم اگداز دون گرفتاری غورالان را سراغ خانهٔ صبیا و می وادم بهت ماصفی نقویم را بمسر نوشت گرسبدروزیم دفت عالمی از ماخوش است در فکران دیا نم و در با د آن کم چون من بروزگار دگر بهیجیکار ناسیت

(د)دائ - میرفرزمان سرندی

سهر شدشهرسیت مشهور در وسطراه و بهلی د لای بور- نام قدیمین سه شد است چون سلاطین غر تویه از غرقی تا سهر شد متفرف بودند- سرسی رزبان در خلائق شد و چون صاحبقران نانی نشا هیمان کابل را تا قرا باری غور فی در تعرف داشت حکم شد که سمرسی در اینام قدیم که سهر شداست می نوشت

ر استخ سیدوالانژاد بودوراسخ القدم جادهٔ استنداد-معانی تازه می با بدوخوبان خیال دا ورلهاس زنگین جلوه می دید-ازعمدهٔ ملازمان ومصاحبان شایزا دهٔ محمد اعظمین خلد مکالی بود و

ار مده ۱۱ در ما و ده مهرا ده مهرا و میرا ده میرا می مارس می بود

وفائش درسهر شدر سرح و مانه والف (۵ ، ۱۱) و اقع شدر راسخ برد "

طوعي واطفدة بناك كالشن سرى كنده

گرنودے تاج بیم اللہ باء بوٹراب کی کا بہیا تکروے برسراً م الکتاب
بادانشام عجم برم عوشان کردیم
میادانشام عجم برم عوشان کردیم
میان کردیم
میاریا لائے جون ثنگ آند آنچداز دست برآمد به گربیان کویم

نه بك شوى دا تخ سرندى بر حيداً با ددكن ديطي افردكن بقالبطيع دراً مده است-

(۷۱)علی (شیخ ناصرعلی سهرندی) ىنىبرنىيىتان خۇرى است ومردمىبدان معنى كىنزى- دوالفقارككاش نىپىخەقلىر د بیان برد اخنه - ونصرفطیعبنس آفتاب پخن رااز انن غربی راجع ساخته پسروش گوید در ماکسخن بود جها مگر عسلی درشرب دل دل علی - بیر علی باشعرعلی نمی رسد شعر کسے زانسان کرنھاکس، خط مبرعلی كل وارشنگى برسردانشت و جام استفنا در دست - چانشنى گېرمنشرب بلند لود. منمك سلساع علية نقشيند - استفاده ازجناب منج محمعصوم خلف الصدق محد فرس الله اسرار با منوده- ودر منوى زبان بدر حفرت في كشوده كرب يراغ بفت كشور خواجب مصوى منوراز فرفعش بهدرا كوم كدانا بالم بالمناع بردوش بعض انباكي باطن تصب بوش له مولد تا صرعلى وموطن ومنشاسه مداست- ابتداء حال بالمبرز ا فقيرا عاطب بسيف فال نجشي جن ج رئيشير طازم بود يون سيف فال را كونت الرأكا و از عشكا و فلافت مقوض كشت - در رفافت ا و بكاكشت الما ما وخراميد- وجند عيسير عمد الجوين دماع را "از وكرو-وداماد اسلام خان خستى سفيدونى تخلص، والاست وعد فليكان

سنسع وسبعین والف (۹ که ۱۰) بصوبه داری کشمیر ریاض آماش نفارت بافت- بعد چندے بعلظ گوشته انز واگرفت و درسندست و ثمانین و الف (۱۰۸۷) بعنایت کالی منعب و خطاب و ضلعت خاصه و شمنسرا (تنگنای عولت بر آمد - و پس ازان بنظم صوب الما کا دو برانی خاطرش آبادی بزبرفت - و البیست و پنج درمفان سینجس نیسعین والف (۱۹۵۱) بیماز عراتش لبریز گردید سیبیف آیا دیک بنزل از سهر شد آبا دکردهٔ سیف خان است کرخلوم کا اورابط بن آل طمناعنایت بنوریسیف خان جوبر قابل و قابل دوست بود-"راگ در پیش" درفن موسیفی و زفس بهندی بعبارت پارسی تالیف اوست-بعداز گذشتن سیمیف خان - ناصر علی درسند بزار و صدم (۱۱۰۰) از سهر ملا به بیجا بور دفت و با دوالفقارخان بن اسد خان و در دو در مدح ا و موافقت دست بهم دا د بلے علی بود دوالفقارے برست اور دودر مدح ا و غربے برداخت کی مطلعش این است ے

ای شان حیدی زجبین تو آشکار نام نو در شرد کند کار دو الفقار قو والفقار قو والفقار شام نو در شرد کند کار دو الفقار قو والفقار قو والفقار شام می باشد و می به داخه می دست بمنزل خود برگشت -

وچون و والققارخال درست شدف و ما ته والف (۱۱۰سبر ملک کرناتک انتهای ملک دکن منوج کردید-باا وبه کرناتک رفت وایامی معدود دران نوای بسربر د- وباشاه همید اعتقاد نمام بهم رسانید در مدی اوی برداز در مد

اینک اینک ساتی شرین رسید نوب جام حمیدالدین رسید طفته درگاه بچون جام او از نظین تا آسمان در دام او جام او خور شدر کتابی او اخین افروز سفیحانی بود گرجال او براند از د تقاب دور ای برخان گردد آفتاب

له مَا ثَرَا لامراجله ٢ صفي ١٠ ٨ -كه مَا ثَرُ الامراجله ٢ صفي ١٠ ١ مطبوع كلكن را ١٩٨١ -

ورحلالش ركشد تنفي ازمنيام 📗 غيراو بافئ تناند و السلام واین شاه حمید میزوید بود درجنی - بعد فوت اوعلی دوست خان ازرؤساء أوابث اركاث برمرفد اوقبة عالبشان بناكرو-وازمدوحان تاصرعلى نشاه عادل بببزواجه شاه مخاطب ببشركف است مشريف خان ازسرافراز كرداى خلدمكان بودوجند صدارت كل المتياز داشت - كويند شاه عا ول ترك ونباكرده بود- ودامن دو فقربست آورده- ناصرعلی در مدح اوقصیدهٔ دارد کمطلعش این است ۵ منم آبطفل نظر کردهٔ استا د قدیم که بودنقط سهوالقلم نکرشسکیم وبالمحضنفرة إن ربط كلى داشت وابن تحضفه فالن ازرنقا دوالفقا خان بود و بحكومت فيتى مى بردافت يتجى شرسيت مشهور برمسافت دوازده كرده از اركات وك ازمايدسدة منودات ورمدح ففنقرمان كويد بچوبیل بے جگریگر بیزواز میدان ما بشنو دگر کوه آواز غضنفرخان آخرالامراز دكن برمندوستان عطف عنان مود-ودرشانهماك به نیازمندان می گزرانید و به نیام استم رمضان سنتان و آندو النت (۱۰۸۱) بجنة الما وي فراميد ورش وروالي مرقب سلطان المشائخ نظام الدين وبلوى قدس سرو-سيرجفروكي رنبروري قلى ي كردكر دوزت با يحد از بادان بزيارت فاكنْ عَمَّا المركل فيتم وبالمجمعية وأثنيم - بارت رويقبر في المركل أورد كنت ارسان ولي شايد الماد خاك كردىرىم ومى رقصد سنور انغان ما خَرْشكست المائنى ريزد كې بوشان ما ع برزبان شمااین افغان ناصری است که نرقس درآمده باران مین کرد

الحن درایجا دمضامین تازه وابداع متهامتنل بےنظیرافتا ده و آن فدر دوشیز کان معانی که از صلیط بعیش زاده - دیگر حف اگزینان را کم دست بهم واده -میرصیدی طهرا فی گویدے مسيدي امروز نورحبيشوم كمال مبرزاط ابروجيد من است ونبزى كويدسه فرصتنش باد كرسرخيل مبنر كوشان است صيدى امروز يخن سنخ وحيد است وحيد ابتداء حال بخربر دفتزے از دفا تر نوجبیر نویسی نشاہ عباس فانی صفوی کہ درسندانتنبن تحسبین والف (۱۰۵) پرتیخت فرما نروا تی برآ مد - مامور بود - وینام فرط سليفه اعثما والتروله ساروتفي كهوز بيراعظم شاه بودبه بيشدستي خود نواخت. وجون اعتمادا لتروله فنتل رسير ومنصب وزارت برستيدعلاوا لترين بشهور برخليفه سلطان قرار بافت -مبرزاطا هرراعهده ببيتيرسني بحال ماند- ورفته رفت بجلس نوبيبى شاه كرعيارت ازوقائع نكارى كل باشدسر مليند كرديد-و درعهد شأه سليمان كه درسنسيج وسبعين والف (١٠٤٥) برميند دارا ئى نشست نېزچېزىكاه درا ن كائرىتىقل بود دىكيال تقرىب اختصاص داشتا<u>نى ا</u>لا يوالا بايم وزارت منفها عدكشت -و دراغاز عبد يسلطان مين مرزاكه دير شمس ومآنة والف (١٠٠٥) جاتو نمودمور دعتاب كر دبدستا آنكه ازكرورت بى دارست ورخت سفرازين عرتكده بعالم ويگر پرنست _ دوشنوی دارد- بیکم مقابل د فخره ای اسمرار انطلعش این است مه ربشم الله الرسمون الرسميم بست بناك ذرياض فديم وديرونا رونيا والطلعش إين است

خدایا سیدمبے سوز وارم دلے بھی حب راغ روز دارم و درین شوی گوید در مدح مثناه عباس نانی چنان آبادستدا زوے زمان کے چون شابعسل بیشدر فان ديوان غول قرسيبنتي هزار مين ازومنظر درآمدتا كياكسد منظرتانل ملاحظه كند بمطالعة سرسرى جندسية برهيده مشدم عكس خورشير زائمتنه بدبوار أفنناد فوريعشون ازل دردكم ازياراً منشاد مرازصیت بازل چراک مے باشد كردر ديان فيس حرفيه باك مع باث چوی بنیم بدی از خصی خود در دسری کوشم از آب بمسرد دائم جوان سفال گرم می جوشم می کشد برس بدامن با بجائے می رسد جمع ساز دمزع در بیدوا زیای خوش را أتش سوزان برازا باست هشت خام انافضال لاجوري باشدگوارا نز دلطف يافترازنالدوررنشش دل درويده سا دردوديش ساعث آخرنود مخوراسواشود بشت ورو باشارسه الميم ما سيم وزر كرنياي ستان رامنافن ى كند ول أكرسكيكيم ازطفلي في وافي كرهيسيت آييرونراول انهابردة آن را بده عارة بودست توسرا جر انفعال اند گدار دوسش ما مند مومیانی شنشها ازلمی گفتار خرنست زبان را الكيان اوشي دادة فودنست زنهارا زسوال مرخبان كريم را برسوة رسيده زن دان الله المراس باشراگرد كفش طل تيره كن ال دا مجرس ای و الم داه سے دود چون کا غیز مشقی از جمال نو نگام برحند كرشويدع في منرم توحوانات تقش بای استهواراستیش از ماد درا فربیش سنسال کرنظام وزنفات مرايدكي ورمقالة شيست كسار شوكر مرجدا جنوانى كفت يون يرم ياري كونيرماشقى ى كشد من نثنها عاشق مرد وسن هو دیم عاشق آ

كازدندان زبان رازند كافي ببينيزاث بورخاصيت أب بفا خوسب ملابم را بشابان يرسداز زبردسنا وفيض بنهاني بناي خامزاا زهشت زيرين محكمي ماث تفررا وقت شبريني جواكيد استخوان كبرد اگرخواهی زعرخور حلاوت تن مسختی ده که دروقت سواری دست چیپ صناعنا با جودولت بإفتى خوى بدت فرمان رواكرد بررياشي لودمشهورخورشيرجهان أما زرباشيره رابيوستدور دامان خود دارد كرجون شيروزن كشت كأرش دوخنن ما تواندنفس ظالم از كدا ز فولیش عادل شد بارجون أفتد مكارى جب براسنززند عيب خورنسيث بعاجزي ديد فرمان روا كركندا قبال ماراكا ساب انتقام ا زنغانل بهتم خون در دل فرصت كند دروصل دلم وانشور بسكه ضعيقم ازرمششاری گره دبر کشاید كەازىفلاً پخەي آبدرىئىر موم مى آبىد نوان كردن شري كارا سيخت كباك كرجون باركسيمان آوكنيث إرتشيم نمازين بدويشان جواميزي يستبرعن نوانشر زرلفت باش وبارة ولق نفتب باش باعتبارجنك بدارة لاسنس فقسر كرماز كشف نياشد فتاده راازيام غلطكن وسرشكشت كرم فكرباند درشنان را نبری آشای کید گرسا زم نبايم درشما رايابسان رسنت كرمر دخربركس وجيرانتا دمفت شوبراست شاعران جاك ازبراي شعرفهاك ي كنند وربن شعرط فيستمهون وا نع شده-امثال ابن مقتمون برسيد بلندونا ذك بإشركسنن ودرزيان حرف كبران افتادن جرا-شاع في اي كاخودرا بكرتشييم وبروى كويد بخون من شد مز کان او دلین تألی کر شبعیات سین علی بخون بزید وسيح سورى شرازى كاخدرا درج عل فرودى أردم ولى نسوخت كري ره زبريا درات زبريار توسعدي وحرنكل درماند

وعرفى مشيرارى كدولان خودرا بجدمي آلايب

شا پیچسمت تا ماش صحبت من سے کند نورجیش دُخترِ رزج دشد از لبها سے من ویمل ملک فمی که خود را بچه حواله می کندسه

تاچىدلوالفضول نىدلان دوستى داد ادب دىبىد دىلك راكتك زنب دنعمت خان عالى كدان چىرتفام حرن ى زىدسە

بالششيةى در في و جام ت داست ببين كه خانه مامسجد الرام شداست

(۲) عالى ميرزا كانتيرازى

حا دى فى وا فر بود و جامع علوم متكاثر- اسلاف او در شهر ا ريشيده

بررشر مكيم فتح الدين عم مكيم فيس فان است كدور بهندوستان! شاه عالم درونت شابزادگي معراعية بهم رسانيد دارش مكيم ما دق فاك

درسال ا خرعالمگیری بخطاب جبیم الملک امتیازیافت و در عهد مجری این بنسب پنجزاری و خطاب حکیم الملوک و کمال تقرب محسو دا قران گشت حکیم فتیج الدین

بزیه جهند آمده گویند میبرد امحدور میندسو دیند- و درصفرس بهراه بدرکشیرا زرنت

وکسب کی ل منوره برگشت - و در زورمن مال شفیعای برردی مخاطب به دانشمند غال نیز کلمذ نود -

ودرسلک لوکران خلرم کان انتیازیا نت وجون شهر حبیدرا با دنیج شکت از نظر شای گزرانید-وبرهمت خلعت سرافراز گردید- تالیخ این آند

سله چ پرست تلندران (فرېنگ دشيدي صفي ١٢٩)-

از نفرت با وشاره فازی گرویدول جهانبال شاو آمد فیسلم حساب ناریخ شد فتح بونگ حد رسیا و و درسند اربع و مآیة والف د ۱۱۰۴ بخطاب فعمت خان د دار و همی باور بری خسانه مفت فرادان اند وخت د شکر فعت و احب واحب "ناریخ یافت و دراوا فرع می خلدم کان بخطاب منقب خان د وارد کلی جواب زمانه نگیبن د و پرست آدر د

وچ محراعظم شاه بعدانانتفال خلد مكان بدادهٔ مقابلت شاه عالم انه و چ ن محراعظم شاه بعدانانتفال خلام کان بدادهٔ مقابلت شاه عالم انه و کن بنه ضن مرز المحد میرز المحدم اعظم شاه در دقت قرب فئین برگاه را در گوالیا رگزاشت - میرز المحدم است محافظت جوابر خاند در گوالیا ر ماند

وبعد کشته شدن محد اعظم شاه وظفر یا فتن شاه عالم - مبرر المحد نعست ملازمت مشاه عالم ما مبرر المحد نعست ملازمت مشاه عالم دریا فت و بخطاب د انشم شدخان سوایم مبایات اندونویت و تجریر شاه نامه مامدر کرد ید لیکن اجل فرصت نداد که آن نسخه را با نمام رساند و تجریر شاه نامه مامدر کرد ید درست نداحدی و عشرین و مآت والف در ۱۱۱۱) نسخ حیاتش و تام تصابیستدستی منوده و رست نداحدی و عشرین و مآت والف در ۱۱۱۱) نسخ حیاتش

مدر امحد درنظم ونز قدرت عالى دار وضوص در وادى نظر طلسم حررت

دیوان محتوی برفعائد و خونهان و منفوی مصعد بروستن عالی، و مشآت او نظر در آمده

كه در دائره ميرمومن واقع حيدرآبا دوكن مفون شد-دكلزار آصفيصفه ١١٠ مليوميري الماسيم

كه كليات دفي ماى بسيارنا باب نوشخط بنب فاشر صفيه حيدراً با دوكن موج واست

درورباج ويوان فرومي لكاردكم:-«وربداین حال بدمناهبرت شغل طبابت کرست موروقی بود میکیم تخلص می»، وومزوم يهز تصعيف حكنم اغتيار تخلص حكبم رامانع شدو بفرمووة استاديجة ه نواب دانشمندهان عالی مخلص کردم» این چند مبت از دلوانش ملتقط مردید كرچون ستگ سلياني ست ما در زاور قارم مخوابدكر وترك بثن برستبها دل زارم ناخن انيجا شكند تاكريم بازمننو و موج آبی چورسید دا نه خرسازشود من جرامنقش كنماوداندو كار خودش مىكندبازابن دل شوريده آزاينوش كافزاب ديده دا الأ المذار و بحرف كرب مرا صدكره بكارافنادتا ببالهبوستم رشة مائم را بمجور سنة <u> خاک را ه د و سیکشتن اپ عیوان سیم</u> لقش بائ اوبركا م كندمان در تنم كے روداڑيا دكس چزيكيداز بري كلنند ادرادرمر كرفتن كے فرا موشم سود باري ازمين قرار به بنيم ۾ مي شوه

المحفتي الرقرار بكيري رسى كام دين وول كرواشتم ازوست من كشيد دريادل كن دزكد و يوجر مباسس

درمن ناندجز نفس آن ہم کشید نی ست خوابرم بيث مرتبة آست بلاد مى كندساية برخل سياه يوش مرا سربافی که بو دمینوکم از ما فرنست روبيائين يكشد قديج بادان دادام كشواميد مرانشود تامعكوس شد كرچون البينة حرفي ازىس وبوارى فغ بربرم وصل او کاش انبقدر جری شدم عی بهج انش به ول سنگ نو حاجی گروم كوكب سوفة ميكر وكراندك عدوس كر الموماريس في سوز و بينام زبالي يم یجای امشیع روشنی دادیم تا صدرا ازر کالبش و در دقتِ نبیبواری پیتم العمائ والراجنية يالتم

كاملان رابعه بمنتشكي الدوسية خوداست ٔ طاجتِ گروش بر کار کنے را غودنا توان ولي منرآموز مروم اند پران ورخمبده کمان کما و ه ۱ زر غيراز كسے كوكفت بمطرب بحا بحا حوف بما دُكس نششيدم زابل مهند دهما افالص سيدسين العلب بدافنيا رخان صفابان خلف ميرزابا فروز برقوري وماجي المومن الشريفين بود-بعدورو د مبشدوستنال در وكس - خلدم كان را ملازمت كرو و درسلك للازمان سلطان منتظم كرديد - وبديدان صوبه عظيم آبا دنيث وخطاب المبيازخان الليازيافت - وفروت عظيم بعررسائيد -ودرعدرشاه عالم عازم دبار ابران شد- دور بهده مجكر رسبده باعلام مروم موغر الجلبيل ملكرامي برخور دومتحبتها داشت المنبإز خان امرال لكوك از نفو وجوام واقمنه باخورى برد - خدايا رخاك المرزبان سنده حنيم طمع براموال او دوخت - علامنم حروم برين معني اطلاع يا فنه -بهر چند مبالغه کرد کرمیشیز نباید رفت - واز تهین جاعطت عنان با پدیموو - گوش نگسر د ومركبت بجولانگاه قاتل روان شد- چون نسيدوستان رسيدمبر محدانشرف

فویش علامة مروم نامنب خدمات سیموستان استقبال کر دو در رویلی خود فرو د آورو شار خوابا رخان میر محد اشرف را بتقریب در خدا با د طلبید - و کسان فور را فرستاد ناشیه کار امنی از خان تام کردند - و این حادث و کست اشنین د هشرین و مآنه و الف (۲۲ ۱۱۷) و اقع شد - علامه مرح م دد آه آه ا متبا ز خان مع ماند اصفی ۲۵ مرد ندکرهٔ خدایارخان

"اریخ یافتداند-د بوانش مطالعه افتا در **صات گ**وست. تلاشها بهم دار داین حیز رمین بزیان قلم دوليت بى شورىك رشية تسبيج زوكوشك كرمات فواستم مادطن دالثم بخاك كربلا مى ثواستيم نكابدارز بان راوبرج مست بده لبنائل آئير آيد تراز دست بره سبيندا نش ي شوح وفت ممكيس است رسيافضل بهار وزما مذكليين است رور چون شب می شود ائید فرویال ست يْرەروزى مانع ومن كمالات دلاست ازجؤن دوري عودور كمندافتاه وايم نيست تقمير كساكرمام بندوافنادهاي یای کے کہ آبلہ زوورسراغ ما ونالفدم كرفت كريا سے نيمرو ترمان ديده رفتي اني بينم خود را تهم جدائي ار توجيل آلينه تنها مي كند مارا ئەنباشد بىچىن قدر كل غود رورا ناغواند مشوسنر معسم المجنث بمسكنوب مي داد ندمن دا دم ول فودما بكويش فاصدى ميرفت بيدروان نناداني وليرس سكدواروالشت حيثم نازك دیده گرمریم گذار د بازهیبیند مر ۱ دركر بلأكسسته شووكركسستى است ایکاش بچرسٹ تسبیح تار عر وشنام مى دير بسائل غنيمت است باشتنى كرلازم ارباب دولت است نبث يلطقي وابنا مكرثوشت وست ادربان عامه مارايا ونتوالست كرو بإران مكراين شرشا سنك ندار و دادانبرا جدود دفقل پر ا ج يتت بركس بقدر وسعت اوال اوست آب چندین عشمه ازیک حشمت بل می دود آب درياراشب تاريب أنش عكند معليناحق ماكروم واللمن عصيان غصنب في والم بغيروس كسدادوي نشان يابد چېرگرووالهي قاصدين بے خرياشد اى ي توجم يرس كسفوه كند بليار ساقى ياكر فضل فزان روو مصرسد جناعی را که بااغبارمن د لخواه می بندی گرمنظور ول برون بورمن مج دبی دارم کار نظاره بعدینک جوفتد حیشم بهونش سمر پیرت که درگر شینظه بخو و بند مکن

ده ۷) بازگ رفیع خاص مهدی

نسبش بخارشمس الدین صاحب د بوان می پیوند. و محش میر زا محید طابیر وزیرخان - درعه دصاحبقران ثانی شاه چهران از مشهد مقدس - به مهند رسیده او کری شاهراده اور نگ زمیب عالمگیر رگزید - بعد جلوس عالمگیری بصوبر داری بریان بورواکبرآیا و و مالوا بنوبت سریلندگردید - و در حکومت مالوا سانه ثارت و نمانین و الف د ۱۰۸۳ میات مستعاد راو داع نمود -

وعم دیگرش میرزا جعفر سروند در مشهد مقدس مدرست عالی دارد-لورالدین محدخان دفخر الدین محکد غان و کفایت خان بسران میزنا

عبو فرسرو قد به میشد آمدند - و مخطابات و خدمات با دشان مناز بودند -

اولین دیوان بر بان پورشد دورادر نگ آبادسنست وعشرین و آنه والف (۱۷۷) بساطهشی در نور دید- از اشعار اوست ه

شد صرفهٔ ما تا توشک شی دل مارا بر پارهٔ این آبید عکسه زنو دارد دو مین خانسامان شام راده فیرمعز الدین بن شاه هالم بود - آخر دار دفعهٔ بوتات کشیم شد و مهانجا درسند نسع و ناشین دمآنه و العن د ۱۱۳۹ درگزشت -

میرزامحود پدر فیج فان با فل نیزبه بهند آمد محمود بوره واقع اورنگ آباد و محود بوره دانع بربان بور بنام اوست - وقرسس در

محود لورة بريال لوراست-

له مانزالامراجلدسوم صفي ١٨ مطبوع كلكة -

مولدور فيع شان ما ول دارا لخلافه نثنا بجهان آباد - از معنصال دامن دولت عالمكيري بود و بجكومت مهر كار مالسن يرملي سرفرازس وانشت -وَمَا تَشْ دِيرِ سِنْهِ نَمْتُ وَمُعَشِّرِ مِنْ وَمَا تَدُوا لِفَ (١١٢٣) أَنْفَاقِ افتاد ـ غيطة توت بيان دارو وبه أفتضاء تخلص خود فراوان جواهرز والهربذل وابتار مى غايد - حلام حيدرى اوخرب نؤو مراربيت مشهور عالم است . منتف از كلامش درنكبن صفوى نشيندت فكرد وطورجاى نقش بالمعراج احدرا يدبيفايزك وارى كت د نور محدرا المردر كارامت تنك سبتن النين سايد ببين درنام اوكنجيدن ميم مشدورا امشب جوشم ریخت زیرتار موے ما برگریئ که بووگره درگلوئے ما امست عام فبغب و مینا سے گرو و نیم برو و ش سے کشند نکو یان سبوی ما دام) انرشفيعائي شيراري سخن سازما فسون طراز است- پدرش از مرد مریر شگفت بو ده کرموشعیست اناهل شيراز-مؤلدونمشاء شفيعاشبراد است ورثور وسالي تشمش از آبلي فورگرويد الما الأغ بصيرتش ردشني كامل داشت - أكثر در تشيرا ريسري برد - وباصفهان بم

دفت بامستندان انامی گویند که بسیار کریم تظرادد امار کاه در نظق مع آمد کسانیکدا درا دیده اندمی گویند که بسیار کریم تظرادد امار کاه در نظق مع آمد محلسیان داشیفت سن کلام می ساخت

فرنش بدعشری ومکتر والف (۱۱۲) داخ شداین چند مبیت از ویوانشش بعلت تامهانتقا لما فت ۵۰۰۰.

رنشنة طول امل ثاروجهان طلبوراست جباقد دبرسراين كاسفافالي شوراست زآب كلسنان آموخت شوقم جالفشاني را ببهائ تونهالان صرف كردم و ندكالي دا خطاكره ظاهرآن دمهن غنج رنگرا ور کار بودهاسشیه این قمن ننگ دا وْ عْلُوتْ مَا مُنْ تَوْ دِكُوشْهُ ورونشِ مُحْرُون را جنان باللدكر كبرو بإدشاسي العمسكورا برجمل راواكم از نفضان مروم راحت است سنك كم وزير ترا زور الكبين دولت است چون أن شعر كار الدار الدي طبعان قطبعيش <u> زموز ونی عدا کی بو دحاصل عضو عصنوم را</u> منناهى فبشد بخاصان خلعت يوشيده را ووسنان اكسوت عبريد مي بوشد فدا أرافكشت شهاوت وستكوثاهاست فالخررا فننادون شناسان رامقيدزبور دسا ا مانتدارخو وكروم زنا دانی بریشان را الرام مراهب برفن او تقد حان وادم د عى سروش - في افسل

ازمردم سركار عبد الله دخال أرتمى شابجهانى بود- مى فروش مصطبه معانى است وقد ح كروان المجن سخن دانى عمر بإور كوچه شاعرى شتافت و وصحبت عجعه ا ر صاحب طبعان عفرخود در بانت - چنا پنجه از دو كلمات الشعرا ، كه تالبیت اوست سمت وضوح مى يا بد-

شاگرد محد علی ما بروموسوی خان فطرت است - وازیادان شیخ نا صرفی وورس اوی گوید

باشر علی من رسد شعر کسے دان سان کر فوکس انجا ایرالی

له نشخ متند دواز كلات الشعاء دركتب فان آصفير حيد رآباد دكن موج واست ويك ازا نها فنعد مركز به المنافذ مركز به الدين على فان آرز وست كدبسيار نوشخط است و اشاعت كننده اين كناب وهر عبد الندفان عزم بالجزم وارد كراين نسخ كرانايد والبطق رسانيده اشاعت ديد ايز د كارسار توفيق رقيق رقيق كروانا و م

مختص ورميس كفت كر تقدير رسد فبكرة بالمسموع نبست فقيرشا بدس از كلام ميراد محير تخلي سليم طهران كذار مثل مزور بالطف ساغدت بدبيضائني رسد ببيش لبت سنحن برمسيحا تخدرسد اواخره دردارا کلافه منناه جهان آبا ر یا در گوشهٔ قناعت شکست و به تزوج و ا کابل مروافعت ۔ ولادت اودر سیسلهٔ هسین والف ده ۱۰ دافع شد مری ورازیا فت و ورعشرة ثالث بعدمات والف ووروري بالمخلوت كدة خوشان شتافت جام كالمش بكروش في آبد زمن وآسان درميكشي فرماسبرت كردد سرت چون كرد دادمستى جمان كروت مركر و تظرير كل شبتم زده افناً د مرا آمداد زخم منک سود عگرباد مرا كارچون با ناقص افتدوست برداوازكال بعزبان لال را ناجاربا بركشت لال تغزيرتم بغدر بزركى مقرراست اداسى تازيائه انسان كلان تراست زدستوبازدن سل نؤ دائستم كه بدر كشششدن بم تلاشماباتي است درودم م رعش شور كيست کل گریان دریده می آید سيرادة ومعيت دلها ركب ناكست ازوش اگور میان شدکدرس یاخ المواردكس د بديد آذار نتوان کوندوست فود گرندان رالفات فال الفات فال نام اصلى ادميرز المحيطا براست - ازسلسلة ميرز ايان دفترسلالين صفويه بود - مشاواليه وبرادر شس ميرز الخيطي ورحد فلدم كان الصفايان

ا دو مشالاالبه وبرادرسش ميررد الحيطى ور العويون سرنوش دركلت بقالب لمي درآمده - د كن رسيدند- وبالمخلص خال ربطي بهم رسانيده بتوجّة او ما زمن بارشاه عال تخشين بخطاب انتفاث خاك و دوتين بخطاب مكنفث خاك مور دانتقا كرديب التفات فان دعفر خلار كان فومدار سراز مضافات اورناك آباد بود- و درعه رشاه عالم فوجدار کو در از تواج گجرات احمه آباد شد د در زمان محمر *مرحم* بفرجدادي ماندو و مندسور از اختان صوئه مالوا ي برداخت بون المبرالا مراسيتسين على خان بدكن رسيد فودر الخدمت الميرالامرا رسانبیر۔ ومشمول الطاف گردید۔ أخرصحبت بريم برخور وناكز برمتو تجدد ارالخلافه شابيجان أبادكشت ودرنوا لمركون رسيده ورمسة تسع وعشرين ومآته والف (١١٢٩) بروست قطاع الطراق يشتنص انقطاع يافت -وكى انطبع لووونشر مستفدا نرمي نوشت- وبشائه قدرت دانشت كرسه كانت ورحضورا دبا اسباب كنابت مي نشستند- برسدراعيارت غود مي فرمود - وفقرة لاحق برائی بركدام لبے نائل ی گفت وربط كلام از دست من واد- و باوصف ان فودىم دران مالت مشغول كتابت مى بود -انالفاتفاناانات ت كويالعرض مدعا يارسب زبالم را بببنداز موي بين تارقانون فغالم را سیزیکسم لوشیده ام بعد از ننای نود برنگ مردهٔ فیروزه نبلی در عراب تود شهر حين توشدا ذكن مر ديدار تو ارنسيم بال بلبل بشكفد كلزار تو (٤٩) عادمرزاالوزاب بسرالىقات مان - نوش دىن بود وشعرفوب ئى نفت -

چعقهٔ عاشق تخلص در بهوعمهار قصیدهٔ برداخت میها رباین رباع جراب اوا کرده گویند که بهوستیرونسکر گویند که بهوکر د ما را جعفر شیرین ولطیف بهوستیرونسکر صنزسکرکه ایج هیب ما بودغیار امروز برای دبگرے گشته مُهر

(٨) والع ميزام اك لند عاطب الادت عال

ازدودمان امارت است-جدش ممیرمح گریا قر از نجباء مبدهٔ سا وه و دامادی او بمیرزا جعفر آصف خان علاوه بود- درعه دیما گلبری بمنصب میزخشگری دم مبابات می زید و در زمان جلوس شاه دیمان بوالا پایئه وزارت منز فی گشت و لفرصت قلیل به ایالت و کن و خطاب شان اعظم فوز خطیم اندوخت - دبتفریق به صوبه داری مجرات و نیماله و تشمیرد اله آبا و مامور گردید - و بهیج وقت بیکارنماند - آخر با دشاه اورا مجاز کرد که کومت به صوبه کرخوا بدبرای خود افتیار کند - او فوجد ازی دار الجنور چوشپور برگزید و در ایام حکومت آنجاموا فق سدنهٔ مان و خمسین دالف (۸ ۵ مه) مرحله آخرت بهیود

دور ایام صومت ای موافق مسنه مان و مسبین دالف (۱۰۵۰) مرصلهٔ احرت بیمیره در تشرا و باشاه شیماع مشوب بود-

وسلطان ژبن الدّبن بن شاه نشیاع از بطن آن عفیفه منولد شد بیسر خور دش میراسخی آرادث خان دومرخلد مکان بعدا زفتح وارا شکوه بحکوت مسئله مناه با شده در مالاسلامان تا ما انالام تکنیشون

صریهٔ او دحر مامورگشت و در بهان سال ازین دار طال درگزشت پسر او میمرژ اممهارک الله واقع از در گاه ظدمکان بخطاب موروثی ارادی خان مامورگر دید - و درسند ماقهٔ والف (۱۱۰۰) بفوجد اری جاگنهٔ و درسه نثمان و ماکنه

والف (۱۱۰۸) بغومداری فوای اور نگسا آیا دو بعدازان بقله داری کلیرگه

as is the said of the said

ك كانز الامراجلد صفيه ١٠٠٧ مطبوعه كلاين ١٠٠٨ و تذكرة اراون خان-

ودرعفرشاه عالمم ببنصب جهار بزاري امتياز بافت ودرعد ومحرم سنه تنمان وعشرين ومامتروالف (۱۱۲۸) و د بعث حيات سيرد-وبوان واصح بظرور آمد- چيدغر ل بخط واضح برمبوامش اين نسخ بر بود- نفسائد وغرابيات ورباعيات ومثنوى متعدد دارد-این جندگل ازان جین جیده شده عارف ازویر است ولی او منے شود " کیکندونما شود و رو سنے شود ومقراض فنانوراست شمع زندگانی را بود آب دم شمشیر صندل سرگرانی را چه الفت است بزلف نوینقراران را بلی سیاه بسند است سوگواران را موجم و وعشت كندفروم از ساحل مرا درطبيدن رفت ازكف وامن فانل مرا عربست كروسرانه ما دفف خراج است درعالم دل باخاتن خویش رواج است بجيب صبح زخورشيد كلفشائها ست بجام بيري ما بادة جوانيها ست براه اوچه دربازیم نی دیسے ندونیائے وك داريم و اندوب سرى داريم وسودا واضح به بيج راه دلم واستح شو د این ففل زنگ بست شکستن کلیدا و وقت آن توش كدمرا ذفونس انداخية برمراود ل فود بال زدن نفعان ست من بي ساخة از فيفِن مكهان دارد دست فرسود كرطلعت ورائب لشار كردسركروانده صادى مراسرواده است كرمية أزادم ولى جائم قداس وبكريست يافت بك براس سي وال بم فن است زشك فرمائ ولمنسيت بجر عيش ما س سانی کرم افزود که در نشه کمی کرد يُجُودِشْنَامُ أَوْتَ سِنَا مَا اوسِ أَو و این قدرس کودی فاطرخورشاد کنند رفنتيا عجان قابل ولستن ست بست دوزخ کنی که مدارا ، نخشد كإعصاف بازعفوغيار آلود است كمابركغ تنسطى أسنبان كرديم بهاروتف صالى كام كلين ياد

بکاغذافگری بیمپیده ام بینی د لِ خود را میا داگر بیر برحالم کنی ای قامه بر رہے رہ

ارباعي

در گنجفهٔ دہر شهان عالم درصنف رعیت اندفے بیش وندیم عصر دارندندان جماندارسندند جون حکم نماندگشت بازی برہم

(۱۸) بيل ميزاعيالفا دوعظم آبادي

عدهٔ سخن طرازان - و مشهرهٔ سحرسر وازان است - درا قسام نظم بایر بلندو در اسام نظم بایر بلندو در اسالیب نشر شبر ارتفند دارد - طبع کر اکش چه قدر معانی تا زه بهم رسانده - وجبی نمریک نورس کداز نهال قلم افتفانده - نها صدی کاکش شراب بینی نیم به و شباران - وطلا — خستای کاکس عباران است از آغاز شعور تا دم آخر جبنم برسیمای معنی دوخت - وجراغ حجید برمزار خود افروخت -

ازنراد فوم برلاس است - دربلده عظیم آیا دننید از نهانخانهٔ عدم بشهرستار وجود خرامید و در بهندوستان نشوه فایافت

درمبدع مال نوکرشا بزاده می اعظم بن خلد مرکان بود و مینصیده امتیاز نداش یکی از مقربان تعرفی میرزانسی شا بزاده درسانید. شا بزاده فرمود تنصیده و در مرح ما انشاکندنا رسی استعدادش دریافت باصافهٔ منصب و تقرب سرافراز فرهایم این خبر نمیرزارسانیدند فی الفوردل از نوکری برداشت - بهربیند یا دان مقیترشدند کرقصیده در مرح شا بزاده نوان گفت - بسرانکار با ز دو د نوکری را ترک واده در دا دا کیلافرشاه جمان آیا دگوشه و انزواگرفت و بفنیه زندگانی بعنوان فقرو توکل بهر

حي ثناني اور ااعتبار وانشنهاد ارزاني فرمود- امرا واركان سلطنت بهمه

آرزوی مانفان داشنند و اعزاز واکرام فون الحد بجامی آور دندسیما نواب شکرارگد خان کرخود با جمع ابل مبیت محواغتقا دمیرز ابود ومیرز انیز مخلص خاص این خاندا است -

نواب شكرالتدخان ازسا دات خواف است و داما دعا فالمخان لازى

وازببنیگاه خلدم کان بحکوت سهرند وسهار شور دمبوات سرزازی داشت آخر در میوات سندنمان و مآنهٔ والف (۱۱۰۸) از منصب حیاث ستعفی کشت میبر

بطف الندنسكر الشرخان ببسرا وست كهنطاب بدر مخاطب كر دبدوخلف ديكرش

میرعنابت الله نشا کرخان - و د بگیرے میرکرم الله عاقل خان -

نواب نظام الملک آصف جاه طاب نراه در شعرخو درا شاگر دمیزدادبیل) می گرفت - در منشآت میرزا چند رفعه که بنام چین فلیج خان است عبارت از نواب

آصف ماه باشد كه خطاب قديم اوست - برگاه ميرزا بدولت خانع نواب مي رقت استنقال ومشابعت ميكرد- ويرسند خود مي نشاند-

ومیرزارابا امبرالامراسیت مین علی شان نبرر بطنام بود در ابا می کامرالامرا بنظم مالک وکن می برداخت مبرز اابن دو بیت ازشانهان آبادیه امیرالامرا نوشت م

ای نشع پیانی قدرت بچرکاری بستی انٹری یا بینت ناداج خماری می درفدی کل بسیری جام بیستی دئگرجبنی موج گلی جوش بهاری لیکن لبدبربهم زدن محی فررخ سبیرتاریخ طبع زا دمیرزاکد ی

سادات بری نمک دای کردند شهرت گرفت میزداشو بم شده از ویلی حرکت جانب لایور کرد عبدالعما فا ناظم لایمور شفایم ونکری تام میش آ مروضه مات شالین شقدیم رسا نید آباد وچن دولتِ سادات عنفزیب برهم خورد-مپرزا درهمان ایام به نشاههان معاودت منود- وسیوم ماه صفرس: نگلت ونگشین و مآنهٔ والف (۱۱۳۳) رفت بعالم بانی کشید- و درمین خانهٔ خود مدنون گردید-

میرزامعنی آفرین بے نظیراست ا ماعبارت بطور خود دار د وبطور می دور نیز فراول جوابس دررشند ، نطق کشید - اگر کلیاش را انتخاب زنند مجوعهٔ بطیف مفلول حال می شود وخیط نسخ برنسخهٔ سحرسامری می کشد - جنابخه درین عدالت گاه شهو د عدل حاضر است -

وازلیس قوت طبح گا ہے یا دیای فکر تندی تار دو بطور ملاظهوری ترشیری دریک زمین مکررطرح غزل می انداز د-

ومبیرنه ارا بجرکامل مرغوب اُفتاده و دربین بحرست ناتی کرده میمرعطاء الکند صاحب رسالهٔ عروض گوید بعضے متاخرین شعراء عجم میر کامل شمن شعرگفته اند- خالی ازعذو بتی نمیست چنا پخه خواجه کمال الدین سلان ساوجی فرماید م

بعنوبرقدد دکشش اگرای صباگذری کئی بهوای جان حزین من ل شدر اتحمی کئی و انطاع میرزامیدل است

توکیم طلق وُن گداچه کنی جزاین که نوانیم درے دیگرم نیاکی من مکبیا روم چو برا نیم دلوان غول میرزانبظر در آمد- این جند گو هرازان محیط سرآ ور ده مضد

مست عوفان داشراب دیگرے درکائیت جرطواند تولیش دورسا فرے درکائیت اوب چیماره کند شوق چون فقر لُنت علی عدردل آورده ام قبول افت

دیدهٔ انتفادرا دام اُمیدکرده ام ای قدمت بیشم من فاند سفیدکرده ام آخرز نفت ریر سر و سا ددیم با فلقی بجاه تکید زو و ما زویم با کافرم گرفخل و سنجاب می باید مرا سایت بیدی کفیل خواب مے باید مرا

فأخض بين دمحسن فرنك أفريدن است بهزادي تودست زدينياكشيدن است برمهنگی ببرم فلعن فدا داد است تغرنبندلباس كلف أزاد است وانهصاصب ربيشه ازاميزش أمجرك ت ألفت بن باعث فكرسر بيشان دل است كربربراستخوان صدرخم جون بادام بردارد كسادالتفان جننم نوبان كام بر دارد من بني گويم زيان كن يا بفكرسود باشس ای زوصت بیخرد رسرجه باشی زود باش باقنالي كدول برخاست ازدئنيا تبعظيم تْسِكُوهُ فَقْرُ مَكِ بِي نِيازِي كردكسليم مطلب ديگر تخ والم دُعاسے مے کنم بازبیتا باند ایجارد نواے مے کمنم جون حباب الربر خودجامه فروم ارم من درین بحر شکشتی مذکدومے ارم بشوخي مزه ترسم ورق به گردانی درين حديقة بنه فدر دان حسيرا في ازگرگسبن بردستیوهٔ علطانی را جمع مشنن دل مارا به ننستی مزیساند چەن سررىردەجمان رابنگام درباب چه وجو روجه عدم نبست و ک<u>ننا د مزه است</u> "وانفس باقى است صندل حبين البراست سرگرانی لازم سنی بود نبیدل کرسی درشیشان عدم نیز چراغانی بهست عرتا التفس سفية طاؤسس شود درطاق تغافل بهمه نقا سشي بين است ول مخت گره شاریخم ابروسے اوش چن بطری باطن من عالم آب من است مافسى كردستنى زدرد صورتم كرفته انداكر فيج نيست التداست 116 Emb somment of cour. بقدرنقش قدم چشم دوشان بازاست برطف لأرى سيرزكستان كن كوشه كيرفيننه ي باشد كمان راتا دم است ون فس ما في ست ظا لم سيت بنعكر فسا و نورة بيشى كيا تحديدن سي فلندانورث داب مرور كين درطيع مل مر تكس نشو و نما فارغ ازجش غياراست زمين كرمتم صوع ورث المنه عجب وش فلم است حس يمشق تأمل مكذشت ا دول ما

زور کمان دھے کہ نماند کماوہ اسٹ ى سنزد طبنت كالم نف رو د خطقے ازننگی این خار نہ بصحوا زوہ است ب نرفظ الدر مستى اگر جامى داشت شمع تصوريم كمازمن سنجتن بم نناك شت كاش إجران دادين ميدا دكر وصلى مبود فانفريت دل اكاه را دام بلا است كريراً مدا زصدف كوبراسيريش نداست آپچير دار د دلت زين خاکدان قبر دوري بيخميدن اززمين نتوان كهربر داشنن كرول بهرميكشد التفات صباد است مذوام دائم وتى واله ابن قت در والم ج ن سح در ولمع مستى فرنو عدر كا زميت درنيام برنس تنفي دو دم توابيد است فاندميشم برامراد نكابى برياست أن قارسى بدأيادي ما لازم نيست جائبك بدائعي مذطبدول جومقام است كوشيمشت است ويمررات عاوية أن داكرسيده حزويدن ميث بالنيست المارياش بكالم الميتونيان رشنة راكركره جمع نسازددوسراست الماخموشي مكريني تن وباطل باتى است ارسان چقد و شوار است مرده م فکرفیاست وار د بكندازا دربشي كوسف كدوركنا ل يانسيم برجى با جلوة بيراين است ورسنهائن مستني بارمارا واندن ست المناس المعنى عنوب شوق اكانسيت أتش اين كاروانها بربان كن است بركر فنشاز فودبدا رع تازه ام ممتازكرد آنکه ازمردان بردی باج میگیروزلن آ المنتكادان تجزوبر كالسائد وسية ماجت المندى رواستفائشت أبروباءوش مطلب بحشوال ساعتن نقاش ع ق رنزه انقش مرابست إبيال نتوال بردم ال خط جبيم فروج باطل شود تشرورق دفتر است خاري ديدان دروزت المشي كرد أتى ين نازين بنانى است فیاش فهم نداریم ورنه خوبان را برقد دستی کری سائی ہم یا ی شود زين مامين فاديرون فينت دينوار

برنگ آب میربرگ برگ این جین کر دم كل داغ است ببدل أكد بوش از وفا دارد تا در قدم سسروهم امان نز بات وأغمارهما بيكر من سباييه مذكردبد چې دراري چې عنان خود داري قدم بهرچه گذاری رکاب می گروه خواب من آواز این دو لاب برد بركه نالم بيدل از بيداد حيسرخ ونگر کسے جبر باشد گرمبرزا نباشد ورمجلس كيعربت موقوف خود فروشي است سلامت سخت مي لرز دبران سنگ دين ت جوبر كردومزاج ازاحتنا طخودمشوعافل مكراز وكان قصاب جكرك خريده باشد بدواغ وعوى عشق سراوا لهوس ملبنداست زول حيقت رد و قبول برسبدم بخنده گفت برویا بیاکه می پرسد كزانكشن وكرانكشن نريك بندكم دارد الرمردي ورخفيف اسياب نعتن زن راستی بردل این قوم سنان می باشد مج ادابالة به ارباب مطالب سرمن وبرلبريزمكافات است اماكو نميز مركسداينجا بحال خود نرحم مي كند برقی ز دور دارد منگامه تجلی ای بیخودان به سینید دل جلوه گرنباشد برحند كارفرواست امروز مفت خودكير شابردماع طاقت وقن دكرتبات چشن فالطسوى من الداخت نكايى تيرى كرازين شست خطا شدجري الندر دى كى كا مخضب برزس بالك زند تموده اندز وسبت نوازستس فلكم رفتم از فونش عدائم بجيد أتين أمر سابراز ملوة توركشيدم اظهاركند خوش جبر سران جشئه كونز زوهٔ باز ای ساغر بنخاله ازین نشنه سلای وفيغ فقيرى ماناساز بمبجلس نبست وبراند ايم أتا بسيار نوش جوائيم Chiling & similar جدانكر نودى روم أن جلوه بريشلست نشَّهٔ مختبِّق مارا شعله جوَّاله كرد بركرد تودكشته جنداني كه خود را سومتنم دریاست می دیخند از جام محسائم لرظ فيم ازغفلت نوليش است وكرنه

در وسل ار محرومی دیدار میرسبد اکتینه نفه پید که من با که دو چادم طپیدم نالدکردم -آب گشتم خاک گردیدم اکلف بین آزین نوان بعرض ممدها کرون چه پردا زم بعرض مطلب خود مخت چیرانم آنونهم آخر زبارن چیرت آبینه می و انی رباعی

برصبح که در باشی ولک بازکنند مردم نا نون جستی سانه کنند توال فلک برست گیرد دفی مهر دنیاطلبان با زدن ا غاز کنند مخفی نماند که تا دیخی کیمپرزاب پیرل برای سا دان گفته و در ترجه او برز با تلم گزشته محرک شد که درین محل شمهٔ از احوال دوا میر کمپیرا زسا دات با ربه و اسبا به که باعث عول با دشاه شدیم برض بیان در آید- و این جلمعترضه نقاب از صورت حال وانماید- و اسم نواب آصف جاه بهم در ترجه میرزا در کربایت براین تقریب حالات نواب آصف جاه و نواب نظام التروله شهین خلف العند اذبیری طرازم - وا ویم کلک رامطلق العنان می سازم -

المالية المالية المالية

مخاطب برقطه به الملک وزیراعظم محرق سیر ما دشاه بودو برا درش سیر سین علی خال بمنصب امیرالامرائ تارک سیابات با سهان می سود-اینها از اعاظم سا دات بارم به اندوا کا برشرفاء مهت رئسب سا دات بارم به به سید ابوالفرح واسطی راج می شود کرسلسار نسبش در دفتر اول مخت ترجمه سید هی صغری بلکرامی نوش الله خور شیخهٔ نگارش یا فت-مهردو برا در قرقد بن فلک سیا دت و نیردین سیم را مارت بود ندخی باکثر شمائل

اله كائرا الراجليس مفر بهاان بها طيوع كالديك مام

معند و خصائل رضین خصوص سخاون و شجاعت که از بن دوصفت و الا آن ارغرا بظهور رساندند و نفشهای که طرا رصفی دولت باشد براوی روز کارنشاندند و از مبادی ایم عروج تا منت بخربی و سکنای بسر بروند و از آبیاری عدل و احسان عصیب ندر از شک فردوس برین ساختند لیکن در او اخر دولت راه غلط پیرو دند و تاروز قیا داخ بدنای برخو د بر دند و او انز دار باب انصاف منشا عن با دشاه محض پاس آبرو د حفظ جان عزیز بو د که اینها مدة العرجانفشای به اینو دند و او از مر دولت نوایه با تنظیمی رسانیدند و با دنشاه جشم از حقوق پوشیده در صد قلع و قنع افتاده و تا زنده بود به بین میال در سردا شت و آخراین رای سقیم باعث نه وال سلطنت شدودولت به بین میال در سرد اشت و آربه مورد و

"فاضى شهام الدين مكالعلى قدس سرة درمنات السا دات ميفرائدكه:-« الارت صحت سيادت خلق محرى است وسفاوت الشي ونشجاعت جدري بايد" «كرسيد صحيح العشب ازين ملكات بهرة وافي دامشة باشد- واحيانا بحكم نفس الارق"

"اگرفزنكب عصياف شور- اخركاريب روى دمدكه باعث نجات اخروى مى كردد-"

مصداق این کلام درین بردوبرا درمشا به ه اُفتا د که مظلوم از بن عالم رفتند و غازهٔ شهادت بررو مالیدند نام اصلی قطب الملک حسن علی است و نام اصلی امیرالامرا حسیبن علی-شهادت اول به زبرواقع شد- وشها دیت نانی بخنیر-

حس علی خان برا در کلان درعمد خلد مکان بخطاب خانی و فوجداری نمر دیار و سلطان بچور از توابع میکل شرافرازی یافت و بعدازان بحراست اور نگ کیا د سرمدند کردید-

دېون شراده ميموروالدين بن شاه عالم ازبشكاه تولدمكان بعوبددادى لتاك مامور شرص على قال بمراجه ركاب شهزاده دستوري يافت صحبت

ودرجنگ هی اعظی شاه بهراوی نوج هی محرس الدین که براول مجوع عساکرشا عالمی بودم قررگر دید. و نفته کرجنگ نزاز د نشد. حسن علی خال و حسیب علی خال و نور الدین علی خان برا درسیوم برسم نهور بیشیگان م شدخو در ۱۱ زفیل اندا ختند و باجعیت سادات بار مهم بای جلادت افشرده بجنگ کونه براق پیوستند نور الدی علی خان نقد زندگانی و ربا خت و دیگر برادران زخههای نمایان بر داشتند و سرخ دوق فتح وظفرها صل کر دند بحسن علی خان بمنصب جهاد بنراری وصوبه داری ایم

چن نوست سلطنت برهم معروالدین رسید- حکومت اله آیا و ازعول او بنام را چی شان مقر شدو سیرعیدالغفار ازا حاد سیرصدر جهال صدر الصدو پهانوی به نبایت را چی شان منوجه اله آیا و شد - سیرشس علی شان و نبختال براور د و در سوا و اله آیا و جنگ افتاد- سیرعبد الغفار بعد غالب شدن مغلز گردید-عنان عطف سافت همیم معروالدین با تنفنای غفلت وعیاشی دست از ندار بردافت و راستالت سیرشس علی شان افناد و بدارسال فرمان بحالی اله آیا و و اضافی منصب سرا فراز بمنود

المابرا درس سيرسين على عال ناظم عظيم آبا دنبنه كه بحزيد شجاعت ووذنار ومتتا

نامور روز گاربود بامحی قرخ میسریهان رفاقت موکدسافت بینانی در ترجهٔ اونگارش می دود و میص علی خال برا در کلان نیز ترغیب رفاقت منودجس علی خال بیابیک هجر معروالدین کداز وقت صوب داری ملایان کم انتفاتی اومی دانست اعتبار مذکرده از نیز دل برمحی فرخ میسرگروید و درخواست قدوم اله آیا و نمود -

محرفرخ سیردرجین منگام اتفاق این دوبرا دربها درصاحب فوج از المالا اقبال خود دانست از بلدگی بنشد به اله آباد رسید و باحسن علی خاص مشافهٔ بنجدید عهد برداخت امبدوارمزید عنایات ساخت و به برا ولی فوج مفروفرمود- وعازم بین

عود الدین بسرکلان محدُم الدین به آنائیقی شو اجیسبین مخاطب به خان دوران از دارالخلافه نشاه چهان آباد تبقابل محد فرخ سیر مرخیص گردید. و در حوالی محجوه از توابع اله آباد رسیده انتظار حریف می کشید: مجود تقارب فوج مح فرخ سیر عود الدین بے استعمال اووات حرب نیم شبی را گریز گرفت -

فوج محرفرخ سیر کدد کمال عسرت دید سامانی بود از غارت بنگاه عن الدین الدی

وصح راه دیلی گرفت

وربن كارزارا زهردو مرا درنزودات نمايان تطهور رسيد مستدسين على فاك بما ورخوره زطمهای کاری بر واست ته ورمیدان افتاد- بعد جلوه افروزی شامد فتح هس علی خان برا در کلان برجناح استعبال رواد دارالخلافه گشت. و با دشاه نیز بة تفاوت يبك مفته ساير وصول برساحتِ دبلي انداخت يحسن على خال مبنعب فت بزاري بنفنت بنرارسوار وخطاب سيدعب الثدخان قطب الملك بهما دريا روفا دارطفز وْلْفُولِيْنِ وزارت اعلىٰ ملبند بإيبرُ كشت -چون عروج دُننه این بر دوبرا در از صر گذشت - ناتوان بینان ورصد دُسکست أفنا دند- وبرنسوملات وائى مزاع بإدشاه راشورانيدند- نوبت بجائے رسيدك بردوبرا درخان نشين كشتند وبترتنب موريال واستعدا داسياب برخاش بردا والدة بادشاه كه بابر دومرادرا ظهار دوستى ى منود وانقديم واسطة اصلاح بود- بخاته تطب الملك أكده مجدداً عهدوسيان استوارسافت- بردوبرا در مبلازمت دسييره شكوباى متبت آبنرورسيال آمد وجيدروز زمان بداراكش كرا عيد غرض کو بان مزاج یا د شاه را بریم زوند- برروز صحبت بے مزه نتری گشت-ومان تفاق كه فاند برا نداز كهند وولتهاست ى افر ودينا أثكر اميرالامرا بصور دارى و مرفعى كشف وقطك الملك بعيش وعنفرت مشفول كنندعنان ولارت برست راجه رشن چندسرد-اغتقاد خال شميري بمرا زو دمسازيا دنشاه گرديد وکنگاش تخلع وتبع سادات اعلان گرفت وقطب الملك بالبرالام انوشت كه كارازد رفتة است پیش از انکر مینغرزهی به آبرو و جان برسد- خود را ما بدریسا شد- الملامرا باكمال تستط وجبروت ازوكس روانشده سواد دبلي دامعسكرساخت وباذشا

بالمال نساط وجبروت از و حلی دواد شده سواد دری دامعسارسا محت و پادسا را بنیام کرد که تاکه بند دنست قلعه به افتنیا د مانیات در دادمت دسواس دادم-یا درف ه فدمات قله را به متوسلان امبرالامراسپرد- بعد استحکام قلعه امبرالامرا

ملازمت بإوشاه دسيب

وشنیم ربیج الآخر برادادهٔ ملاقات ثانی نوجها آراست داخل شهرشد و دری افغال شهرشد و دری بی فضال بسته خال فرد آمد خطب الملک و جهارا جها جمیت سنگی و زند درفت پیستنور روز اول بربند و بست قلمه بر و اختن و کلید و روازه برست آور دند - آن روز و شبی منوال گذشت مردم شهر و اقف نشدند که شب در فلعه چه و اقع شد جول صبح دمید میش قطب الملک شهرت داده افواج پا دشایسی از بر جانب مرتب شده بر مهرای برالامرا خواست کفته فرستا دکه چه چاست سرای برالامرا خواست کفته فرستا دکه چه چاست

رر پرون راندر معد، و ما مدر بارس. تونف است ندود ازمیان بابد برداشت-

لاعلاج قطب الملك منهم رسيج الآخرسندا حدى وثلثبن ومآننه والف (۱۳۱۱) با وشاه رامقيد ساخت و رفيج الدرجات بن رفيج الشاك بن نشاه علم راا زهبس مبراً ورده مرتخت نشا ندوصداى تقاره جلوس او آنشو بى راكه درشهر برياشُده بود فرونشا ند-

رفیع الدرجات درجالب جبس برض نب دن مبتلا بود- چون سلطنت المیسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست دا دو بعد سله ماه و چندر وزروزگار او سبری شت ومطابق وصیت او مرا در کلانش رفیع الدوله را مرسر برسلطنت جا دا دند و سبر شماه جهان فاتی ملفنب ساخند - بعد ایا می نیکوسیم در فلد اگره خروج کسر د - ام میرالا مرا با بادشاه بسرعت خو درا رسانده فلد را مفتوح ساخت - ناگاه فتخه و گر کسر د - کل کرد - بی سنگه سوائی طبل مخالفت کونت فطب الملک در در کاب شاه جهاگل من فرای برای دفته بی سنگه سه و شرک برای دفته بی سنگه به فرخ بورسیکری شنافت و با بی سنگه صورت مصالحه در میان آرشاه جهان فرای برای دفته بی سنگه به فرخ بورسیکری شنافت و با بی سنگه صورت مصالحه در میان آر شناه جهان فرای برای در در در این مهان فرای بر بعد بیشه ماه و چندر و زبرض اسهال در گذشت و رسیان آر در شناه جهان فرای نشاه عالم را از دار انخا فه طلبیده و نشاه عالم را از دار انخا فه طلبیده

ورین کارزار از هردو بر ادر تزددات نمایان ظهور رسید-ستیمسین علی خان برا درخورد زخمهای کاری بر داستند در میدان افتاد- بعد جلوه افروزی شامد فتح حسن علی خان برا در کلان برجهاح استعجال روانه دار الخلافه گشت- و با دشاه نیز برتفادت بک مهفته سایه وصول برساحت د بلی انداخت جسس علی خان مبنصب بفت بزادی مفت بنرار سوار و قطاب سیرعبرالله خان قطب الملک به ادر با روفا دار ففر و تفویض و زارت اعلی لبند با به گشت -

نوش کو بان مزاج بادشاه را بریم (دند- بر روز صحبت بے مزه نزی گشت-ومانه تفاق که خانه برا انداز که نه دو انتهاست می افر و دستا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دست مرض گشت و قشرت شغول گشته عنان وزارت بیست را جه رشن چشر برد- اغتقاد خال گشیم ی بمرا (و دسیاز با دشاه گردید و کنگاش فلح و قت ساوات اعلان گرفت و قطیب الملک برا بر را امرالامرا نوشت که کاراز دست بختی به آبرو و بهای برسد - خو در اما بدرسا شید-المرالامرا فرشت و برا از و کس دوان شده سواد دبل دا مصکرساخت و با دشا و را بیشوسان وارم ار بیشوسلان امرالامرا سیرد و بعد اشتحام قلد ایمرالامرا برا در این دارم استرالامرا این دارم دارم الامرا سیرد و بعد اشتحام قلد ایمرالامرا

بملازمت باوشاه رسببه

وشنم ربیع الآخر برارا و قاملاقات نانی نوجها آراسند و اصل شهر شد و درویلی شالیدند شان فرود آمد قطب الملک و جها راج احتیات سنگی و در قلد دفته برسنور روز اول به بند و بست قلوم بر و اختن دو کلید و روازه برست آور و ند آن روز و شب بهین منوال گذشت مردم شهر و اقف نشد ند کرست و دفله چوان صبح دمید قال گذشت مردم شهر و اقف نشد ند کرست و دفله چوان می دمید قال گذشت مردم شهرت دا ده انواج پا و نشای از بر جانب مرتب شده بر میرا امران و است دو دا در ایس با بد بر داشت و دا در ایس با بد بر داشت و دا در ایس با بد بر داشت -

لاعلاج قطب الملك نهم دبیج الآخرسندا حدی وثلثین و مآند والف (۱۳۱۱) پا دشاه رامقید ساخت و رفیج الدرجات بن رفیج الشان بن نشاه علم رااز صبس بر آورده برتخت نشا ندوصدای نقارهٔ جلوس او آنشو بی را که در شهر بریاشگره بود فرونشاند-

رفیج الدرجات درجائی صب برض نب دی مبتلا بود بون سلطنت میسر شد بوازم احتیاط مزاج از دست دا دو بعد سلطه و چید روز دوزگار او میری گشت و مطابق وصدیت او برادر کلانش رفیج الدوله را برسر برسلطنت جا دا دند و به شماه جهان ثانی ملف ساختند - بعد ایا ئی رسیم و زناد آگره خروج کر د - امیر الا مرا با بادشاه بسرعت خو در ارسانده فلد را مفتوح ساخت - ناگاه فتند دیگر امی الامرا با بادشاه بسرعت خو در ارسانده فلد را مفتوح ساخت - ناگاه فتند دیگر می الماک در رکاب شاه جها کل کرد - بی سنگر سور آئی طبل منا له نین افزی برای دفت می سنگر به فتی بورسیکری شناه دیا بی سنگر صورت مصالح در میان آمر شاه جها ای نافی نیز بعد سیگری شناه عالم دا از دار اندا فد طبیده در می نشاه عالم دا از دار اندا فد طبیده ما نین بر بعد این شاه عالم دا از دار اندا فد طبیده

یا نزدیم ذی القعده سنه احدی و نلتیس و مانه والف (۱۱۴۱) برا ورنگ فرمانروالی اجلاس دا دند- دبرمح رشاه ملقب ساختند-

سبحان التدم حندسادات نود وعولى سلطنت مذكر دندواو لادمتيور براكرس

نشاندندا ما حریکت که با محرفرخ سیر کردند سیارک نیا مد- دمی به آسایش نگذرانبیزید ونفس بطانبيت فكشيدند وريالات فننذ ازبرجها دطرف بتلاطم درآمد واكتبا

نوال دولت آماده گشت-

خررسيد كه غرة رحب من اثنيتن وثاثين و ما ثة والف (١١٣٢) نواب

تظام الملك ناظم مالوا ازدرباي سريدا كذشنة فلعه أسيروشهر بريان بوررا متعرف كشت - ايمرالامراسيدولاورخان تخشى ودرابانوج سنكين جانب نوآ

نظام الملك ذستاد ولاورفال بعدمار بينتل رسيد سيعالم عليمان

نائئب صوبه داری دکس که نوج ان تهورشش بود کارزا ریخوده مردا د نقدم سنتی بات الميرا لامرا بابادشاه فقددكن كرد وقطب الملك باجند ازامرا نوزديم

ذی الغفده ازچهارکرویی اکبراکیا د فیچیور دویه رخصت و ا دا مخالفه دهی شروم نو

ترسيده بودكه فتردى المج فركشنه شدي الميرالامرا طاقت رباكشت

قطب الملك برادون فراعيان فروسيد في الدن على عالى ما كركوا ويلى فيام واشف فوشف كريك از شابرا دارابر آورده برتخف نشائد - يازد

دى الجيسة أنتين وُللنين رمات والف (١١٣٢) سلطان الرجامي بن رفيع الكا

بن شاه عالم را برگند دی اجلاس وا دند به تفاوت ووروز نظب ال تررسيدوراسيالت امراء شكي وجديد برواحت وفرج على العموم نكاه وانت

دآنج ورايام وزارت اندوخنه بورازنفذ وجنس كه إحصاءان جرعلماللي منفدور كسنيت بمرام زسياه دباران ودوستان كردوكفت اكرزنده الجهازيم

مى رسانيم واگرخوامش حن بنوعى ديگراست چرا در دست غيراً فتد-

مفدیم ه ه فدکوربعزم مقابله از دار الخلافه براً مد-سیزدیم محرم سنه تلث و تناشق و مانند و اقع سند. تلثین و ماننه والف (۱۱۳۳) بموضع حسن لور رسید- چهار دیم جنگ واقع سند.

تو بنانه محرشا بی با مهتام حبید رقعی خان میرانش بیبم در کاربود ومردم بارمبرسینه

راسپرساخته درمفابل تو بخانه کررحلها نودند ازبرشنگی ایام فائده نه بخشید- بون شب شداز بارش گولهای نوپ وزنبورک وشتر نال که آف فرصت نمی دادفوج قط الملک

براكنده كشت وتا ومبيدن صبح معدود يمراه قطب الملك ماندند-

مهین که آفتاب از در بیج مشرق سربر آورد- فوج همیرشایی بیدش کرد وجنگ صعب واقع شد-بسیارے ازسادات بسیل شدند- و ستیر کمی الدین علی خال زخمها

كارى بر داشت - قطب المالك خودرا از فيل انداخت - زخم نير تربيبياني وزحم شير

بردست رسید-حبیدرُ هلی ما ان- باجعی برسرد قت قطب الملک رسیده اورابر فیل څورگرفت - ونز د با د شاه اور د - با د شاه جان بخشی منوده حوالة حبیررُ هلی ماان

ین تورزت و دردبا دساه اورد- بادساه جای می توده توادم میررسی ص فرمور- قطب الملک در فرید با دشاهی روزی بشب و شینه بروزسیاه می آورد

آخرمسمۇش كردند- اول مرتنبه خدمنتكار اوزېرمهره را سائيده خوراند- باستفراغ بسيا

سمیت دفع شد- روزددیم باز فواجرسرای پادشایی حب زبر بایل آورد فطالیک

تجدید و ضوکر ده شنفبل فبالنشت و گفت اللی تومبدانی که این شی حرام را با ختیار خود کی څورم- بین که از محلق فرورفت مالت منفیرکشت و جان بجهان افرین مبیرد-

و ی تورې چې یې د ارسی رورست می سی میرست و می ۱۵۶۸ روی تیروت واین وا تقریم لخ دی الجوری شخس ولینین د ما ته والف (۱۱۴۵) واقع شد

ترش درشا بهال آباد نیار تکاه ضائق است

اذا الراوست نرب برك واقع شاء بال أبا وكدان باب عمرالا

داشت فعلب الملك ويسترسع وعشرين ومأثه والف (١١٢٤) نرك از اصل سر

شاهجها فی بربیره آورده و آن محطرا بونور آب احبیانمود- علامترمرحوم مبرعیبرالجلیل بلگرامی گویدیسه

بحروً دونيض تطب الملك عبدالله في مرخيري كردجاري آن وزبي نسم

بهرأن عبدالجليل واسطى ناريخ گفت نهرقطب الملك متية بحر احسان و كرم

ونبزعلامة مرحوم ورفثنوى بمدح اومي بروازد

اسطونطرت آصف نشان است بمین الدوله عبدالمدخان است

بدان چن نشیند نو بهاراست بمیدان چن دراید دوانقار است

برادر نور دقطب الملک است آمادر سخاوت و شباعت وعلوم بت موسی دو قار از برا در کلان ناکن بود- و درعه مرضل مرکان به حکومت زخصنبور و آخر ا

بفوداری مشدول باشی برداخت

چون برا درش بعدرصانت شارمر کال در لایمورمشهول عواطف نشاه عگا گردید- سیوسین بی خان با فوجی شابسته در حوالی دیگی دولت ملازمت در یافت و درج نگ شجر اعظر نشاه مصدر حیائل تر ددان گشته نوعی که گزشت بهنصب

تر بزاری وی بی نقار مر ایندگردید - و بوساطت شابزاده عظیم ال نقالی به نیایت می دادی عظیم آل و بنید زخصت یا فند

دراوا فرعد فاركالى موردارى نگاله بسيدوارفالى فاطب

اعوالدولهان يهان بها دراز نفيرشا بزاده عظيم الشان مقر كشد - محدفر في مر

خلف عَظُم الشَّالَ كَ بِنَا بِنَ بِدِدِ بِكُلَّ إِنْ الْمِنْ الْمِنْ الْمِنْ اللَّهِ اللَّهُ اللَّ

رسیدچون مرتبها بخودسری گزرانبیده ونسبت ببرا دران دیگرنزد جدوپدر ونبهٔ شدت رفتن حضورشاق و ناگوار پیداشته بعدز عسرت اخراجات اوقات پرستی میکرد تا آگدشاه عالم شنقار شده محد فرخ سیبرخطبه و سکه بنام پدر منوده در فراهم آوردن مرقم بهتن گاشت - درین اثنا خبرگشته شدن عظیم الشان دسید در در بیجا الاقل سن نالم فرش و ما تدوالف (۱۲۳) خود سریر آرای سلطنت گشت و سیجسین علی مان ناظم فرشد دا به و عده عنایات مشال ساخته رفیق گردانیدوازین جنت سیبرخسن علی مان ناظم الرآبا و نیزطراتی رفاقت سیبرد در در کردانیدوازین جنت سیبرخسن علی مان با برقلت خزانه تارسیدن اکبرآبا و دروازده کمترز مانی افراج کشره مجتمع گشت اما بنا برقلت خزانه تارسیدن اکبرآبا و دروازده بنرارسوار بیش ناند-

سیمسین علی خان روز جنگ به اتفان حسین بیگی خان صف شکن بئی موجه داری اگولسید و زمین الدین خان بسیریها در خان گرمیاریقسابل و والفقا رخان بن اسرخان و ذیر که توب و صرب زن بسیار بیش روجیده ایستاده بو داسیان ناخته در زنجیرهٔ توبچاشه در آمد- چون عرصهٔ و غابر خوذ ننگ دید با بیشن دلا و ران کشور به دبیا ده گشنه زخمها شنه کاری برداشنه برز بین افتاد- و آن دوسردار با رفقاء بسیار مردان نقد زندگانی نشار منود شد

بى فى سىدى مى كان بخطاب البرالامرابها در فيروز جنگ ومنصب مفت بنرارى بفت برارسوار و خدمت والاست مرخ شنگرى كوس بلندنه كى فرات ودرسال دوم جلوس برا فواق سنگين به ننب اجبيت سنگي مرزبان سرزون مار وار كه لواى قرد افراخه بود - مامور كرد بيرون المبر كافه برجا تعلقة و دود كارك تاراج ساخت - راج دا رصولت فوج منصور جاشب به كافير برز دود در كانهاى دربن بیبات آنجداز اجرای حکم امبرالا مرانقل می کننداین است که:
"جون دیبات اجبیت سنگه و جی سنگه سوائی با هم محلوط اندورها یای تغلقه آولین اند

"براس دو بفراری آوردند- و بناداجیان حکم بود که مواضع خالی دا بغاکر ده آتش زنند

"ومکانهای آبادرامزاحمت نرسا شد- رها یای اجبیت سنگه این را دیلی بوساطت

"رعایای چی سنگه امان خواسنه می آبدند- بهان وفت سزاولان تعین می شدند کر نباراجیا

"کویند که آتش فرونشا شدو آنچ گرفته اندستر دسا زنداصلا درین حکم تخلف بنی شد
"کویند که آتش فرونشا شدو آنچ گرفته اندستر دساز نداصلا درین حکم تخلف بنی شد
"کویند که آتش فرونشا شدو م دیر استفسار کر دند با تفاق می گفتند که غیران سوختن نقصانی

وضيط وفتق الميرالامر الهميشه برين منوال بود-

ا فواج ا وازراه باریکے ما بین دوزر اعت مے گزشت کسی را قدرت بنو دکراز جادہ تفاوت کند- دست بزراعت رسانیدن معلوم -

الفقدا چربت سنگه چون خرابی خود و ملک مشامه ه کرد و کلاء معتبر فرستا ده تبقیکم پیشکش وارسال بیر کلان خوبیش ایی سنگه نام و تزویج دختر خود به پادشاه که در عرف این دیار دوله گوبیزمستدهی عفو حرائج گر دید - امبرالامرا بمصالحه برداخت و ایی سنگه دایم اه گرفته خود در ابحفور رسانید و فرقی برای دوله گزاشت و بسید رسیدان دوله طوی بادشاه منت گشت -

گویندا پنجنین طوی نظیم الشان ازشانان پشین کم عبوهٔ ظهود نود - علایم مرحی میرویدالجلیل باکدای شوی رنگینه دری طوی بنظم آورده و داد خوری واده -بعد اثبی بادشاه امیرالام اراب صوب داری دکس مقرر فرمود - چون میر بحکر سم قبلدی بر دوز مزاج بادشاه رااز سادات شوف می ساخت - قرار یافت کرادل بر کار مصوبرداری پتیز را بگراگرد و بعدازان امیرالام ارضت دکس شود- ميرجل دوانه بننه شدو أميرالا مرا درسيسيع وعشرين و مانه والف (١١٢٤) منوجه وكن كرديد-

وقت رخصت مواجه ترص کرد کراگر در غیبت من مبر حیل بحضور رسید با به قطب الملک نوعی دیگر سلوک شد در عرض بهبت روز مرا رسیده دانند با دشاه از قباحت نافهمی بوساطت خان دور ان مخفی به داو دخان ناظم بر بان بو تخریض مخالفت منود -

واؤوهای با آنکه سادات در ابندا دساطنت محرفرخ سبیر داسط جانخنی او در بنداد ساطنت محرفر رخ سبیر داسط جانخنی او در شدند و بنا را بنام او گرفت و داداز گیرات احراً با و به برگر بان بور آمن بحکومت آنجامی برداخت بحشم از حفوق سادات بوشین ارادهٔ مخالف شعمی ساخت -

بجون اميرالامرا شربيرا راعبوركرد ظا برشدكه وا وُرها ك سررشته موانقت محسدة خيال ما قات بم درسرندارد- المبرالامرا در فكراصلاح اُفتاد و ببغيام كردكه درصورت نوافئ طازمت لازم و دُرسكل نخالف روانهٔ دار الخلاف بايد شد از ما من احمية نست -

دا وُدخان بانی جهالت افشر ده کاربیر خاش رسانید: اگزیر باز دسم دیمفان سنج وعشری و بانه و الف (۱۲۷) عرصهٔ سبا زرت دربوا دبرگال بانچ اکراستگذشت و جنگ عظیم رومنود و او دخال بزنم نفنگ نقد بهتی باخت - بعد طوع نیرفتخ اممیر الامرا به اور نگ ساکه درسید و برسند ریاست می درزید وعنق به کمند و دیما ریه سینا پنتی داجه ساج و درجو به خاند لهی سربه نساد برداشت امهر الامرا دو الفقار سیکست شی غور دا بنشیرا و تشیین فرمود - دور پرگذه بها نیمر دو چارگشد: بخنگ در بروست - دو الفقار میکسیا جری شهادت بشید وباقی فرج بیغا در آمد سبیف ال بن علی خان برادر اصغر المبرالامرا ورا برمیکی شکه بمانش غینم مامورشدند و تابندر سورت عنان بازنهٔ تشیدند - و صحکم مشکه تا قلعه ستاره مسکن را جدسا مو دقیقه از بذب و تالان فرونگذاشت -

چون با دشاه به اغوای دولت براندازان- وسرداران دکن خصوص را جههٔ سام و در باب مخالفت امیرالام ا- با بها و حراحت کوتا بی نمی کرد و در و بهلی با قطب الملک برروز صحیت تازه و نزاع نو برم انگیخت و صدای بگیرو بکش بروقت بگوشها میرالام ا را به آمدن و بهلی ترفیب می کرد

بنوزاساد والفنيم خرده بود تفريطلبيد وورعد شاه عالم سرصده رويد سردنيكي بنعني مفردنند وسند بادنداي مواندگر ديد ودر ايام كوست والووغال پيون بني جارم حقيران عاصل ملك سواى سرديسكي بني فراريا فت وجاري وسار گشت اماسند بعل نبامده بود-امبیرالامرا بطورے که گذشت سند چتمه حواله نمود-افرنخوست این تزمیع سخت سرایت کرد و رفتنه رفته عنبیم شریک غالب شد و تو تن هجیه بهم رساند امیرالامرا بعدم صالح عازم دارًا لخلافیت روغ و هرم سندامدی و ثلثین و

مانة والف (۱۱۳۱) با فوج دکن بشوکت وصولت تمام از هجسته بنیا د کورج کرد و معین الدین نام مجهول الحالے را بسرشا بزاده هجد اکبر بن خل دمکان قرار دا ده همراه گزشت و به با دنشاه نوشت که در تعلقه را جهسا جوسرکشیده بو د اورا دستگیر ساختم و احتیاط لاژم دانسته خو د محضوری آرم-

ا واخرشهرر بیج الاول درحوالی و پلی جانب لات فیروزنشاه مخیم ساخت و خلاف ضابط و حضور نوست نوا خند داخل خبر بشد- و مکرر بیا نگب بلندگفت که من از نوکری با دشایی برآ مرم-

وبعدازان که بندوبست قلعه را باختیار خودکرد بنج شهر روی الآخر طازمت
پادشاه منود و گذارشس گلها کرد- و بازیشتم ماه مذکور بنشرت سپردن شا بزادهٔ جعلی
سواد شده در حربلی نشا لیست خان د اخل گشت و قطب الملک با را جسه
اجهیت سنگیر به بندولست قلعه شتافته بهجیس را درانجا نگذاشت و پا دشاه را
مفیدسا خت طور مکه در دُر قطب الملک گذارش با فت آخراین حرکت مبارک نیا مدودرا شرک فرصت میکوسیری محکم اکبر
اخراشت امیرالامرا برجای استعمال رسیده به ماصره سیم ماه و چیدر وز قلعه رافتی
مافراشت امیرالامرا برجای استعمال رسیده به ماصره سیم ماه و چیدر وز قلعه رافتی
ساخت و به یک برای شیاه جهای نافی که برای شنید را چی سنگیسوائی تا فیچیور

سکوی رسیده بودیمی گردیدوی دربیان آمد-

در بن من جهبه بایدرام قوم ناگرناظم الدا با درم از منافت زد-امهرالامرا و قطب الملک با پا دنشاه از فتح بوربها گره آمدند- و تا فرونشسان فننهٔ اللّها به توقفِ آگره ضرور افتا د-

چهدیا رام نوت شدوگر دبیر مهها در برادرزا دهٔ چهدیا رام بنیا دمخالفته که عش گذاشته بود بر با داست - حبیر زفلی خال و محرف ن شکش با نوج تین فدند و ننویش و تفویش و تفویش مورد داری اود هر با گر دبیر بهها در صلح و اقع شد در بن اثنا نیز نگی نعک شعیدهٔ دیگر و ایمود - نواب نظام الملک ناظم مالو ا در بن اثنا نیز نگی نعک شعیدهٔ دیگر و ایمود و نواب نظام الملک ناظم مالو ا را نگری نافت از ام بر الاحرا است شام نوده گام سرعت بدکن بر گرفت - و بعد قشل سید دلا و رشان و سید عالم علی شال قسمی که تخریر می شود ملک دکن را بنفر

الميرالامرا با بنجاه بزارسواربر عربيت وكمن نهم ذى القعده سنة أنتنبن وثلثني وما ته والف (۱۳۱۱) از اكبراً با وكوچ منود-

در آورد

بعدی و در بها اس فیا بین تر نفین طرفه منا فشما بریای نفد-به بدی و در بها اس فیا بین تر نفین طرفه منا فشما بریای نفد-میرزاید ل تا ریخ عول محرفرتی سیر تینی بنظم اور ده ه

دیدی کدجه باشاه گرامی کروند صد جورو چفا زراو فامی کردند تاریخ بواز خرد تحبستم فرمود سادات بوی نمک حرای کردند ببرغطمت الشربنج برملكراي درجواب حينين انشاءكرد سه الشاه فقيم الخيب شايد كردند از دست حكيم برجيه أبدكردند بقراط خرد اسخيم ناريخ نوشت سادات دو اس آئي بايد كردند القصة اعتما والدوله محرامين خان بنابرفرابت قربيبركه بانواب نطام الملكونشة ديفكرغدرا فناد- وميرحبيدر كالشغرى رابران داشت كةفابو يافن تعطع رشته حبات الميرا لامرا اقدام نمايد-ممبرحبيد رمسطورا زنتركان دوغلات است-وجد كلانش تاریخ رسندی مواره ملتزم رکاب با بری و مهابونی بود- چندے برمان روان کشیم جم رسید- واز جبن میترمشیری اینها رامبری گوییند-منتشمرذي المجرسندانتين ونلشن ومأته والف (١١٣٢) درمترل توره سى و بنيخ كرده عرفى از فتح لورسيكرى فخيم عساكر شد-ام پرا لا مرابعد دا خل شدن بادشاه درمل سرايالى سواره بخانه خو دبرگشت بهين كفسل كالهاري بعنی احاط برویس کرگروخیام با دشاہی نصب کنندرسید-مهرحمید کروشناس وراه حرف داشت فرد احال خو دبرست أحمر الامرا واد و نثروع بضعیف نالى ئود - بون اميرالامرامشنول داندن شنكيتي ننجر آبدارى بربهلوك اميرالا مرارسانيدوكارتام كرد تورالشرفاك ازاقرباء اميرالامرابياده تمراه ى رفت بغرب ششير مرحد راار يا درا ورو و ديگر رفقاء اميرالامرا دست پای زدندیای نرسیر څاپوللیان سر امپرالامرا دا چداکرده نزدیا دنشاه بردند ك ما نزالا مراجلد اول صفى ١١ ١١ مطبوع كلك:-

دربن من جببارام قوم ناگرناظم الدا با ددم از منالفت زد المبرالامرا و قطب الملک بابا دناه از فتح بورب اگره آمدند - و تا فرونسسان هندالاً ما د توقف آگره ضرور افتا د -

چهدبار رام نون شدوگر دسرمها در برادرزا دهٔ جهبید رام بنیا دمخالفته کیمش گذاشته بود بربا داشت - حبر رفعلی خان و همگرخان شکش بافوج تعین شدندو بنعویض و تفویض صوبه داری او ده با گرد به رمه اورصلی دا تع شد در بن اثن نیز نگی نعک شعیدهٔ دیگروا نمود - نواب نظام الملک ناظم مالوا در بی اثن نیز نگی نعک شعیدهٔ دیگروا نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و بعد قتل رایخ و نیافت از اممیر الامرا استشنام نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و بعد قتل سید دلا و رشان و سید عالم علی شان قدی کری تربی شود ملک دکن را بیشر در آورد

الميرالامرا بابني ه بزارسوار برميت وكن شم ذى القعده سنة أمنتين وأنه والف (۱۳۲۱) الداكبراً با دكوج منود-

سبحان الله این دوبرا درسیا امپرالامرا شباعت وسفا ون وکرم و ملم و مواسات قطری داشتند و کرا درسیا امپرالامرا شباعت و سفا ون و کرم و ملم و مواسات قطری داشتند و کرد که دستگرفتهای ستم و سیرا د برشفیسی نشدند ا ما مقلب انقلوب نوعی و لها را صرف کرد که دستگرفتهای سادان از سادان برشند ند و بر میدی دانستند کر د وال و ولیت ایشان باعث فا شدان از سادان باعث فا خرایی ما سند می گذاشد اللی این شقی غرق شود ما بم فرور و بم از بریگانگان چه توران گذاشد د این این چه توران کفت د

بعدیم خدون دوله سادات مردم دوفرقه نندندی به تنگی یا دی کردند داری به بدی و در بهانس فیها بین فریقین طرفه منا فتشها بر یا می نشد -میمزیا بید ل تاریخ عول محکم فررخ سیر چینی منظم ا ورده ه

دمدی که چه باشاه گرامی کردند مدجوروجفا زراه فای کردند تاریخ بوان خرد محسن فرمود سادات بوی نمک حرامی کردند مېرغطمن الله تبخېرىلگراى درجواب دنين انشاءكرد ك با شاوسقیم آنجید شاید کردند از دست حکیم بر جبر آبد کردند بغراط خرد السخه ناريخ نوشت سادات دو اس آ کنه با بد كردند القصة اعتما والدوله محرامين خان بنابرفرابت فربيبركه بانواب نظام الملك^{ناشة} درفكرغدراً فناد-وميرحبيدر كالشغرى رابران دانشت كمقابو بإفنن يقطع رشته حبات الميرا لامرا اقدام نمايد-ممېرحب د رمسطورا زنز کان دوغلات است- وجد کلانش مېر حبار کوم. تاریخ رمشیدی بمواره ملتزم رکاب با بسری و بها بو فی بود- جندے به فرمان روائی کشمیر جم رسید- وازجهت میشمنندی اینهارامبری گویند-نششرذي المجرب أننتين ونلنين ومأته والف (۱۱۳۱) در منرل ثوره سى و بنج كرده عرفى ا زفتح لورسيكرى يخيم عساكر شد- اميرا لا مرابعد داخل شدن بادشاه درمل سرايالكي سواره فائي خور بركشت جمين كمتصل كالمالي رى بعنی احاطء چوبین که گروخیام یا دشاری نصب کنندرسید-مهرحمید که و شناس وراه حرف دانشف فرداح ال غود برست أمير الامرا داد وسنروع بضعيف نالى نود - جون اميرالامرامشفول واندن شنگيتي خبر آبداري بربهاوي الميرالام ارسانيدوكارتام كرد تورالتدخاك اذا قرباء الميرالام إبياده إمراه ى رفت بفري شنشر مرحد راازيا درا ورود وديگر رفقاء اميرالامرا دست بای زدندی ای نرسید قابوطلپان سر امپرالامرا را جداکرده نز دیا دنیاه بردند ك ما نز الا مراحلد اول صفى ١١ سام مطبوعه كلكة-

ریس ازین سنگامه لاش اور ایجکم با د نشایی کمفین موده و نماز جنازه خوانده به احجیه نظل کروند و درجوار بپرش سید عبد الشدخال مدفون ساختند
بیش از وقوع این سانی مردصالیح در رویا دید که سید الشهداء امام حسین رضی الشدنعالی عند به امپیرالا مرا خطاب کر دکه بلکخ و خاک و خلک عن قطی ایس ایم ایس الا مرا بید نشها دت امپیرالا مرا چرن حساب کر دند بسر باین فرق ناریخ بود با صنعت تقلیب بند شها دت امپیرالا مرا چرن حساب کر دند بسر یا بین خوبی در عرصه ظهور آمرنسخه باین است که در قریب العهد کم امپیری با بین خوبی در عرصه ظهور آمرنسخه با محاص احت عام سرکا را و مشهوراست مردم اور نگ آبا و بالانفان نقل می کانند که در عهد امپیرالا مرا اکثر مردم درخانده خود اور نگ آبا و بالانفان نقل می کانند که در عهد امپیرالا مرا اکثر مردم درخانده خود طعام حصی شود می فروخاند و خود مکلف بیندل سیاه می دادند.

اجراء بلغورخانها ازغله مجند وخام دا صدات مجلس باز دیم و دواز دیم بر ماه درباد عظیمه برناه دربن مجاس دربن مجاس درباد عظیمه برناد و درباد علی دربادی است دربن مجاس بامندانی و درباد که در دربازی است نودگرفته بر بر مین مهانان آب می دمخت -

و بین از وصول و کن زریم بازی نی گرفت - بعدرسیدن دکن مفدیان بالما زنات مداخل و کن شرای مزای شرین آورد ند- معندا چون حبید رقعلی خان کا بغدر سورت اموال کا عبد الخفور ملک النجار بندر فاکور که زیاده بریک کرور روب بود ضبط نمود ما آعید الحق بسرمتوئی بطرین استفاش بحضور رسید و با نزده کله روب به خطر معافی اموالی نیاز ایمیرالا مرا نوشت داد - روز سه می گانه عبد الحقی را طلبید اموالی با نیاز معاف کردور علای محامدت نوافت رفعیت و ملی فرمو دو گفت امنی وقاتیکه امبرالامرا از دکن بدارالحلافه ما و دسه منود- می خواست که امبن الدوله
وفائع خوان حفور با دشاهی را بنا بر تغفیری که از احبن الدوله درغیبت امبرالامرارسید
صادر شده بود معاتب سازد- روزی که احبن الدوله بهلا زمت المبرالامرارسید
واز در در آمر مبرعب را که لببل بابگرامی حاضر بود میر بعرض نواب رسانید که رسول الله
عضاله تعلیه و تنجم در حق انصار و دربیت انصار دعاکر ده و در مراحایت ایشان و بیتها
منوده و فرموده و تنجم کر من قوا همت قشیم یکیهم بیشی درگذر بدازگینها رایشان نوا
از اولا درسول اندصلی الله علیه و آله کوسلم و امبین الدول از اولا چانصار فی کا
عنه ما قشداء جد بر درگوار تعقیب مشارع علیه عفوشود - امپرالا هرایی الفور از حالت
عفی به فرود آمد و امبین الدوله را مشمول مهر با نیمه ساخت

میرعبدالجلیل دران ونت با امین الدوله آشنا نبود امّا می دانست که از اولا دانساز در امّا می دانست که از اولا دانساز است چون آمیر طریقیم می دید-نبوی می کوشید شفاعت انصار بر تو دلازم دید-

اممبرالا مراغیش دیمن بردوشهرخوب می فهمید- و در فن تاریخ دانی متفرد می زلست و ارباب کیال را فرادان دوست می داشت و بهه نمازصیح از ن بود که صاحب کمالان در آبیند و تا مکیپاس روز با اینهاصحبت می داشت و تاکید بود که دران و قش دیوانیان و شفه ریان حاضر نشون .-

مهرعها المجلمبل مرح م تعرفف نوش نهى المبرالا مرابسارى كرد و در مرشيع البرالامرا قصيدًة غزا بنظم أوروه واز فرط تحيث كه بالممبر الا مرا د اشت بكال و ا سن تشكل حرف زده قصيده اين است ح

الله المربات عيان البين بند الموثن في الربي المربين المربي المرب

وزغون كريبشرخ شداست أستين مند نيل است زين معاطر براجن عرب غاموش شدجراغ نشاط آفربي مبند كبنى جراسياه شكردد ز دويه غم وبديم واستال شهور وسنين مند منداین جنین مسین عظی ندیده آ این است نوبها رگل استدین مند از داغ دل ز دنرچرا غانِ اشاعیش ارشيون عظيم امير مهين سند مابى درأب مى طيدو مرغ درجوا كزروى فمزيود نبراتش يهين منبد فرز در مصطفيا فكف القسرق مرفنى ان حنچ ہے کہ بودشان در کمین بند وتغرشان سيرعلى فان شبيث تخريركرده نسنيء فتح ميين بند أن صفدى كراز فلم شيخ بار لا چون برق می شکافت صفی میند بند سنين بروز مرك رخمهم أثبره بخت شادالى بهار بهشت برون بند دربا دلے کہ بورز ابر عنا پہنش درتركنا زحا وشرجعس حبين بند ازبر برفاك زده عالمجاب او كزداغ ضبط كردنشان برثيريت شفا دادشد شداران سركشان دير يعنى كه بود الفنس والبيين بند بنانشانش فالمنانث أنثادتانفاخ دبراك كبنبند عالم قرد نظر على ندراه دراعتناء مافم زگن ركبين مند الدون واخزان بمتن اشكتنا زين عمر كشد زيرا زوانكيس بند و الماك المنظم المالي المنظم ا في هذه المُمينة المُقَالِّدُ إِن مِن إنسترج الملاكك واستعير الفك كوفى ذكوفه است كل ما تعين سند الروسيدان في الله المعالق المعالمة سيلب وال ديده و أه وانين بند تاكريل و تا تجف وفا مدينه رون عكين شونه براجي حزيبه स्ति।एस्टिवें एप्टिंग مرزع المناعة بعدية المقاربة النالي سيت سالت اواشود

از كلك من بمرتبية سبير شهيد ابن جديب ريخت جو دُليْر نمين بهند رضوان عن جوسبر ، فربن خررى او نامست محسن سبره بكيتى فربن بهند سال شهادتش فلم واسطى نوشت فتل محسبن كرد بزير لعين بهند

(١٨٨) أصف - نوّاب نظام الملك أصفياه طاب نراه

جدها دری اوسعد الله مثان وزبر اعظم صاحقران شاه جهان با دشاه است و جدبدری اوعاید خان که بدرش عالم شخخ از عظماء اکا برسمز نند و از احفاد شخخ شهام الله بن سهرور دی بود-

عآبدخان درعهدشاه جهانی وار دِمهندوستان گردید و بدولت دونسناسی بادشا و خدمت گردینی شام زاده اور نگ ربیب سرف اندوزگشت - و چون سلطان افزاگر و ایا برا دران محارب بیش ا مد درین معرکه ملتر م رکاب بود - و بعد از سربی آر ائی محمد می بافت و درسال جهارم جلوسی نجد مت صدارت محل و بعد ازان مجنوب بیخ مراری و خطاب قبیج خان افتخار اندوخت و بعد عزل صدارت شانزد بهم جا دی الآخره سناشنین و تسعین و الف (۱۹۲) کرت نانی بی بخطعت صدارت آراست و در محامره فلعد کلکنده حبید آباد بسیت و جهارم بیج الاو به فلعت صدارت آراست و در محامره فلعد کلکنده حبید آباد بسیت و جهارم بیج الاو مسئر شمان و تسعین و الف (۱۹۹) کرت نانی بی بخط می در محامره فلعد کلکنده حبید آباد بسیت و جهارم بیج الاو مسئر شمان و تشعین و الف (۱۹۹) برخم گولهٔ نوب نفند جان نشار کرد - مدشد ما گرات علیا صعور منو د و مجنوب بنفت می شد ما کرد الله می مدشد ما گرات علیا صعور منو د و مجنوب بنفت می شد ما گرات علیا صعور منو د و مجنوب بنفت

میرشها بُ الدین فلف عابد خان کرانب علیاصود نمو دم نفت بخت بزاری بهفت بزارسوار و خطاب غانه ی الدین خان بها در فیروز جنگ بلند آواژ گشت و در فنځ چها پور ازبس نر د داب نمایان بظهور رسانید بقیم فقی سفر ندر ارم ند" براهاب سابن نوازش تا ده با نت - و در عد نشاه عالم بعویه داری گرات

له ما نز الامرا جليسوم صفى ٥٥٨ مطبوع كلز-

مامورگشت. و درا بام حکومت گیران سند اثنین وعشوین و مانند والف (۱۱۲۲) بعالم باقی شتانت

نواب نظام الملك آصف جاه خلف نواب غازى الدين خاك نام اصلى اومبيسر قمرالدين است - وسال ميلاد اوسسنة أنتنبن وثانين والف (١٠٨٢)

در ربیان شباب مطرح انظار شاریم کان بود و مبنصب جها دستراری و خطاب به مین فلیج خان سرافراز و در تسخ فلد و اکنکی مصدر ترددات منایان گردیده با فقا براری بنصب بخ براری عروری منود - و بعد د حاست شاریم کان در تنا نرع شا بزاد کا مردشته احتیاط بیست ا ورده ملتن بی خوف منظر دید

وچن شاه عالم سربه باطنت آراست بخطاب خان دوران بها دروصوبه داری اوده با فوجداری لکیمنؤ کددران و تشنو جدار آنجا از حفور مقردے شکر منازگر دید علام مرح میجد برانجار باگرای تاریخ نظاب ا دجین " خاندوران منازگر دید علامی می انجارات میاران با در ان

نواب نظام المكار بكزوست بنابر كرى بازار ابراء جديدوكسا دا مراء قديم از توكرى استفاكروه بددار الخلاف شاه جمال آبا و آمدولهاس درويشانا پوشيده فان نشين كشت

بعد ملت شاه عالم جن نبس النت جندون بهر من الدي كيا المناب المن منه الدي كيا المناب الم

النقي المنظرة المنافق المعالمة المعالم المال المال المالية

فنخ جنگ ومنصب بنفت هزاری مباهی ساخت د منظم دکن مامور فرمود-د چون ایالت دکن بر امپرالامرا سیرصین علی خان قرار گرفت و نواب بریاییٔ سربرخلافت نشتافت مکومت مراد آیا د تفویض یانت -

وچون امبرالامرا از دکن بر دارالخلافه معاودت منو د و محد فرخ سبر را عن کرده پادشاه نورا برتجنت نشا ندهکومت هالوا به نظام الملک مقررساخت نواب نظام الملک به مالوا آمد- و بوی نفاق از امراء پای تخت استشام منوده درسال دوم محدشا بی مطابق سند آنتین و نگشین و ما ته دالف (۲۳۱۱) منو تشر

وغرهٔ رجب عبود دریای نزید انموده تلید آسیر را از طالب خان وشهر سرفی ای بورد از میرا لا مرالسنگر خبار به بردر از میرا لا مرالسنگر خبار به بسردادی سید و لا ورخان بر تعاقب فرشا د- نواب به طربق رجع انفهقری برغابله شنافته- دروضح عمس بورسر کا در بند بر برخ شعبان سال ندکور تلافی فرقیبن دست داد-سید و لاورخان نقتل رسید- و نواب نزین فتح و نفرت به دارالسرور برقابی مود فرمود- و به نوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بدد که سیدها لم علی خان برا در زادهٔ امیرالا مران بیرسن تا فت کششم شوال سال بسطور در نوای بالا بور جا برا دیواد سیدها لم علی خان از دوای بالا بور از دو او سیدها لم علی خان از دوای بالا بور از دو او سیدها لم علی خان از دوای بالا بور از دو او سیدها لم علی خان از دوای بالا بور از دو او سیدها لم علی خان از دوای بالا بور از دو او سیدها لم علی خان از دوای بالا بور از دواد سیدها لم علی خان از دوای بالا بور این نو در اید محایا زندن دو ایس منطفر در نصور در اخل اور نگ

امرالامراب استاع این خرنظی الملک براور کلان فود ا بفنیط و رابط بنده این از اگر آیاد میانب دارالنلافه مرفض ساخت و فود با با دشاه کا

وکن گردید- پون قلم تقدیر بزوال دولت سادات باربه رفته بود اعتما دالد وله محد امین خان شخصے رامقر کردتا امیر الامرا را درعین سواری بالکی بخنجر دغا کشت وابن عا دخه ششم دی الجه سال مذکور درمنزل توره واقع شد تطلبک بوصول این خروحشت افرا ایج از شابزاد با را از قلعد دارا لخلافه برآ ورده بسلطنت برداست وفوجی فرا بهم آورده به مفایل اشتافت و بعد محاربه دستگر گردید- بحرن نواب نظام الملک بنظم مالک وکن اشتخال داشت وزارت بر محد البین خان قرارگرفت -

همی را بین خان بسرخواج بهاء الدین است که برا در نواب عابدخان ذرکور وقاضی بلده سخرفند بود-هی را بین خان ازعد همی فرخ سیز نخشیگری دوم باستقلال داشت و بطور یک خربریا نت سیایج و زارت اعلی م تقی گشت ا ما بعد وزارت اجل فرصت ند داد- و در ایام معد و دو در گزشت -

نواب نظام الملک خودرااز دکن به دارالخلاف رسانیده خلون وزار پوشید دخواست کرفز اعد خل برکان را کرمتروک شده بود نیازگی رواح د بدامراه خلیج العذاراین را مخل مقاصد خود بینداشته مزاع با دشاه را از نواب نوسعی مشح ف ساختند

قر بهان ایام مطابی سنتیس و گلین د ماند و الف (۱۱۳) ایماریخی از عامین مال حدید الفت الم المال می از عامین مالی می از عامین می از د براگذت نواب بنا د ب او مقر گردید و براگذت نواب بنا د ب او نواب به از حضور برا و د دند- چون نواب به زل جما بوه و برا د برا د برا د برا د برای خال که بارا د برای می است می می ده بو د تاب می می د برا د

نواب بدوار الخلاف عطف عنان مؤدور مالدوى اين ضرب صوبردارى مالأ

وگیرات ضیمهٔ عکومت دکن ووزارت مقرد گردید اما از نفاق اُمراغبار خاطر با افردتی امرون از نفیر امرون از نفیر افرون از است و افران و با ته والف (۱۳۹۱) حکومت نام ممالک دکن از نفیر انواب مبا رزخان که از سالها ناظم حیدر آباد بود مفوض گشت و ملال ببناتی بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت مهوای وادالخااف بامزاج خودوموافقت به مرا داآبا و که میشیز بحکومت آنجا پرواخت بود بهانه ساخت از بادشاه رضت مراوا به گرفت - و چند منزل سطے کرده جلوع م جانب و کن صرف ساخت و پاشند کوب خودرا به دکن رسانید - میا رزخان برمفا باریش آمد در سواد شکر کیره شفست خودرا به دکن رسانید - میا رزخان برمفا باریش آمد در سواد شکر کیره شفست کرده از اور نگا آبا و فریقین بهم رسیدند - بسیت وسیوم محرم سه شیع و نمیش و ماند و الف (۱۱۳۷) حینگی خطبم دافع شد - میا درخان تبتیل رسید و ممالک میرو عربواب سلم گشت -

بعدازین بادشاه به استالت نواب کوشید و بهبشد با رسال فرامین عنابیت و بزل انعامات مخصوص می ساخت و درین ایام تواب بخطاب آصف جاه بلند اوازه گردید و درس پخمسین و ما نه والف (۵۰۱۱) بادشاه بمبالغه تمام نواب را طلب تضور ممود و اب خطف الصدق خود نواب نظام الروله نام حنگ بها که را نامی مقررساخت خود به دارالخلافه نشافت و مشرف طازمت بادشاه

دریافت فضل علی خان تاریخ قدوم چنین در ساک نظم کشید می مینش کر ذات دین بنای آمد دونی ده ملک با دستای آمد مینش کر دات دین بنای آمد مینش کر نشر می اللی آمد مینش کر نشر می اللی آمد

نواب برادروب نقد واسب باسانفره وروج صله عنا يت مود

و تعددوماه ازوصول دبلی پادشاه نواپ را براست تنبیه مربنه و کمن فیمت شنه فرمود - نواپ چون به اکر آیا درسید - از بینس وجوه شارع شنا رف جند فی گذا سمت شرقی روان گردید - وبرسرا تاوه و مکن بچرمرود نموده زیر کالپی دریا ہے جن راعبور فرمود - وازا نجارو بہ جؤب کرد - وہلک مالوا درآ مد

فظر دریجین ایام عازم حربین شریفین ندا دیها الله کرامة شدوسیوم رجب سال خدکور از باگرام برآ مدوا نرفشوج راه اکبرا با دگرفت موکب نواب از قرب فنوج منوج کابی شد امّا سرنهفت نواب به آن سمت معلوم نبود - بعد از ان که فقر جه منوج کابی شد امّا سرنهفت نواب به آن سمت معلوم نبود - بعد از ان که فقر سه ندر لطی کرد جررسید که نواب از در بای جمن گذشته دو به و کن آور د نیج د وطریق وصول این جر انبساط عجیم دست داد که از غیب پدر فق راه بهم رسید و وطریق اگراً با دگذاشند عنان بجانب کابی منعطف ساختم و منم رجب بیست کروجزی اگراً با دگذاشند عنان بجانب کابی منعطف ساختم و منم رجب بیست کروجزی کابی وصول بردب بیست کروجزی

نواب بعد طی منازل بیشهر محمومها لی از توالع صوبته ما لو ارسید و فوج مرشه از دکن اشتفهال کرد - در ماه رمضان سال مسطور حبنگهای صعب در سوا دمومها و اقع شد - چون آمد آمد نا در شاه گرم بود - نواب مصالح راصلاح و فت دیده به دار الخلافه رح سن مخود -

بون ناورشاه استبلایات و گذشت آبیگذشت نواب را نسبت به سائر امرا فران دوران در سائر امرا فراوان رهایت و مدارای کرد-چون امیرالا مرافان دوران در بنگ نادرشاه ما فقشانی نودهیش از استبلاء نادرشاه کال منصب امیرالامرائی فیمین مراتب دیگر به فواب مقررگشت و بهدرفتن تادرشاه کال ماندو درسی نالت و تسین و ما شروالف (۱۵۱۱) فواب از پا دشاه رخصت و کن گرفت و قطع میافت منوده بر توقیدی برسوا د برای لی لیر افگند مغیان و اندای نواب الدول ناصر حناکس دا برین آوردند کرستر داه با بیشت اکن سردارا و افراج دکن تخسین داندان بستند اخریه نظر نمک خوادگی فواب آصف حاه دا فراج داندای در در کرستر داه با بیشت اکن بردارا

درا قدام حرب تقاعد نمووند- نواب نظام الدوله زنگ فرج مشابده كرده درروس شاه برمان الدين عرب كوشة عرات كرفت - يون رايات اصفياه بعاز خليم و تنسيني ملك ونصب حكام جدبيه اوأعل موسم برنسكال نربيب واورناك أبا درسيد نواب نظام الدوله به اندیشیمانکه مبادا آویزشی رود بدا زروضه بقلعهم بهرونت نواب آصفیی هموافق فاعدهٔ مسترورموسم براشکال افواح را باوطان وببراگاه رصت ومود- وجريده دراور تكارا ونشست - يون شيطان العين راه زن بنی آدم است تا بحد یکه نتا مج انبیا را بزورتسویلات ا زراه ی برد- و بمعارضه تَا لَتُهِراتَكُ لِفَيْ صَلَالِكَ الْقَدِيمَ كُتَاخِي سازد وأب ثطام الدّوليْجُركِ وانعه طلبان اراده اورنگ آبا وصمتم ساخت - وقریب مفت بنرارسوارفراهم آورده با بلغا رنزب او رنگ اً ما درسید- نواپ آصفیاه با برندر مردم که حاضر لو ذمر وتزنجانه درسوا د ننهرجانب عبيرگاه بمدا فعه فيام منود - مبينهم جما دي الا و لي سه نه اربع وحسين ومأنة والف (١١٥١) وقت شام حبَّك قائمُ شداز كثرت توبخابنه آصف جاہی وْظلمنت شَام وْعَلَى وقت - نوج طرف ثنا ٹی ازہم پا شید نواپ ْنظام اَلَہُ فيل لا تاخة بامعدودى خودرا قريب فيل نواب أصفي ورسانيد- وزخى شده د وسن پير والاگرا ننا د-

نواب آصفیاه درسندست وجمسین و ماند والدنه (۱۵۱۱) کرم بشنیریاک کرنانک برلست و بعد وصول آن دیاراقل قلعه نثر حیثا بلی را کر در دست مرست بود می امره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ماک ار کاف را از نوم نوابیت که از مدت آن اکدرا در تقرف داشتند انتراع مخود و حکومت آنجا به انود الدین نمان شهامت حیاک گویاموی از جانب خود مقر فرموده درسیزی و تسیین و ماند و الف (۱۵۷) به نجسته بنیا و مراجبت کرد ودرست بعض امراء دکنی بود بعد محاصره در زصت کمی مفتوح ساخت
در دست بعض امراء دکنی بود بعد محاصره در زصت کمی مفتوح ساخت
و درست احدی دستین و مأنه و الف (۱۱۲۱) خبراً مراً مر احرخان ابدالی از جانب کابل به نشاه بجهان آبا و گرم شد- نواب به افتفنا بحصلحت ملکی از اور نگاف د به منت بر بان بورنه صنت فرمود - نقیر به لکیف نواب نظام الروله ما ضرابین سفر بود در بر بان بورخر رسید که احری ای طفر بافت و احمد خال اید الی نسکست خورده راه کابل گرفت -

نواب آصفی و را دربن ایام مرضی شدید عارض شد- بهان حالت بهیت و فیتم جادی الاولی خیر حال مرض در سوادشهر مادی الاولی خیر حال الور خیر ما ورنگ آبا دیر آورد- واز است بلاء مرض در سوادشهر بر بان اور نبر در و بیاری روز بروز قوت سے گرفت تا آنکه چهارم جاد الآخره و قت عصر سد احدی و شین و ماننه و الف (۱۱۲۱) رایت بملک جا و دانی برا فراخت -

وفد برواشن فش غرایی از خانی برخاست کردین و زمان در ارزه در امر اعظام جنازه اش راده ش بدوش به میدانی رسا بندند و نما زاداگرد بردوند شاه بر بال الدین غرب قدس سره دواند ساختند و با بان مرق به بردوند شاه بر بال الدین غرب قدس سره دواند ساختند و با بان مرق به شخه می از فرا فرا فروف نیز برد افغان اسرارسلف به ویداست که در طرف ساطین نیمور به وطنها شهنین امری برداخت و فلروست کردیرفر مان چن بن سلاطین دوی الافتدار بودنها در وکن برداخت و فروست کردیرفر مان چن بن سلاطین دوی الافتدار بودنها در وکن برداخت و فروست کردیرفر مان چن بن سلاطین دوی الافتدار بودنها در وکن برداخت و فروست کردیرفر مان چن بن سلاطین دوی الافتدار بودنها در وکن دو نشت و فروست و فروست کردیرفر مان خوده از دونر صدارت محقیق نموده

شد که سد لکه روبید برسنخط او سواس انعامات با دشاهی درصو بجات دکن بطری ایوسی و در ماهه به ارباب استخفاق می رسید- وسوای این قربیب یک لکه دوبیدیم دم هج رووغیریم رعابیت می فرمود -

سادات وعلما دستان دیار روب و ما وراالتم وخراسان وعراق عجم و مهندوستان آوازهٔ قدر دانی استماع یا فتروب دکن آوردند- و در خورتست خطے ازاحسان عام اندوختند-

فقررا بانواب آصفیاه صحبتهای مستونی وست دا د- در حبب اقرل آنفاقاً مندوی به ادادهٔ اسلام مافرشد و نثرف اسلام دریافت عرض ببگی بعرض رسنا که آمبیدوارنام است - فرمو دنامی با بدگذاشت کمشعر دین اسلام با شدفقه گفتم منا که دین محمد فرمو د دیروز مهندوی مسلان شدنام او دین محرگذاشته شدگفتم دیجی مرفدرز باده شود بهنرا للهم المصرون نمور دین محمد بیا بسیار منبسط کشت

نواب طبع موزون واشت و دبوان خبیم از نتائج طبعش فراہم آمده - وقتے که بنقریب وزارت از دکن به نشا ہم میان آیا و تشریف آورد- نظر در نشا ہم مان آیاد بودم- زادہ طبع خود کہ ہے

کی سوی میرود آن دست حنائی اموزکه آئینه گلزار بدست است برای اننام غول در مجمح شعراانداخت - نواب اهین الدوله و فاتح خوان حضوً معلی -علامهٔ مرعوم میرعید الجلیل را تکایف کرو - میرفشیده ورین زمین طرح کرو که مطلعش این است م

ن المسن الدول في مراب أواب المعقب كا مراب المان مراب المان الدول في مراب أواب المعقب كا ورسان معظوظ شد ولكانك

القان فرمودم يقصيه ويكرور مدح نواب أصف جاه برداخة شيب بوافقت نواب امن الدولة نزونواب أصف حاه رفت - نواب اعرازواكرام فراوان عمل أورد وبرابر ووبيها صله ما دا د- وجون سخ قصيده از نظر كذشت شمع را نزديك طلبيد اشاره بانشا دفعسيده كرد- بركب ببين رابغهم ورآ ورده بتوحيتام اصغا لنودوجوا تحبين افشاند بعداستاع فصيده صارانقد وملحن واسي الكليف فرود علاميع مروم موافق ضابطة قديم خود شدير فنند- قصيده اين است ٥ بهارآمدو واكرد غني سندقبا كره زفاطر لبل كشود فيفي صبا رسکسنره وگل در جمین بیم آورد سیم کرد بصده پارمای خود را وا گرفت تهوه بکف درسالهٔ یا توت برای شاید نو روز لاله حمرا بین برااروظریک عید در برگ چوطوطی که زمنقار واکند برا زگاه دررهٔ نرکس فسون موش ربا شكي طرة سنبل كندمير نظر وكلين كرا (ولشكف كل عن وسيافت د منقار بلبل وشكو فزودس بين السحاب أدبرمار جائج شان وزارت رعرة الوزرا نظام طن ومل افتنا را بل كرم توام دي ددول آفتاب محدوعا بود سي ونارث با دُنظام المك كنشن تانى بتركشد نكار أرا كالقفل جزراد مد كراا بقفا شابكف اومحرون تواندشد م المستفاكي الراز تشركف او كلاه فخربيند اخت انتوشى بهوا ر دو بریال کوشی كروسوالكندون فلندر دريا المالز في ورث المالية الواه اوست ري حيد عند اعن چنائل فلق زجودش اصابح أيسرى گرفت فنوری فروزوائش او كون مكرود ازجني إلى عنينا ON SUNGE COM OF

واونديده امبري مهذب الاخلاق بعببنك مدومهران سيهرسنيت دوتا نشارعقل محبسه بود به فهم وذكا مثال رُوح مصور بو دساكي واحد جكدرسنبل وكالشبشششيعنبروطر ببوكرم جوشي فلقش شودجين ببرا صفای آیدراے اوبود جندان کری نا بدارد آئی رو دہد فردا كرم زدست گهرمار او بود ممنون فطفر برشيغ جبن كار او بود مشيدا تعجب است رسششيراً تش افروزي كهامي ننيغ كف است وكف بي بحوطا گروگره نبودنیزهٔ صرو شکنش که بندگشته دروجا بجا دل اعدا كمان ج قوس فرح تبرون شمالياً گهنبرد اود جمي ابرصاعقه بار بزارشكركزدمسندودارت يافت بهان كه بافت تن عاذرا زدم عيا بريم شن طرب جيد برم رنگيني كرازنصور آن فامگشت شاخ دِنا رُلُودٌ گوي دِل سامعان نُخْسِن اد ا نزانسنج زمزعولساخت چوكانے يج نظارهُ ابن محفل نشاط افز ا سيرشر بمثن وبدة تما شائي بوقورالاد ووك دن وجوك فشق يمد فقوعي فولود و ذك ولدى بشكر موندا "فْيوْرْلْقْتِلْعْ بُولْسُولْ بِلْنَدْ قْلْدِي نُوا وْشْوْنْ يَهِدِن أَجِيدِي كُوبِ كُول يَدُو محيط محيث اوراكرانه بيرانيست برورق فلي يون نوان لورسنا كزابل ففنلم وثوب است زابل فيل وعا شارمن شودشونس كفرزين وف أَقُلُ وَقَعْلَاللَّهُ وَالْحًا لِكُيْرِ وَلْ يُتَظِّلُمُ الْمُؤْمِدُ أَكُو كُمُ اللَّهُ يُمَا وتنت آخرك بالغرمارست عيد ٱػٵڄٞؿؙڰٙڷٷڵڮٳڽڬڶۺڰڰٚڎؙڐڷڬ وَأَنْتُ خَنْزُلُهُ لِيرِ لِزُفْرَةِ الضَّعَمَا فَانْتُخَبُّرُظُوبَرِكِنَّى مُكَّالِدٌ هُي قَيِ ٱسْتُحَابُ دُعَالِي الْمُنَا ٱلْمُتَعَالَ بَعْنَالِ عَرْبِيِّ وَٱلِهِ النَّجِيا كبرجلا دب من شابرا تداين دوكوا زفعل كرازم تف و ننره ي كري

ز دوالفقارج براج ان تاطعی دارم بروزمعركه فقيل ثماميم ابن دعوني قلم فشت براي وزارشس تاريخ وزيركشور منداصف دوام ابقا دوكورنج برازيخ ازوشودسدا سرارومكصدوسي وجهارس نشاط مخلى وَالرَيْهُ مِسَالِكُ الرَّبْعِ لَتَ تَظَهْثُ فِي الْعَرُ لِي الْفَوْيْكِمِ تَأْرِيْكُمُ سي مكت مون اجل اس يه وزرسدا اسيس دے کے کہی ہندوی مول اول كرختركن برعا ابن قصيرة غرا څرد مخام معبدالحليل كرد ارشاد برنگ نرگس فی منبیم و گوش نوی سما مل كاربي أمين ابن وعاشده اند وى ازوزارت وازوى وزارت الل بمشيهر ووزيم شادوكا مراك باشند

رهم) افتأب لواب نظام الدلها الرحاب شبيكوالله

امپرسی بودوین برور- عدالت گستز فیورصاحب عرم صف آرای بزم ورزم دراجرای احکام شریت خواجه مدوائی می منود - و در فریا درسی عاجز نالان به دست پاتوجه تام ی فرمود - درفصاحت نقریروا دراک لطائف سخی کوس مکتائی می نواخت ویدکرسوارخ سالفه سال طین اولوالع م گوش ستمعان دالبریز در رمی ساخت

بائیسشق خن را بر شع میرز اصاشی، بائی دسانیده بود کرمونسکافان دقائق معانی در موزیابان لطائف شندانی نمیتو استندرایی بفرق تحقیق و تقلیبار کشود ادمیادی سن شعور بخشفای علوم ن و فرط شجاعت بروای تسخیر ممالک عظیمه

درسرداشت فراب آصف ما و درستنسین و مانه والف (۱۵۰) صب الطاب محرف ما دنشاه به دار الخلاف و بلی شناخت در آن وفتق سو بهات وکس بسیل

> له نتائج الافكاريني. در مطبوند مدراس طالم اعراد كمه ما تزالام اجلرسوم صفي ۱۹۸۸ مطبوع كلكنز -

نبابت بهبسروالا گرنفونی مفود-نواب نظام الدوله درنظیم و منسیق امور کلک امنیت بلا دوامصارور فاه و فلاح عامیه خلائق ندابیرصائیه و مساعی جبید بظهور آورد - و به بندل انعامات و عطای مناصب و نطابات و جاگیرات و ضبیع و بشریف منتسبان دولت عظلی را مورد نوازش ساخت و عنیم مربه تدرا که در دکن تسلط بهم رسانیده و صوئه مالوا را بنقرف در آورده و تاحوالی والی زیر و زبرساخت گوشمال و اتعی دا دوع منه دکن را از ترکن زحوادش محفوظ و مصنون دا منت

وچون نواب آصفهاه از دار الخلافه دملی الویه نوخ به وکن برا فراخت مغولان نواب نظام الدوله را برسر مخالفت آوردند- ومحاربه بو فوع آمد نوعی که- (در ترجمهٔ نظام الملک) گذارش با ذن

ودرسنهٔ خس خسین و مانه والف (۵۵۱) نواب آصفیاه فرزندگرای دااز عناب بر آورد و درسنهٔ نمان و خسین و مانه و الف (۸۵۱) در مهدر آیا و اور ا مورد نوازش فرمود وصوبه داری اور نگ آیا د تفویض نموده رضیت آن بلده ساخت -

ودرسندسع وشبين وما نه والف (۱۹ ۱۵) نواب آصفها ۱ از حدر آباد بروم رود رسيده بسررااز ۱ ورنگ آباد نزد خود طلبيد نواب نظام الدوله خود را محنور دسانيد-

نواب شهیدانداء درین سفرنفیر را تکیف رفانت مودود اسفار که بیش ی آید باخود داشت و برافتی ارمفارنت رضانداد-

الفصّد بدر وبسر منابر صلحت ملی جانب و اکنگر افرامش نودند - اذا نجا نواب آصفی و میبرد ابطرف میسور رخصت فرمود که از داج میسور شیکش بیت آورد - وغرد به اورنگ آباد مراجعت نود - نواب شهید بعد دوسول سرزیگذین كه دارالا قامه راج ميبوراست خصبل بينكش نموده نو در ابيش پدرباور ماك ا رسانيد وعنقريب بدروببسر جانب دارالسرور سريان لورخرا نميد ند- نواب الصفياه دردارالسرورمتوج دارالسرور شدو نواب نظام الترول مسندايالت وكن رازيب وزينت بخشيد - دازس باك بوربسوبه اورتك آبا وكمقرضلا وكن است منوج گشت وابام برشكال را در انجابسر برد-

درین اثنا احمد نشاه فرمان روای مندوستان بهت اصلاح امورسلطنت کرسبدب نزاع ونفاق اعبان حضور منجر بفساد عظیم شده بود - شفیم طلب به خط خاص نوشت

نواب با دصف موانی و مفاسد دکن و وسواس بنی برایت محی الدینی کی و دختر زادهٔ نواب اصفهاه که از عهد آصفهاه به حکومت را بیجور و ادونی سے پرداخت محفی به امتثال حکم طل اللی واصلاح کار لای پا دشاہی با فوج گران و توبئا نه فراوان عازم جندوستان شد- و تا دریای سر بدا جلور بزخو درارسا نید درین من شقهٔ دستخط خاص با دشاه تا شح عوبیت حضور ورو د منو دوا خبار بکرشی و به اون نگر این جدایت می الدین خال نیز برسیبل تو ا تررسید لهندام اجعت به اورنگ آیا و منوده موسیم برنشکال در بنجاگزرا نبد -

دری زمین می دوست مان و مین مان و براین از و سام نوایت ارکات بر برایت برای می این از کان بر برایت این از برای می این می از در در در ایجام فیفیرے از فرنگیان فرانسیس کن بندر بریم می از فرنگیان فرانسیس کن بندر بریم می از فرنگیان فرانسیس کن بندر بریم می از و قت نواب برای می از وقت نواب انتخاه می از وقت نواب آمنیاه ناخم از کاف بردر فقند - شانزد بم شعبان سند آمنین و شین و مانند و

والف (۱۱۹۲)معركة فنال آراسته شد بحب تقدير شهامت جنگ درجة شهادت يافت

نواب نظام الدّوله بحرد ظهوراین سامخه درصد دِگرداوری انواج - و اجتماع سرداران نامی دکن وافزونی مصالح حرب گشنه با بنفتا د مزار سوار جروار و تو بخانه بنشار دیک لکه بیاده بعرم تنبیه باغیان لوایء بیت ا فراخت - د تا مبندر مهم کیجری كه بانصد كروه جربي از تجسند بنيا دمسافت واردبه بإشناكوب رسيده صف آراس ميدان مردكر ديد-بيست وشنم رسيج الأخرسة ثلث وسين و مأثه والف (١١٩٣) تاسه پاس کامل آنش خانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود- آخر کا ربیست و مفتمر نه فرنگیا ازرعب وبهابت محدمان روبه بنرميت آور دندو مدابب هي الدين خال زنده بكر آمدتواب ببحكم لأنتشونيب عَكَنْتِكُمُ الْبُوْ مَربرايت مى الدين خان را زنده نكاه دانشت ومصاحبان ولشكريان اورا فاطبتر ازجان ومال امان مخشبة دولت توالان برعيدوا بیشکاه نواب بدلاکن فاطعه نابت کردند که بقای بدایت می الدین خال موجب المهجان ما دهٔ فتنه است اورا ازمیان با بدبرو اشت - نواب ترجم را کا رفرمو ده برگز بفتل راضی نشد و محفوظ نگاه داشته مردم را برای تقدیم لوازم تعدمت تعبیج شنا-نا انصافان فدر إين نعمت غير منزقب نشناخة ندو بغجواي كلّ يَعْلَ عَلَى شَا كِلانتِهِ احمان جان مخشى برطاق نسيان كذا نشنه بنهان كريدخوابى جست بسنند- وفرنكيان با وصف شكست فاحش بتوزمصدرانواع شورش وغيره سرى كرديدند و (نواب) بشرورت فلع ریشتهٔ فساد- تو فف دران سرند می واجب دانسندمتو

و (نواب) بشرورت قلع ریشهٔ نساد- توفف در ان سرندین و اجب دانسین متو الکات شد - و فوی به را فوی آن گروه باطل پژوه تعبین نود - از نیز نگی فضا و فد آنیم زخی بنوی اسلام رسید فلعه لصرت که هینی که بای تخت الکه کرنافک است بنعرف فرانسیس رفت - نواب از کمال فیرت وجمیت دین مینین و مراعات زیم و آمین ملک داری که تدارک بر امرسے باید نوراً بظهور رسبیده عبرت افزای متم دان گردد-باور شدت برشکال ومشا بدهٔ طوفان نوح-وصوبت عبور دم ور- وانقطاع رسد عله خود بدولت متوجه تنبید کفره فیجه گشت - و یا زدیم شوال سنه نامت و ساین و مانند و الف (۱۱۹۱۱) از (رکات کوچ فرمود- و به فدیم ماه مذکور به اشارهٔ درولیشی از میچ منه منه ات نوب کرد و تا نفس و البیبین برحالت توب ماند-

ازانجا که فلک شعبه ه باز در برجزور مان نفش تازه بردوی کاری آرد-بردارا افاغنه کرناتک که درین بیباق ملازم رکاب بودند- با وصف شهول عنا بات و افراع رعا یات و خفوق بر ورش مطلقاً پاس کی خوارگی و لی نعمت نداشته - واز قهر و خف بنتم خفیقی نیندیشیده به طمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بے دین تنفق ویکدل نندند- وجع از کا فرنمتان دیگررائهم میمیرا د بارخ و ساختند - و جواسیس خو دفرستا فرنگیان داکر زیرفلد چه چی اجتماعی داشتند نفصد شنخون طلبیدند - شب بعدیم مرحم محماب نیخی سندار مج و شین و ماند و الف (۱۱۲) آخر شب رسیده بیکا یک

اگرا فاغذ بخوید نصاری فی پر دافتند آن جاعه که نزدم قلیل بردند قدر نداشتند کر در دهگراسلام آرند

برچند بینی دولت نوانی بیش ازین برنواب رسانیدند کرا فاعند برسیر غدر اندازگال مفائی طبنت اعتبار نزکردکری بالاشان چه بدکرده ام تا بحدی که که وقت چنگ فیل را جانب افاغیه را ندکه برانفاق اینها فرنگیان را باید برداشت بهین کذیل نواب فریب فیل بهت خان سردا را فاغند رسید - نواب نواضعاً بیش از مجرای او دست برگزاشت - از ان طرف آداب بجرا جمل نیام - چون می مهنوز غوب ندمیده باد نواب گل که کرم انشناخته اند - اندکی خود دا در عادی بلندستا در بهان فرصت بهمت شی ای شخصی که در نبواصی اونشسته بودنفنگها معاسرداد ند بهر دونیروتفنگ برسینه و تواب رسید و کار آخرشگر- افاعند سر نواب را بریده بر نوک نیره کردند وسلو کے که اُمت در ماه محرم با امام الشهداء رضی الله تعالی عند کرده بودند

نْكُران نُوابِ بِانُوابِ كُردند إِنَّا لِللَّهِ وَإِنَّا إِلَّنْدِ مَ اجْعُونَ -

مردم نشکر آخر روزسررا باتن ملحق ساختند - و تا بوت را روانه نجسته بنیا دنموند و پائین مرقد شاه برگر بان الدین عربیب نز د نواب آصفیاه زیرخاک سپردند شهادت نواب قربیب قلعه چیمی بفاصله میست کرده از به بیمری و اقع شد - را قم

الحروف گوید سه

نواب عدل تسترعالی جناب رفت فرصت نداذ بیخ حوادث شتاب رفت در به مرسم من مسترید شد ایراخ گفت نوم کرے - آفتاب رفت در به می ایراخ گفت نوم کرے - آفتاب رفت

دران شنب که آبستن صبح قیامت بود فقیرتمام شب نزد نواب ما ضربود قیق دستار سبنن آئینه طلبید و برسننار سبتی مشغول شد دران حال باعکس خود مکرد خطا کرد که ای میراحد! خدا ما فیط تنست نام اصلی اومیرا حداست - وقت سوار شدک

با وصف آنکه وضود اشت تخدید وضومنو دو دو کا مذنماز اداکر دوسیح گردانان و ادعیه خوانان برنیل سوار شد-

ومعمول نواب بودكه در عاربات ازسروابا آبن ي بوشيد دران شب مجز

بامرك بي تي نيونيد و بهين مالت برنب علياى شاوت فالزكرويد-

ما فظ هي اسعد على رحم الثدنما لي فرمود كه بخاط من گزشت كه شها دن من فطام الدّول عندالله به طور با شد- دوز بختم از شها دن بعد فراغ از نماز سي منتبل

قبل نشد بودم كريخ دى وست وا د بين النَّوْ مِ وَ الْيَفَظَةِ شَا بِهِ مَى كُنْم كُر دُوْض

باس ب ب در سان و دیگرے درایا دیگری باکنت

كَيْفَ شَنْهَا دُنَّ نِظَامِ اللَّهُ كُنَّ اوجواب دارٌ اتَّكَ كَشَيْهِيْنُ وَ اللَّهِ لُعِن تَحَاتِلاً كُ چون بافاقه آمدم شبه که درخاطرراه یافته بو در فع شد وصحت شهاوت بيقين بيوست - باز بخاط كرنشت كنارشيخ براى شهادت اين المبر فكريا بدكرد- با خودگفتم این عبارت راحساب باید کردنشاید بانعنیر وننبدیل نالیج شود- بون حسنا كردم عبارت بى زيادت ونقصان ناريخ برآ مد-ما فظ محراسعد مذكورهم الله تعالى مولدا ومكر فظراست نزوشن " الدِّس كَى د ديگرعلماء حريين شريفين ملذكرد و در فيفولات خصوص حديث و فق بي نظرز ما مذ بود- ووراستفامت دين وسلوك ما دة شريعيت مدوجمه مام داشت - فقرر الول درطاكف باوطاقات دست دادوبعدورود ممتم بالمم المحبتها الفاق أفتاد وات بابركات بودروز جنگ افاعندكه شرح آن عنقرب ي آبد مفديم شهر ربیج الاول روز مکیشنبه وقت ظهرسندار لیج وشیسی و مأننه و الف (۱۱۹۳) به زنم ينترر وشاوت شا من اوسدان به سرزی لاست ی نیاصلی فرخ از موضح ا چنی ویک فرخ از دره کارکالوه که دره ایست مشهور درنوای کری راقمالووناكو بيده مَنَى عَبُرُنَا اسْحُلُ الْأَنْفِيا الْحُلَالِالْ الْحَلَالِينِ عَلَيْهُ وَاحِلَّا تَسْالُهُمُ اللَّهُ تَا مِنْهُ مُنْ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُنْهُمُ مُ تواب أنظام الذوله نوشة وراركات بشكاراً بو تحكموا فن منابط قراولان رام كرده او دار تنشرلف قرمود كالهورا زبر خير قرب مسدا ورده نشافك

نواب بائضًا كلس خطاب كردكران راشكار بايدكر ديا أزاد بايساخت جوك

خاطراً بل شکار بودموافی مرضی بعرض رسانیدند که شکار باید کرد آخرنواب از فقر محرسید
چباید کرد گفتم نظیے بیاد آمده - اگر محم شود التاس کنم - فرمو د چبست گفتم پادشا به بیا به اسبری محکم کرو - ضابطه است که برگاهٔ خفی را می خواج ند نبتل رسانند استفسار به کنند که اگر ارزو - فی داشته باشی ظاهر کن اگر امری ظاهر می کند نبیل می آرند - چون اسپررا برسیدند گفت بهین آرزودارم که بیب مرتب در مجلس سلطانی باریاب شوم هری اسپررا برسیدند گفت بهین آرزودارم که بیب مرتب در مجلس سلطانی باریاب شوم هری اسپررا بر می در ندکه عرضی داری گفت نیجر - و فاندیکه بارشاه از مجلس بر خاست اسبر استفساد کردند که عرضی داری گفت نیجر - و فاندیکه بارشاه از مجلس بر خاست اسبر بعرض رسانید که گذشگار و اجب القتام امّا حق صحبت بریا دشاه عالم نابت کرده ام بادشاه از بن شهر مهم حق صحبت تا بادشاه از بن شهر مهم حق صحبت تا بادشاه از بن شهر مهم حق صحبت تا کرده است - بیشتر بر جیر مرضی مهادک باشد

نواب لب بنستم شیرین کرد وا بهورایم نام نفیر بینی آزا دساخت میرز ا جلال اسیر حرف با مزه می گویده

مزهٔ کیاب آج منکب خلاصی او اگرازی مروث قد می بینده باشی منتخ در اور نگ آبا و نواب سا دات عب را دعوت کرد - و دور نه دو درمیا اکر نواب فنوه درمیا اکر نواب فنوه در اور نگ آبا و نواب سا دات عب از سا دات مرمینه منوره خالی دیم نواب گفت اکفیکی تا نواب گفت اکفیکی تا نواب گفت که نواب کرد کرمونا با نواب گفت و کرمونا با نواب کرد کرمونا با نواب کرد کرمونا با نواب کرد کرمونا با نواب کرد کرمونا با نواب ساکت شدو سیدیم نه بید و بعد برخاسیت محلس ا دائے مادة احترام است محلس ا دائے

شکرکرد که کلام مراعجب توجید خوراً . نی طررساندید روزست در عرض راه فیل سواری نواب دفیل سواری ففتر برا بری رفت و با بهم حرف داشتهم مدین جبل امد مذکورشد که هذا اجبل نیستا کو نجیشاففر آن را نظم کردم و اضلاص نواب را باخود با قتباس مدین شریف ا داساختیم می مین شریف ا داساختیم می مین شده می می کافی کی الفی الفی الفی الفی شریف ا کی کی بی بی می می کافی کی می بی کافی کی می می کافی کی می کافی کی می کافی کافی کی دراستما فی می می کافی کافی کارشند و رباعی که دراستما سفرج نسبت به نواب آصفی ا و نظم شدرب بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدرب بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدرب بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدر بست بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدر بسبت بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدر بسبت بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدر بسبت بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدر بسبت بمدح دولتمن بست به نواب آصفی ا و نظم شدر بسبت به نواب آصفی به نواب آصفی ا و نظم شدر بسبت به نواب آصفی به نواب آصفی ا و نظم شدر به به نواب آصفی ا و نظم شدر به به نواب آصفی به

ای حای دین مجط جود و احسان حق داد نثر ا خطاب اصف شایان او تخذ بدر گاه سیبهان آورد تو آل بنی را به در کعبه رسان فواب شهیده کاعظیج وسرعی اندیشه بدرج کمال داشت و در کی خول طولانی آبرار بنامی آورد و روز ب از علو از این خود حرف زد که برگاه غولی در زمین است انترا می مود دلی خوانی از می موابد که خوانی تازه بهم رسد گفتم قافیه اجر مشترک است انترا شوانی بیج مضابق ندارد - بسیا زشگفته شد -

د بوان شخصی دارد- بعد شها دت اوشی دادان اور اکشود سرم فحد این مطلع

گزیرانوایش قتل است بیاسم الله دم شمشیر تو و کرون ما سم الله و بیاددارم کی شیخی کی مشتی اشعار آبداً مسلسلی تر دادم کی شیخی می مسلسلی تر دادید بیون این بیت از طبیش سرزد دو قی کرد کرمه

النيخا الله المراسم على المان المنافرة المنادث المره الم

الى ئىلىن ئىلىن ئىلىن كىلىن كىلىن كىلىن ئىلىن ئى

ای ول زرانی باده دهنی ان گرفت سرزشد زعراب سے توان گرفت

ازجيم سن يار بلدهم توان كرفت كربيخودى بمسيكده فال تسفر زدر این ناوک بیداد بکار چگرے کن ای شوخ مروا نی مفکن تنسید نگه را مرنجان خاطرم جانان مزاج ناز کی دارم توگرازهٔ مخروری من ازعشق تومغرورم ازگل گوشته دستاز مخورے لرز د تعبراد تازه سالی است کمن مے دائم بدشهادت نواب ثطام الروله- افاغنه ونصاري بدا بيث محي الدين خا رالبسرداری بردانشتند- وافاخنه درجلدوی این حرکت فلاع و ملک بسیاری از بدايبت مى الدبن خان نوشنه گرفتند- بداييت محى الدين خان باا فاغنه بيهيري رفت و کیتان بعنی حاکم آنجارا ملاقات کرد وجیجه ا زسیاه نصاری بهمراه گرفتنه عاثرا حبدر آیا وشد-و برسرار کات عبور تنوده در ملک افاغنه در آمد-قشا و قدر اسباب انتفام نو اب (نظام الدوله آماده ساخت- و در دل بدابت می الدین خا وافاغنه غیار نفاق سرائگیفت - روزی که درسرزمین لکریت بلی تخیم شد ناخوشی طفین باعلان رسيد وعائد يرفاش شد- ازيك طف بدايث محي الدين خال و تعارى وانطرف ديكرا فاغتمستندشده صف أراى قتال كرديد نتي تشافاك و دیگرسر داران ا فاغته بقتل رسیدند- و کار بدایت می الدین خان نیز بزغم نیز ب كدرمدة ومنتمرسيدا فرنشداعيان نشكرنواب معلاس عكى بن أصفياه راسردارسافتند وسرب فان ودیگرسرداران افاشدا برنوک نیزه کرده و شادبابة نوافنة داخل زمام كرديدند-

و این ساخی بقدیم دیج الاول سندار نج و شین و ماند و الف (۱۱۲۱) و افع شد - خون زاب شهد طرفه گر دافتا دکسا تیکه با نواب شهد به و غایشش ا مدیم - مجد به شرار سید تدر و به رشعت دوزای به خاتلان و رای و اصرفقنول گر دید ندمه دیدی کرتوبی ناخی پروان شمع را چندان امان نداد کرشب را سح کند ازاتفاقات آنگدروز بکه این جنگ واقع شدیعنی دستی الاول فرصت دفن همتوا نشد- بهزیم آنها را ازمعر که بر داشته درصحرای اق و دق سکن وحنش وسباع روزانه دنن ساختندو تا بوت نظام الدوله در چین تاریخ بهژدیم بر وضهٔ مقدسه- و بعدشام درجوار اولیاء الله مدفون گردید-

سبحان الشرنواب اقل قائلان خودراز برزين فرستاد و بعداز ان خود دركنار زين آسود فَاعْتَدِرُ وَ ايَّا اُولِي الْاَكْفِهَامِ

وبرها در اثناء راه تا بوت اوراگز اشد اند مردم ممکا نے ترتبیب دا ده

نیارت می کنندونباز با می گزرانند انریخاست که برای انتقال او تاریخ دیگر

«سخسن خابخه» برخاطرفقیرالقاشد و در رشته نظم خسلک گردید که سه

نواب آفتاب جمانتاب معدلت محشور با جناب حبین این فاطمه

تاریخ نواستم زبرای شها دئش ارشاد کرد بیرخ د - عیمن فایم

از جملهم داران افاخنه که با نواب شهید طریق دفاه بیمود ند عید المجید خان است

کربکشس عبدالکریم خان مها شائعه ها امراء سلاطین بیجا بور بود - و او لا داو

تا مال به حکومت بنگا بورو نیم و از نوابی کرنانک می بردا زند - عبدالمجید خان بیسر

خود به لول های دابه آنایشی نصیب یا در های در کاب نواب فرستاد آنا با لانگی نصیب یا در دوان در کاب نواب فرستاد آنا با لانگی نصیب یا در دوان در در کاب نواب فرستاد آنا با لانگی نصیب یا در دوان در در کاب نواب فرستاد آنا با لانگی شاخی دوانی در در کاب نواب فرستاد آنا با لانگی شاخت در کاب نواب فرستاد آنا با لانگی در دوستمور شطر نیخ دفاغا میا ده دو بر کرد در دو در نظر دو در نظر می خود به نظر می دفاغا میا ده دو با دو داری می دو در نظر دو در کاب دوان داران افاعند دا براه فدر دولا لوت می کرد و منصور شطر می دفاغا میا ده دی باشت می دولات می دولات می برداد داران افاعند دا براه فدر دولالت می کرد و منصور شطر می دفاغا میا ده می داشت می دولات کاب دولات می داران افاعند دا برا و فدر دولات کی کرد و منصور شطر می دفاغا میا ده می داشت می دولات که دولات کاب دولات کاب داران افاعند دا برا داران افاعند دا برای می داخت داران افاعند دا برا داران افاعد داران افاعد داران داران افاعد داران داران داران داران داران افاعد داران داران داران افاعد داران دارا

د بمن فال كرنواب دا به شهادت دسا شهر الف خان بن ابرائيم خان بن ابرائيم خان بن ابرائيم خان بن ابرائيم خان بن ا محترفان بي است محترفال مدار كارعبد الكريم مبائد خدكو دبود - ووا دُوخان بي كربا البرالام المست بحرن بخر خان است جون محترفان است جون محترفان است جون محترفان است جون محترفان در بر تفویض یا فت و دارى دکون در بر تفویض یا فت و نیابت به واؤد خان پنی مرحمت شد- داور خان برا درخودابرا بهیم خان دا نیابت حبدراً با ومقر کرد-و پیون حیدر قلی خان در اوائل عصر محرفرخ سببردیان دکن شد ابرا بهیم خان دا به فوجدا دی کرنول ما مورساخت - از ان وفت کرنول در دست اولاد ابرا بهیم خان است -

وحسین دوست خان عن چندا به به تیخ انتقام مذبور شدوسش بنوک نیزه رسیده - تفسیراین مقال آنکه محمد علی خان بسیرا نور الدین خان گوباموی بعد شده در تبدی خان گرفید می طرفه پرجم دا یات نواب نظام الدوله عرصهٔ ارکات دامع آساخت محرعلی خان آمره دولت طازمت در با نت و بخطا پدری طب گشت و بهرانها دت نواب نظام الدوله بناه به خلعه ترجن بل برد - دری طب گشت و بهرانها دت نواب نظام الدوله بناه به خلعه ترجن بل برد - دری وقت دیاست ارکاث برخن داکه در بهبیری نشسته بودعا نگرشد و جهای جاعهٔ نصادای فرانسین که برنواب نظام الدوله شخون آور ده بودندی براه گرفت بافور الدین خان انگریسک در به بان بافوی دیگر برسرنز چنایلی رفت - افور الدین خان خوج خود و ترکیبان انگریسک در باند و به تنسین افرالدین خان غالب آمد و جهندا زنده دستگرشد و خوهٔ شعبان سه خس دستین افرالدین خان غالب آمد و جهندا زنده دستگرشد و خوهٔ شعبان سه خس دستین دام در برنواب بدری طب گشت -

وماً نهٔ والف (۱۱۹۵) چندرا را مذبوح ساختندوسرش را برنوک نیزه کرده نشه پرنودند و پیجنبن سرداران فرانسیس با نوم خود هزار و نکیصد فرنگی سعنید پوست و لابیت راسوا فرقهٔ کاروی زنده دستگیرشدند

(۱۸۱) نعرف والورفال

نام اصلی او مخرفتهم است وطن اسلانش سیالکون از توابع لا بهورمیرعبدالعروبر سدد لا ورخان نوکرشا بزا ده و ارانشکوه بود- بعد بریم
خوردن داراشکوه و آرائیش یافتن اور نگ دارائی به خلدم کان درسلک نوکران
خلام کانی انخراط یافت و رقته رفته مجنصب دو بزاری و خطاب و لا و رخان انتیا

میر مینعم اونترعنایت الله شال کشمیری که از امراء عالمگیری است ازدوای یافت و درجد شاه عالم خطاب بدر مخاطب کشت

د چون صوبه داری دگری در برایت طوس محدثری سیر به نواب ناماملک مقرد کردید و لاورخان در روافت اورخت به دیار د کری کشید-

دیون امیرالامرا سیدهمسیری علی نمال را بیته مکومت دکن اثرا خسنه ولا در خان را فومیداری را دیکور از قراراجی بچایو رثفولیش تمود

وبعدزوال دولي سادات بارم واستقرارنواب نظام الملك درمالك

Charleting and the day of the control of

كن بانواب بسرى برُد و بمزيد فربت واحرام اختصاص دانشت-ودرسينسع وثلثين ومأنة والف (١١٣٩) ببسرائبتان بقاحرا ميدوبرطبق وصبيت درياى فرمرشدخود مدفون كردبير-نام مرشير اوشاه ابرائهم است- فرشر فيش درون صارر وضه مناه بريان الدين غرب ترب وبوار حصار واقع شده محوط مختفرے ومسجب سنكيث وارد-د لا ورخال اقسام شعر خوب می گوید و مضامین مرغوب می بند د- دیوانش مر است این بواقبت از ان معدن استخراج می شود م بسکدی داردهیا در بیرده محبوب مرا دیدهٔ بیگان داند مهر مکنوب مرا مر كان مم بنايد د لدار بي نقاب ست كي خواب ميتوان كرد درهاندا فتأب في بروى تواز نظرم نورسے رود ابن تبرب كمان چن فدر دورى رود به محفلے کہ بیک در دصد دوا بخشند جبری شود دل مارا اگر بما بخشند ى نىد دست بىلد دل سامرا نست عكن كروى أود مع قواب مرا

بی ابر دی تواز نظرم نورسف رو د ابن بیر بی کمان چه قدر دوری دود بیشند بیست مکن کربر دو ابخشند بیری شود دل ما را اگر مما بخشند بیست مکن کربر دی تو در بیر بیر از در سفر چه قدر داده فنا بهموار است شیشته ماعت بود آبیده و دنیا و دبین کردگی آباد کرد د دیگر سه و بران شود شیشته ماعت بود آبیده و دنیا و دبین کردگی آباد کرد د دیگر سه و بران شود بر شرک د دنیا فردن شد و بال شود بر شرک د دنیا فرد دنیا فرد د در بال شود بر مرک اسان نشد د دنیا فرد در بال بر سرک اسان نشد د در بال شاری از بر برای کرد د د فرد د در بال در در بال در در در بال بر برای شود د فرد در بال در برای در بال در برای در بال د

G. G. G. J. G. (NG)

فاصل متازلود و تحق محى نواز شاكردر شيد محرله اوارام بحماس

نمیری است در شاهجمان آبادبسری برد- و درسندنسع ونلتین و مأته و الف (۱۱۳۹) بمانيمسنى اولبريزگرديد-مورخى تارتخ وفاتش اين معراع برآوردكه " گنج معنی بو د کرد دا فلاک در زیر زمین"

شعليما وازش جنين مي بالر

بهرحالت كرى بينى زعبيب مركشى بإكم بحولاي باده كردرعالم أبم مان خاكم نهان كرداست ميادس ازراونسوك زي چون في عشق بيجي ن دا مها دروان فال

(۸۸) گرامی میزراگرای شمیری

خلف وشاگردم برزاعبدالغنی قبول کشمیری- رعناطرز نوش مقالان است و كلاه كوشيشكن نازك خيالان- درشا بهمان آبا د قلندران ي كورانيد- وبكد شراب نا زه گوئی ده عنارای رسانید

وفانشش درسندست وخمسین ومأنهٔ والف (۱۱۵۷) و انع شد- تاریخ گویځ

سال وفائش ورين مراع ضبطى كنده

" 200 10 W. W. 1) & C. 131"

طوى تاطفى راچنين دركويان ى أورد م

غن عن المران كرون بي المنطب المناس المناس المنطبي المنطبي المنطبي المنطب اَيْجَانُ عَيْ لَدُونُ يُ لَدُونُ يُ لَدُونُ عَلَى لَدُونُ عَلَى لَا سُوْخُ عَادِرُجُم وَعَلَى لَا سُوخُ

of Children English (ng)

الْ فَوْ اء شَعِ است مَنْ أَمْمَ النِّ رَكْنِين وهمد انْ التي ولنشين - از ومنت

كدة دنيارم- دور برو توكل ثبات قدم داشق

ومرید شاه گل متخلص به وَصَرت بن شیخ محرسعید بن شیخ احد مجد دسه زندی بود قد کس الله کاکس کی کردنست کشت الله کاکس کی که به باین مناسبت گلشت تخلص می کردنست بر نه بر برین العوام محابی رضی الله تعالی عند هے بیوند دو اسلام خا
کر به وزارت بعض سلاطین گجرات و استیلای اکبر میا دشناه یکی از اسلاف اواز
مجرات به دار السرور بر بان بورنقل کرد- شیخ سعد الله از بر بان بور بر آمده
رص اقامت به دار الخلاف شا بیجهان آباد افلند- و به از اده سیاحت بهم برخی
ووطن اجداد بین احد آباد و ددیگر بلا در اسیر کرده به نشاه جهان آباد برگشت
ووطن اجداد بین احد آباد و دریگر بلا در اسیر کرده به نشاه جهان آباد برگشت

دَيِرَان بِيرِضْ فامت دار دوشْا پرسخن را با بن رعنائی برکرسی می نشاند مه بجن خویش نگرسی می نشاند ست بخش خویش نگرسی می این است میشند تریش نشاخ شهید ترفیخ "نفافل کشید شت جائم زرست برد غزالان دیدشت

منوحه روفئه رضوان شد-

المالية ا - الله (٩٠)

ازنژاد قوم برلاس است-اسلاف او درنصبه فوشاب ازاعال لا مور توطن داشته اند- پیرش اله پارهال به صوبه داری لا مورونتنژ و ملنال رسیه واخرسالها به فرمبداری غوبیشن شاعت کرد-

ا جربارخان درا دا فرعد فلدمكان صور دارتند شد-بكتاى المالى بد ومجع ننوان ففائل - نعلوط در نهايت جودت من نكاشت و تصوير دركال تفلى ى كشيد دا قشام شعر بقدرت ى كفت - درسن تسعیمشروماً نه والف (۱۱۱۹) وارد کیمگرشد- و باعلامهٔ مرحم میر عبرالجلبل ملگرامی صحبت مغنقدانه داشت - ونسخه کلام الله بخط نسنج از تخریر نجود بطرات با دگارتسبیمنود - و امروز موجد داست -

نكارتد واوراق وقت معاودت ارسفر سنده به مليان رسيده استاع في كه احديا رخال ببيت وسيرم جا دى الاولى سنسع واربعين ومأنذ والف (عمرار) درفصیر توشاب ملوت نشین تراب گردید- و بدا سندعات مهربان قطعة تاريخي درسك نظركشيدم وبك عدد زياده را بحس تعميه برآ وردم خان والارتبرا حريار خان زات او آئينهٔ خلق عظيم در فنون نصل بیتای زمان زادهٔ انکار او در بینیم كرد از معمورة كيتي سفر مائم او ساخت دلها را دونيم یونکر کتا رفت شک تا ریخ او جای ایمر بار خان بزم بیم شنوی متعدد دار دمشل "كدستاس" و الشرا شوب " وغير د لك وتقطيطا قل مكن لاجورى الحدمار خال منافشكر وكمكن تخلص الم من است تخلص مرالمن والإيد كذاشنه- احد بارغال كفت بكتا نشدى ملك روناشيم وقرار دادكه يا بمغرب لحري كشم- بركه وبيكويد فلص ازوباشد مان مذكورز مان ومكافي من ويهي من حب طبعان لاجور دافرايم أورد وغول كر طح كرده بود برياران عرض كردوصداى آفرون وتحسين ازبرها نب بلندنشد مجرواقل مرسكوت برلب نده برجند يا ران تكليف كروند - غول فود را دول افته در بال نیاورد - ا عمیار فال محفری درست کردویم و د شخط - 11 1 Son & costio

しいきりんかんでいいからのとみをのかいらいらいいしんいいん

فرين لاجوري اين سبيت دستخط كردك كه احديارخان يكتا سنت كتا برین معنی گو اہمیم آفرین ما و دیگرے این مصراع شبت مورے "كوبر كتاست احديار فان" این جندست ازان غول طرسے است م تأخطش طرح جمائكيري كاؤسى ركنبت لشكرزنك حوروى بسرروسي رنخبت مامىرىكىننود جارة گران سروروان فاك شنرجبره ورراه فارسي رخب سرمه آلودنگایی که بیادم آمر کیسرشکشنفتی از فره ام طوسی رخیت بردر بنبکده از تالهٔ زارم نا قو س بمزين اشك نندو دربرنا قوسي ركنت شمع از اشكرشش بوفلمون سونت ببزم جائ كمش بممر فاكسنر طاؤسي ركنت اربكيمرابا نرغم عشق نو داعم جون كاغنراتش زده بكستنهر مراعم چېرسی از سروسامان من عراسیت جون کاکل سیسینجنی بربینیان روز گارم خانه برد دهم (6)/2 (5° (9) ارْ شعراء راست اندلیشه- واطباء عذاقت بیشه است- اصلنس عرب بود- درارا نشوونا بإفتة- آخر سرے برم بركشير - و درسركار كار اعظم شاه بن خليد مكان بعنوا

طباب توکرشد- و درجهد شاه عالم به اع واز واحرًا م بسری برد و در زمان محرفرت سیر نظاب جگیم المهالک سرمانیدی یافت - و درعه هجرشاه احرام بلیت النارست و بعد ا دای مناسک بدرگاه خلافت معاودت مخود- و مخصب جهار براری سرافتهار بفلک بیماری رسانید-

النَّاعُ النَّاوَهُ إِلَى مِعْلِوعَهُ إِلَى السَّامِ اللَّهِ مِنْ السَّامُ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ

و فاتش در نشا ا بجمال آیا د ماه زی انجیمسه نسع واربعین وماً نه والف (۱۱۲۹ الفاق أفناد - عررسطور كوبيت ب نظر زما من سنج منسين گوی معنی زنکنه سنیان برد سال نابيخ گفت - شهرت مرم د لا تق از برای رحلیت او منتخبه ازدبوانش منظريم بيدوازا نجابتح بير درآ مره ک برای مطلب دل را منورسافتیم مالوج الشداين أعيثه رابير دافلتم فلك كرواكز ارد مكيفس أرام ميخواكم شمن شرقفنادار وفي نام عدة الم رفت وركشت سراسم كرونيا تناسنا المرنانشك درسية المانكات ای کی برکوی توجدا از وطع کرد من خارتو بودم كربرون ازجمنم كرد الع الزاد وفيت روزعا لم بكذرو يكنش وراغبيت ان كاين م المندد مرازلفت زدام آزاد خوابد كردع دائم ولى بعدا زرائي يادخوا بدكردى دائم مفلسی ی آوردازیا درستی صافت برکیا دیدی آخر کرد بسیاری کمی فابگران مردم بیدارگرد مارا بمرق عزيزان بشياركرد مارا स्टिशियीत् हिल्ला हो در شاست نقر قلب و درارم فرصت Frais frassain بانى دارورعالم بالست تؤائل فردوزم فكسته لم فاكم الكرى فالبيت ريزة مينادارم ins is Lat it is a ship. این فوم نیشند زاین زیاد کم نْ كَمُ ارْجِنَا ظَالَم كَسِي را دِسْتُكْيرِي كُنْ USK-1801 JEL 1945 دوسترى دام ازفود دشميان فيش تطرؤمن كرج كوبرشدزسي روزگار كارآسان فت شدازمند بإران مرا بركراديم ازي طائفة أزاري د ال وواحة الطاست العليم في وروا

ای کری گوئی که از صحبت گریزانی چرا دربساطی عرضا گنج کردنی کم ما نده است بخیر طلم توفع مدار از ظالم که نخل شعله اگر باری دبرین راست کدام واسط برواند را به شمع رساند برای مردم کم گشته خضر را ه که دبید

راد أنابت مير في الدابادي

ازاحفادمير ضمياء الدين سبين خاطب براسلام خان نوستى سفيدونى شخلص به والا است كراز امراء دركاه خلرمكان بود-

میرهی افضل ثابت آسان والافطرنی و سبیار سیم رمیند فکرتی است بیا بیری فضیلت درسی محکم داشت و در زشعرگوئی و شعر نهی و محاوره دانی فرس استاد ب نظیر و سلم صاحب کمالان شهر و پلی می زلید ب بیندگاه در اُردوی پا دشاهی تبلاش منصب و چاگیرسلسله طالع چذبا نید آخر پای سمی در دامن قناعت کشید و در دارالخاشی شناه چمان آبا د منقطعان بسرے برد

ودوازدیم شهررسی الاول منفسین و کات والف (۱۵۰) رخت زندگانی برسبت - ودرشاه جمال آیا د مرفون گردید -

جمیع اقدام شعراستادانه ی گویبخصوص در قصیده شانی بلنددارد- دارانش مادی انواع سخن است وروفت گریر-نسخ عبرنطی برست افتاد- و پیشفت تمام این ابیات عاصل شده

اتانای داندگردهران عنی را ناخ گادشت در زیر زندان عنی را مرد برد برد نخدان عنی را مرد برد برد نخدان عنی را مرد برد برد نخد من مرد برد ان براغ نو ام مرک شمح کر برد ان براغ نو ام بند در نیب بین تو بر و د نیاز را برد ناز را برد ناز را

صدبار گرنوانی ما نندنبض حبتن صوريتكي يذبر داز دسبة خلق رسنن تاجند بالمكسنن بريال رشندست صيادن مرقات شوق طبيد مم كشنت كانة ذانستم بغير فانه فويش شرم برنك بجين سنك أشاذوني غنى دراتش سوزان بميشهرون هام عذاب ی کنشدار میهادی خروانو خونین مشمع افروخة راكس نفرونند ثابت داغم وكرمي بإزار ندارم جد كنم این تیر خاکی نگره نشر مکین او مى جويد ازمزار شهيدان نشان ما درچلوه معشوق شود کم ا شر ما چون ما بی تصویر کردر آب بفند الميح كردى كربلندا زافر قافله شد دادبرباردتنا رضتى باران مارا خواب ديديم كرأئيدمعارض ننوشد مىكنرصورت اين وا قوجران مارا شيخ ن فورده كل را زيند دركم أبروغافل زفكرسيم وزر دار دمرا يافتح از سلام مردم بهند سراری اود آستایها چانم بازاماجن ثورندي سيت بيكل ناخي شيرات عامة كات تذرابى بارك ي كر قوردة مان عزز خورده كراك بركى دار تدداز كانون بجنر كافرام داشت في ازام ديه الله الديد الوكاش بندوسال مام جن المرابع الم no Ensight dish تعلين عاطرش ومورد كذكر com ob by fraction com of interior seles برماستكرليند في وعوسك في الكنشية شمادت بدالله صين 3 July 3 2 2 2 1 (94) انسادات ساكريت ماعال العور است مردى آزاد شرب وتن الز نوش صحبت بود- و درشهر خود فلندرا مند گذرانید - و بهنگام بر سخنوری گرم می داشت ن عرب درازیافت - گوبیند در منتهای عشره خامسه بعد مانند و الف (۱۱۰۰) مرحل فرندگا طے کرد-

فقردرسنسیع واربعین و ماننه والف (۱۱۲۷) از سفرسنده معا و دت منود-وعبور برسر لا بهور اُفتا د- وران ایام عزیزی از سبالکوت از اصحبت او امر و خبر قدوم فقیر شدنده رسم زیادت بجا آور د- و برخی از اشعا دمیرره آورد و فقیر ساخت از ان جمله است ب

رو دوسل از بیم جران قوام گربان گرشت آه عید آمریس از عری و دربا ران گزشت جسان آموخت برجانه برفت کسستن خطفی آن شکار افکن نمی داند کمر بستن اگر ماجی نیازی بست ماجت نیست تعمیری ستون دستف درویشان بهست و ماباشد

(۹۲) آفرين - فقيرالله لا يوري

معرفت " بخط خوش بطريق باد كانسليم نقير منود - عنوانش اين است ب ای مُنتی بر وضوے کرید صبح شد صبح خاز توصید صبح لينى كرظهورش بمدما ست منشن جميف سؤر ويورشدر واست وبوان آفزين شخلير قصائد وغزلبات و ويكرجنس شعر نبظر در آمر- وابن جند مببت قرا گرفتهٔ شدسه فلك داشبوة عاجز كشي زيروز بر دار د استم ميزمير دستان مروسكش را خطر دار د نفيب نالصدائى كه اشك مجرا في است شبه سیاه تفافل فی صف آرائی است منوزاول درس كناب رعنائى است بخزعين أذ نوشق جلوه برائي است بىنورى بىنىم نوش تو بوى شىر دىر منوز تعل لبن فاقل ازمسيحائي است بنوزسروفدن كرم كرد اغوش است بهنوزلعل شكرفا درأستين فافى است بنور دامن سنة رضح ياكثر است مِنْوْزِياه تِوْ الْمِنْ زُدِاعْ رسواتْ است بهارسن شرا آفوس تماشائي است انهال مرودفاتا په بارسته بندد إينيناب وطائف مكذرا ذشكبين مخاجان نداري قوت وسيت كرم وسيت دعا بكشا مس رادر افطراب ارد شکره عجمیشی شى ئىلادى دانشونى بردانها ك أفت إد در تا نواني فود كا الودى عروج نفاخ نازك در يغل دارد "منزل ما واغدل افادكان الغيباشدوة شركتف إين مني مرا از قرعة كرسالها ع المال المال المال المالية الموادية نشكى بسيار دارد أكرمايي خورده است چنانگرطفل پدر را ،نخده زیر کند sent linear of the day Lide Uno Wast & Big 3/ قباي بينيد برنن ي در د مرعي كه كالل شار مردى محكوم ناوال كرنفو و سور رسيت ي ين الدار طفلان كم الشار طفلان كم الشار + Company of the state of the s 2136 49, 2 9 2316 3 81.

باميد مخفق مع برستم بر مزقد را ازين وبرانها شايد رسم روزي بعوري

(9a) (80) (9a)

ر تنهیر براء مهار درا ول د آخرونون و باء موصده و یای نخنانی بروزن نرنجیر قصبه ایست با نزده کردی از لکمنو

سلساء نسب سیرحیقر به سید نعمت التد ول می بیوندد- و سیدر محمو د مای التد ول می بیوندد- و سیدر محمو د مای الخرین الشریفین کری از اجدا دا وست سوا د می در ابیر نو قدوم خودروشن ساخت- و در نصبه ما لیسر از مضافات آگره متوطن گردید و یکی از احفاد سید محمود تبقرسی در موضع رنه میر لور دا دو شد و رحل افامت افکند

سیر حیفر در عشیرهٔ شیوخ عثان بلگرام کدخدا شد-سید بیک نژاد صوفی سز بور- دور توحید مذاتی عالی داشت - مدتها سیدالعارفین میرلطف الله بلگرامی قتی مرهٔ راخد مت کرد و فیضها فراهم اور د- اکثراند رئیمیر لور بدادالسلام بلگرام کیمار نمزل است برای ادر اک صحبت سیدالعارفیمی قدس سره م رسیدو غیری ایمراد از بهشت محفل اقدس مے جید-

و در عدشاه عالم به مثماه جهال آیا د تشریف برُد و چندی بسیران هر جاح پرداخت و با صاحب طبعان آنها سیام پر ژر اعبد انها در بهدل رحمدالله. تعالی صحت داشت -

درادا خرعرسالها دربلدهٔ لکھنو رشت بدارالامن انزواو توکل کشید و رض عرابطول شق قناعوش گزراشد مردم بسیار با وگرویده او دندوازروی اعتقادِ صادق فدست ، کاست آوردند-

فقرد آن مروم با عرفيت مفرط دانشنم و دوام مجلس محبت سه آراننيم

ملاقات آخراین است که در تاریخ بنژدیم دی الحجسب ننمان و اربعین و ما نه و الف الف (۱۱۳۸) عبورفق پر ککوه و مزول در ککر ایشیان انفاق افتاد-آن روز در ابخ جمع صاحب طبعان بود منتل شیخ عبدا لرضا سنین اصفها نی و آفا عبد العالی شیخ عبدا لرضا سنین اصفها نی و آفا عبد العالی شیخ بیدا لوثا در ایر آبادی از آخر دوز تا نیم شبه می و میر زا داؤد اکبر آبادی از آخر دوز تا نیم شبه می در گری گرشت -

سبیر تکننه سخ تن آگاه کرد آبینگ بزم سبوے اللہ تاریخ او شود بیدا وثنت "کرار جعفر روسے اللہ تاریخ او شود بیدا

وبوان مخفری دارد این چند سیت از انجابفلم ی آبد م

سيرنزول دات بانسان رسيدو ما ند چون دي آسمان كرب فرآن رسيد و ما ند فيست ارام مرون كرقيامت باقى است المنت المنافرة والمنتواف المنتالة المستنا كندكردن كشى ازدانه كمقسمت كيوتررا المنفل ي كاداروا فنفنا بشرور را المجانية في الماكرول العامدارى ول يت رواور و المرور في المراد المراكب المروم يرفاه أوكنه جذي من است برمولي لاس فروياني درسالل وكرير را 11 1/2° U1 11 19 00 18 5 18 3 18 3 il il il Social si il silli it it it rad bracket enight صاحبول الشكره وعرف وصوكم المراسات والعاسوبالقطم شعريدواد اعظم است عرفم زفود تزاود چون خامع فرنگی مك دو سياه لروهم الرمدويد سوا وسي كشده جان حراز كردكاروال ساست del des by lot plat agree with

(۹۲) أميد قرالياش خال بهدا في

تام اصلی اوممیر زاممیر رضاست - درعنفوان جوانی از بصدان براصفهان آمر و بامیر زاطا بروحی رنسبت مد درست کرد

و در عبد محله مرکان به مهند وستان رسید و بعطائ صبی انتیاز ندیرفت و درعبرشاه عالم بخطاب قرولباش خان سرفرا زگر دید- و در زمان محد معز الدین تنقريب خديث بددار السرور برمان لورآ مد- ودرايام ايالت اميرالامرام مسين على فال از فد مت كه در بريان لورداشت معرول شده برنجسته بنياد رسید و بددار زعگی احشام کرنا گک مامورگر دید- و با بن تقریب به ار کات رفت وابعه چندگاه رفافت مهارزخان ناهم حبدر آبا و اختیار کرد وروزجگ بامهارد فا ماغر بود- بعد كشنة شدل مها در فال ورقيدتواب أصف عاه أفنا د- وغراك طح کرده بخاب نواب ارسال داشت- نواب شفقت فرمود- «برمز بدعناین و . كالى جاكر مرب برحرات كذانت - وحراست قلعه مي مرك از نوالع كرناتك كه الماس از سواحل دریای كشنا برأ وروه در انجا درست سے سا ژند تفویض فرمیز قولاش عال بديندي خصت مين شريفي كرفت وبيت بارت مراجعت نود وأب أصف ماه برستورساني مورد الطاف ساخت ويون نواب أصفياه ويستمين وأخوالف (١١٥٠) مفسط بشرقز لماش فان در کاب تواب بشائح ال آما در دفت و در سفر مجو بال ملتزم د کاب تواب بود-دربن سفرفقیرا با قزّلهاش خال کربرغرد انفاق اُ فناد خوش خلن آگهیں محيت لودومه منى مندى اوصف والبت نرالودل توب ى دائست وى السندوى المست دیون نواب آصف یاه از نفریجو یالی بردار اندا دشا بجال آیاد

معاودت فرمود فرز لبانش خال بهمراه رفت والزان وقت در وارا لخلافه بإر افامت كشاه و درست نتسع دخسین و مأنهٔ والف (۹ ۱۱۵) در انجاجهان فا نی را و داع نمود محرر اوراق گویدسه

خان سخن گستر سحر آفرین درختِ سفربست ازبن خاکدان سالِ وفاتش دلِ نالان من يافته-جان داره قزلباش فان الومنقول است كروزي بش دوالفقارخان بن اسدخان وزير شكايت از وست روز گار کردم و دوالفقارخان درجواب گفت دنیا را بامید غور ده اند گفتی پس جبرا الواسام الماص المن المنافع الماريد

اس جنديبين انديوانش نقل أفتاده

وكرجروفت ورناك است باعلى مروس نا نرسرگ است با على مد روش نودبيش تو يون شي سوز من يكشب اكر تو بم بنشيبي بروز من نوشا وَثْنَى كَدَى بِالبِيرِا نُهِ جِانَانِ بِرِو دُوثُم بِرَبْكِ مَاهِ نُوبِسِرْتُمَام بِرِي كَشْتَ ٱغوشَم گشت روگردان زیس ایادی از دیرانه ام چون کمان علقه بیرون شدد رون خام ام شنيم كلفة دارى نصيب وشمنان باشد ا ضائاكرده المديهة يراالدوستان باشد يشمن روست باس سرراني باريا محفتم منی دا ایمچینی باشی نومیخوای چنال تبا 1 16 200 July 25 S 318 Ku! كليدروزي استاد فقل ترقفل است boomer of the fair ير أد مرث چرا عكره

768 C. F. 1. (94)

عَلَىٰ العَدِيُ فَي حَلِي و وَحْزِزادهُ فَيْ عَمِرا فَعْلِ الدَّا بِادى است قدسٌ اسراد بها فحت اوال این دونیرادی کال برساعت قرطاس برتوم انداندوسواد

لتاب را برلوامع انوار بركات معموري سازد-

شيخ محد افضل اله آبادي ورس سرؤ سرطفة خلفا معترت ميرسيد حجر كاليوى است قدس الندانسرار بها-مهرسپېرولايت د کوکب دري اوج ېدايت بو د ونضت کل صورى ومعنوى فراجم داشنت نيسبش برسيد ناعباس عم البني صلى الله على يستم منتهى ميشور وغيربى الخلفاست

ولادت اوشب دیم رسیج الاول سنز ثمان وثلثین و الف (۱۰۳۸) دست دا دودر آغاز حال بطور طلباء بورب دربيف امصار تنقل و نرحل مود ونرد قاصى حجرآصف كدادمتولمنان بعض تربايت الدآبا وبووفضاء يلده يذكورداشت-و انشأكردان ملاعبدالسلام دبوه است ومولانا أورالدين عبقر جنبوري ودبكر فضلا عصرتاند کرد- و در نضائل رسمی شانے عالی مبھر رساند- و در عربسیت و ربیخ ساگلی به سکار ارا دست ميرسيدهم كالبوى قدس سرة فائز كشت وتعمن فبركت محربي فرا وان اندونت وبراجازت وفل فيت مستنجير وبر-

اصل وطن اوسيدبور ازتوالج ڠاذى يوراست براشارهٔ بيردر الد؟ با وكل افامت افكند- وبرتلفين اصحاب ونعليم آداب مشغول كشث حن تعالى نبول فاعن عام عطاكرد وطالبان بسبإرا زفردغ النفاتش جراغ دل برا فروضند

تفهانیف حربی و فارسی و افر دار د از انجله حل مثنوی مولانا روم بین المجمهور Sul Jaking

روزع دبانزد بم دي المحرسندار لي وعشريان ومانة والف (١١٢١١) بعالم على شنافت مرفد منورور الرآيا وبين ائر و تنبرك ده

شیخ مختری المعروف بشیخ خوب الله الداکبادی برا درزادة منبغی وداما د و انتخ تیریکی ىجادەنىشىن نىنىخ محرانىشىل اسىنە قەيس اللەاسىرا رجا بجرموان علوم ئىرلىدىنە وطرىفىزنە

بود- وجوابرسيراب در دامن دربوزه گران كوجيه طلب مي رئيت

درسن دوازده سالگی شال استعدادش بربیب عمر بزرگوادنشوه نمایافت- واز بحث حال کا فید ابن حاجب حالش برگردید و تاشتهای تحصیل از خدمت نیخ استفاد منود- و مدرتها مدادرج سلوک در نور دید- و بشر فه کمال و تکمیل عودج فرمود و بخلافت و دا ما دی تضریح شنج اختصاص بافت - و لیدار نجال شنج باستحقان نایک مناب گشت و قبولی عظیم یافت و خارق عادات بسیارسرز دوکتب و رسهٔ مل کنیرو تصنیف کردد و شنه شکلات علیم ظاهر و باطن شاف بایند داشت مکتوبات ایشان در چهار میلدیر افال سن مشکلات علیم ظاهر و باطن شاف بایند داشت مکتوبات ایشان در چهار میلدیر افال سن

شب دونشند با زدیم بادی الاولی سندار ایج دار ایمین دماً نتر و الف (۱۱۴) در جواریمت آسور و آیتر کریمی " گفترگی که نازیخ است مرتور طهرور بهیلوی تیر پیچنج محیرافشسل تدس الله اسرار بها

اسلین طیبی است مراحی مفات رفید و منافیه سند اساس کم مداری علیا فیاس نتی دلایت کری میزان عدل نقلیات بهای تقد عقلیات مشرع بدریت کیال داشت و پیشت شی بل شعاس فرایت می گماشت بسیار کشا ده دست شکفته بشیانی بوده نوری فیره کے ساخت دیگان و بگان را به اصال بدر انج ا فراخت آن او وقات درسفر کزرانید در جی اسفاری می گیشرا زاین ایسیل به او سے

بریاست شی از ماکولات و طبوسات نیزیم می گرفت و دا دای کر مام رفتا را لماگی

المراكزة الأرات الماسكة بوافت

از فرقه ای شور تزری داله ای در در کالی فورخ محیطام از تورد و کتی تعمیل مزند کرد از در معدد احتادی شست و در مفری از کشت مدین از مولانا و استانهٔ تا نتینی محد حیات مدنی قدیس سره سند مور جو برفهم و د کای

اوازبس عالى أفتاده بودودر منفد مات غامضه على بسرعت تمامتري رسيد-

جدا مجدش شنخ محدانضل اورا درصغرین مربدسا نفت و تربیت حواله شنخ محرکیجیی ردید مشار البه درنظل بدرمزرگواد نزیببنها یا فت و مجا زوم خص گردید و بعد ارتخال

والدهاجد مانشين كشت -

ور من الدفع و اربعین د باند والف (۱۳۴۱) د الدفعیر بانداب مبارداللک سرماندخان نونی ناظم موب اله آیا و دار دابن شهر شد- و فرزندان و قبائل را از

مِلْكُوام دران مقام طلببير- ديا ابل ببيت نقبر دا بل ببيت شيخ ميرانضل قدس سره أنحاً وارتباط بدرجة كمال شد- وجون محررا ورا تن درسسة سبع و اربعين د مأنه والقب

(١١٨١) از كشورسنده معاودت منود و در نشا ، عجما ان آبا و خرا تاست ابل بيت

غود به اله آپادشنیده راست از اکبر آپاد به اله آپاد نشانت بااع و ه کرام دلستگی تمام بهم رسیدوایام افامت آن بلده به مجالست دموانست این اکا بر بحظ و افرگذ-

دالحال آن عمود جي بيادي آيدوناخي صرتي بردل ي زند-

وعده جمت بای باین اعره انوت طریقیت است کرسلسله جانبین مجفرت سید محکالیوی قدس سر فنصل ی شود - و با شخ محد فا فری دیگرفتم شد که علم خذ در مدینی منوره از یک استا دسند کرد می ایشی محریات السندی

الدفي قدسرة

نوزیم می است اسی و این دالف دا اه ۱۱ این بیمره ده دادل شد

مشالاً البددرجده تشریف داشت وجرمقدم نقبرا زمردم جهانری که روروز پیش آن جهاز ما اسبده بود استهاع یافته برلب در پاچشم در راه انتظار داشت بهجرد نزول انتشان به آغوش ملاقات شدیم طرفه سروری دست دا د و کلفتهای غربت به بهار خرب انتسال سفر برلست از چره بانفاق بمگر رسیدیم و دیدهٔ نباز براً ستان رب العرب شالی شانه مالبدیم-

مشارگالید (شیخ محرفاخر) درا دائل سنداحدی وخمسین دیا ته والف (۱۵ ۱۱) برجهازی کدراتم الحروف رفته بودمها و دت بمود و بوطن ما لوف برگشت و درسندالها وخمسین دیان و الف (۱۲ ۱۵ ۱۱) کرین تانی داعیهٔ حربین شریفین محمر ساخت و درست کوی از اله آبا د بربست

ودر بن سفر سیر غلام حسن برادراعیانی فقر برفاقت شیخ ارادهٔ حربین فیزین ارد بین فیزین این از مین فیزین از بین ارد بین از بین بین از بین

العليد وسلم گفتم وانيداين بكارم أيد-بازگفتن وب شدا بخرند ويرسيدندا مروز وكدام روزاست گفتم بنجشند متنسم شدند- فالباً بياد صرييخ كه درفنسل موت روز مجعه وسب "كن واددنشده درتبسم آ مرند- والاكدام وننت بستم بود- باز گفتندمن نما زعفرنخوانده ام مرا واليمما زير- بنتيم منا زعصر برنشك فلطيده خواندند وبرستورمغرب وحشا- تمام شب بيميش البيان نشسة بودم كليص فواندند- ودميان حرفيهم ي گفتند- يك يك رفقارا طلبيده "استعفاكردندوكليخوا نان شبرا بأخررسانيد اربر كزا لزجزع ازابيشان ظابرنشار دری گفتند برگزانژ در دمعلوم منے شود- مزاجی کرسابات داشتم دارم این چگورد زخم است «كه نزے از شدت مسكرات ما اين زخم جگر دوز نبيست - وقت صبح كه مرنما زبرخاستم ايشا "راآشنا منافتم- بعدا زنماز رييم انتقال رُوح شده است اتَّا يللهِ وَ إِنَّا النيرِسَ اجعُونَ سوروشئىكىشى غىسل داده وىكفين منوده ومنا رخوانده بدر ياسبردىم- باوجودانكه أب ساكن بود "وبهواغيم تتحرك - جندء ايشان يون تير ازجهاز دور تررفت - تابدن مبارك ايشان برجهاز ^{در} پود وَجُهر جها زُچا سِب کَرِّمعْظ که بود- بعد از ان فینم جها ز را نا بعض گرد پرنر شخصه شد ن میرخانس در روز پخیننبه و انقطاع نفس روز جمعه سلخ محرم سنخمس وخمسین و ماً ته والف (۵۵ ۱۱) " انتهى الكتوب ملخصا-

مرزائ يت الله بالمان تفاصدراى اين مواع تادي يافت

Chimpholis of the silver

دخردگلات شراد که از آنشکدهٔ دل بردن مخدم ریای ارتفسیم سند شورم بردند بازدی مراشکت زورم بردند داغ است دم کردنت نور بهرم نام بگذاشتند و نورم بردند

انظهرداین سانخشگرف عرت دست دا دونرانی المین مشابره انناد که بختی از لهرداین ساخت در بختی ایروی تفتا صد براد نادک

ببدى نتوانداند اخت ببرا درشهيد باسامان طرلني وفراوان رفيتي جاده بهما شهرو بنده نن تنها بي زا دوراحله ا زوطن مالوف مسرب حواز دنيرنگي قدرت تماشا بايدكرد كهطوفان حوادث خاك اورا بريادننا داد- وبدر قدعنايت سرمدي مبنده را دراعوش امن دامان مبهنزل مقصو درسانبده بدستند بإزآ وروالج رسدوالمنه برا درشهبيداگرج بمنزل نارسيده نونق لجيء مناشداما درحفيقت جست تزيمنزل رسيدوشا بدمقصو دبروحيا وَثُمْ ورا غُوشُ كَشِيدٍ كُوكِم وَمَنْ يُخْتُرُ نِي مِنْ بَيْتِيم مُسَمَلِحِداً إِلَى اللهِ وَرَمَ مُستولِم تُمَّ يُلْ مِلْكُ الْمُؤْكُ فَقَلْ وَقَعَ آجِدُهُ عَلَى اللهِ

وحرت لسال النسانة الدين مرة فرمايرسه

دست انطلب مدادم ناكادس برآيد ياتن رسد بجانان ياجان زتن برآيد

ودياراهم

بهرخوی که باشد کام خودرا از توی گیرم نرایا دست من با نون من ورکرد ت است. ازین دوصورت اول نصیب ما شد و تانی نصیب شهیدمروم- و اورا رو شبع دیگوظیم ماصل كشف ليني سرخ دولى بجرع شادت كرشرف إين رُسّم ما جع بشرح ندارد القصريبيشادت سيرعلام عس كفارعالب أمندوجا زراباستاع ولين تُرفَدُ بالدري بدوروعال ع عي فاخرابي قدرتر مكروندكر سوار ال حاشية وداده اربى بورت رساميد واشراد اسباب الشان راج مندوق كتب بمرا بتفرف أوروند في في في في انظار بوسم بما درسورت توقف كردودر ماه صفر سند و سيري و ما د و المف (١١٥١) يرج ادعا زم جده تنسب فضايل جاذب تبای شد وبای دیاری است نے چناه در ا اقامت کردورتی المشي مروع المعالم الريد وسيت و دوم إيضال سرست وتمسين و ما دوالف

(۱۱۵۷) یج آس دامل شده م دین سال تی نفدی که آن را دع دی ا

هے گویند۔ دربافت - و درسے نہ تسبع وخمسین و ماتہ والف ر 9 ۱۱۱) یا زبر ہندوستا عطف عنان نمو د- و درجا دی الاولی سال منگوراز نبرر سورت رو ارز بیشتر گردید. برا در فضائل مرتب مبرحر روسف سلم الشرتعالي فلمي نودكه:-« بنتيج محد فاخه وررجب سبنة تسيع وحسين ومآنه والف (٩٥ ١١) به نشاه جمان آبا وتشلف الأوردند وتغيررا ازطا فامت مسرتها حاصل شدولبعض رؤياكم درطاقات ايشان ويده بودم "ولعيدازعقل عيمود بقدرت عن سجانة وتعالى صاوق برامد وميرزا خال حانات ومقطم ازمانات ايشان بسيار مخطوط شدندو بابهم صحبتها كذشت يشتم رمضان سال مذكور منقل مكان بخانة فقبركر ونديشتم مندرخت كوج بريستندو درايمين ماه به أكبراً ما ورسيدند در دبیست وسیوم متوج الها بادشرند انهتی تَتَنَحْ بُكِ سال دراله آيا د ماندودر ماه شوال سنة شين مرماً نه والف (۴۰ ۱۱)از راه برنگاله عازم دریای محیط شد که ازانجا در جها زنشسته سرسی برن کشد- و در عظيم آباد ومرشد آباد وديكرا مصارسرراه حكام ضربتها بتقديم رسابندند- ازبند ہوگی بہارنست ۔ تھا را مسافت چند روز قطح کردہ جو نے ازجا زشکست سهاه جازدردر بإبراي ماندا قرالام مرضع ما تكام كد فنتهاى ديار شرقى عل يا دنشاه منداست ازجها زفروداً مروبه علن موسم برنبكال سهجهار ماه درجانگام گزرانیدازرانی که رفته بود به اله آما د برگشت- درین مرنبه نیز کام سرراه نندور فراوان گذران ند و رساده ور اله آماد مانده تعدیشاه جمال آماد کرد وسيت وتخريضان سنة أفتين دسين ومانه والف (١١٢١) واصل آن غيم ند دبیدی براقامت آنها برداخت دبازهان بهت بزیارت درس شرفیان بر بست - و محض برا را دهٔ ملاقات را تم الحروف اول تصد دگن کرد- وغرهٔ شعبان سندار بع دستين ديان دالف (١١٤١) ازشانها كا آباد رواند شد ويجم

وى الجيسال ندكوربه بريال بوردسيد فلك نانوان بين نومسن ندادكه بروست یکدیگر کهندنمنا براید- بعد محدور در بای خرید ایجاری سرسام اوراعارض شد-ویس ازوصول برباك بوربياري قوت كرفت ويازديم ذى الجردوز كبنسند وقت اشراق سنداريع دستين ومأثة والف (١١٢٨) چان عويزرا درراه بيت الله فداساخت تاريخ تولدا وكه ديرسندع شرين وما ته والف (۱۱۲۰) و اقع شدر منحور شيد. است وتاريخ انتقال" نوال فريشية عرش جبل وجهارسال-درمالت مرض وصيت كردكه ازمشائ بريان بور- يشيخ عبد اللطيف قتر اسمره در کمال تشرع بعدند و برمرقد مبارک ایشان برعتمای ابل زمان برعل منى أيدم ا درجوارا يشاك دنن سازند-موانن وصيت بعل آوردند واحسرتاكداين جنين صاحب كمال ومايام شباب ازين عالم رحلت كردوداغ مفارقت برول باران كذاشك بيم دواد المعراجرخ زيدشكل كرجيس دات الماري المالية المالية قلى يزاما نجانان استك ه بسیارے از کمبراء دین را منٹا ہدہ منو دم بعدازیار دہ ضرالسال پکٹیحض کرعبارت ازشیخ مُرثُک "است وان كاب وسنت دريانتر-منزقرل كرارات المستاكرة " بسا ارباب کمال را برفوردم کن قدر که نزدکشیخ محر فاخر ارزان شدم یی چها ا**نفاق نیفنا**د ينى برزا برملاف وفي توديه لاقات في تحرف فراكش عرسيد سيخ في فاخر ما حب داوان است- اين جندست ازانجا فراكرفت نند ٥ بياغ عاشقى ازميوه وكل نبيت سامات كنم بادام وزكس را فدا المعيشم كريا في المناق المنافية المنا

دارم دلے کربردم تیج سب راه او مز گان چشم یار بود سیرگاه او برسیان برز ده دامان نرکیاے آئی مرحها مر بشكار دل ه ي آئي حُبّ دنیای فرمید خاطر افسرده را گوشمالی ی دبدرویاه سشیر مرده را عیناب د ازع دلم ازچه کلان بین شده ت موررا درخم الفي تو به سند مارس مرااز آمد ورفت نفس روشن شداین معنه كرا قبال جمان دردم زون إدباري كرود ارالنفات شوى يود قدر زن بلت ونيا عربي كرونه ونيا طلب بود کنندگور برستان زیارست زابد کرنبرگنیدوستار ذنده درگوراست أيجوزنك كل عدم بيايم ازبرواز نويش بعدمردن نيز بارم نيست بر دوش كس در کلت ان کر مار نگر تماشا ر بختیم أسمان بكبال برمم خورده طاؤس بود راحی از جار اصول دین خبردار نهٔ المايرو بار باد اخياد نظ

تا بیرو چار بار اخیار نهٔ از چاراصول دین خبردار نهٔ در ملیج تواین جهار عفر با بهم تا بست باعتدال - بیار نهٔ ریاعی ریاعی

گرش به بالا یای تفا نتوان داد از کف سردشته رضانتوان داد در برچی نشد مگوچنین بایست تعلیم ضدائی ، ندر ننوان داد

ALE 2- (91)

برادراعیانی تینی محیکا فرزائر است کسب کمالات از حاشیه محفل والاجد خود تینی محیکی و بر ا در کلان خود رفیع محمر طاهر قدس الشرام بارد بها نمود - و از علمی صوری دستوی بسرهٔ و افراندوشت -

بديزركوارش في محر افعنس ادرا در توردسالى مريد كرنت وبروست

ترمین شیخ مخرکیلی حواله نمود- و معد فوت پدر والا گېربرمسند آباء کرام مربع نشست-وطریقیم انیقهٔ اسلاف را باهمام نمام نگامهبانی فرمود-

فیما بین نقیروا و اخلاص خاصے بود- حیف که در دیعان جوانی آن شجر سیایر انگن ازبا اُفتا دواین حا دنذ ببیست و کیم جا دی الاولی روز چهارشدنبه وقت نمازم تعز سیزندش وستین و ما ته والف (۱۱۹۳) و اقع شدوبا بمین روضه منورهٔ شیخ همرال جدخودش مدنون گردید-

مسودا وراق در الريخ وفات مشاكر البه وشيخ اسدالتدغالب كه وكرش ي

a. 4 J E - 41

آفسلی شخ کامل و نما آب آدمیدند در دیاض ادم اسال تاریخ گفت نمر ده و نا آب آدمیدند در دیاض ادم اسال تاریخ گفت نمر ده و شعر بسرعت نمام می گفت ماحب دیوان آن منای فاطردوشند لاان بهی نخی است چوسیح صافی آئید ام زدم زدن است داید از فارشند لاان بهی نخی است چوسیح صافی آئید ام زدم زدن است داید از فارشند کام کرد چون گلین در ملقه خود را از برائے نام کرد می در او مشهور نز کردد کرصافی نزگذرگر و بیشی آب کو بر دا لیب گذید و انتمار ای بوسه در نم عقیق کندهٔ نام دگرچ کار آید

Who & - Col6 (99)

اسلش از چنوراست میکانش جا ده نشین هی گرا دخارزادهٔ شیخی امراضلی است و برادرخارزادهٔ شیخی امراضلی است برای اشاد علات العمرظ شیر و چنوری بود عالب باشاب افضلین آغاخ داشت جوان معادن استعداد شارید بود میشدرگ خام پخشی دیزدا برنشیز اندیشید میکشود و فنیکه راقم الحروف از دیا رسنده بولایت مندمعاودت منود- منفارن طلوع بلال رمضان المیارک سندسیج واربعین و مانت و الف (۱۱۴۷) داخل اله آیا وگر دبیر- مشالا البداین رباعی گفته ضبافت طبع نوستا دے

چون کردورووسوی من یا رسعید فی الحال مر آدیفلک گنشت بدید ازبسک فرود عشرت از آ مدنش مورمضان برای من شدم می عید اواخرا بام زندگانی بدار الخلاف شاهجهان آبا در آمد بهم ذی القعده سند ملث وشین و ما ته والف (۱۱۲۳) از لیاس حیات مستفار عادی شدو در ان شهر مدفون گردید-

ازا فكاراوست م

دل دیوانهٔ دارم کرها موشی است تقریش برنگ زلف توبان بی صدا افتاده زنجین گذراز کوچهای تنگ کوصاحب دماغال نمی آیدبروی انهامهٔ تقاش تصویرش سیرمهتاب دوچندان کند آرایش حسن سایهٔ دلف برخسار توزلف دگر است پی نیمکراک دیان از یادا بروست برم نیخ تائل رهبرو ملک عدم راجا ده است زیماری نیفندنا بهرجا سرمه را نازم عصای آینوسی دادار دنباله نیشمنش را دور عشر غیار تربیت ما دامن بو نتراب سے خوابه

06622

نام اسلی او میرز الطف الله است پدش مای شکر الله تغریزی از ایران دیاد و ارد میندوستان شدو در بندر سورت طی توطن انداخت -مرنفه قبلی ظال در بندر سورت سنفس و تسعین و الف (۵۹۰۱) متولد شد سال ولا دن آین معرع مشقاد شنود ه دو برسهرسعا دن آمد ماه

بعدا زانکه منبن عرش بسر مریم نیزرسید در فدمت آقا حبیب الله اصفها تی که از فضلاء مقرری و از شاگردان رشید آقا حسین خوانسا ری بو دو در مبدر سورت سکونت داشت بخصیل علوم بر داخت و تقدر خضائلی اکتساب نمود

بعد فوت والدرسبيل نجارت جانب مينكاله رفت نواب شي ع التروله ناظم مبكاله جوبر فابليت او دريا فسرصبيّه خود را در عقد الدواج اودراً ورد- و از حضور سلطاني بمندب عرده وخطاب مرشد فلي ما ك سرافرا زنند وسالها بصوبراري مالك اودلسبه فرق انتياز افراخت

آشراز در تن گردانی روزگار دره خاسازی نوکران خوداز دارالا مار قدیجا شده خود را درنطل نواب آصف حاه ناظم دکن کشیده مدتی با او بسر مُرد - انجام کار درجید راگیا د (دکن) رخت اقامت انداخت - وشانز دیم رمضان سسندار بع دشین و ما ته وا (دکن) منت انداخت زندگانی بیایان رسانبید-

درشور بان حوبی دارد- ومضائن نازه هم باید- دیوان مخور مخط خودش منظر دراً مه وای جند شعرفه اگرفته شد.

کوما فرید تادید از بوش فود افتی ماند میروست در آغوش فود افتی پشت فلک نجاک بساند فرور ما کسار داکند کر سنگ زود ما بسان شیشت ساعت زین کاربیراک بیک ساعت زمین و اسمان دازیرو بالاکن باشد دوجهای قام از ای دافت بیک تر دو خاند پختی شت بیک بیر دو اگردد کردنج کستر دا اکا کشر عقرب دوا گردد زدو تای کی مجر دد رماندگان داکا رکیش می گردام کان ندارد با زاز آنگشت یا گردد

ك ما تزاله را بليدم من من من من مناكرة مؤسى اللك معفر فان-

ای سنگدل شکست من اخ شکست کبیت زانسبتی کی ست بسنگ آیگسند را بكرار محتبث رشنة كليست را مانم كهعمرم جمله صرف اجتماع دوستان كردد كروري مي مي مي مي ايد سراز مضمون أن زلف سبه برون مني أرم تنكبين دل زصحيت روشندلان طلب آئینہ بیفراری سیاب مے برد كرخور بخرد ورق ابن كتاب مع كردد چرا بسر نرود زود دفتر ایام معندا برونگين سوره سيد روني را كاش بشاني خورو تفي زمين مي كردم کاش جین آبیندمن ہم جوہری می وانشتم ى درىدنازنىنان را بهرصورت كرست ورسجود توزيرعفنو زمين كير منشدم چن دزختی که زبرشاخ د بدرسشه ای ک بفشارم لب سافی و به بیانه کنم منمان ست کر گرے ندید دست ہم جون مليك كه گذارند ورق در نبر او رنتيشن فرابد ز صفام باطن دربی مین مجه اسمید خوش کنم دل را چونخل موم ندارم بخود گمان مرسے مندارا زضعفان كارسكين برتزايد كەكۈپى مىشو دەھەرت پذېر از خامىر موقى

(1.1) (1.1)

والداوسيد نورالدين شخ الاسلام بلدة شوسنر يود - ومنصب بشخ الاسلام آن دياراز قديم الايام به آياء واجداد او نعلق دارد-

ولادت ممیررضی در تشوسنترسندنمان دعشرین و مأنه و الف (۱۱۲۸) واقع شدا زاکفاز شعور دامن برکسب نضائل برزد- دعلوم عظی ونقلی در تشوسنترا زخیرت والدخور- دبعضی از فضلاء آن دیار اخد نمود- بعدا زان شید بزسیاصن جولان دا د و اصفهمان و قم و کاشان و سائر بلاد و اق عجر دانما شاکرد- در بن ا ماکن نیز شخصیل علیم برد اخت- و ایضا و اق عرب داسیر نمو د و بیشانی سعادت درعانیات عالميات اليد- أنكاه نطاق عرم بكلكشت ومندوستان برنست - و درست تسع والعين ومان والف (۱۱ ۲۹) از بندر بصره ببندرسوريث رسيد- و ايامي درين شهرتوتف تنوده ازراه درياسري بديار بزگاله كشيدو درسايهٔ عاطفت تواپ نشجاع الدوله ناظم نبكاله بعيثه مصاحبت مدين بسربرد وبعداز انتقال نواب مذكور رفانت نواب مرشدقل فهان صوبه دارا ودلسه بركزيد وجون مرنثند فلي شان به وكن آمرمبرتم مرافقت منود وبعد جيندي ازمرشذ فلي خا مجدانثكره ورطلال مرحسع نواب أصفياه خدبوكشور وكن مدت روزكار كزرانيد يرون مسلك اووارشكي واشتفناست آخرا لامردست ازمصاحبت تواب أصفي برداشنة درحميدراكيا دوكن كوشدانزواكرفت وبايكى ارسادات تفرش كدازمه في فطن ميداكا داندوسك غموده بتابل بردافت نْقْيْرِر ا اول درلشكرنُو اب أصفى لاسنستين دماً نتر والف (١١٧٠) بامير ملافاتها سننوفی دست دا د- بعدازان درسند خمس وتثبین و ما تذوالف (۱۱۲۵) در در دفتیر به حيدراً ما وصورت ليست وديدوا ديد كررايل أمد امروزميرب نظير زماك است ودرطلانت لسان وصنوف فضائل ممناز ازان-

مهركا اقدس سامدى افوزده

ظالم ازعربه وارستم فوائش كشد عقرب ازكروشي برمر وديشس كشد عاش خود نائى مروم افتاده از بارا كردكمينى نباشرك يا كلما كروع ا عربي مادد دم و جا ك بارك وسل سيك عنان چ شد انجر كران وفاركو زم شوكز شخت أيران كا رسود الرئيسية عاميه ولادبرات لا إنى تصوير نبست رفندرفن ظلم كردون منيشر ازعدل شد اين كمان ازميكه بكا ماندا خرخار كان كر يراد ورشيدا أبينه ساند كرم نه مركم دا سيتما فيها زادان ك كند

ماضت درجها دنفس باشد حربع مروان خش كرورة تسبيج نماز است مرا . سخت رديان فارخ اندازكا وش اہل جہان دولت بانبكان سرماية سنكين دليست فاك جون ما توسكم أمادي تا چند بار خاطر دلها نوان شدن کیب چندگر بهنبر کلست سال است ک (S 200- (Jo) 7 (1-4) س می نسکند. 2/9/2 سلساء سبش ببترده واسطه به بثني زايد كبلاني مرشد ثنيخ صفى الدين اردبير مسلاطين صفوريى بوندد-ومولدومنشأ سينج اصفها ف است - بيون ثادرنشاه برمالك ابران استبلا یافت و امنی که درعه رسلاطین صفویه بو د بریم خورد و نیخ رخت سفر به دیا رسم کشنید ودرسنسيع واربين وماً نه والف (١١٢٤) ازراه دريا به بندر شمه رسيد- واز طربق سيوستان وخداآبا دوارد بلده كفكركشت الفافأ دران ايام عطف عنان ففيرا زسشده بجانب مهندوا قع شدو دربلدة مجمكر باشنج ملاقائنا دست داد-چاش علوع على ونقلي است و درنظي ونشر مرنتيج المندوارو-آخرا زراه مليان ولا جورمنوقيد دارالخلاف ويلى شكر وقرب جمارده سال درى شرىسوال إنزواا فامس كزيد وورسنده مدی وشیمی و نا توالف (۱۱۲۱) از شایجهان آیا دیر آ مده چندی در اكبراما دوقف كرد والمائم بنارس شانك وبدجند الالجاب عظيمالا ويتدرون

وركيمكر چروس از اشعار طبعرا و به وسنخطا خدو انواضى فقير شود- وأكنون د بوال

My

عالیات مالید آنگاه نطان عرم بگارت انتخاب ندشدوماند والعت (۱۱۲۹) از بن ش کفاید است مه
مروده ازراه و دیاسری درل آیییین آه دل سوخته کان تصل آیدبیرون
ناظم بنگادله بنده مرد برگل دام هروسها رشک است بآزا دی مرغان نفسها
مرشد قلی شاه در حلوهٔ جانا نه سوختی آتش بسنگ بود که ماخان سختیم
و حدای براسیری کزیا درفته باشد در درام مانده باشد صیا و رفته باشد
و حدای براسیری کزیا درفته باشد در درام مانده باشد صیا درفته باشد
در در در ما مانده باشد درفته باشد

ريا المنالق ال

ا رُصاحب طبيان مال ومكن سنجان بلندمقال است يسلساء نسبش به مالک است يسلساء نسبش به مالک است يسلساء نسبش به مالک

مولدوشنا او اصفها ای است مرتهاست کرسیرمند نشریف آورده اول بانواب را اللک سعادت کلی فال ششا اوری ناظم موج اوره - قرین اعتبار المواب را اللک سعادت کلی فال ششا او المنصور فال صفل المسرت برد و در اشتال برخ ای الملک رفاقت نواب او المنصور فال صفل

نفرد بده کفتو اوردی میکورنزی سیرجوروی فریریا فضدم دی درقی سرت قانی خرب است فلی فیکستگی برتیک لی دارد و محبت او تکشیکای را

المراد المراد المال المناد المنال المنظم المراد المال المراد المالي المال المراد المر

مدبارچ برگردسرش مے گردم یک دورہ تسبیح منا ذاست مرا در در است مرا در در است مرا در در است مرا در الدر میں مان الدر آیادی

از نشراء مال - و نازه گویان خوش خیال است - قربیب بنجآه سال است که در کلت ای خن عند لیب می کند و برسننیادی تعیان قلم با زارسی آفرینان می تسکندفقیر در حبین نالیف این کتاب دوستی نامی شمل طلب نزجمه تقبلم آور دیمشارگایسی ففیر در حبین نالیف این کتاب دوستی نامی شمل طلب نزجمه تقبلم آور دیمشارگایسی ففیر در می خربر بنظر بر این کتاب و ارسال احوال و انشعار نود مسرور ساخت و فلمی نود که: -

" ففيز خدمت مير عبيد الجليل مرحوم مليكر امى مكر رسته بيشده وصحبت نسع آلفاق مومون مناكشت

نسپ آرزواز جانب بیدر بیشنی کمال الدین خوا برزادهٔ میشی نیمبرالدین محمود نیک اللهٔ ضریحکهٔ وازجمن اور بیشی محی عوث گوالهاری شطاری عطاری سی دیک کے الله کی و کے خانمنی می شود۔

ونسٹ نے می وق بہ بیٹنے فرید الدین عطار نیشا پوری کھلٹر تھی کیے کے۔ بیوند دولہذا ایشنان راعطاری گوہند-

دلاده منتفی همرای الدین در منتهای مانته حادث عنشر (۱۱۰) و اقع نشد-از به وشعور بهضیل علم رسمیه برد اخت - و درسن جهاد ده سالگی خود را بسخن نشغول ساخت - و تا بهست وجهارسالگی کشب منندا دلهٔ درسی در ندرست نشلاء عصر گزرانبلا در قون فرادان استغماد بلندیم رسانبده سیس درسک منصیداران بازشایی در آمر-

دورا واكل ملطنت محرفرخ سير كذشتا انفيات كوالبار ما مواكرد بدود

. انتتین ولمثنین دماً نه والف (۱۱۳۲) به دارالخلافه شمایجمان آمدوازان دفت نه مان حال دين شهرىسرى برد- ومن كاميسختوري كرم دارد صاحب فراوان نصانيف است شل رساله موميد فعظي درفن معاني ورسا ر عطبیکیری" درفن بیان-بردو بزیان قارسی بطریق " مفتاح " و " تلخیص " که سابق کسی برین منوال ننوشته - وفرمهنگ، مرسمراج اللغیز ۴۰ بطور بریان فاطع و « چرانع بدا بین" درسان لتات واصطلاحات شعراء جدید که در کثب سالفهٔ نیبت و" نوادر الالفاظ "شلرلات بنديه كه فارسى وعربي آن درم شارغيرمشهور است و در منزر سكندن من ودسنز ح فصامع في و دسراح منير" ا جوبهٔ اعزاهاتِ الدالبركات تمنير براشعارع في وغيره ونسخير د اوسخن "شرح فعيدة ابوالبركات تمبرك دراعراضات شيد ابرقصيدة فلسى عاكم بنوده-وش كلينان سي پيم شيا يا ن" د"نذكرهٔ أكثر نشعراء نتنقدّم ومننا خركه درين ايام بتخريم آن اشتفال دارد وكليات اونظاً ونثراً قريب نتى بزاريب است وبيدازانكه خطعشالا البهجرة وصول منو وتنقر دبوانش شخصة تازهازشابهما آبادا وردوابن ابيات اذا نجاست فريريافت مُوك بارة دل السبوسي أيد كرام كاركر الدوسي او في أيد چند شیم دو کاری ساده لومان دانن جنم حفظ الفیب از آئینه نیوان دانن د جواری آئ پری دو مینیم سی دو از کرد طفل بازی کوش اشکر را کبوتر باز کرد tes with a second of the Op is such the فرون الروس الروس المرابع ما محفي حدي و درعالم بويدائم ا ميرو لين يدي أو روزكار م profice to spinice المناسلة المناسلة المراسلة المناسلة الم و شهراً باربدا بروی آن گوشد

از کف آئینهٔ گذارند و دل ما گیرند اگرازناز بنان ادن نماشا گیرند د نع غفلت زندگی افز ای انسان ی نشو^د عمرازشب زنده دارمها دو تبندان ي شو كلرخان تنك دلم خاطر من نشأ و كنيد جون شود بند فيا باز مرا باو كشيد ولبران بابم أشنا مشويد مينلائيم لا شا سفويد بنوش نون دل من كه نوش منك دارد مشراب مبکده ام لذت گزک دارد ببدماع است كشكش نرسداست بنول ى كندنا د خط او به دسيد است بنوز بشكنم شبشته دل تا بنو آواز ديم وض بي طاقتي فود بيد انداز ديم وحشت آموز غزالانم من شهر استاد بياباتم من به بزرم می برستان خود نمائی شیخ کمترکن بسان شماراساب معبشت دالستركن شنبهم انره دورآمدان شورح فرببنده شورای کاش نشمع محفل من ماه آبیده حسابی نبیت در ببین فرنگی سال تیمزت را ندارد بادایام جدائی جیشم مست او فرس وش ببران خوردن آرزور سماست زردی بزبرگفت این چنین بدر مارا شكسنديا بنشين أرزو كوشير صبر ك نشاه مملك بي فقر هج ان تمر لنگ است أدم أنست كراور المرو مادر سي بركنو دنربيث فور تكند حوان است . گلف و عده د لم نیز شرمسار تو نمست تفافل ابن جمر رسم كي سن جان كى دگرمیرس کایت که چند در دنداست گرفت آن م بشدی م وگر دور فترقى لشوق يك يوسكرون آ كر مع عدار أو افتد باست من عادي وسنته المهدة والدي فين فالمارنا الثانا المعتقدة المالكة فاطر توزائم جرافتال كنشيت از بزرگیها پودگر به وفارم کرده اند ى دوائنداسان رابېر كار خاكيان بالمشراع ياد الماد المالية في الن ي شفر بسيار ا زروي وفاي نود

جنائكه برسركس خازء فرود أيد صودبيت شدآ نجاكه ببيت خود خواندم نمی فہمم نه بان نثر کی جینٹرم شخن گوست اشاربتهای ابروشا پداینجا نرحان باشد أبجونوش خطام كركن ودنيكنا مى حرف شد نفش ورعالم نشائد آئکه سود عمر او ويده باشي كل مشيخ آلود كريه را بهم دل خش ي آيد عالے رجان دید آن شوخ کی تن مید ہم آرزو بحاست سعت ورنمنائے وصال كم بود ازمننون خالى حسن موزون ثبنا ں سرواين باع است دارعشن بيجان بيشتر نيكن دل ما آخرازان شوخ كشيدي ای أبینه ما تدر تو نشاخته بودیم اله سیم سمند سواری که ویده م یامال کرو تحوی می نیره روز را نعسبال لالانتان المال المنافقة كردر شكنجه فندجون شودكناب نام غیار خط نو خاک شفاست بنداری ربوداز دل عشاق بیحفوری را زتار و فشقه ما په سجه نباشد چون شمع جمع کرد کې رندي و پارسائی نْدُيْنِ شَعِرَ كِيا حَتَّى نَشْفُعَه داشْدُ است خطاست افدمهانی زفر بمطرمان شورجر بارومن ناز بالش خرابت نوڅور بگو کرمرا آن زمان جرباید کرد واجه الثنائي تخرام لود زينسال ورجال ٥ وي عاشق شرون في في الشرف منى أندُد المفال رايمين افيوني خرور حيف العاقل كرماند زنده مي كيفين برجد ازوني وليكن بمر اوتيم المثناة فيل كرنزانيده زعاج است المرادة والمستادين المرادة والمرادة الى دولسو عسى بروى وغيالى النو يغيره عندك بولنام مروازاد سراح الدين على آرزو از شاچان آباد برقات دفت سفر به دیاد شرقی کشید - ودر بلده کعنوا مد و بساستاس قان با أواب مقدر جيك نافم موبر اودم برور دويوا اخفاس بافت و ون اوا بصفار جاگ بخدم ذی الجريخ و تني و ماند والف (۱۱۹۷) درگذشت-آدرو بانشی ع الدّو له خلف نواب ندکودکه تا تم نفام پدونشد بسرے برد- و درجادی الاُنری سن نسع و شین و با نندوالف (۱۱۹۹) در بلدهٔ مکھنا فوٹ کرد- و در ایمین نثهر مدفول گردید

مؤلف كتاب كوير

سراج الدبن على خان نا درعصر زمرك اوسخن را آبرو رفت اگرجو بدكس سال و فا تش بكو- آن جان مان معنى آرزورنت

المرابط المالي المالي المالي المالي المالي المالي المالي المالية المال

مظهر فيض البي است - ومشرق مح آگاى - شاه سند نفر دفنا - و قبم آسنان الاکل و استفنا -

نام دالدمامد اومبیرزا جان است از بنجاد جرنسمیته او نوان دریافت امّا نام وُخلص اوگو باعنا بیتِ نترجان اسرار نتیوی مولانای رومی است که بانصد سال بیشِ ازین در دفتر مشتشم شوی ارشاد فرموده و کراهت منایان مجعنا رایجن اشتفیال د ا منوده بعنی مه

جان اول مظهر درگاه شد جانجان خود مظهر الله شد لیکن نام اوبرالسند میرژ ایها نجا تاک جاری شده - این اسم بم معنی بلند دارد نقیر دا با میرز امل قات صوری صورت نرست اما غامتیاند افداص کال است و بیشند به اگرورفت مراسلات خط بمکلای حاصل -

مبرزا جامع نفرونفیات و خن گستری است- دیبانقشای اسم نو در ای الرق معنی پروری - نوعروس مقال را بمشاطگی ذبیش طرزنازه - و تصویر نیال لانترژی فکرش حسن مجه اندا زه - شعایه اَ دارش آنش زن خرمهٔ ا- و شوشی اندازش شور

افگن انجمنها۔

فنبردر اثناء حربراین کی ب تکلیف نتریم کرد میزرا ترجه مود و اشعار آبدار بیخی در آورد و منتاع نقیس از انهاس خود بدید دوستان ساخت نسخه ترجه این است و در آورد و منتاع نقیس از انهاس خود بدید دوستان ساخت نسخه ترجم این است و نقیر ما نیان خلص - علوی نسب - بهندی مولد پینی ندیب منتخص منترب است - دروشره اولی مانت خاص النه و دادنش انهای انتا د انشود ما می نشید به مانی منترب است - دروشره اولی مانت با طنیش در محروسه شما بهمان آباد از جناب حقرت می بدید و بنشت و اسطه توسط محرب مفید می نید و بنشت و اسطه توسط محرب مفید می نشید با شنید و بنشت و اسطه توسط محرب مفید می نشود -

سیمد اعلای او امیر کمال الدین ورا و اکل ما نه تاسد از خطهٔ طاکف بخدب نسست بحدود شیز کستان دخت اقامت انداخت - و افرمان روائی میشی از آن ممالک عمر گزرا نیده - اولا و سکتیز مهم دسا نیدا ژانه المیر محبح قرق و امیر مها اورصین ننج مهندوستان کربر دست بهمایون شیادشاه اتفاق افتاد - درین مماکت واروشدند - از آن باز خدرت ورفافت سلاطیس گورگانیخ شعاد بردم این خاندان بود

ا مبرز اجان فرکود که وشنم مرتب ا دامیر با با و در درجهٔ دواز دیم از امیرکمال الدین مسطور ا واقع است بهرعالیگر با دشاه مابرالرحت بعالی مصب ترک دنیا سرافرازگردید. د واین خاکساد از بروطفلی چوای مال دیا پش درسرنه بیجید به بیدگشیسل نفروریات این ششت انتها رخود ابراس دولت از خود زندگان بهند با مبد آنگشیشی درعالم دیگر با ذکته بیون نشش قدم

" خیار خود را براس دولت ازخو در نشگان دسته با مید انگریشی درعالم دیگر بازگند- بیون نشش قدم " بردرایشان نشسته است از ایس دمانشش صفحف نوی دارد- تاب ترسر اسیاب می ارد خزید و تفرید " اختیار کرده آن برخوان دو تان مخر ده - دبنون گل عمرخود را بیرک شرفته بسر بمرده بخویک شود اختاب از راه بخوک ا از کارندک نیر اوست گاه لی بفر باد و ای کند- برون تالدانش موزون د ارتب سے شود احباب از راه بخوک شدید از مناسی برمیزان اشعادش می شیند و کرند اور ااز خابیت انصاف نظر به حیام ما یکی خود و کافی بر ورسخن نجيده رزياده برين نسيت كرنظر بزركان يافته صن تبولي مهم رصا نبيده است- اوسبحار مسن خاتم م خيب كند "ومن اشعام الم باغبان رومس أوركة تناخوان تو ام جون صبابا وفروش كل وربحان توام بهجسيل بروم كريكنان جانب نثنت من كه جاروب كش كورغريبان توام طرفتتمعی تو کره بن صورت فانوش ال متصل گردتومی گردم وجران توام الم فريكفتي عزل مرشيع من تمظير چان ندارم که دنهم کشته احسان نوام أنكرروزوسنب بلاكردان دبدار وداست داغ تبحون أفناب اردست رضارعو داست انبى آندارمن ناعن درآزار مؤداست ببثن بائے برحنا زوسرمردا درخاک ریخیت الرعر بانبم جون شبع نام بيرجن كيرد خدایا اسودانسرتا پای من گیرد درین ره بیننهٔ ماید که دست کو یکن گیرد بنردر كارباشرشق راجون بابسنك آمه گریبالم مجنشر آید و دا مان من گبرد ازان بیراین خودیاک ی سازم کدی تریم كەنترىسى حق عربانى گرىيان كفن گېېرد آزین عالم مجردی روم چین بوی گل تمظیر نس ورست كند كربها به زاري ما بهین ساست ازمرگ خرجاری ما بالبيد جون مكبين منتبث سخن مرا كاېپيدە فلهائ خن گرچيه تنن مرا نزانیش مین در افت این مرده مبان داد مرائشت است وبازاس مركسام س بمرال اين جفاجها كوراسروجراغان كردهاند سوزول از بری موی نایان کرده اند برنك الميزكردون ون ورسافنديم سوعيد كل وعاشور بلبل درعين ديدم فيانشه يروانش فداي برد أكروصال تواين باد دو مخود مرا أوالى او تحديث الشارة للمدى السخوالي را مها داللهل وگريس از من اشهال شدد مند برصله وافرود وكر تكراست بينم رجي وادار در الماريها سن my wind to be the stant اين رُحثى ازكها درسيروار أفاده است

بی کس برجامه زیبان ترس من امین نکود گرجینی نم چون سجاف سرخ دامن گیر بود نمانشدن به تری من تاعدم سر مو فرق کمرنولست و من مفت از مبیان رفت مبین آنگیندگردی زغی تیخ محکاه خود فرد است ای بیراز رحبت سیفی حذر کرد جونو در دیدهٔ من کس نگذار د قدے شهره دارد که درین خانبیری سے باشد بنان اگرچ نداشند فدر مظهر ما فدراگواه که دلوا دسخون مفتنم است

(۲۰۱۱) در د مشر ما حسب

ارْبِياء او كبراست وشعراء فوش تقرير-

ا و وگیرشهری است از توالج محیر آیا و بهیدر مزندرمنورشخ صدر الدین فدس سرّه که از مشاه پیراولهاء وکن است درین شهر واقع شده - راقم الحروف مکرر بزیارت مزار فائض الانوارسعا دن اندوخت -

معلیمیان عامل از اجال در مند العلیت ایک درگره روزگار نیست شعرفان و دیگری و درگار نیست شعرفان ی و دیگری است کرتنیول طبائع المحدود است کرتنیول طبائع المحدیده --

فیمایین نقیرومشائز البیر فائباید اخلاص و انی است دهبیشه طریق مراسلات مسلوک دربن ایام به نقریبی از نشاه جهان آباد سیمت به نگاله رفت و نز و ناظیم بنه گاله به جمیعیت هم گزیراند

اشعار اور فقیر کم رسیده بیند پیش ازین برنیشت مطی نوشند بود از آن است مرخم خویش اژان کویکن میک ربید است که شور خندهٔ شیرین بکام بردی است و در کوی میفروسشس نماند آبرد مرا لب نشنگی فروخ سن برسیت سبو مرا جان بیکساند دادم و شادم که عمر با بوداست برمرا د تو مرگ آرزو مرا براهی

از فیض نوای شا فع روز محسند بر روز بود عید غدیر د بگر چون جام بود چشم امیدم دوشد بردست توای سائی حض کورژ ریاعی

یکمپندعتاب و تا د ظاهر کردی وبن همردوروزه بار خاطر کردی بعد از مردن رمیش بنی کم افتاد ادل با بیست آنجه آخر کردی

06-16-56-56:(1.6)

ازمردم سرکار محین و با دفتاه است به این شان متازید د به خطاب معنی پایه می در تلامهٔ و بر خطاب معنی پایه می در تلامهٔ و بر فارس معنی پایه بهای با به بهای آباد است و فلروسی پایه بهای می فلموسی ادا باد.

المريد والمراب المريد والمراب المراب المراب

بالمن في الماري و الم

اگرچبداخلِ بزیم ولے نیم دانس جدانصیت ہم ہمجو شاخ بیوندم (۱۰۸)عولدہ میرعدالولی

بن سپیسورالترساد نی سورنی که ترجمه اش دفصل نانی از دفتر اول گذارش بیافت از مستعدان وقت است - کننب درسی نز دبیر والا گهرخوانده - و درمعقولات جیننیتی خوب بهم رسانده -

فقیرا بعدمراجعت ارسفر بین الله در بندر سوریش کا فان او انفاق افتادخش صحبت است پیرمینی مندی خوب ی داند-

مشار الشنباق برشاه مها ای آیاد در حرکت آورد - و از بندر سورت روانه مشاره انده - بعد از طی عرض راه بستم جادی الاولی سند اربع و شین و ماننه و الف (۱۱۹۴) و ا آن بل رهٔ فاخره شد - و نا دفت تخریر - بهان ماست

منتنجی از داین خود برای مطالعه نفتر در بندر سورت فرستاده بود این چند بیت ازاعی فراگرفت بنشد ۵

نشود مردسی کوه گرازی ایرواشت کری کری معاقع عبد افتادی سست دونیا بروا در در سان از در با بروا شده در در سان از در سان در سان از در سان از در سان در در سان از در سان در در سان از در سان در در سان از در در سان در سان در در سان در در سان در در سان در سان در سان در سان در سان در سان در سان در در سان در در سان در سا

سسه نمان دنمایین والف (۱۰۸۸) در نزبننکده هانم ناسوت خرامید و بال استعداد درست نبیارده سالگی براستنفاضهٔ انوار نزبیت والد ماجیش بعروج بدرکامل رسیدسلسانی بیشن ببیت واسطه برسا بیج المه بدی علیه التحیته والذنا منت می شود جدش سبه علی برانده نا آبخور واز خطهٔ گیلان به دیا رم شد وار دشد بدرشس میر میر میمیش شعیج بن سبه علی از ننون فنسل و کمال آگهی واشت - و و ترجیب ته بنیا و اور گان و راگی و اشت - و و ترجیب ته بنیا و اور گان و راگی و اشت - و و ترجیب ته بنیا و اور گان و

موسوی شان نخست دامن دولت امیرالامراسی سیرسین علی نمان گرفت و بناند دادی دصارور امتیا دیافت - و چین امیرالامرا درسندا حدی و المنین و ماته و الف (۱۳۱۱) از وکن جانب متد شرکت کرد-موسوی شان در رکاب امیرالامرا بسیرمهند شتا مت و صعبت اکش که از صاحب کمالان ایجامنل میرز ایمیدل و میر عید الجلیل بلگرامی دریا فت - شعر فراید: -

«مبه بیشه در دکن انزبان امبرالامرا اوصاف کمال میرهید الجلیل سامعه افروز بود- بیون ملاقات « دا تع شد مجب نسخه جامعی یا فتم -

بعد ازبریم خوردن طبغهٔ ساوات ازسن سی سافگی تا منهای سن انحطاط درنزمهٔ نکرهٔ ظل او آ آصفهاه طاحب شواکه اوقات زندگانی راحرف گلکشت بهشت برین نمود - وبهنصب ده ترک دیا تصدی و نمدیمت دار الانشا سرافرازی داشت -

د بدر مدف نو اب آصفی و دنگی نواب نظام الدول شهید برسندریاست وکس ندمت الشاء سرکار والایم برموسوی خالی قرار یافت - الحال نیز نزدگریس وکس قیام دارد - و به مهدهٔ انشاء و منصب جمار بزاری و شطاب معتز الدوله فرق امتیازی افراز د-

فقير البعد ورود عالك وكل بإخابي فدكوري السي ستوفى اتفاق أفثا وتسبح كمفتكون

كره كشائ عنيجة ولهاست وككريزي تقريش رنگ افروز بهرة مدعا-ابن جندست ازديوانش فراكرفتنه سدسه پاس دل گرمی توانی داشت سلطان شوی این گلین راگریدست آری سلیمان می شوی شبراً نكف رل دوروپاللك الله عن الم دلموابون جرس جارى طبيش تنكت مى نالم درديده ام خيال درخ خوب يار ماند اين فقش برحب بدة ليل ونهار ماند فارغ از بردو جهان بنده احمان نوام سرو آزادم و با بند کلستان نو ام بسملم کردی و برے طبی آ زر دہ مشو ی کنم رقص کر در دیل شمیدان تو ام كهار خلق شهرت بالمخرومسا زنسيت بمرت كل يا شكفتن قابل برواز نبيت منهای کار ماشتی از بدایت دوش شمع را آیند انجام جز آغاز نیست شدمرف سوزعشن باتی که یا فتم ماندر شمع سوفیت زمانی که مافتخ منظور از نظارة عسنت شهادت است ازقتل برتراست ا ما في كر يافتم دازجانان نیزمیشون است بابرپاس دا بهراین بیلی نباشد بهتر از دل محلی 4 Liel Ste Ja Jan 31 Complete Co 12 pt 603 بوس زخم بهناب بجلى دارم كاش عرياني من زبك كناني مى داشت eli 1 6 5 m 15 6 Liberti بالأران مجوح في مانى بست أَمُ الدِّيْنَ وَمِنْ الْمُلْكِرِينَ وَمِنْ الْمُلْكِرِينَ وَلَ أنتنم ال شيفة بعرويا ما هزنيس شا و باشاه برا بناه می داند. A Segular come of Color الما المرابع ا 13 m (1) m (110) find-olacinion en istablishabe

سيدعلى بمدرا في رحمداللدي رسد-

از اجدا دیش میرشده طامیر در عهد اکبر یا دیشاه وار دسوا داعظم مهندوستان گرزد وفبول تمام بانت و بیس از جندگاه متوجه گلگشت وکن گشت سلاطین عصر مقدش راگرای داشته بآیتن ارباب عقبدت احترام ما لاکلام مجل ی آور دند- بیس ازان اخلافش در گیرات احمداً با د توطن اختیا رمنوده مرجع ایل نفسل و کمال بو دند- و به سدنت سنیه مشائح عمل ی کردند- و از چند فریه که اکبر با دنشاه بطریق سیور غال مفرکرده بو وحرن ما بختاج می نودند

والدیش سیدم پیرخان در زمان تحلدم کان خود را درسلک ارباب مناصب منتظم ساخت و بخد مان عمده منذا زلود وا زعلوم آگا ہی دانشت ۔

مولد مبرزاخان - حميدراً با د است نشود نا در اشكر نو اس اصفياه باننه د از مجلسيان خاص نواب بو د - و در او اخرعهد آصفياه بخدمت انشاء سركار والا شيام داشت - و در ركاب نواب سيرشا نجها ك آبا و كرد - وصحبت شعراء آنجا در بافت بسيار نوشن فان - زيك برجيج بن است - وجامع ميرزائيت برقامسيت او دوخت اند-

فقررا در وكري كميتني فراوان با اوصورت ست-

خود را ز منگی قشن آزادی کم این مشت بر نوافی مثبادی کمنم درسرا بردهٔ دل برنشس آزادی کمنم درسرا بردهٔ دل برنشس آوازی بست کردین فارنهان فانه براندازی بست خرسرا برد برخش نریجم نا رسانی منبال آستانش من و مشق جهر سائی کربرد بهام داد محرم فوش نگایان رشی نمود آنم دو سر مصرع جوانی ترکس ای بای زنگین بادی آید مرا ترکس بادی آید مرا

به گلشن دل بر داغ سیر با دارم معاشران بین انتظار من مبرید می توان به فلک طرح اختلاط انداخت مراز صحیت این سفله ننگ مے آبد خوبغربت کرده را دربیکسی بم عالمی ات ببل ما درفنس کم سے کند یا دِ ولمن

(۱۱۱) ایجا و میرزاعلی نفی

ازقوم فا چار است مولد بدرش نفد علی خان - بهدان - د باشخ علی خان و در برش ما می از دو ایت و د بلگشت و در برش است و در برش است و د بلگشت برد شد و در مید اکسف می در آباد این در میدر آباد این در در مید اکسف می در آباد افزاز دو و د باین علاقه بای توطن در حیدر آباد افزاز دو - د باین علاقه بای توطن در حیدر آباد افشرده -

محل ایجا دهم رزاعلی فقی ایجاد دارالسرور برنان اور راست به عماحیت نواب آصفهاه رسیدو فرادان اختصاص بهم رسامنید و بعد فوت پدر درسد اربع و ستین د ما نتروالف (۱۲۲۷) بخطاب موروثی نقی علی خال و خدست د بوانی حید را م نقد اختیاز برست آورد-

اول مرتبه در اور نگسه آیا د دار د نفیرغانه شد و بعدا زای در نشکرنواپ نظام م شهمید د در حیدرآیا دمچانس متوالی اتفاق آفتاد سری برنالمین سرمایته ا دست - وزبور تهنیر به اخلاق به بایژا د -

Com de l'ang Boy (18 19) 1 00 18 10 19 1

به من باز در افتار را فالن المحالية على افتار ما فالن افتار من با قال المراب رفت المحالية المراب رفت المحالية المراب رفت المحالية المحالي

خود را مثال آبیز حاضر جواب کن پرمیند برحیراز توبگفتن شتا ب کن خطاست اینکه بگوی به جبهه چین داری خدا تکروه مگر در گره ایجن داری بقررا بتت روم ظالم جيه تخريس ي جيد تقريري خطر مشن لب وعرف تودردل كرونا نيرى گفتهٔ د ل نسکنان به که قراموش کنی این گهریمن ندار د که نو در گومش کنی گیرم که در کفی بمد رنگ منا شوی آخر أو رفته رفية أر من بيوق مثوى كه جاوري زكل داغ ميكشدامشي بردی مشهد بردانه شمع را درم آرام شاعى ست كربى در شوان يافت بی خورده دل الدیرد داغ زیکشی چشم حباب کورشود این سزای آف بالبده لود بربخورا خسرغراب شد المروعوى فروسمعفيه على ادارد راست ی گوید اگرسرو که بعدوش نو ام برصورت تراكبين در كاراست ي دائم ولم ازنست بيخوايي برمن بيشيكش كردم اول بروى نوديدى زمعمورة فتحس ماورين شرسارك شبهاه أمره أيم مارازگل فوش آمد این وضع بیرزائی دارد بمشردر برابي محظر

- Color (C) Esta Esta

الم فقر عدر الولام بالمخلف به أفتار از سادات کاری الاصل است بسلسلهٔ أسبش از طرفین به " فندوم جداً نهای بخاری فدسس سرع شق میشود مولدو نشا این نؤد به بود الم محد مگر " والانسسلنوسلا طبود نشام شادید - بود در از دو ای گذر با صدیح سیدم نفیط مای بخاری مازی در مصارتهربناه دولت آباد آلهان آفنا درباین تقریب طرح اقامت در فلعه دولت آباد « در مصارتهربناه دولت آباد « درخند شدر الله برداشت « دینند شدر الله برداشت « در بخند شاک تودرا بنقوست این آبجیات کامیاب عمر جادد انی ساخت و گوینده می این بیت سنگراری کرد سه

خدا تا کرده گرا بداجل بیش باسید کم بگذارم جنون را "فرزندی داشت صاحب کمال گفت" باسید من بدانجد والمند که جگر گوشگان اشعارم "فرزندی داشت صاحب کمال گفت" باسید من بدان شده توخود به عنایت اینده ی جندین "بهر کمی بنریان حال اوا نمود که آن شخص بیک فرزند سی شدر توخود به عنایت اینده ی جندین "نماز تا بی بنریان حال اوا نمود که آن شخص کماب گزرا نیدم واز ایور اصلاح تعلی ساختم سخن "نماز تا توین تعالی نشاند و از سواد به بیاعن "آوی تعالی نشاند و از سواد به بیاعن "نمون مان جاده گرگرداندیده

بودفيفان ديكر غيرة وأد الي را رُما يَيْ تَمِيتُ أَنْرُونِ مِنْ بُورِ رَمْدان ما بي لا پوئينونو كردم اعتبار اين چن ديم فين افراي بهاراسي كل رفساري شي افروز ناشاست ميه وبداريت گردش عامة ثقامت المدد رفتارت M. Sightmany of چِن پي باني كه دوكاراست تجيم ابروكه بودنازكنشي وسمه نخوانم بدرى بخراريش اظرفان ست ى دائم كرفيم دورين تزدك مندور دستان لا الما والمرو فدا ويد ديره ور اول به بلند آید آئید ساد را المان دوائد المنت الرياسة والتراث fill I Siegosamedia سلين مل آان بت و من آليد مل ول را بدل رسيت اللي نونيركن La de Circle when is of A 17 62x 1 mi osh 62x1 also cross of white الالا ما والمعالية المالية الم

اوبرلف آنجا گره زوشدد لم ایجا برام می توان دادن سرانجام امور ازراه دو

(١١١١) مراد - ح علام مدن

باشمى النسب فادرى الطريقية بربان بورى المولداست كُنْب اوأمل درى

تخصیل نوده - ونقش او بامشق شخن درست نشسته- ازوی آبده انزین ا از نوینان کندا بید وی خویش را برکسی منظور دارد آبروب خویش را

كل كنداز باطن صاحبدلان بي نصدفين درگره بستن نداندغني بوسيد خوليش را

گریهبی از چمن آرا گردد شاخ آجو قلم نرگس شهل گردد صدلی رنگ بنی گردد صدلی رنگ بنی گردد

ری رنگ چی فر همر درمان وارد ... درد هم فرد فهر ما به هما را علی

رونق دو تخت شرع شاه بخف است روش کن آفناب ماه مجف است

شابی خوابی وگر نور اب طلبی شاه نجف است دشاه راه بخف است

تا اینجا ذکر شعرا عنیر ملکر ام است و اسای کمنی که ما خد این تالیف است اینجید جادر طی کذاب مسطور شهرومنفصد استیجاب انتخاصی که درکتب ما خد ندکور اندنیسیت

مبدع فبإض كسى راكه برخاطر القاكرد برزبان فلم كرشت- أكنون بأنمهم بيشعراء

بلگرام ی پر دا زم و ذکراین طاقت را طراز دائن کتاب می سازم -برهبرفیان نفود اخبار دم مجران بوابر آن دیوید است کربون ماهی و رابیت همیشود آلام

اسلام برسو ا و به ند بر تو اند اخت - وطلبعة عاذ بان كوشكن كوس كوك المدند

چی العُلْیا نواخت - اشهام صاحب کمالان عرب ویج با قامت این دیار برداشند وعلیم ابوالیشنراً دم را علیم السلام که از چندین سرارسال میدرس شده بود

"ازه سا فلندوا زائج لسخي موزون كه ازان وقنة الازمان مال ما براي الدان الولايا

برانگیخته اند- درنگها ازخامهٔ بوفلون زیخته- آما درعهد قدیم این طائفه بیشتردر با نخت سلاطین بوده اند و دراطراف واکناف ملک کمنز توان یافت میش ابوالفن روثی و امپیشسرو و امپیشس و نشیخ جهانی که برسه از شهر و بلی برخاسته اندون فیش مجمعهم الله تعالی و از عهد اکیر را وشاه سکه سخن را رواجی دیگر بهم رسید و اکثر امصار بوج دموز و نان معور گردید- از انجار شهر مایگرام حفظه الله عن حکوا دیث آنها تا م

من سوا دخوان سفة نادا في كنزي بادان وطني و فادم صاحبان ابن انجن المانيات ما شراين انجن المجن المانيات ما شراين انجن الموثرة ومديدكه باصلاح سخن ابنها برداتم بفت مدرطانت مجا آورده - سعاطا تفذ شعراء قديم وجديدكه باصلاح سخن ابنها برداتم معلط كروم خود را از فدم من ابنها ان منون سائنم خاله الغيب والسفادة تناكل في داندكه باعث المهار اين منى مرخود باليدن است و دكان خود ورفي في المهاراين منى مرخود باليدن است و دكان خود ورفي في المهاراين منى مرخود باليدن است و دكان خود ورفي من من كن الدس به تندكر با من المنهاي والموده ام - ولب به تندكر با من المنهاي والموده ام - ولب به تندكر با من المنهاي والموده الم - ولب به تندكر با من المنهاي والمودة الم - ولب به تندكر من با من المنهاي المنابئ والمنابئ والمنودة الم المنابئ والمنابئ والم

CLAPUS CAN

ارفده شراه دروشه و مکون والانجون کلم است محل مکرنده او محله

برش اورا می از این او در قرما طفت تربیعتر در این این اوراد در قرما طفت تربیعتر در این این در این این در این ای در این با اقدار در این این بادشاه بود در قرما طفت تربیعتر در این در این در این در این در در این در در این در در وخدرات صنائع وبدائع رابيشتر بكرسي نشاند-

به واره با امراء عهد بسری برد و به اعز از واکرام مخصوص بود - وایام زندگانی را به بخر و و تفرد گزر انبد - آخرالامردر تصبیس فیبدون از توالع دارالخلافه و بهی وارد شد و بها بخاکشت نزم بنکدهٔ آخرت خرامید - و این سامخه درست نکش و وارد شد و بها به کلکشت نرم بنکدهٔ آخرت خرامید - و این سامخه درست نکش و الف (۳۰) و اقع شد - مها رک خاص و بلوی تاریخ و فانش در بن قطعه بضبط آوردسه

مالک کلک نظم شیخ نظام شاع نادر و فیسی کلام درقصبیره نشده ظهیر زمان درخول گششه خسرو آیا م بست رخت بقاد ملک فنا کرد آبسندسوی خلد خرام کردم اند بینه به تناریخیش بخردم گفت - آه آه نظام

دیوانش قصبیده وغول در ماعی دصناتی شعری پانزده هزار مبینه است وقعیده براز دیگرانسام ی گوید-

سیده انشرف در کای کترجه او درفصل دانشهندان از مجار او آن طبر بازت - فرمود - دادان میری مخط مصنف بنظر من درآ مد-برنشنت دادان مهر خود زوه کراین بیت نقش دانشت ب

خدایا بخق رسول انام بنیرای کار ضمیر نظام کامش بطوران عصروا قع شده لهذا درین جریده کم گرفتند می شود مه جوانئید در روی نو دیرن کر نواند جوشاند بزلف نورسیدن کر نواند

اس معیان گوش براواز شند در عکری عشق لیبین که تواند

آئی کہ سبا را شود بار زشکی جان بنی کلام توشنیدن که تواند برگل که برگلز ار بخال تو بخشد ای دای پی دست توجیدن کرتواند

پیوند ہوای تو بریدن که تواند صد نیخ کشیدند ز برسو به ضمیری يا رب چنين خراب كن خانان كيست أن تُرك مننوخ ديده خوداز دودمان كبيت أن سنكدل تكفت كه آيا فغان كيست أزناله و فغان من أبد جمال بحان بارب عنين كشيده سراز بوستان كبست ابن سروسرفراز كه نوش ي جدبناز دانستم از طبيدن دل كز كمان كبيت استربرد لم كه دو ابروب اوكنيد برسيد برسبيل تفافل از آك كبست چان دا مين از ضمري رسيد و نواند كوسيد شاي تو بهم ب سخن آنجا يز ع کرشوی جلوه کرای بین آنی شا نسته الست كرسازي وطن أنجا حشم که بود ما نیم خوش آب و جوالی بيكن بقام كر ثو باشى ومن أفيا خواهم كركم فيش نو درد دل خود عرض از نقد روان داد صمیری نش آنجا ا کا کرد خربداری فاک سر کو بیت

A sol oberolisis was l وزائن دورځ به بنا دامره بي برجندكه ماغرق كناه أمده الم باقافاء عدر براه أمده الم دران التي كنيرماى افضل عليه الرجمكوري

يدوران شيداكي كركت فيستمتر خطاب او علال المري 107, 11 Jul 16.69. انتنى دارى دردارسرمد a Lie to the Cost بالكارت الكارت شيري عسال الإينادا بلفظ يادي ويتم بدا ب Will a with the water the same of the same

داین عای افضل مرد میزدگ مشتندند بود دور ملکی ام برصد بدایت و شادلیسری برد-ونردی برگه سلطان ازا مراء اکبری بخرمت اوا قلاص و اغتقاد داشت - و چون حاجی افضل از قصر مینا بسرا بردهٔ کبر با خرامش فرمود و در سوا د شهر مدفون کردید - فتر دی سبگ سلطان برمزفد ا د کشد عالبشانی از سنگ عارت کرد و قطعه ندکور را بخوانستعلین در نها بیت فتر خطی برلوح سنگ کنده در بیشانی باب گذیر تعبیم نمود - اما این گذیر بنام سالا ریپیگ که برا به نام مثر دمی بیگ سلطان را کسے نے دائد - نشاع سے سناسب این منقام گوید سه

چرن ملین مطلب مداره عبر کام دیگران می نشائم نشش خود ایک سیام دیگران

دفتراول از ترجمیقصل زمین یافته و خاریخ نوش نصیب شاهراه سعادت شاش واینجا بهم طرایی اجمال می بها بید- وصدر ورق را برسای جوا هراً بدار می آرا بد-آنجناب از مینهان خاص نشیخ صفی سائی بوری است نوش اللهٔ خردی ک وازخلفای بیش قدم شیخ مشهین سکندره سرق کرئح اللهٔ مُن و حکهٔ عمری دراز مسندارشادر ابجلوس میمشد ما نوس زمینت مخشید- دسیالکان منا نیج حق پرستی را بسرا کیشان کر بارسا منید-

تعانیف والاستال و العل شبات ، و النزر کا فیداری الا بطور تعوف و فیرا متداول است

ا دیا تا بر موزون طبح گوس قائید می سنجید وطلای نوش عیار شخص برست کشید. در حل شبهات می در اید:

۵۰ این کمس درفن غوال نمیندخرا جرما ففاننیرازی است ندس سره و عواج نیز به شاگردی خود در سرا قبول کرده و گویا باین ضعیف ایمائی خوده سه "بركه درطورغول نكته ما فظ آموخت بارشيرين من ادره كفتار من است وميرعلاؤ الدوله فروي مي صاحب نفائس المآثري طراز دكه:-

"ميرسليقعشر غوب دارد ازداست ٥

"مردینگ جوادل بسلح آمدهٔ دی برلطف نشین تا ذویش برخیزم و بین خوردانفا در بدا و نی در منتخب النواز کے سے نوبید کہ: -میرطیخ نظم لمبند دارد آبخاب شب جمعہ سیوم رمضان سند سیع عنشروالف (۱۰۱۰) بعالم فرسس خرامید - و در بلگرام مغرب خاک رامشرق انوارگر دانبید مورخی تحفید تازیخی بر روح افدس گزرانبیده

چورفت و اصرصوری و معنوی گفتم بنرارو م فده و نشب جمد ماه صوم سیوم مصرع ثانی تا ریخ صوری و معنوی است - اما بهست عد در نفاعد تا جمل افزون مبشود این را نتیمیتر تا زک خارج کر دبیری و اصوری که نوزوه است و و اصد عنوی که که است برا کد -

دیوان غول موجزی از و موجود است - و کلامش روشی زمان خروداردله نا برفیلی اکن رفت ۵

زگری فازی مردم فراب فوایم کرد فیال فیرتونفشی برآب فوایم کرد کرند پر فیفت زان نو در از است بران ان باز ان بت درین نافک باز آ دانی کرفشنوی فاز برای هست فیم و اسلی دفار بر و اسلی است

w/ 00 february (60 60 (114)

الملقب رصاحب الركات بن سيدا وليس بن برعيد الحبل بن برعيد الوامد فكور ماري قدّ من الله أشكران هم -

وات مفیض البرکات بیشندشی حلفه نقراست و اینجا انجن افروز نشوا-درا و اکل ل وست بعیت بجناب سیدم بی بن سید عبدالنبی بلگرامی قدّ س الله است ایام کهولت بخد بردو درو فتراول نگارش یا فت - داد- و از عنفوان سن تمیز نامبادی ایام کهولت بخد سیدالعارفین میرسیدلطف الله بلگرامی سعادت اندوخت و از فیض نز بیت و الا جادهٔ سلوک بنها بیت رسید و در نز چنکده مدیشر فی الله نخرامش در آمد- و ازمشرب خاص نفری خاص نفری حاصل کرد- و سندخلافت و اجازت اخد تمود و به دار الولای کالیی فاص نفری خاص نفری می راده عالیجناب شاه فضل الدین به بربیدا جهین بربسیده یکی کیری کی الله کالی می است الله آنس الله آنس را می گرفت - و به بین سلسله قد س الله آنس را می گرفت - و به بین سلسله

وچون مرقدمتور تبدا مجدا دمبر عبد المجليل قدس سره در ما رسم ازمضا قاست مستفرالخلافه اکبراً با دواقع شده - دران مقام رفته رنگ توطن ریخت -وروز عاشوط سند انتین واربعین و مانه والف (۱۲۸۱) عنان از عالم سفلی تافت و بارق مندس امام علیه السلام به گلگشت فردوس اعلیٰ شتافت - را قم الحوف گوید مه بهدار دلی رفت سوی تحفل قدس بربیت زصح ای جمان محل فدس سریار ولی رفت سوی تحفل قدس

به داره چراغ ارشادی افروخت دا حیاناً لباس فارسی و بهندی بر قاست معنی موزون می دوخت منظور نظراد از نظم و نشر ضبط معانی تقانتی بود - و بر تول مولدی معنوی علی می فرمود کرم

فافم اندلشیم د آن بار من گویدم مندیش چز دیدار من دلاان شعرموج زی و منتوی مختفری سی به ریاض بخشق " دارد - این چند مین از د پیمنا قلمی می گردد ب به دیربریمفان باش وی برسی کن زلعل ساقی ما جرعه گیروستی کن چشم چرت بیشدا فاد وگل رعنا بیل سن دلخوابی دیده دا آبادی و صحوا بی است پیشم دل داریم دیگراز لگاه ما مبرس گردگوی خوایش می گردیم داه مامبرس فانه دیده شود در شک بریخانه چین گرفدم رنجه کند بار بسر شزل ما محل و کرسید میرکت الشد قدس سره ما بعد است اما برای انصال ترجمه او با ترجم جدا می دش میرعد دا او احد شابری قدس سره در بینا تربیر یا فت - و نظیرای و جه در تقدیم د تا خیرتر ام دیگریم ازین فسل منظور است -

(١١٤) فيا - ما فطي فياء الشيكراي فيس حرة

مشار البه چنا بخه در وزهٔ دانشمندان ورود کرامت آمود منوده در بخت ملائده کن نیز بطرز موزون مبلوه فرمود

دربداین حال کلام الله را با بخوبه حفظ کرد- و دامن اکتساب کمال برزد و در امن اکتساب کمال برزد و در نصیات صوبهٔ او در م بطور طلاب این ماک کلکشت منود و از دانشمندان عصر فنون درسی فراگرفت و با جناب سید اسی بن میدهی کالبوی قَنَ سَ اللّهُ آنسَوَا مَ هُمَا در در ها غائبان عقید تی بهم رساند داین بیت بنظم آورد سه

کاپی نگر بلگرام به به ای آوا عدمنم اُ ویس قرن بعدازین با دراک رؤست والا دیده و دل را مظهر تبلی ساخت - و در بلگر امه محل میدا نبوره مسند خدا پرستی وندرلین علیم آراست - دعالم عالم طلبه دااز حدود بیا بسیرنزل نهایت رسانید - و در عمر خود بغایت مترز دو مکرم می زیست - و در نقا و ت

وطبات ومفظ على منون فيوى قدى دائع واشت

انقال اوسيت و في شعبان دور سين منها في الله و ما دوالف (١١٠١١) وافي

ral شد وموافق وصبيت پايان مرقد خواجه عما والدين بلگرامي كه صاحب ولايت آن منفاً) است ببرون حريم مسل ديوارجنو بي منزل آرام يافت- را قم الحروف كويد ب زهمسيد ضياء الله تخرير منورساخت ازخود محفل قدس غروتاريخ او در تواست ازغيب منداآمد - ضياء سنزل تدس نظش درنمبن است ونشرش ماء معين - شعرو انشا دون مرتهم الجناب است و اشعاری کشیت می شو د برتوی ازان آفتا ب سه قطرة ى كرلبى في توجيشيد ن كيرد بكلونا شده ازجشم جكيدن كيرد یراه دیده دورویه درختهای مزه نشانده ام کنیال توراه گم نکند اى لطف نواب برسرشعلة حشم جون موم برست خلق نوخارة وكشيم كوياكرددادب هوآئي بالنخن بيناكردد حيا بو كبشائي جشم

(١١١٨) منظم الحياك اي

آنتاب جهان افروز بكيتائي است - و دراورج وفتر اول سرگرم جلوه أرا في نيخ **جامع فنول عقلی و نقلی بود- در در تخرد و تغرو و ضمائل رضی و شمائل سنپ بی شل**

اصل والاازسادات الزولي من اعال أكره است وبها بجا درتائي تغتر دى الح ك شاكت وسيعين والف (١٠٥١) شمينان امكان راروشي تخشير- ودر

له درین ما ده بعزه ضباء دایک عد دسید به است و الآثار یخ تام نی شود و دراصل سال دفات ضبا این نیست معنف نو و در با نثر اکرام وفترا ول صفح ۲۸۰ مطبوع مفیدعام آگره مثلیلا می گوید که آخر به تحقیق رسید کرنادی انتقال مشاج البرسندار بع و مأنه و العث (۲۸ ۱۱) است و ما ده تاریخ

سن بانزده سالگ سند تمان و تمانین و الف (۱۰۸۸) بادادهٔ کسب علم از انزولی نبطهٔ بنگرام تشریف اورد- و از نفداه بنگرام دعلهٔ بحار فنون درسی برگرفت- و در حزهٔ ایرس مولوی سبه قطب الدین شمس آبادی مسافت تحصیل بنها بیت رسانید- دبعد از تکمیل تحصیل در باگرام طیح اقامت انداخت- اول بخانهٔ عسید فیض نمینداد که از اعیان سا دات باگرام است سکونت و اشت- بعد از آن قریب نتی سال تا دم آخرد محله میداید بیروره و در دیوا نخان علامهٔ مرحم میرعید الجلیل باگرامی سال تا دم آخرد محله میدایش شاه دولاو نقی اللهٔ مَردَّی کهٔ اقامت و رژید و در بین مرت احیان بجانب گیرات شاه دولاو کشیم و مکامهٔ ای دیگر بطرای سیربر فاست - در دیر روانیت بفرصت فلیل معا دوت فرمود در مرد اخت - و عالم عالم طلبه از ارضی شاگردی به اورج استادی رسا نبید - اذا بخله ما دو برا در براجبی فقیر و میس میروسف که ذکرش می آبد -

ر صلت والادر ملگرام بست و چهارم دی المجرسند احدی و تحسین و ما نند و الف (۱۵۱۱) و اقع نشد و بر وفق وصیت در " باغ محجود" متصل مرقد علامتر موگا مرجم برا مجلیل ذریم الله که مخدی که می می می می می می داند ای گویده الله که مخترج که کفت اور ای گویده

انسوس که آفتاب سخی از طفع اسمان برون رفت

از خ وصال او خرد گفت علام از جمانی برون رفت

ا دیانا بنا بر شخی به ترتمب نظم ی برداشت و فرق شور ا بر شوی ی افراخت

ا دیانا بنا بر شخی خکر عالی است م

گراواله ای نیاز ظاهراً موضت کی آنش سور دل نواند از وضت چون مورت برداند فانوس خیال کروس شیم کشت دیک در و نسونت

(۱۱۹) واسطى مېرى الجليال مىنى واسطى ملكرامى نورالشفترى

عندلیب ناطفه در جمرنخستین زمز مهٔ مناقب و الاسبخیده - و گوش ارباب بهوش راشگفتگی تکیمین کل مجنشیده -

اینجایم بخر بنصلی از احوال میمنت انتقال می برد ازد- و پیشانی صفی را بانو که قدر سید منوری سازد-

* X X X

آنجناب باتفاق جهوراز خواص اتفتیاد اجاء علی مقدار است - ودر تقد ذات و جلائل صفات یکا نئر دوزگار - وازعنا بات ابزد کامیاب دولت نشأتین بود -و به منطوق آیه فیض بیرا به و اتکینا کوفی الله ننیک حسنکنهٔ قرّ اِنّه کی ان کم خسر تو مِکنَ الصّالِحِینَ از جمعیت صوری ومعنوی شطی و افرد اشت -

واز من قب دالا اینکه بین طالع بیدارشاه ولایت کشم الله و فهد داد دنواب میند و دست بعت می دم و در تصیدهٔ منقبت زبان بادای شکری کشاید که م

دین پنام تفعنل آگا یا دل پاک توشیع عرفات ا کرده ام سیت تودر رویا این سعادت زفغل رحمی آ دستم آخر کرفته بکرم نی شناسم کراین چامیات ا سن داین رتبر از کجالیکن مور پدوردهٔ سیعان است

کتب او اکل از بعض علاء بلگر ام وقعیات پورب افد نود - ودر صلفهٔ درس شخ غلام لفشنیند ککنوی قدستی سرزشته عصیل باشتارسانید - و علم مدیث ازخدمت مبیرسیدمیارک محدث بلگرای کدانتلامذهٔ خاص بینیخ نوراکن خلف ا بنیخ عبدالحق دبلوی است سند منود - و درجیع علوم منقول ومعقول خصرص تفسیرو حدیث ولغت وفنون عربیت و ناریخ وموسیقی اقتداری عظیم هم رسا نبید و حافظ و میشر بمرتبهٔ بود که خاموس اللغة از اول تا آخر از برد اشت

ملافات البخناب باسبدهای محصوم مدتی در اورنگ آبادوکن اتفاق افتا سبدهای ی گفت: -من درنام عرفود جامع غرائب علوم مثل میرعبد الجلیل ندیدم " ونتیخ غلام نفشه بندلکنوی بهشه تعریف و توصیف می منود -

آنجناب درسنداری و مأنه والف (۱۱۰) به دکن نشافت و عنقر پ عطف عنان مخود و کرت نانی درسندا صدی عشر و مأنه و الف (۱۱۱۱) برارادهٔ تلاش معاش جا دهٔ مسافت و کن بیمو دو بعد از طی مراحل در اسلام بور (عرف برجها پوری) از توایع بیچا بور اردوی فل مرکاک در اسلام بور (عرف برجها پوری) از توایع بیچا بور اردوی فل مرکاک دا دریافت به برزایا رعلی برگیس سوانخ نگار مضور با دشای بوازم فدرشناسی بجا آورد و میلازمت سلطا برجید از محال ساقی بور قرب بلگرام و تحد دسانید - با دشاه میشود با نگاری گورات شاه دو لا - قربن عنابیت ساخت - آنجناب میشاری دو قالی تشاه دو لا - قربن عنابیت ساخت - آنجناب میشاری دو قالی نشاه دو لا - قربن عنابیت ساخت - آنجناب

سرانجام داد

ودرسندست عشروماته والف (۱۱۱۹)عول درمیان آمد آبخناب در ماه جادي الاولى سال مُركور تخروستُه للكرام تشريف أورد-مسرزا بارعلى سكب غائبا فنقش فدرداني زدويم دران سال خدمت بخشیگری و دفا نع نگاری و ایخ نویسی سر کار میمکروسر کارسیوستان از جناب فلدم كان براى ابشان گرفت و سند حاصل كرده بهمراه فاصد اجرر وانه بلگرام آ بختاب بعدوصول این بشارت سندع، م جانب ملک سِتده بخرامش در آورووسيت وجهارم رجب مسدسيم عشرومًا تدوالف (١١١١) سواد محكررا اذبرنو تدوم برا فروضت وسالها خدمات راب ديانت وامانت پرداخت وبعدر صن خلدم كال جون قدر ومنزلت أنجناب نقش خاطرش مهراو لا وجميع اركان سلطنت إو د ورطبقات لاحقر بي آنكه از محمك حركت كند اركان مرم خلافت دربرعفرستدان ثقال فدمت روانه ساخنند تاآئكه درعد محرفرخ سير پا دنشاه ا زنیزنگیبای فدرت الهٰی در برگنهٔ جنوبی ا ز اعمال محکر ریزیای نیات بقدر ژاله خور دا زابر بارید- و به نزول این طاوه نیبی کام وزبان عالمی شیرین گرد^{ید} آ بخناب درین سانیء غربیب ریاعی انشا کرده در فرد د قائع سرونس بار کاه خلافت داشت کر سه

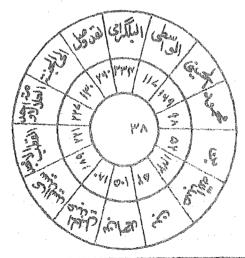
قرخ سیران شهنشه با برکات به گازادی اوشده شیری حرکات در سند زیمی عهدی برگات باید سیاب ریزهٔ قند و نبات برخاری گوندی که دران زبان و فائق بهای سلفت بودوسوان هفته معلی باد قعلی در افتان شدنج دملا خلم معلی باد قعلی در قائق می انکه عمر برختی کار برخلاف درافی خوده درا واکل سندست و عشری در باز والف (۱۲ با ۱۱) معرول ساخت این چاپ در بین سال از پیمکر د بان و دان و در بین سال از پیمکر

جانب دارُ انخلافه نشأ بهجمان آبا دحرکت کرد وخدهات بوساطت امیرا لا مراسید هسین علی خان بحال ساخت - وشیخ محررضا محصکری را نیابت مقر فرمود درسد اثنین و نکشین و مائنهٔ والف (۱۱۳۲) بعدشا نزده سال بلگرام را از مقدم گرامی مستسعد ساخت و یک سال توقف کرده به دار الخلافه شاهجمانی تشریف برد-

ولادت باسعادت سیزدیم شوال سندا مدی دسیعین والف (۱۰۱)است وانتقال شب شنبه بسیت وسیوم شهر ربیع الآخر سند ثمان و ثلثین و ما ته و الف (۱۱۳۸) در شما پیجمال آباد واقع شد نعش مبارک صب الوصیة بدارا لسلام بلگرام نقل کرده روز جمد اول وقت عصر شم عادی الاول سال مذکور در قدم و آ بزرگوار ایشان سید احدم حوم وفن سافتند-

راقم الحروف كريم للّذِينَ أحْسَنُوا الْحُسْنَى وَبِرَيَادَةَ لِهِ ١١٣١) ثاريح يافت درنفسير بيفياوى كويد: - الْحُسُنَى الْجُنسَةُ وَالرِّيَادُةُ هُوَ اللَّهَاءُ ثَارِينِ دائرة تاريني بريكارفكركشيده وتواريخ كاندل و لا تَصْعى بمركز نشانده -

دائره ایواست.



طری استخراج تاریخ ازین دائره این است که از خانها سیمارده گانهم خانه ارای خانه برخانه دارده گانهم خانه دارد خواه بنده به بره خانه برخانه برخانه که بخاط برسد شار نایندسوای داحد و پهراده و اضعافش و اول با آخر بین - و بهر خانه که شارتام شود عدوسش بگیرند پس عددی که بدان شار مقرد شده اگر فرد باشد با زخانه نتهی را مبدء گردانیده تعلاد ناین رمز قر بخش که بدان شار مقدار عددش بگیرند که خوری و کورو قر قر فرور قر تا آنکه نتهی مبدء اصل گردد - اکنون مقدار عددش بگیرند که خوری اعدا دحاصل "ارزخ شود - و اگر زوج باشد خانه ما بعد منهی را مبدء اصل گردد - دام بر ما مبدء اصل گردد - را مبدء گردانشد - و بهین نمط شهار منجرشود تا آنکه نتهی خانه ما قبل مبدء اصل گردد - با بسیمتور مجروع اعدا دحاصل تا درخ شود -

مُضْى كَانْد كَهِ مُرادا لَهُ اضعاف دراعد ا دُستنش مثلين وسلّه شل نصاعدًا باشد واطلاق ضعف ارْروی لغت برسله شل فصاعدًا آمده است برخلاف مصطلح علاء مَنَّ فى القَّامُوسِ : - اَلْضِعْفُ بِالْكُشرِ الْمِثْلُ إِلَى سَائَ ادْ يُفَالُ لَكَ وَمنْعَفُ مُ يُمِ يَدُ وَنَ مِنْنَكَ يَرِو ثَلْتُهُ اَمْنَالِهِ لِانْهُ بِمَا يَادَةٌ عَلَيْمُ حَصْفَى صَدِّدٍ "

حالاخامهٔ زبان آورنضائلی کر تعلق بموزونی طبیح اقدس دار دبیان می نامیر-ولذت جریان معانی راخطوط روحانی می افز اید -

میرمجرمرا دشخاص به لائن جنبوری که در عنفوان جرانی بیشوق ملاقات میرزا صاشب بیاده از مندب صفالی ای دفت - وروزگاری بخدست میرزا بسر بر ده به مهند برگشت - واژبیشگاه خل مرکان مرتی به سواخ نگاری دارا لسلطنت لامور سرافرازی داشت با علامهٔ مرح م بسیار مرتبط بود و باشارهٔ ایشان خمسه در سرک نظم کشید- جهارک به ازخمسهٔ او بنظر راقم الحروف رسیده - در خانمه نشوی مفایل میزن اسرار "فقری بنگلیف علام عمره م می کند وزبان به ستایش والای کشاید کست دافیم این نام باسع مرح م می کند وزبان به ستایش والای کشاید کست

بودشبی ابخی آرای نکر داشت سری گرم زسودانیم يافنة از نبيد تعلق خلاص فامر كمف منتظر فيفن فاص از درم القصد در أمر درون الل سخن را بسخن رميمون نشئر سريوش خمستان موش اربي تقييق سخن حبثم وكوس صورت ازوگشد معنی دلیل سید علامتر عبد الجلیل كروه بموزوني للبع سليم طالب غويشم جو كلام كلبيم ى دېدا ژلفظ بمعنى بيام دو د نزاز کېت کل بامشام ى برد ازطرز بطلب سراغ گرم نزاز نشيمى با دماغ ديدك فكرسني ويشه است دل كروصورت اندن است گفت شخی ساده و برکارب تابکش بی و دُوتار بر بس بود از بهر سفور گوا مینی برگان و لفظ آشیا گفتن او فكر مراتاره كرد روى عن را بنفس غازه كو شدنهی ماندول ملودگر خل معانی نید کر ويد اوري شرع وين المريد ما مريخ مر أو سافح المنتن دلاوير بردائم ال مدد باطنی انجی طرد می انتخابی فی دى ئىلى ئىلىنى والمالية المراج المراج المالية فيتنشاسان أأى شاحت ى دائد كانا در منهم في مظور نظر معى برور كرديده ل ترخ ن تا مدف اکسان برود بالیده شر انتخان انجناب تفریکی بود- مرتبا می گزشت كهمراى موزون فى كرد- وجرگاه تقريبى دوي داويرى ندادان معانى را بانك فوج نسنچری منود-طبع معنی آفرین بهین عنی دارد- دبر بانی روشن نزازین برعلو تاردت و سموفطرت می باشد- و در اصل توجهٔ فکرهالی جانب شعر محض برای نفنن طبع و استدنهاء صنوف کمال بود- و الاشاعری را دون مرتنب خود می شناخت - و در بن باب جرسی می جنداند

ونفیرالترام کرده ام که درین صحیفه مغوات نشاعری برزبان قلم نیا بد- و کام و زبان از الموت آن محفوظ ماند آنخاب در ابتدا «طراژی" وبعده بنا بر آنکه سسید واسطی الاصل است « و اسطی" نخلص می کرد- اما اکثر اسم شریفی خودی آورد-و در زبان عرقی و فارسی و شرکی و چمندری دا دفعه احت ی و از- غرل کمکنشه

دا دُد بگرافشام سخن جا به آبداریه الماس اندیش سفت- ولاشک سلیفه صاحب طبعاً مختلف اُ فنا ده شخصی و احد را مشایده می کمینم کدبسرانچام لُوعی از شعر نوب می پرداز و در لوع دمگر یا مفابل سیری اندا زد-

عرفی نثیرازی نصیره دایا شاطل رساند اما نجر نصیده را طرزست که با بد برکزی دنشاند-

ممیرنه اصاحب درخو. ل دا دسحراً نوبنی دا ده ا ما درخیرغو آنگینش شهاده اینیا کمال قدرت اللی نمانشا بایدکر د دبکهال مجر فو داعزان شاید منود که این کس آنج نمرار د و ا بخربردل واردى سازندبرزبان ي أرد-

ملاقات میرعبد انجلیل مروم با تاصرعلی درا ورنگ آیاد دکن و اقع شد-خود با نقیرنش کرد کرصحبت خوب برآ مد-مردم دیگررا جواب داد- دا زاول روزنا نیم شب جلسه انفاق اُ فتا د- در اَن آیام نا صرعلی قصیدهٔ لامیهٔ تا زه گفته بو د-تشبیب آن دروصف گرهاست و گریز به نعت سرود انبیاسل التد علیه و تلم مطلعش

گداخت بسکه بوای تموزمغرضیال شرر دُسنگ برآید به بورت تبخال تنام قصیده برخواندواسنفسا دکردکه بینی نوش آ درگفتم نام قصیده خوب است باز بجد شدکه اگریمتی بسند آفتاده باشدنشان باید داد کفتم یک ببیت شمجرد استماع این کارتغیری درچیره ظا برشد - دریافتم گفتم این بهدیو ابر ریز باست و در انتیج تیم به به مساوی - اما گاه می شود که آیداری بکی ممتازی آفتد - ازین حرف ریگ اصلی ال

أمر وبرسدككدام بيشاؤش أمر كفي إي بيت م

نیسکه فهندی نارسیده می سوزد چشی بر برنداخ است ر بنهای ال تاصر علی شین کردک فی الواقع سی بهاین نمیت رااز سائر ابیات متنازی دا فه دنیزی فرمو دکه در دو بیت ناصر علی و فل کردم بک بهب از یا درا فم الحردف رفت و بیت دیگری می در در دشتوی در مدت فلدمکان ی گوییده

 مرح بادشاه و مدرح اسب بربک و نیره و اقع شده و شوخی نسبت به باوشاه ملایمت ندارد. "ماصرعلی ببت را از متنوی برآ ورد- و در اکز نسخها نیست اما در یک نسخه که شده و نمور ببت مذکور بعین بنظررا نم الحروف رسیده - و در نسخه دیگر بخیر مرصواع چنین دیره شد شهنشاه جهای بهوش و فربنگ می الدین محر زبب اور نگ میرعید الجلیل را غلای بود که در سفر وکن ف منها کرده و منشراً کط و فا بجا آور و بنگای که در انشکر قبل میکان و با آفتاد - و عالمی بنا راج فنارفت - بیان ادیم لبرین مردیر میرورم شنج و منشری برسوزی بنظم آورده و با نا صرعلی ذکر مشوی مسطور دو با نا صرعلی ذکر مشوی مسطور دو با تا مده مطلعش این است سه

بیا ای خامهٔ مانم روایت بریشان ساز گیسوی حکایت اصرعلی بسیار محظوظ شدونسنی است مانم در آنجناب نسخه ارسال منود-ناصری در روایت در در انشان نوشته فرستاد و درا قم الحروف آن در امشا بده کرده

نداغ ناچهاا درسیت الیوب نوی آید کردی خون مظلومان زمکتو نوی آید شخصی مصرای از میث میرار اسدل در مجلسه خواند کردی «در سوار شب کنداسیه چراخ پا"

وگفت سى عنواندكى بېنى مصرع بهم رساند على معمرة م فى البديه أنشاكر و ه غُرَّه مشوكه ابانى ابام رام نست دورسوارش كنداسې براغ با ازان غُمَّى ب اغنياد أفرين سرد دوگفت عن ابن است كه مصرع شريف به انواني مصرع شريف به انواني مصرع ميرزا و انواني

باطی سرکش این بهدر نی وفایر دونسوارشب کنداسی جراع با سارت آنیاب دوش و وش و ی وفاری برنبر شایت بود بر اورالسا حراک

درشرح قول شیخ سعدی کهد

وَانْ سَلِمَ الْإِنْسَانُ مِنْ سُوْءِ نَشْيِهِ ىنە كەلاينىئاڭ ئىراز كېئىك كېيىنىڭ ئىرى ئىلىدىيە درنىسىن ئىس مصرع زىيادە مېيشود تاتبى آ بخناب برین قول حاشیه مخرمینموده - در بنجا کلام مشر نیب بجنسنقل کرده می شود :-^{رو} مخفی نما ند که این میب بروزن دوم ا زان اوران نماننه مجرطویل است که مووض " مي أيد وتقطيع معراع ننا في كدمها ط كفتكوست وموزول مبر آن فعولن مقاعبين فعولن مفاعلن بالشريمين "است قمن سو فعولى - عظن المريفاعيان وعي لى فعولن س سيلمو مفاعلن - ويو القطيع الأور معاوم كر ديد ظا برنشار كه واجب ومنعين است كنسني لهبيس تسيلم مإنشد ما السيلم مينانج. "ميركمان بُرده بيمون لام ويا از حرف لبيس ورتقطيع بالفظ وعي مركب شده بروز ن فعون خواً "شدوسين كليليس بالفظ سيلم خضر كشنة مروزن مفاعلن خوا بركرد يدكه ضرب مفيوخ " و در صورته کی نسخه لا نسیسکم بقول میرا عنت به تابیند لفظ لا بالفظ دعی مرکب ننیده فعولن خوابدشد دم وليسيلم بروزن فاعلن خوامد ما ند- د فاعلن در ضرب كرطولي بني أيدينا بنجه برمتنيع عروض بييد م ''گیزناً پنیمیرلوشنهٔ که از انسخه لیمین معرع زیاره ی شو دموافق میزان طبح میراست مذموا**ق میز**ا " جودفن طرفدا تكرعراع در صورتنك فالسلم باشدكم ي منود-

لا وچه مناسسه این مقام است. یکی کرخلیل بن احمد نداختی فن عروض درمثال وزن دوم محر در طویل ا ورد ، سن

سنته بن آن النيام مَاكَمْتُ مَا مِنْ وَمَا لَيْنَا مُ الْمُنْفَ مَا هِوَ الْمَنْ الْمُنْ الْمُنْفَا مِنْ الْمُ سوعيان ميرك الميلم هي زاد ليس الملم ي تايد جدر ندخ ليس مراع زياده ي شرق معلى تامل است زير اكر نطوق عيادت دلات دا درين كرنيادت معراع منان نعيامت است

plana Cal

"ووزن ووضى را وجودا دعدماً در نصاحت وعدم أن دخلى بهت وحال آنكه بيج كي ازعلا يمحانى
"اين عنى را در نصاحت كلم دكلام دعدم آن اعتبار نكرده - برزض تنزل منقضاى عبارت مير
"انست كه برتقدير تريادت نصاحت مرتفع مى گردو و حال آنكه فظ فيسي تركه براى نفضيل است
"دال است برين كه نسخه ليس ليسلم بهم نصيح است بس نصاحت اين نسخه بازيادت وزن
"دال است برين كه نسخه ليس ليسلم بهم نصيح است بس نصاحت اين نسخه بازيادت وزن بو با عتقادم برج بنسم جمع مى تواند شد اللهم المنظمة التحقيق عن من كارتنى كارتنهى ككر همه

ازعهد خول دم كان ناعصر محرفتها ه پادشا ه جمیع امراء عظام اعراز و اکرام میر بهای او در ندونشنه محین و الا بودند سیاا میرالامرا سبیت پی علی خان که با ایشان لفتی خاص داشت - واکثر در مهاس خود بر ملای گفت که میر عب انجلیل در بن عصر نظیر ندارند و لوازم احرام فرق الحد تبقد بم می رساند للذا آنجاب از ته دل بمدحت اور دا دنام اور ازندهٔ جاوید ساخته

 اشعار مبراگری در مدارگی و اتع شده امامدة العرصای شعرا زاصدی نگرفت الا

یکبار دتنیکه این رباعی از نظر سلطان آورنگ ربیب خلدم کان گزرانید سه

کسری که بعدل بود عالم برور کرد کرد کرد کرد کرد کرد کرد کرد در کشور

دانت زکمال عدل بخریز نکرد آدیج بن سلسل در بم در کشور

سلطان چهار فربط از طلای مسکوک وکن که آن دا بروای نامند بیست شهزاده کام کمین فرد داین

داد-شابزاده برست محلص های میرنجشی دا دیمحلص های به میردسانید - و این

یکبارصار گرفتن میردر نام عرفالها برای استکال نشا به با امیر با شد چه امیرشروصلات

از سلاطین دامرا قبول می فرم د چنا بچه از تنتیج قصانیف امیر واضح می شود

از سلاطین دامرا قبول می فرم د چنا بچه از تنتیج قصانیف امیر واضح می شود

سلطان قطر الدين بن سلطان علاء الدين في جائزه كذب "در در بيهر" ذر برابروزن چن فيل فيليم محدد - ابيروران كذب نفرز كے محتايد واز زيان سلطان تطب الدين جي فرط يده

مراعم كرنسست بالا گذشت بهمدین شایان والا گذشت بسی بندگی كردم ازعوان بخت كربسته در فديمت چار تخت د نشایان كسی كا ولم كرد يا د معزالد تا بود شه كيفبا د ازان پس زفيروزه چخ بلند شدم بنش فيروزشاه ارجمند ازان پس کودرشه تا تی شدم از از شرخ عدائی مضدم شد اکنون كه اقبال بهرم مرا فراژنده شد قطب عالم مرا شد اكنون كه اقبال بهرم مرا فراژنده شد قطب عالم مرا چنين خشن كر توجم يافق در ايام بيشيد، كم يافق چنين خشش آيد سخن برائد كرين بيش برد اختم جواين نامه خاص كم ساخم مرا برائد كرين بيش برد اختم

محقی نماند که مراد از معز الدنامعز الدنبا است برای نسرورن شعرونا در آور د وآن جمع دنیاست ومراد از فیروزشاه سلطان مبلال الدین شلی یاشد چه نام اصلی او فیروز است

اکنون سلسلهٔ مطلب اصلی ی جنیانی - در عفوان شیاب " امواج الخیال" نام نشوی در نفریف د ارالسلام ملگرام فرموده - و درین مثنوی اکثر قواعد موسیقی ممندی ضبط نموده با ثبات برخی از ان شنوی دوی ا در اق د امر گف شه سازم م

آب وگلی کوفیل عام ست از خطه یک بلام است سیای الله چه بلاای کوفری و افتاب جای ماکن گرفتی الله چه بلاای کوفری و افتاب جای فاکش کافری فی بازد فاک الدوز از ل فی بازد باک روید می دوید شخم دل و اغداد دوید برال کردیده است دوید شخم دل و اغداد دوید برال کردیده است دوید می کردیده است در دوید برال کردیده است در دوید می کردیده است در دوید برال کردیده است در دوید می کردیده است در دوید برای کردیده است در دوید می کردیده است در دوید برای کردیده است دوید برای کردیده است در دوید برای کردیده برای کردیده است در دوید برای کردیده برای کردیده است در دوید برای کردیده برای کردیده برای کردیده برای کردید برای کردیده برای کردید برای کردیده برای کردیده برای کردید برای

نرگس نبود فاصحن گلز ار متصور برا مراست بردار أولجته بسطي بفزاك كل باستبل بم دران فاك فورشيدازان بهار نيزنگ يزمرده كلبست باختررنگ زنگی بچیځ کمند انداز سنبل مجن ابور بصد ناز سربزشو دنفس جرربجان از فین بوزی آن کلستان زانشكده سنره ي زيرجش بهجون خط بارا زبنا گونش "ناشد كالنشر كالنبيش بربره عسول الوس والمسالين المسائدة جون گرمي عننق ساترگار آ كوئى كه حرادت غرير ليت الميانيات ماية زست مراجة درالي مقام أبد عنقای برام آید بردود که از چگه کل افسرده شوديج شاخ سنل Al Uling of Us. مِنْ الله الم ألك كانت المنافع المانية بعل بي رواز July (July) 3 (3) 3 (3) 3 () ا فرق رافي رافي دود ا water And for So feel so المنالق الدالة وردست ت الله الله المالية ال Jim so y G pho Shin 11 (1) 2 5 02 A (2) (1) 30 10 mm 10 133 الكثن وتفاظ بماين در قوس قرح کمایی تکسی 11 3 Light 63% 31 6546336916 كرده ورقى نشاط افشال all ferroridal

ظل مدور ماء مسكوب تقتى است ازين بهارمرغوب از نوک نگه جگر دفو ساز برسونتمي كرشمه برداز تا یای کشان کمند کاکل سیرست نگاه پر تغافل تادرتىق ما نشست ق از مره برنكاه بست مشول برد نزه بازی منهای مره بنزکتازی قدی د مهال علوه نوخیز صف دبهار نخره کل ربز ازجین جبین ناز نخبر دربای نگاه بست زنجبر ازواشدن كل شبست ورفون شقق طبيره الجم ازسينه شان كنوش بهائة ببشاني مسح واغدار است دېگرىشنوى گفند در چېن طوى مھے فرخ سپر بادنشاه باد ختر راجه اجبت سنگر اتها که درسندسیع وعنفرس و مأنهٔ والف (۱۲۷) و انتح نشد-جولان فکرعالی از بین منو^ی به بداست خصوص درمنفای که اسماء بردی بهندی دفیمن الفاظ فارسی آ وروه-وبانسنع مال بكاربده - اين جندية الال نقام است م وسيدل المجون المناف المدانية المرادسانك درآن عُفل کیا برکوشی ی دو فرای کان دراه بوش می دو أكرنشا بور باخرون كالد يداين فغرار مرت المكأ كاله بربط بهاري في مرزد عير أواد أنها لي وتردد Tikund Sepinals and the state 22. 69. 26. 6, 3/2: نوائ فقر ترم و اورى الدين 1. Best Live Ends فكفن الخال مرى نعاننا ขึ้นใหญ่ไขเปียนใน الرج زيره واردنوش فراك

بروصد عوب كاوالله في دو مثل این نغمه را دانش نمی نه د زیس مدموش شدزین نغرشیا ندارد از اکه یا رای رفتار نوا گوید قوام ساحری ام نقوم جون من بت جری ام ناشد درنگار وردیس آک نوائ فعمد بودار نقصها يأك چنان درنیخه باشدول شیری کوافسون شریم و بو گیری كرميش شاه كام ما رواكرد لي برسار اين سي اداكرد فواوسازاز محت برارى به الفنت بعد كررا واده باري کرن اہمال کوس خرا می زد خال انفرول برقي زد المحالي كورين ترفح قوت مال كرد زنشادى كد شادمطربان كرد تراكافي سنداين شيان المنتاء للالث الا بهای شدنده دابنگ نبره کزورخاست موی جان ونبره چونسارزی آن شن نرکرد ره احس کرا بر نفرسر کرد نوای زن براگره کی مرابد الردى نايد فر سايد and profit of the second مرودفاركي بايت درالي

world (51)

وتر افتین تاریاد داری کسردال به درای به درای به داری این اندین کورینی این می است کرده این آبراید ایدونسیت دراند - است کوید ک

(By Sing Singer conflict

الم المحتى بر الفنز المدين الكركافاه ما دوب و نقاد كرا ما فع الكركافاه ما دوب و نقاد كرا ما فع الكركافية الما ما معاد كالما ما المحتى الما المحتى الم

له وْجِيْكُ دَرْمِيرى بداول عَنْي ١٨٩ عليو و ظارت

برجند حبارى مرغ نواسنج نيست امامقصود مبالغداست بعنى شادى نوعي عام شدك حباری هم از می ابن عبش منفار ترکر ده در نواسخی در آمرها رکن ناننخصی که نوای خار كن باومسوب است بالبث شب كننده شناق السنونت -

واسماء برديلي فارسي دوازده متعام ومبيت وجهارشعبه وشش أوازه وسي لحن باربدنيز بيان كرده نوعى كراب ملاخط عمعنى استعمعاني ابيات تمام است جند ببت برسبيل استشها را ورده ي شود

دلت گربرمفام عنش شیاست زیارسازراه راست بیراست

كندبر ريده ازعشرت فرائي جرم مشوني مرقع و لريائي باین لذّن بوزابد آشنا شد نماز بنج کاه از دی نصا شد منی نقر عبول استمان ده انگیخت بهام با ده کیل اصفهان دینیت

بهارنغم ون ورول دى شد فى از فيفى نواسروسى نشد زمطرب برنوا در شین است بمحتی کنج با و آور داین است

وفائره آوردن اسماء نشات بشرى وفارسى به بشيث معهود ورخاتم واستنان

فغربيان مئ تايدوى قرمايد

چگرمین دا زعیافرت سفتم کنام بردا در برده گفتم کرنا برساسی کرنارسائی بهیشی ندارد اختیا تی زعس نظر كرد ظ ولخواه مكرد دكر رئيسي منعته الاه منل باراگ بندی آست was a built of the same of the

الران این فکراین آن نداند فنظم من زمعنی در تما مد

Ling by Lacera Cill در در در اشای ای در در

(16 an 1011 11 211

وروصف طاتف رقاصان

گردی از صباحت غازه برده گردی از ملاحت سبزه بح بكى از ناب مُسن صندلى رنگ صداع شوق افزودى بنيزنگ بهار ديده كردسك ارغواني یکی از نبض رنگ زعفرانی ببشق نالزن كفتك كفاموش كى يُروع زنگ مرئى بوش ز کا کل بردل واز نغمه بربا و الره زن كشنه بننوخ برى زا د رخى بريم زن بنكامة كل It wind should فناده کشتی دلها به طوفان زموج جنش ابروى ابثان بالروكرده جادلها ي المروكرده الرك ك شيشها جيد ندور طان بجرخ آورده دلهای نظر باز ا دای گردشن عشیم نسون ساز بسري روش في الروايث تان ئى بال ردش زاك المخط مرم در دهان المالات الكودود ول برستمنداست م فركر ديده مركان فسون كما المروعة والمراد المراد المناس المرابي المرابع mis Charitation los (Silvin Hy comillist with comment of sol o will of ole consh مان النا لنا الله الوالوال Chifu Charles Com الماسك والمق بها وراوندك who words المرواليدي كال ديد ك cignos/1, ducy li دران کی در در ایم كيمركودال ويجرب افروات سرنك فطرة خوبى دل ماست illis alcarin Olio RI Englis

كبردندان معنى خميرق است تبسمرا زبرق اخرج فرق ا توكون ظلمت است وأبحوا مسى زير لي اطراف وندان چوشمشیری کردششد در غباری "سیسم درسی دارد بهارسے ترنم ازلب شان می کندگل زیرگرگل شنوا بنگ ایلیل شفق كرداست كالنصبيح نوروز لي ازرنك لطافت جره افرو چرمهای پیوم کاروانی بكردابازنخ مائل جماني منان سان الخصرة أوردة كهاز فرطر خي لت رح وزرد أت بلورس فيف برمنا ع كردن بود گوش ا نصفا بالای گردن دوثرك فشمساغر بركف دسن جنان گشننداز مساسیت دوسانواردودست بردغلطيد كبردوكوش نزدماحب ربد خطوط أفتاب ازجيح سرندو کوبندی دری یون برنظ زد دويثم وسيدرا بابعهاري چوبهاری کروربیشن اناری آ بنارات الكروجي الأالبيد مروعموج رنكر بال رسية المربوشها مراكمناست Jen Brains J. Tiessessem المانى ئانىنى ئانىنى ئانىنى ئانىنى ئىلىنى ئانىنى ئانىنى ئانىنىڭ ئانىنىڭ ئانىنىڭ ئانىنىڭ ئانىنىڭ ئانىنىڭ ئانىنى دُ اللَّهُ وَاللَّهُ بانا فردناله داراست درائنت ن كري رافت كار آ ملين دروست كي دارى دو علال المعالمة المعالمة دایل آن کر دانگاه دان مري كري لبان دروشان نظ لا دار وي شفوف وماد وتفلل طلاي وستافثار 3. 4. 3. 04. 05 C 9/65° الكارين ياى زيد ساق دنجو قدم درنص ران روبقراراست کربردلهای گرم ادراگذاراست برنگرشی زانها قدکشیدن برنگر نظره از دلها چکیدن کردنی و درنیج و تاب قص بنیاب چوموسے کونند درجوش گرداب بهنگام اشارت بنیم و ابرو کف دست و سرا گشتان و بازو بطق آبید در نصویر ایما نیامت ی ناید نطق اعضا زمین از فص شان گرزاچین می مواتا چیخ طاقس آفرین شد در مین از فص شان گرزاچین می از ایما و می از مین از فی شان گرزاچین می از ایمان کرزاچین شان گرزاچین می از ایمان کرزاچین شان گرزاچین می از ایمان کرزاچین شان گرزاچین شد در ایمان کرزاچین شان گرزاچین شد

مصفاءي وليالي عبادت المنازاد والمادت بزاران شع برسوماوه كرشد زمروا ديدغاطان جامدورير دده برشی برسر طرهٔ در ورين شنهارا فوش فهور تسرسر بربيم سردستان فورات بالواع يجلى كشد معور مقي فالرساج ل أنبر لور ول فرانی از برای می ذبروا أوس بندع يمرانساف تظرور سردتك بالطاؤس يفافري خيالي ديده ماؤى الكيارة المحاس كلوسود فتفاع مشعل تايان ول افروا كروزي والشديش والوجعير if the feet with the التحسلات أوبادروش or of clipping to

Cital Carrels

برای دو این اسان کرد بروان بربر ندوان این استان این است

بواشدجرخ دبكرور نظاره زوش نورمتناب وسناره برندشب مشجر باف کردند نشج ازطلای صاف کردند كرخورشبد اندراين شب كشة وص زجرخى شدعبان برعام وبرخاص كروركبسوى شعاع كوشواره جنان در دود طالع شدسناره سرشب را گرفته در بغل روز بنفشة تخباى شعسله افروز منودى روشنى ازجام مهتاب پودر اون گدان نقری ناب ويعقف سفايان

زستفایان کوسر بایش در گاه گردی میش پیش موکب شاه بزنگیدابرگرم آب با شی عرف يير ازجيب خوش اللشى دوال شك برمكية جون ركان قدم زن بای بر مکیب بزنگ ابر بردداه شكانيان جدل داشت كبركايع دريا در فإلى اشت بوكروازا باشى شدن شويا زين مرن عروسي أبرويا فت بكبتى مخشد بروج و لخواه غيارانها طرو كرو انسرياه

تخفى نائدكه ابن نننوى بموانع وقت ارتظر بإدشاه تكرشت وجون بإدشاه عنقر ربرآرای مک ماود انی شد- آنجناب دل بشیفی سودهٔ مننوی نداده منوج عالم قدى كرديد بعد ملت البنان فرر اوراق مسوده داارسوا دب بياض برد وابيات شكر راحب الطاقت مل كرده واشى تقلم آورد و درين مل جيند بيت شكل باوانتي وروش فريد كالساك فالى الثوالم سيت

در در در کا دشاه سے وَانْ فَاقَ الْوَائِي فِي الْجِنْسِي فَالْمِنْسِي فَالْمِنْسِي فَالْمِنْسِي فَالْمِنْسِي فَالْمِنْسِ عَاقَ النَّمْ يَعْمَى الْعَلْى في الْوَصْل ال شرطيه است و جراء آل محذوف اى فلا جاس حى بنين است كه اگرفائن شد

با دشاه خلق را درحبنس ونصل ما مهیت انسانی باک نبیست بیس بدرستنیکه مروارید بعنى انظر إست وراصل مال آنكه فائن است ازد كرفطر لا-اين سبت درتتيع إلى الطبيب مشمئى است كردر مدح سيف الدوار مروح خود فَإِنَّ الْسَاكَ لَعِمْنَ دَمِ الْفَرَالِ وَإِنْ تُفُقِ الْاَنَامَ وَانْتَ فِيْهِمْ خطاب بمهوح است بعني اكرفائن شدسة خلق راحال أنكر نواز بشاني بس باك نيست ديراكم شك بعضى از ون غزال است حال أنكر فاكن است -بروقت شاسان بويداست كرنشبيرلات انسابق ياكبره وافع شد-الفياً ورمرح بادشاه م مثل از دانش اوگر كه مر گوش فلاطون از مشل ساژ د فراموش تشكَّل بضنتين جمع منال-وشل افلاطوني مجند معنى است- كاتبي مراد مي شود عالم مثال کرمنتوسط است درمهان عالمخب دعالم شهادت وگایی مرادی شود صور عليه البركرقام بروات وواند نربذات فداوند تعالى فاند دكانى مرادم شود جوابر مروره كراك راارباب انواع نامندسين ازبر نوع فردى است مرد انطده ازلی دایدی که اقاضه کمالاتج محافراد آن ندع دابسته اوست. و أن دابلسان شرع مك الجارومك الجبال وجزأ ن واندر

این معانی از حاشیم میرز ام بریرامورعام سنزرج مواقف وکتب دیگر بقلم آه پر الما ورمريارتاه عه

سائش و مرفى وقب تولى كندوش باعدام و تقطيع الموالى النتج ناع الم شهوراست و وقى مشوب يان و تصريح درانت الك

له د دان شني مغ ه ١٠٠٠ طبر عر کال ۱۹۵۶م

ودراصطلاح شعرانا فیه آوردن در صرع اول از میت بینی طلع ساختن وحرف تفطیعی دراصطلاح عروضیان ده اندمجوع درین عبارت "مکتک تشکیق فیکا" معنی آن درخشدند شمشیرای ها-

رونت برال

نط قرمز به بینیانی فیلان اگری دید ضناء سخندان نمی کردی بشعر نونینش فخر بآن نارو علم دربارهٔ صخر تابیح است بسوی بین مشهور از قصیدهٔ شمنسا نفتح فاء معجد و لون وسبن مهلد

عَى ازمشا بيرنسا عِنْ طرازعب كر دورشيع برا در ووصح نامى گفت كرم في كان و وائت من الله من الله

یعنی برستی کرصخر بهرایینه افتدامی کشدراه نمایان با و گویاصخرکوبی است که مر سرانش داشته با شد چه کوه که در را مبنمونی جویداست خصوص در حالی که بالای

أنش افروفي باخت

در بنیا مرا دان ست کراگرفت خطرخ پینیانی فیل ی دید بنشنبیکوه و آتش فخرنی کرد-

و و فا اسال

چوکام شان دنندی آشاشد بهرگای بنابری العماشد عصانام اسپ چذبی الا برش پادشاه کی - گویندبرگاه جذبی در بلا درق ت دبرد فاکشند نشد قعیر کوذبیر جذبی بود برآن اسپ سوارشد-اسپ جلود بزیری بیل تو در ارساند و در انج بول کرد- و در ال درسی بری بناکردند و بری العصا نام کردانشندگذانی الحاضرات المراغب العمقاهانی-

(Led 302/19/10) of - - 1962 holo densighed

ابضاً درصفت اسيان

وثوب شان تعجب آفرین است مثال طفرهٔ نَظَام این است طفره و در نست بعنی برجستن و نظام بنون و تشدید ظاء معجد عالم معتزلی شهور فائل مسئله طفره و دفر آد نظام از طفره این است که تخرک مسافت را طی کند بروجهی که ازم کانی بهدومسافت میا ندر ا اصلا محادی نگرد د -

معنی بینت آنکہ اسپان اڑ بس سرعت برین روش مسافٹ طے ی کنندومثال طفرۂ نظام کرمحال است یوجودے آرند۔

درسند احدی و ثلثین و ما شه والف (۱۳۱۱) نیکوسیرین مخداکرین فلد مکان که در فت نشاندند - مکان که در فت نشاندند - امبرالامراسیار مینی خاص ای بالشکر ۱۳ اداز دیلی به اگره رسید و قلعه را بعدی امبرالامراسیار میرهمید البحلیل قصیدهٔ غرائی در نهمینت انشا که و - نواب بخ مفتوح ساخت - میرهمید البحلیل قصیدهٔ غرائی در نهمینت انشا که و - نواب بخ به ار در وسید و اسپ و خلعه من ماری داد - علام عمرهم بروفن ضابط عمو دمر بقبول فرد دنیا در د قصیده این است به فرد دنیا در د قصیده این است به

(نِيْمَا شِي) إِن أَثِرِ بِلِيا وَلِ فَي مِن الْمِلْوِي إِن إِن الْمِي اللهِ وَمِ فَي مِن اللهِ اللهِ وَمُ وَاسْدًا فَي وَلَم وَمُ فَي اللهِ

برزيان واجب است وكرنعم اين ظفرا زموا إمبعظلي است يا فنت بيكوسر بعكس عسلم بسراكبر أنكه ور افواه بود درجصن المره محبوس الميجو مفهوم المنتنع بعدم واشت عبشى وكنج عافيتي خاطر آسود تر زصيدحرم ففنير أميخت ورطعامش ناگهای نفس شوم رایش زد ديد اساب بفي آماده اشتهاصاف ولقمه بر ردسم نديسيارو زمرة اوباش اكبراباد قلعة محكم الفراشوبكشت عمدرتم اروی فشنه نه منود کان فتنذأ كبيخت وركمال عظم ازبدر داشت إرشافي ازان ميخن برفرق ثود غبار الم کردیرویزنی زیر به سر شعله زدخشم داور عالم يون بربد اين جربه داي يو أب ورنگي بها دفضل كرم خسرووین بناه شاه جهان أن ابو المجدد العلاد والجود مستدارای جاریالش جم اوكرش كروييران واستم بنده اش كيفنا دوكيكاؤس " اكثير الشكر طفر برجم بخثى الملك راا بإزت داد آل ايمر عاعة أمرا sind your Col 6. Esmi 53 قرة العين جيد كوار بيني الشرشرة وكم زعم طف العدق وفر الأنبال جود او شنو درارعرب شخ او ضابط بلاد عجم الداز يمنشن على يمي the 12 hard graduation Eris 6 31 21 will ما تنه با عنه واليش

لطمه ازدست اوخورد فبيغم غوط درجود او زند در یا مثل مقباس فربهی بورم مست مفاس جود ا وسحاب وكرى از كا وازلن وازلم درنس مرف المنش نبود يون الف كشنت شيخ اوالن ديصفِ جنگ، باسرِ اعدا ی کند کار عفرب و ارقم دشدونيزه اش بجان عدد ایچوچی کری شود مذخم تع اوشرفرق امداغرت دردل ضم او درأيد رئ جون درآيد برابل ودعرم مثل دلوى است بارس فنهم بالمنش سير معانيه او نْحْ يَا نَيْ او بود أَوَام طرازفی او شور پیدا كرد ترصت بدولت از ديل فشل في بعدان ظفر بهرم ديداد نوه بال در رم نشكرى در كاب شي ازهم بمنزور آوران فيل شكوه که پشیرزیان دوندی کم كداسيا لي ثوق تعرف مي والمن افشان يرس لمرتبي The sales of the أمرو قلوردا عامره كرد مرمع بجر. در گاری تلم و المراكر و قلد الله على الم ول بدور مروال المراس والمرداد Po Chilitantent الاستدوال توده الم الأدنا كالمنتاني التنالي المالية ي ويد د ويه والله كا الم او برنال أل اوست علم المالية بالله الفرث المستاردية فوق داسم رفع بر شهای دنم bluit wie is is by

زان طرف بم خالف سركش كوشمش داشت درشان قدم دست دبازد درون تعدیسی جون جنبی که واجهد بشکم کرد استفاط این جنبین آخر صدمهٔ توبهائے مشحکم کاربرابل جنسن شد دشوار مرگ مقطوع زندگی مبهم قلد سننكر برجاعة اعدا ازمصيبت جو طقع ماخم نشد برون آمرن چنان دشوا که مخن از زبای ابل مجم چون نفود صدا بگوش اصم بالب مخشك و دبدة برُمَمْ وفت فدرت توشل ستركافم این چنین ی کنند ایل جم بهج از لفظ دائره ادم ورشاين عقده بورمدراكم عام شرعيش درصنوف امم سر حال مانقان کو کے کہ بان چو مدلفہ ام اعلم وْشْ خْمَالِ است از حْناوَمْ المنافع ع القر کی کی کی کی کی در در در ایک دی ایک دی दिश् नुःदेशिक्ष हुं हें हिनकर हिला سخي فط علوه کرد اعم آن بك ازشود دركي رجيم جلك وطنوركر ده بانام فنم

اذ برون بم رو رسدشربند ازمېر عجر. نواستند ا مان ارْ نرجم بچان ا مان بخشید فَعُ قَلْم بزور سي مُود شرسيرطالعي ژ فلد برون این معی کشور فطرنت او شاد گششد دوستان کیسر سرخی انشال ردی سیاه خُيُنُ اللَّهُ وَاصِبَ إِنَّا لَوْءَ ازني بم دوعياتند سي برطرف فيس طرب تباند وال دكر از ترازع زنگين

نغه گویان فارسی زنشاط کوک کردند زیررا با بم سبنت مردر مراثب مركم نغرسفان مندسر كروند نسره ازجنك دارد ايرسيم ونغرتا جاك دل رفوسازد زانكه درج سرشس بور نرونم زين تركم جهان طراوت بانت شعرابم تصيدل كفتند انورى كشت بيش نشان المم برکی سفت کوتر تاریخی كدا دُوكب شد كهر دربي گل چندی زرم بقرق فلم سيمازباغ معنى زنكين سطرع ساک گویر نیل ورق ا باش سنترور نشو گرفضل من پیوشیدی ىشم درنى عن اقدم مرشرو دبر واب نتم گریزی زیامین من "فَلَوْرًا إِلَى أَوْنَ " رَفْم كرد عيدالخليل در ماريخ كربر آين كذرك لمدخل المراست في المراسية المراسية ال الحدد سيره ورجين حرف م عارجزش نشاط افزاماد دسە رُرياش دُنْ اعراكش ع محدود و دولت اددم

140619

موهم الاشال لف بعدی بی زید شهیداست که جدا علای عمود ما شد. و اشیال جم شرک به بی بی از انتخاب بی این لفت بخشی بی بی نید و اشیال جم شبال بی شب شبی کننده شده بی بی لفت شبی کننده شده بی این دود اواد کدزیر آن داه بود مه شبی شده می بای دود اواد کدزیر آن داه بود مه شبی شد سیال دود اواد کدزیر آن داه بود مه شبی شبی دانده ادا نره ادام

لمبرج است بمعاى مشهور به اسم ادبم سه کشید تنگ جینان نقش آن دین پر کار که دور دانگره در مرکزش گرفت تسرار دوردا شره دال ولاست ومركزش بإمرادف ام-جون دال ولا ورام قرار گردادیم حاصل شود- و اویم درلغت سیاه راگویند-خروج سیه طالع از قلعه متن حروج ادبم ازدا عره بواسط ثنك شدن فلعه ودائرة تشبيطيني وافع شده مه ابن معاکشود فطرست او در این عقده بود جدر اسم جدر در لغت اصل را گویند و در اصطلاح ابل حساب عددی که آن را در نفس ودش خرب كنندا وراجدد نامندوماصل خرب آن را مجذوره اصحم در لغت كردسك معت مقب در اصطلاح ایل حساب عددی که آن را مدر نیاشد اصم خواننگال امدى عشرومقابل أن رامنطق كويندجون تسعه - وعدر عدد منطق بسرولت عال ى شودىنا بخرمدر تسعم - ثلاث است دجدر عدد اصم در بهايت دسواري است عاصل شي نفود مكر نفرساً ولهذا حكما درمنا جات خود كفنه اند:-" اللَّهُ عَنَاكَ مَنْ لَّا لَجْرِتْ جَانَ مَا الْأَصَرِّمَ } كَاهُمُونْ وورعلم معقول جذر الاسم مغالطه الست مشهور واضع مفالط ابن كمونه لغيرا وي علامة تفتاز الى ور المرك مقاصد ود:-"وَهُن بِمَخْلَطَةٌ تَحَبِّرِ فِنْهَا عُقُولُ الْحَقَلَاءِ وَفَحُولُ الْأَذْكِيَّاءِ وَلِهٰذَا سَيْنَعَا مَغْلَطَةُ عَنْ مِ الْاَحْتِمِ" ونیرعلامہ در معشر کے مٹھا صمہ بعبہ کر میر جواب می گوید :۔ الكِقَ الصَّوَابَ عِنْدِي فِي هُذِي الْقَضِيَّةِ تَرُّكُ الْجَوَابِ وَالْإِنْ الْمُ بالحِيْنِ عَن الْمِ نَسْكَالَ " وميريا واسترابا وي در ائق المين كويد في عبارت انجا اين له:

سُكَمْ مَن لَّتُ فِنْهِ اَقْلَامٌ اَقُوامٍ وَاقْرَبُهُمْ إِلَى الصَّوابِ وَإِصَا بَرِ الْحَقِّ مَنِ اعْتَرَفَ مِنْهُمْ بِالْجَعِرْ ؟

مرادمبريا قراند عرف علامة تفتانه اني باشد

معنى ببيث أنكه ابن عقده در انشكال وعدم الخلال ثنل جذر الاصم علم حساب بوديا

مندلید نام سی بی مشهور ساحب سر رسول الله صلی الله علیه وستم حضرت اور ا بینهان از مال منافقان خبرداده بود-ودربن سبنه اشارت است بکمال تقرب و

مرمين فوديا مدور -

كمتم يفتح كاف وتاء فوقاني كيابى كه بآن خضاب كند-

سه ازبی بهم دو عبدگشت پربد معنی نطر جلوه کرده اعم یون فاحد در ماه مبارک دمضان مفتوح شد دو عبد بهیم به بدراکشت اول عبد فنح کم

بون فافرور ، هم ميدر مضان كيمير عنيني است وتبينين لفظ نطر معي تقيقي في

کرد کنشه دن دوزه باشد دیم مینی نیازی که نیخ است و آن لازم کشود ن روزه بازی نیس مرا دازستی اعماین است که طلق مینی فطر باعتبا در مرد د فرد خود کر حقیقی و مجازی

به شرادار می امراق است رسی می طرباه با شرو فرو فرد می و جاری باشد صادق آمد و می آواند که مرا داز اعم عموم مجاز با شد و بهرین گقدیر معنی جنگی و گفر کشیج جازی که طابق کشو دن باشد صادق آمد عمو ما به جیشیدی که متناول با شدمعنی حقیقی و

غرشيقي داكشو د ك د و د و كشود ن قلعها شد-

دعميم جازور اصطلاح علاء اصول عبارت ازين است كمعنى بازى لقبعى

بإشدكه محقيثي فردا وكردد والثداعلم-

Survey (Sund

ایل مرسیقی بهنده دانسب آواز جفت فراد داده اندوآن را سیبت سس گویندیینی بفت آواز بفت فراد داده اندوآن را سیبت سسرگم بدان بفت آواز و بهرمز نعبه را اسمی گذاشته اند- واز سربهراسم حرفی گرفته سرکم بدان مرکب کرده اند- در بین بیت نفظ سرکم اشاره به بهان مرا تنب سبعه است - شعلم بالضم نشان کرده شده -

الی نفشی چید از نصانیف والا در آبهنگ حیازی به مخریری آید وزبان ملم واسطی نیژا دیرده گوش نوانیوشان را بم خوله سازی نوروز عرب می کشایدپیون خل رمکان ویرسندا صدی عنفرو با نند و الف (۱۱۱۱) بمحاصرهٔ قلعب مناره که از مشابه پیرفلاع دکن است بر داخت و در ایرک فرصست مفتوح نساند می بازده تاریخ در السند اربعه سرتیب داده از نظر با دسناه گذرانید-از انجار قطعه ناریخی بزبان عربی که از شکل اصالی اختراع فرموده و بدیسینای از جیب فکروانموده - قطعه این است می

مقف ازنعم کردن مرابهام به بین فی فتفرات است کرشکل نفظ سند بهم رسد و بها رالف بهن سد بالای لفظ سد برسنوری کرمعول کا نتبان است بیدا مثود وسفعون این تا ریخ بر بان فارسی بیزیستر و نظور فارسی بسیار مینتیزاشنها

بافنته

چوشه ابهام زیر ضمر آورد بورد اسم اعظم در شماره الماع کفر شد مفتوح فی الحال زینی او عدو شد باده باده نام در المام برابر چار الف کردم نظاره بینه بود شکل سال اجری بی تاریخ تسخیر سنتاره بینه بود شکل سال اجری بی تاریخ تسخیر سنتاره بین تاریخ گفتن اختراعی است شداد عبدالجلیل این آشکاه بینین تاریخ گفتن اختراعی است

امیرالامراسیم حسین علی فان برسال درمول النبی صلی الله علیه وسلم جرا عان مع کرد ونتیلار عظمی مے کشید وصلای عام در سے واد وخودا فنا برگرفته بر دست مهانان آب می ریخت علام مرحم وروصف جرافان مصراع کحب بن زمیرر اتفین کرو کرمه اَضَاءَ بَرُكُنُ الْاَعَالِي سَبِيدُ الْمُحْمَرُ اللهُ سَنْهُ مَرَ السَّسُولُ اللهُ وَعَالَى عَبَاهِبِ

الماء على الرائد الأعالى سيد المحامل المسلم المسوع في عيام المائد المائد

ونيزب الميرالا مرا درتهشت عبدالأفحى نوشف مه

. Che Sala

واین ریای سزاددر السندارید اطاغوره مه عامد النیک فرد مه عامد النیک فرخ می الانتخاط آلاد فی - فی تحکیر قُلُ فیم پولین درم علی ایمای بن او لها - تردر ری بهوم فیکی کندو ترکاری بری برای ایش - فنگغ بولسوم فیکی کندو ترکاری بری برای ایش - فنگغ بولسوم فیکی کندو ترکاری بری برای ایش - فنگغ بولسوم در آغاز عبدنشباب برخی اشعا رینیا نه درسلک نظم مشیده نرجیج نبدایشان درین طورمشهوراست کمطلعش این است سه

منم آن بانکه و دلبر و اچل کرمن افنا و درجهان کهل بل

ازانجاكه ازتكاب اين اشعار دوراز كارمحض نظر باستجاع فنون بود- دلشان اقدس

اصلامناسیت مداشت - مردم این نزیم و دیگراشعار اینان را کهاز بن میس است بدیگری نسبت دم شدهال آ فکه بلار بب زرادهٔ فکرابیشان است

دراوا خررزجيم بند انل تخلص آورده - واين مبت بم ازان ترجيع است ٥

شعر باره بزار بان دیدی شهست بلگرام را عشق است اما حرافیان این بیت را به تغیرد اده نوعی دیگرساخند اند-

وار اشعار بنهامه ایشان است ب

عدوگر جمه تن نه فولا د جکره نرسرنا بخدم بهجو رنج اکرده و میکنی برق بید میرد که بیرد د میرد کا کرد د

ولم

ورد خودنام مدا بانام احدکرده ای دانباسی از جم محد کرده ای بر برگشت مزگان نداد د بیار تو غیز اری بالردانی برگشت مزگان نداد د بیار تو غیز اری بالردانی برگشت مزگان نداد د بیار و نامه بیان کرده ای میخشد می در از سفی مکترب ما بانتظار توای سدولاله در گلش ستاده قهوه یکف در بیالی با توت

دباعي

اولاد علی خلاصه ابرارند چون والدِ توایش فرم اسرار اند خلیل مواد قاسد کفر کنند در منفعیت مزاج دین جدواراند ریاعی

ازبهر محبت على جستى ما ست گلجيني ابن بهاد تر دستى ماست دل ساغرو مهر ساقى كونژ مى از ميكدة تفذير خم مستى ماست اكنون خامة نقريب بو بخريرا حوال سب على معصوم كه اسم اودر ترجمة ميرعنبل ذكريافت واحوال او درنار بخ نامها كمياب است حرامش مى نما يد

argange (11.)

سپرعلی بن میرنفام الدین احدین سپیرمصوم النظی الشیرانی المعروف به اسپرعلی معصوم از شام براد با وصنا دید شعراست مولف افران الربیج فی افراع المبدیج و ربیاض السالکین نثرت صحیفه کامله و حاشیت قاموس و سلافته العصر نذکره شعرا عرب و دیوان شعر-

خاندان او در شیرا زمین علم و فضل بوده است و هدر سیم متصور به شیرا (منسو مجدا ومیرعی ف الدین متصور است که ازغایت شهرت حاجت بشرح ندارد و سیدعلی باضافیه نام بید زمیب خود به سی علی معصوم مشهرور گردید بیون خوابر شاه عیاس ناتی سفوی ارادهٔ زیارت حریان شریفین متود- نشراه عیاس میر

معهدی را با بیگم به راه کرد کربر شوار مداسک ری بروازد و در اثناء راه بون نقریب تعبار دفعلم در میان آمرد این شی میلولین ستر بروج راحس صورت نمی بست ما طربیگم رسید که نویت نابت است بیراحت رای برای جاده گرانشود و جهولت مجاب بر نخورد

ا تخراع انتقاد بانت و بعد زیارت حرمی شریقین از ترسی شیاه عباس معاقة ا والی متعدر نشده و فوق می معظم د فقها را فقاد- و از بطن دیگیم میرنشام الدین احدیث

شدود عرص فلرنشو وتما باعت وجرت بكسب ففائل كاشتراز افراق فائن مراه

Sun Broke

1 July

مبرم اسعييم برجله اردسناني وزبرعب الله قطب نشاه والي حبدراً ماد مبالغ فراوان فرستاده مبزلظام الدين احررا وسيدسلطان راكها زسا والتانجف انثرف بودبه حيدراكم وطلبيدكه دودخرى كدواشت أنهارا درسلك ازوواج بردوسي الشد- الفاقاً سلطان عبد الشرراجم دو دختر بو دندسلطان خواست كه دختران خود رابه مردوسينزز وزنج كندميرجل برأشفت وبرفاسته بدركاه حل يمكان عالمكر شتانت-سلطان عبدالله اول دختری را بهمیرنظام الدین احر کدخداساخت وبرای طوی دختر ثانی سازوسامان ترتیب داد-میبرنظام الدین احمد یا سستیا سلطان ريجش داشت اووزوج ادمن خواستندك اندواج سيدسلطان متور كبرديشبى كمرتكاح سبدسلطان مقررشد-ميرنظام الدبن سلطان عبداللدرا بیغام کرد که اگزنزو تریج سیرسلطان و اقع مے شود من بنی لفت شما کمرمی بندم- و نز وخلدم كان رفنة سعى در برم بنيان دولت شمامى كنم و احمال و أنقال باركردومستعه كوج تشست -سلطان عبيرالله منج بنفد-واركان دولت راجمع كرده بمشاوره برداخت - آخررای بهمه برین قرار داد که اگرمپیرنظام الدین ا حمدی رو د فننه عظیم برمامی شود-نزون کے سیرسلطان موقوف بایددانشت-دیون اسباب طوی جمر مت شده بود- در رتا خرف كعرى شد ابو الحسي راكه أخرسلاطين قطب ننام بيراست وباسلاطین قطب شاید و این داشت برای دا مادی تجریز کردند مروم به طلب آلو الحسن شتا ننثد- دران وقت الوالحسن درْنكيتم بيفيدي نشسته بود-اورا أورُدّ و بهام برور و الحليت طرى أراست في ليستندوموا في ضابط تو تحادرا دادند-دران وفت سيدسلط ن درعام برد- چون مدای توبها شنيد دراسفك انتتاد كرتوبها داجراسردا دندما خران كهاذين ماجرا وافتت نيو دندجواب وادندكه سبباظا براست كرامشب شبطوى ست سيد سلطال كفت منا بطرابي

که نوبی مذبعه عقد نکاح سرمے دمہند و مردم را برای خرفرسناد - رفتگان خربکی بود آور دند سیدسلطان در آتش غضب اُفناد - اسباب شادی ہم سوخت واسپان را بی کرد - وخود را بدرگاه تحلدم کان رسانید -

میزنظام الدین احدا زدخر قطب شا ه فرزندی نیا درد-سیرعلی از بطن زوجهٔ دیگیرشب شنبه بانز دیم جادی الاولی سب آ انتین وخسین والف (۱۰۵۱) در مدبه پیمنوره منولد بشد لهذا اور امدتی می گوییند د بسب کمال پر داخته سرا مه ادباء عصرگردید

وشب شنیشششششان سنه دستین دالف (۱۰۹۷) نبصد حبیرر آباد از گلم منظمه برآمد دروز جمعه ببیت و دوم رسی الادل سنه نمان دستین و الف (۱۰۷۸) برحبدر آبا در سید- و با والد نود طاقات کرد

وچن سلطان عبدالله از سریره یات فرد امد ابو الحسن برخت نرمان دواتی برا مدوم برنظام الدین احدیم بعد بیسال نوت کرد- ابوالحسن درا تلان متعنقان میرنظام الدین احد کرست و نگابها نان گاشته راه امدوشه رسیده دست سیرعلی و بینه بیناب تعلی مرکفال ارسال داشت دا دراک عنبه نما فت استدعانمود فعلدم کان درای ایام از بهند متوج دکن بود فرمان طلب سیرعلی بنا ابوالحسن عبد مقوم دکن بود فرمان طلب سیرعلی بنا ابوالحسن میروشت کوچ بود میال دخصت داد- سیردخت کوچ بود می درایابل و عیال دخصت داد- سیردخت کوچ برست خلدم کان در در داد السرور بر بال ای بود ما زمین متود- با دش اور اینایات خسردانی نواخت و منصب بزاد و با نسدی سیسرسواد دو اسپه سرا فراز فرمور و میردانی نواخت و میصب بزاد و با نسدی سیسرسواد دو اسپه سرا فراز فرمور و در در کاسب خلدم کان به باد دنگ آباد امرور ساخت سید در کاسب خلدم کان به باد دنگ آباد مامور ساخت سید احد نگر از نفاع با فت سید شیم داشنی -

بس ازان حکومت ما جوروغیره از توابع صوبه برا ر تفویض بافت - انحراز حکومت ماجور استعفائمود والتماس دبوانی بررهان بور کرد- درج بندبرائی بافت - ستید در بر بان بور رفنه بریوانی برداخت -

وبعدم ورزمانی از خل مرکان رنصت حربین شریفین گرفت دبا ایل وعیال به ایل فیض مواطن رفت و با ایل وعیال به ایل فیض مواطن رفت و از انجا بزیارت عقرات عالیات شنافت و به مشهر د مفرس رسید و به صفایان که مروسلطان حسیب محمقوی را ملازمت نمود و التفاتی که طمح نظر بو د نیافت - ناگزیر زخت بوطن اصلی بعبنی شهر از کشید - و در مدر رسیم نصور بیربای افامت افشر د و عمر دا با فادهٔ طلب بیا یان رسانید -

المان المراج المرابع ا

خلف العدق منزت علامي ميرعيد الجليل ملكرامي نوم الله خريد از وجود ما اين سابقا چمن فضلارا بهاري تازه است - و اكنون كلستان فصحارا روفقي في اندازه آ بختاب درتا درخ چهار دم شهر درسي الاول سندا صدى و با شد و الف (۱۰۱۱) به شهر ستان امكان رسير - منطوق آن كن كن الحرص في با با كد المحرف نسخه عامع افسنا علوم است - وم آن فضا لل و كما لاث والدم وم فيصوص عربيت ولفت ومحاضرات كد درين ننون رابب يكنا تى مى افراز دوكوى سبقت از اقران مى دبايد -

كنت درى نزد أستاد المحققين ميرفيه في الميرليكر إى طاب شراى گذرانيدوكما آل

پدرگرای رانسبت برفر زندارجهندوراتی شفقت اگیئت عنابتی دفیهتی خاص برو-در بینیکرعلامهٔ مرح م از مجهگر به دارا مخلافه شاه پیمان آبا دعطف عنان نمو دم برریکه رانزدغو دطلبید و مقارن آن سرمی رافرستا د که چندی نوقف باید کرد- و انتظار طلب شنی باید کشید میر درجواب ملی فرمود که گف آ بجد که که گه خد صنی یا گذف بی آبی "
علام عرجوم ازین جواب خطی کرد - واین رباعی رقم زدهٔ کلک جوابرساک ساخت کرسه
از با با فی بی آبی به خطنت دیدم کلهای طرب از جمن دل جییم
از فایین ا بهتراز بیروانه صفت ای شمع پدر گرد سرت گردیدم
در اواخر عبد محد فرخ سیر علام عرجوم خود سنعفی شده فدمات محکر و سیموستان دابنام
در اواخر عبد محد فرخ سیر علام عرجو درست فی شده فدمات محکر و سیموستان دابنام
در اواخر عبد محد فرخ سیر علام عرب و محل درست و شنان دونن مدات رسید - و مسند حکومت را اثر ابتدا تا انتها بشیوهٔ تدین و حسن معاملت دونن مخدمات رسید - و مسند حکومت را اثر ابتدا تا انتها بشیوهٔ تدین و حسن معاملت دونن مخدمات بر میردیر سیموستان بخشید - و فیم و در دار اسیم به و ما ند و الف (۱۲ ۱۲ ۱۱ ۱۱ کاتب الحرد ف را بر سیموستان میردیر سین شرا بر میردیر سین میرد در در در ادالته میگرام تشریف بر در حیندی در در در کند کرد و بتوسل می میرد از انسان میگرام تشریف بر در حیندی در در در کند کرد و بتوسل می میرد از انسان میگرام تشریف بر در حیندی در در در کند کرد و بتوسل می میرد از ایل در در تبوسل می میرد از ایل در در تبوسل می میرد از ایل در در تبوسل می میرد از ایل فی شریف بر در در بیان کرد و بتوسل می می از از ایل از در شرای خلل کرد در در تبوسل می می در از ایل فی شریف در در در از ایل در در تبوسل می از از ایل فی شریف در در در در در در تبوسل می در در از ایل فی شریف بر در از ایل در در تبوسل می در در از ایل در در تبوسل می در در از ایل در در تبوسل می در در تبوسل می در در در تبوسل می در در در تبوسل می در در می در در در در تبوسل می در در در تبوسل می در در می در در در تبوسل می در در در در در تبوسل می در در در در در تبوسل می در در در تبوسل می در در در در در در تبوسل می در در در تبوسل می در در در در تبوسل می در در تبوسل می در در در تبوسل می در در تبوسل می در در در تبوسل می در در تبوسل می در در تبوسل می در در در تبوسل می در در در در تبوسل

دورسنهٔ سی واربین و ما شد والف (۱۱۵) کرت نمانی برسپوستان نشریف آورد- و بنده را در اواسط سینسیج داربین و ما شد والف (۱۲۵) رخصت بندو فرم در و خود براسم خدر منام جوی برسنورتبام نود نا آنکه نا در نشاه بر دباد سنده سلط کردید- و سرد شده مدا با دخان مرز بان مشره میرد انگر ناد از واکرام نمام درسپوستان نگاه داشت- واز جانب خود خدمتها نگراشت و باع دارواکرام نمام درسپوستان نگاه داشت واز جانب خود خدمتها با نشان برداند.

و چون بنگام تا درشاه میان دران دیارگرم نند - دا وضاع مک برستی سابن نماند - خاطرافدس از افامت آنچا برخاست و از خدایا رخال خواه نخواه زخست گرفت دیست و بخیر درخمان سندهس ونمسین و ماند والف (۱۵۵) از میپوستال برآمه

وازراه مأروارمتوج وطن شده بعدطي مراحل بسبت ومنبتخ محرم مكرم وأنة والف (١١٥١) بوصول ملكرام مسرت اندوخت-ميطبعي وفا دو دومني نقا دوارد- وجون ازمطالعه كتاب بانري بردا زدعنان البيسه به وادی خی علمف می ساز د-مهارت زبان عربی و فارسی و مبندی از حدافزون آ واشعارالسنة ثلا ننه درخز انئه حافظة عانى ازحصر سبرون يخن رااكثراو فات لموزون مىكند وجوابرآبدار ورسك نظم مكتشد- اين چندست از دلوان سامى بنخريرم أيده فرفع بالنخش اى ماه سيما خانه مارا زنورجاوه تودرنگ كن كاشانه مارا ول در خم كسيوى نكاراست بربينيد دردام عبيت جرشكار است بيند نيست درعالم دون غير بوس كاردك بهست ابن طول امل زشتر مراه ردك محكشتم جين تحياب وعين دريا بإفتم جشم بيشم بيشيدم ازين عالم تماشا بإنتم دران کلنش کرسروز نامت جانان شود بیا . بجای طوق قری دیدهٔ حیران شو دبیدا بييش مهر رخت ممر معلوم نزد تنبر لبي شكر معلوم یار دور است و کوه غم مائل آفتاب آن طرف سحر معلوم مَى كُشند غمزة عبكر دوزش بيش نير قضا سپر معلوم ار نگاه دو بهشم میگونت بی خبرگشند ام خبر معلیم در تمنای وصل اد شاع صفر گشینی با و سر معلی الرازية من البينة أب منجرسن باشد كازجيرت طبيدن شدفرامشن بال و تنه کم گرجه شرا یا زوی فوی است بایم رسیده استنایشکی که داه و اه بورسالى ي نمايدروى خو ديكماركل الع المرادران فدرزات عا (۱۲۲) أوارهٔ دشت ای و فقر (میکلام کا) آزاد مبنی نسباً والواسطی اصلاً والهلّگهای مولداً و منشأ و الفلفی نه مهاً والجیشتی ط

5,7,

مِینْ دراوزهٔ کرکوچهٔ فقراست - وریزهٔ چین ماعمده فضلا- درین متفام خودرا بحاشیم محفل سخن سرایان می کنند - و نسکسند ناخنی بنا رنفس کسسند می نرند -

چنوش گفت گوین تا مدار مکش دست از دامن روزگاد انتی به نامل رفتم- دانستم که گوینده سردش نیبی است و مخاطب بنده - انتقال امرغیب

داجب دیدم دارادهٔ گفتم به بافته لودنسخ نودم و سرّ الهام آن است کرنجی کرفرض بود چینی ازین بنقد می رسید - اگر دست از داس علائن ظاہری ی کشیدم و بقیدل فلہ

شاخم جنون فرق واجهالاوا فو مناح منافقة

الم المناوا المناسطة الن المروسية المالية

سن بی ماید را چرندانسگی که در صفیه صاحب کمالای سرتو انم از اخت و طرح به بربانی باطوطیان جن فصاحت تو انم انداخت عمرا در جلو دل دیوازگشنز - بها به ترسیع سالها در چیکا دوان تا له اُفتادم بخفای سرندکشیدم - اما سها را با وصف کمزگی در مزم کواکب ا ذرایشستن و بلال را با وجود در ایوزه گری پهلوی آنتاب رخصت کلاه ت - باین دستا و بزندم جرأت بیش مع گزار د- وحرفی جند از خود بریارا كرم فرما عرض مي دارد-

فقيرحقيردر تاريخ ببيت وسخماه صفرسندست عشره مأنه والف (١١١٧) لناميتي پوشید- دورریوان آگابی سرزشته بخصیل علوم بیست آورد- وکتب درسی از بدایت تانهایت در ملفته درس استا دالمخففین مرطفیل محرملگرا می طاب نرا لا گذرانید. و لغت وحدييف وسيرتبوى وفنوك ا دب ارْخدست قاسى منرلت جدى داستاندى حفرت علَّامى ميرعبد الجليل بلگرامي طاب مضابحد اندننود وعروض وفاشير. وتعض فنون اوب ازخدمت والادرجت مبرمسسدر محرخلف العدق علام عمروح مرفوم تلزكرد-

و درسينه وناننين وماً نذوالف (١٣٣٨) نثر ف سعتِ جناب مستطاب سيالعار برسير لطف اللير بلكراي فن سي سترى اندوخت-

ناكاه برى ازعطرتوفيق به وماغمرسيد-وشوق كلكشت مرين شريفين نراد حما

اللَّهُ تَسَرُقًا وَكَسُراهُمَّ ازْجابِر دو درسنة خسين ومَّا تدو الف (٥٥٠)مطابق كا در سفرخیر" از خطء ملکرام همل سفری زمیمنت طراز برنست - دورسندا مدی و خمسین وماً نهٔ والف (۱۵۱)مطابل کل_ه «^{دع}ل اعظمهٔ " بزیارت حربین مشعریشو سادت نشأيتن ماصل كرو- وور مرينه متوره على مُنْدِيرِ هَمَا الصَّلَى يُ وَ النَّجْسَةُ . ني مت نشخنا ومولانا الشيخ عيرميات السندسي المدنى الحنفي قدس سيريج يح بي اكل قرادن انو د و اجا زن صحاح سنه وسائرمفر و انت مولانا فراگرفت و در مكرمعظم سحين أنتي عبد الولي الطنطاوي المعرى دربافت - دبيث از فوا معلى كموية ع حداله باب نوش من قدى كاسراً وعداد عمر ونزل مر معظم بور-وجهنيد

بنشراد امع علیم می برد اخت و درسد سبع وخمسین و ما ته والف (۱۱۵۷) برجشه الماه خرامبید- و در جنت معلی آ رامش گزید- شیخ عبد الو با ب علیدا لرحمه انشعار عربی فقیر را بسیار تحسین کرد- و بسرگاه آزا دخلص بنده نشنید و معنی آن را فهمید- فرمود " یا نستیلی بسیار تحسین کرد و قرت این سرا با گرفتا ایسزد فر انت مِن عُنَفَاءِ الله " و ازین نفس میارک حضرت شیخ که در حق این سرا با گرفتا ایسزد فرا

نقرون شعرع فالليذم مرعبد الجليل است - وشا داب ا فاضير اين لمسبيل بري ا زفضا تمة و در دفتر اول مثبت ساخته و با دصف ببنوا تی قانونی به آبهنگ مجاز لواحثه الققد ورسية أنتنبي وخمسين ومأثر والف (١٥١١) مطابق كلمر سفر تخير" مانب مت عطف عنان مود- و از راه شدر سورت مری به دیا دو کس کشید-و مست فی ذى القعده بهان سال وارد تجسن مثيا وكرديد- ودست بردا من إنزوا زد بعدجيدي دويم رمضان سسة اربع وخمسين وما تزوالف (۱۱۵۴) ما ذية سياحت ارما درآورد- وفلد محراً با دسدر داديده بهادم مرم سينس وسين وماته والف ده ۱۱۵ وصول حيدراً ما وسرايع آرامش رسانيد و نوز دېم صفرسال مذكور از انجا برأم في نزوم عادى الاولى يمن سال سواد كجية بنيا وعبنم اشتياق را سرمكننيد-ودير سنتمان وسين ومأته والف (۱۵۸) نواب نظام الرولة مبدازما بدروالا كبرنواب أصفياه بصوروارى اورنك أباد ماموركشت ونواب شهيدرابا تفريطي خاص بهم دسيدو درسال ديكرنواب أصفحاه از حميدراً ما درايات سيدوبست فهان مكى يرافرافت وعايت المطلب حدوريام واب شهيدها درنسد- أواب شهيدكندي يستح فقيرا فكند-وسق في مجاآ وردكها وصف أزا دبودن اختيا روامجت لازم افتا دوبست ومُفتّم ذي القعرى سيدتسع تحسين ويا تذوالف (١٥٩١) توس كوج ازاور نك أياد بحولان درا مرونامق م دسرى دلك بين "كردارالاقامت راجهٔ میسور است تما شاکرده -غرهٔ صفرسند احدی دستین و مانند والف (۱۱۷۱) نندم جادهٔ ساراگل زمن **اور نمگ آبا د** دست دا د

و درین سال گلگشت دارانسرور بریان بوروم ن عنان جانب اور نگ آباد واقع شدو درست اثنیتن و شبین د مانه والف (۱۱۹۲) کرت تانی سفر بریان بور بیش آمد- و تاکنار آب شرید اسیر کرده رجوع به اور نگ آبا د صورت بست -

وجهار دمم شوال سال مسطور دست تفناسلسدة نهفت اركات جنبانير يك سال وجندماه وران الكربسر وت - وورار كات نسخ « تنها منة الحنبر فيما ومرد في الهند من سيد البننس " ازورياى فكربساحل قرطاس رسيد- آخرا لامر نواب نظام الدول به سعادت شها دت فائز گشت نوعي كه ور ترجم نواب سمت گذارش يا فت

وبعد شها دت نواب خاطرازان ملک برخاست و پانزدیم جادی الا دلی سب اربع دستین و ماکتروالف (۱۱۹۲) نزول خبسته بنیا دنشاط راع وجے بخشید –

فلک بهمیشدخرام با ژنقربیب سفربر انگیخت و بنهم رجب مدخمس وسنین و مأنه و الف (۱۱۷۵) خانهٔ زین آباد ساخت و بهفتم شعبان سال مدکوروصول بهجید را باد نقش نسبت شانز دیم دی القعده بهین سال جرس را حاصر ای رسیل برد اشت -بنج ذی المج معمد ره نجست منها در خاطر را بسرور معمور ساخت

قی سیجانظیم است که بال وارمقصو دازین سیروسفرندش بردری با شدها شاو کلا بلکه باشد بدرمنظو زنسکست نفس بود-چندی طریقیم آب روان اختیار آفتا دکه مشت گیابی به نشو ونما در آید-ولختی روش بادصیا بیسند آمد که غیر چندلیب تبسیم شابد آمه بروارم که این سیاحت بای شکست را دستگیری کند و فلم وسیرفی الشدرا جا ده شخیم شود در ما ذریدی علی الله بیخن کین - اگنون برخی نربات اند دیوان خدد نبرتیب ددیف بعرض سخن سنجان سے دسائم و بینا عن منزوانی اندنیات بسرگیرند و مهرهٔ بینا عن منزوانی منزوانی میردد و مهرهٔ گل دابد بهای گوم ربه پذیرند عض بنده بدرجهٔ نبول رساد- و دوی ناکاحی به پیچ وجه میناد-

صاحب فالصب مالكريد

تناعیم و خوبان خریده اند مرا از مسن خلق بزر برکشیده اند مرا اگرجه لالهٔ روئیده فارج از برخی برای گوشهٔ دستار چیده اند مرا جاعتی کرفتر ف را برخ در گرید بیشم مرحمت فاص دیده اند مرا کمن جاذبهٔ دوستان اسیرم کرد و گرین صورت رم آفریده اند مرا عجب عنایت متا در در ام آزاد براغ بی به سه برگریده اند مرا

عجب عنایب متاز دیده ام ازاد بداع بی بمنرے برگزیره اند مرا براراز مرسیم للنر شیخ خوش منفالی را مسخرکن سوا دِ اعظم نازک خیالی را

خیال نانک از چش نراکت رازول باشد بهشیجه کرامت فهم کردن فکرعالی را چوان دافی کربیدانشاند کردن باربربندد بهجیت رساند صبر من آشفه مالی را

نگابی بهست پیشم یار را با چیشم گریانم کرمنتان دوست می دارند ابر برشکال ما دل دیرانده آزاد را آبادگن یا رب! بری زادی کرم فرمای این جینای حالی را باشدگی بهار سخی یا دگار ما این تقل پیمهاست چراغ مزار ما

آخرشود کمند غوال رسیدهٔ آزاد دستند نگر انظار ما بهان آغاز باشد نتهای سرکال کند بار دارغو اص سامل

برسان رازشهان كل كندا دسترة في كري ن بركه منادروش ددودوني بلا

لب جابى فلينمن مى شودگم كرده منرل دا وبانش صتموا خرنشتم بالزنخد الش كدروقت جداكون بيا أفتاد قاتل را مرشوريدة من طرفه اوى داشت درطالع ببوشبنم ازجهان رنگ وبو بربندمحل را بهاراین چن آزاد آخر رنگ می بازد صبح محشرواغ از شور نمك دان شما اى كىك برزخم دل ازلعل خندان شما بوسيه كافي ست ازبياه زنخدان شما تشديرها راب آساني توان سيراب كرد برجین چین عناب تازه آید در نظر تاج رفت ازمن خطا اى من لقربان منها سياه نازياشد درجلواين ميسواران را برداز وليش شوهما ى طفلان مونشارات بروز بكسى سخبده ام بسيار يا دان را مزاج كمكسى برالفنين اول مجا ما تد مبادانعثم درونبش دراردبرد باران را قيامت مى كندشكى كه ازكوه بلند أفتر زدست وتين أوم دن نرى سعادت اكر بخاطر عاطر يود شها ديت ما الارميوش اومبش كرد رغبت ما بشدفنده برآميخت ترشي دشنام دليركرد شراكشيوة فروت ما سزای است کرسیادی کی چانان كشود شتري ما كره زدستناى كالنافون بكرواز درزقت ما كرسيتيمن وشنعمآ كجنان أزاد الم المرادة في المناس المالية المرادة شرانستندو بالعاه فدرا لفي دارا كى ساندرواجزاتنان عاجليا مرف أرد فرقر بانت شوم اى فواعلم صيادشياني كذا يوى مرا المفاطروصي ووهقي ستالمرا . خاصال الني عام كردم الفت خودرا الموج والمانية العامدة ^ؿڹؽٵڒڒٳؽڮڕؽڵۺ۠ٷؿ माठीमार्यार किराजी भारती ويمرق المالي المالية ا لالمجنوب المارية LU Bier ighte grang

عالت ويش منش ازسرنا زُكفت بس كوند بدمرا دمن بنده ام اين جواب لا ثوب كمندوص است مردم كوشد كيررا عركس او بحاكشيد سرمرء دليد بررا شدمادية حفرت كل داد رس ما آد بخنه صبار ز گلبن قفس نطرز شوخي آن نرگس ببمار دانستم توان کردن بزور نا تو ا فی بهلوانیها یک برگ سبززیرسی کشد مرا شاخ برمهند شيخ نه ند موسم خسنران سرو آزاد گفت اند نزا ما غلام قبر تو من شده ام ىسادىق قودساك كاسبم ازطلا كادى أجرت فى آيدرونيا دوستان دست وياكم كردة يون كاروان سجيم برقدم درره بزورسيد عفاظيم ما از دست شاخ كل زده بهاد عندليب داردباع مادة منا دعدلي المرغنجة وابكاه برى زا دنكهت است دبوادشرد بوش برى فاد عندليب دُفام مانددين نسخ يرخي برياب بردى اعتین دین دو تایاب ای ویزان ذکس خوبان زبارت کردنی ش عالى داردز بارى عيادتكردتى أت يرنى دارم نظر كم لظرازليل لبت ने देश ही अत्रेश हो है अ اين برليفان فواب رانعبركرون وسيت عالى أأشفتكان تقرير كرون وسي دوربايدرا شتازيشاك أوجهدرا بالبحس فالداد فيركردن فوينست दिंदिल यो अधिक अधिक विकर्त كرد فوركشنن برنكب ينثم إيشان كأرمآ يخاكرون فت محود ارائح بازارمات مجرديانئ توال أتأول أساك فربي المنائلة المنازلة المنازلة المنازلة اين فنل يسوارزين وزمان كرفت ئاق سربرىيەزنى باكان كرفت فلقى زعال كوشيا يروى اوكريست سركالاده كا و توجيع بده يوست تشدون دل شرز بان ا بوست تكبيكاه مركبريز تفكر زادست روزيها وجائزا فدبرونان أفتد

تبرى كدكند مامرة ناوك نشام يافت تخييد وست راه يأن آسنانه بافت درون مانه چراغی و شیشه علی ات دل که آبین مهر احد عربی است رمافسنی کش و در یاب لنرت عرفان كرأب رامرع خوش بقدرتشنه بس كه قبير مشرقيان را بجانب غرق ا اداى طاعب روشندلان سمت من اكرجيفاك نندم اضطربمن بافئات كريزي وتاب رسن بدرسوفتن باتى ا جون ففر انگند برهراب ابرودست لبت مانى نارك قانفشى رغيمست بست ابن شن تخم لالهباعي فنشاندني ست فالمرتمام سوخت بحاى رسائد في ست ريجنت براشلي كه ازينجم مري درشيشه دوا شبكها دماه سمائي دلم انديشدداشت ورسيم برسرواعم بمكهاسوده است آن سى ماليد ديران آفت جان بوده مفخرة صفي تارج صفيء آينده است سرفراز آن جهان ماشد دليل بن جهان مشكن اى جاك دل آبا دكراين فالنع گرنداری نظر رحم ممن پر فود کن دونش اراكردسيل جاديه كوتاه او ى كىشىرى ازمى برسونى امدورست ادده ام برسر جهان با يوش كراين عالم فودا راست ون التي ان عوى بخران است ا بيع وحشت الله در دو الله در دو الله در دو الله الله در در دو الله دو الركف أن فرجوان مبريان كبردقدر ى يوجى دائير مال كيردفتح وقت زكس توش كرد فيسل تزال لإقل كاردانانسك دراياغم ناخش شدن انديرة تراشين و دامان كي الزيرتورفار فودكريان سرخ كزلف اوشده ازجرة درفتان ك فناده است بزنجراً تشين كارم تشدر المدوال المال المرادع كسى جرز نكرافامت درين زوين دريد وجود ایل کال است زینت بر شر زيني ادريم برفيال الوريم

ببشكررا بندبالا كمرحلا وست مي شوو ركيشى مرمايم نقصان دولت مى شو د سيع صندل زصندل بش قيميت عي شود · ناتوانی خلق خوش را باعبا دی جمع کن آن قدرباد کشی کرد که بیار ا فتا و بيشم بياك توبسار سيركار أفتاد ى شناسىزگېش بسېل خود را از دور چرتم کشت کراین مست چے مشیار افتاد عندلیبی که بدام نو گرفتار افتاد یا دبرواز مگردِ دل او پر نزند جرس فافلة ديك رواتم كروند وربيابان جؤن كرم ففائم كروند شیح سان پیپکر من حرف زیانم کردیر ایهٔ عمراگر بهت برای سخن است عاشارایان دنیا کار بیجا کرده اعد اللا شاخير در مهناب برياكرده الد عن لیبان چن مثاید کر ایما کرده اند بی دماغیهای آن گل رائنی دائم سیب الشنة ولي يمن قابل كشن باشد کی چیرہ زکلیں سرنے تن باشد الرجيا زصلب قلم نامر شود آلستن در فنول سخن شوق سردن باشد عس بي ساخن آزاد چه احس باشر ألبوال دا روش نازكم آمودنند است "نا چشم کنم باز نوید سفرم داد روزي كرفيا زمرت فرانسوا واد كرسابه تورشيد عالش جرم داد الثنى سنائل المرازه والمرازة ول ترى أن شع وفا بال دبير واو والشركرس كابل مرواز نبودم 3 2 9 6 5 8 RIS 6 8 20 1 3 2 6 8 8 8 8 27.3 6 sulland & & S 6 161 1811 1911 المناش از فاكر بركوى في او المناواز بادوبيت سود والداشد المن المنظمة المناهم المنا في الشيار المنظمة ا نتن خور در افرون نرامانی کشید الماميم ودامين فوبال بأساني كشبد ى وساڠرنىمۇد گردد و بىلادنىد بركيون زكس ويان در يخاد دد صَورد نبيني فود عرفه ما شق الكند الله المالية المالية المالة المالة المالة

رستِ آزاد اگرزلفِ نزا شاه زدر مرگیسوی توگردم بتو نقصانی نیست این صفحه غلط بود تراشید بجا کرد ظيررُخ زيبا نه پسنديد بجا كرد مقراض كل الشيع تو برچيد ، باكرد فطروشنی محس فرا اود جاب سناره سوخته خوش نصيب بايد ويد فکوو فال بروی مبیب باید دید دخرر رزجلوه گر در چا در بهتاب اود شب كرسا في عباس آرا بركنار أب بود بهیش پای قاصدنامها فگندن ادادارد كردستى خاكسارى دوسول مدعا وارد المبيوياي طاؤس انجام نشف دارد نقش ونكار دنياسير بهشت دارد خِلِّمشكين - خالِ رضارِ تنرا برسررسيد فوج مندستان بهنسنير مك عنبررسيد مقری تسیع را رشته مکرر بود مردم سرحلقه را حرص فرون نتر او د طفل نو آموز درس صاد از بری کند این دل نوعشق یا دجینم دلبرمی کند شبازعتاب نرگس او دل دونیم پود بسترلب أرسخن كر فاطب سقيم إدر ك نيرر پيزير داكان نے يرب مرا کالن نقر اکسان کے پیرک اوبهلوی دل ستان نشیند دل در برس چه سان نشيند قيامت برزس بكسروق بالندفامنية فرائم أنشت سامان بلاطي قيامت شد بكفتتن كرديست است كفنت خط آمد فررساند عویزی فود یاد محیق او نوسد میف ردے بیش نبود يجن دو مكدل كرور آئينه بهم ملوه كنند فدائ از قروم وگرچ فوای کرد مرا به عهده کشتی و باز آمدهٔ مُعَالَمُ عُمِينًا فَي بِلِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهُ اللَّالِمُ اللَّهُ الللَّالِي الللَّاللَّا الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللّل V 513 7 72. 6 2 0 h join كأفاء نبياد ماه كردد طرز آفزی محنولی تولیش باید کرد كرففرراه منود سنك كرفدا خابر ما زند کا این حق بیان گرید المرازية المناع المرازية مِالْنَادُونِي يَرْفُونُونِي مِنْ وَلَانْ مِيدُونُ الْمَ

بیاله نوش و مکش انتظار سال دِگر زمان جلوه كندبر نفس بحال ردكر چون آن شهال که روتمیده ورمنیال دگر قد تو شوونما كرد در دل حويان که واد آن گل سیراب را جال دگر چه باغبانی د لخواه کرد وخرر رز كَقِيًّا كُرِّبُنًا عَنَ النَّامُ ژن پود در ژبان سدی نار دربردشاني چه خورسند است ار عرودانه بهي والاي زلف ادتاشاكرد فيست نا توانان اركي يا بند فريا د جرس ورركاب مجل معشوق خاموشيم وكس ونشكل يوشيراز بركي خزان روى فنس اين ونين صُلَّا وفا لم ايج مظلوے نديد كَنْ يُونْ مَا يَهُ وَمَا فِي قُورِ وَهَ الْمِولِيُ مرادرافطراب طرفددارة تندي نوابش كرى آئى زىمير لىلىد المعراج كيسويش بقرانت ردم بای توبوسم مرصا ی دل مرانعلیشوخی دید تعوید با زویش زدم بردست اوكر بوست كشاخ معذوم كتابى در بغل دارم كذفران است نفسيرش چەي ئىرى زەل نىغود لەمپىيت تۇرېش ئهروا عقرائى مے تواند كرد تسفيرش زابردی توی آبدگر فعن کشور دل را دين محراسرشورانگنی مجدون ما دارد توان داكرد قربانت شوم يكبار زغرش سادلىنىدىدلى اللكين ئۇ دىد دويا كرجون درفواب أبداز دا كنج استافير كرى آر ديرون ما نند ملوطي بالشنشيرين نقال يست الهبدائي بال شريورا بالمهرم انتوى ادارى فف كندصدرتك باذى درزين فوتصورش مرت گروم شؤ از قاصر آزاد سیاست چىقىدىناكىلابرى شودانطور تۇرىڭ مىكناين طفل تادان بركنار بام قوس الله بي المندرديدة المح وثنام وثنا الرديام كارس ولواكي أشفتكي است ئ تم كرست از آغاد تا انجام رض ئر فلال ويدر كرد في كند كاردوش ول يودد كلفت بام قص مين المائس في الرا بال افتان ی کورور طفهای دام قوی

حال من دروسش بسلطان که کندعف ا د موربیا می به سیلهان که کند عرض بتايى مجنون بربيايان كركند عرض وركوجي إين سنسهر مرا "ننگ گرفتند حروان عربي بمغيلان كه كند عرض عربيت كريك مان نشد قسمت يا. يم ازدل شكني حالتٍ طالم شور ابتر این حرف باکن زلف پراشیان که کندوض أَزَّادارْين باع بيند كل رعنا يكرنكي اورا به عزيزان كهكند عرض ورعاشقي زيار اواكرده ايم شرط ودرا ، كون فشا نده حنا كرده ايم شرط برروي بارطرة متازكن لما ظ بسم اللهِ صحيفة اعجاز كن كاظ در فاک رفت و چرهٔ آسودگی مدید انجام كار كريج أعَّاز كن لحاظ فال كلام حافظ شيرا ثر كن كماظ مردان زخاك بم خراسان دبند چراع مشهرطوطی نوابان است در د آنع سخن رو شنگر آئينه عان است در وافع نظر کن ج نوروزی که اُفتدروزعاشورا نشاط وعمهم دست وكربهان است ورواتع . كاى ويش يُت بم خديران الدائع يرين ازدر تبخانه يم ما كام ي جويد كل مغرور راكلين منصف مر بريد أخر مگاه مجربلبل شغ عربان است در واقع كىيندوى شره باكافر فرقك رفيق زفال الوشدان في سخت ع ترسم عُدَائَى دورْخَانِ است ا بِأَ تَشْنَاكَ كالله المناور الناع الناء الناء الناء المالات اين شيشها شدويه في دارديراغان دني ول از فيال مونشان كشرسامان ونول من يُرَاعِلُ عَنْهِم نَصْدِيرِ جَا تان در نجل روزقیامت کرسی وردست گیرد نامهٔ أمد به كلش شاخ كل ازغني زان دراعل كاواكندياد صبافالى براي مقدمت عاى كناب أشد برطفل دبستان در لغل المبرنكويان ديده امؤانند درس ونود دار دعاب آسان سياطوفان دليل الدرج موج اولين في طافتتها كم كني كبريعروم وسنهافصل أوستان ورنغل انعروي لمح بهان والمنطق اذكار لا

بوشيده قمري راكندسرو خرامان درقبل الزاديااين ورودل أرد اگررو ورين ويده را مجو تاشاي كر مي داشم درعدم ازجلوة حسنت خبرے داشتم ى بىرىدىم تاقفس كرمال دبرى دانتم كرداخر نا توابيها زصيادم تجل گرند این دست دعابودی چبری داشخ تخفع شابهته احياب از اقليم ففر ازكمان كبث كمج برجا خدنكى سركشيد بیش رواز قهرخاموشی سبیری دانشم ورية ارسوواي رفتت وردسري وأشنم فاكسارى صندلى مالبد برمينيا نبم اذعم مانند كوم ديدة نر دائم حس اونا دبيره شورعشق درسر داشنم من ازین دنیای فانی دست را بردانم برسى برداشت چزى دازاساب جمان دارع صدطاؤس بربال كبونر داشتم نامة سوزمراها جث بواكردن نشد چن بوی گن شکسته نفس بال و پر زدم والمان وشي درمان بر كمر زدم چشی کشادم و گل جرت بسرزدم الاامرم يوغني ركس ورين جن زما برفاستم گرد سر بهاد گردیدم المادعيم اودر الجن ديوات كرديم داندار نگاری یافتم بیگانه گردیم منشيء بامونامناسي ديدامين عيالش درنظراً دروم وبرواد كرديدم كهاوربزم ك أن تنبح لى برواقدا فرازد aurulatunes celi iela والمالية ورقدم معرفر المرقوال فوام يراغ موفعُ داع جائكدارْ ترام els Gery I with 100 الله والله والمالية والله فالم منقد من الله لا الله زاشك ريزي شكان ستاده ي شرع زس غيانده دل رفته در يؤدن ازی ساز راه مع نشدخرم یا دری دوسائند بید داغ شرعگی تزآفتال وعي اول أصبب عاق صابدكرد-افتاداست باطفلى سروكام شبيول استكردا شكنادى دومل

دربدسردهٔ جرت سرشک بننا ، مم ر نشت اس بر رو دوید سیایم اگرحرلف شود سنگ رو نمی تا بم شود يو تنيع برميران اصالتم روشن از لكاه غلط تعلين بشيان كشنم الدرا دبدن من درعرف مشرم نشاند تصدق سرخود بوسع عنابت كن حقوق بندة صاحب وفا رعايت كن أكر دوا كمني أو بتي عيادت كن غیب شهر توام دردمن تو می دانی ر دام جدئه خود حلقة كرامت كن امياروار كرفتاريم درين صحرا شهداین دو کمان مره است بسمل من گره زابروی فود دا نکرد تا بل من خیال شیم کسی جا گرفت در د ل من یوششی که دران زرگس از بهر سازند زات حرف بنا كرده اندمنزل من ماب وش مشم م زيم بوضع صفا فدازباده كند عرشه محفل من كال مجلسيا ن طرفه كرم ولسورى ا سائير وجاه است اى دل اندكي المكن سيرس آن دقن بازلف عنبر فامكن ابن بری ارسائی خود شد گرفتار حبول مى دسدا ذفائه كمبينه سرشار جنون این آب کرد طغیان مگیارتا مگردن شیخ توسید را کرد ا فگار ما بگردن در زر اگرنشیند زر دار تا بگردن أبيجون مكين نبإشدفارع ثردل خراشي كراشدوردم في فلم أب حاب س نگرددموا الوح بهان مفيشات من كرانشاكرد ببدازمك تاريخ دفابسس دل أن سوخ شاعر بيشيه أخرسوخت برعام برنگ جهرا تئيد كر خيرد عبارس بردامان کسی جزدامن خود جائی گبرد ی انتظار قافل در نون طمیده رو شهای برق تا در مطلب دویه و رو الفالمى المالى المالى الميده مع الأزم بود زكاة مغيلان درين طرفي ياس السراد ورسد وقالب را بي نداز فلفال زرين زادرا كاروسى كده كرست شاه وكدادرهني غازيكي بزرگ وفردهان است درنیاز . کی

بنان دربردهٔ نے ناخن شیراست بندار نوای نی ندازی بردل من زخم زد کاری كر بستندباتارسيه تعويذ بهاري سرد نباله عبنم تو دار د خال مورونی أوال أموخت ارجيتم بنان أئين مردار بدلشن كاركبرو ارصف بركشته مزكان نگرد د در بوای آتشین آبینه زنگاری دل آزادر اخشم نتان عمکین نمی سازد آئية وار تعفيه گر آرزو کئي دل را زآب دبدهٔ خورشست وننوکی گفتم باو-چراشکنی ول - جواب داد در ملک من ثرا نرسد گفتگو کنی ار نفش اوریای "دناعت الوکئی انبد نزا اگر به لیاس بریشی ایکناد پیرمیکده ارتثاد سے کند دربای تم نشینی و می درسبوکنی دلیایانه به ویران ما می آئی می توان یافت کراز شهرو فامی آئی طرز شوی نگذارد که نشینی بکیا به تماشای چمن یا بچنا می ائی گر به گلشت مزار شهدا ی آئی می نوان رنجیت عبیری ز غبار داس برير شهر آزاد شنيم امروز كرتوى آئى و بسيار بجا ى آئى 5th June war Guiller & Sing cletile by the clud LI المرودة الجا في الما المرودة ناند شونی جشم شرار او بینی فدای فاصیر وادی عقیق شوم کردریگ روانش علاج تشندای المالية المالية المالية المستسانة رودمياي مر ريز ماني فرقي رسك دوق شكست أو داشت سائراه المردد والمسائد والمسائد والمسائدة نمسي ذائقه ام كي ملاوت رطي المن المنافعة المنافع نوان زورهٔ ماوید نور توش نسی الأقاب يون بالما الم الما الم ك كرد تربيب من شكرليد ولي slil Ebb and cravity like

سلطان رسل شمع سشبستان یفین بروازهٔ او جراغ ماه و بروین نظر نفیراد درین جمن سایه نگند برق جهانیان نه بر روی نرمین

(١٢٣) لوسف مير في لوسف الله نما لل

بن سبید می را منشرف الحسبنی الواسطی اله گرامی ولادت ادبیبت و تمیم شوال روزد دشنبه سند عشر و ما ته و الف (۱۱۱۷) دست دا د

مشارُ البیسابی و اسطة العقد فضلاست وحالا بیت الغرول شعرا- صاحب شان عالی است - وعوبیز مصرصاحب کمالی - زلیجای دانش را در بیراند سری عین جوانی نواخته- وحاصل زر اعت علم را در ایام قط سالی بچه مزنیه ارز ان ساخته - طبع دقیق زنده و قیرین سرون شده مان بایش بن دو فرا با در ساخته و طبع

دقیقش نشتر عروق انشکالات - فوت حافظه اش بریه نماید فراوان معلومات علی که نفرهٔ شجرهٔ علم است سرمایژ بوستانش - وحس خلق که گل سرسید آ دمبیت است بیرایژ گلتاش من شکسته بال دمیرصاحب کمال دختر نه اد بای حفرت علای میرعمد پرانجلیبل بلگرام

ایم نو کراند مخرو نی و از منافندا بام زندگانی نا او اسط منگام جوانی درس آموزیک دبستان - دعندلریب یک کاستانیم-کشته درسی از بدایت نا نما میشنجا ب استان کمفین میرهی ل محراکگرامی ترقیح الله شرو که گذرانیدیم- ولفت و صدیف وسیزموی

ورفدست علامه بے بربل میرجد الحکمل اجلد الله تعالی سندرساندی ووثن وفاف ولعفن فنوای ادب از فرمش میرسی فی سلم الله تعالی افر نودی -طران تعمیل تندی او که بیوسند و کتاب یا کتابی و احد از دو منفام سماعت و

زابت بکدیگر میخواندیم و شدرزست در مفهار تحقیق را ندیم اگرا حیانا یکی دا عالم ا روی دادستی دیگری در معرض نونف سے آفتاد - ودر وفت اقامت وطن و کسب

علم جندى ادفات درافادة طلينزمون كرديد

ممبرم لوسف درسد سبع فهمسین و مأنهٔ و الف (۱۵ مه) در د ارالخسلانه شانیمهان آباد از لبض نضلاء آن بلن علوم رباضی همبیتن و بهندسه و حساب و غیر باخوانده قدرنی عالی درفنون رباضی مهم رسانت -

دبدارا دن سبدالعارفین میرسیدلطف الند تختی س سِرَّد استسعا دبا فن میرسیداله به الند تختی سری کندراند- وبا وصف شواعل می مواره بطاعت وعبادت و مطالعه ومباحث کتاب می گذراند- وبا وصف شواعل می تعمیرا وقات از دست من داد-

وميركة بي فالبغ بموده باسم الفرنح التّابيث مِن الإصل النابت "مشملهر جهار اصل وغائم ورخفيق مسئل نوحير كرخو برش بسيار مثبين ولطيف و اقع شده و مطالب بلندوم فاصدار جهند فرامم آورده تَشَكَّبَ اللّهُ للنعبُد و راقم الحروف در "نار "نح انمام اين كتاب كويد م

میر پرسف عربیز معر کمال از خم معرفت کشید رحیق کرد در در در در شنهود رقم الله کرد اثبات حق دبی توفق الله عبیق از احادیث و از کلام الله کرد اثبات حق دبی توفق بست این فیش دلنشین الحق بادگاری در خامه " ترفیق سال تالیف این کتاب خسرد گذت - شمع مجالس تحقیق سال تالیف این کتاب خسرد گذت - شمع مجالس تحقیق اکون سروستان اشعار مودونش بالید ف دارد - و نسائم انفاس بها بولش

زَهِم مِهِ إِدِدَا بِي بِدِكَ فِي مَا الْمِنْ وَمِن الْهُودُ فِي الْهِنِي مَا الْمِنْ الْوَدِهِ السناليِّي مَا مِن الْمُنْ الْمُن الْرُودُ واستاليُّنِي مَا مِن الْمُنْ الْمُن الْرُودُ واستاليِّي مَا وَلَا اللَّهِ اللَّهُ اللَّ

Garden 13

دلم زعض محل ملول شد بوسف عبار آبینه گردید خود برستے ما ا زنالهٔ ما در دلِ جا نان ا نری بست پیوندسر رستنه ما با گهری بست افتاده برکنج تفسی بال و پری بهست ای گل خبرازبلبل بیچاره جبر برسی بسمل شده فترشرا نوصر كرى مست قری ببرنربت من گرم فغان است شادم که درین راه مراجشم شری مست گرنسیت نشانی زول سوخت من دائم که به خاکستر فری منردی بست سوزد حبر م از ا نر گری آ منش درکوی تواز آه مرا نامه بری ست بيغام من وبا دصبا ابن جغيال است داندكه نزانيز بحائش نظري سن زنداني چاه زفن از نود شده پوسف صدجاده سنينتي د سيك جاده ي رويم انننس از ہم آزادہ کے رویم مورت ناست دردل ما نفتش تعکس ألمين واراز دومان ساده في رويم بون شمع درمقام خود استاده می رویم ورشابراه عشق مداريم كابلي درددرمینم یارشکستیم توب را بیرون زدام سبحه و سیاره می روکم بى رست ديا چرحادة افتاده يي رويم درراه شوق تاسركوي نوع واست ببت وبنند راه ندائيم بهجي سيل بوسف عنا ف ولش زكف داده ي رويم بيسفرار بندكى أفبال شابى يأفتم ازتواضع رشب صاحب كلايى يافنم النَّفَا شِينَهُم أو در كم لَكَا بِي يَافْتُمْ تا ننافل كرد ديدم سيراك طناز را کشی خود را در بن وریا نیا تی یائم ديده ام درياى شورشنى راساص شت من انجاش، الله يافتر المياع الأوريك عراقسف فوائده أ ای در چین پیران سازه کی ور مخفل ساكمان لا يوت ملي آغاد دوعالی و مجتم رُسُلی لوسفائو المرك كثير لعث نثرا

اشابی که لباس نور بیراید اوست خورشید و قربهره ور از ماج اوست المرحنيدكه وات باك او سابه نداشت اما دو جبان غنوده در سابيه اوست مرمهر رخ نو جلوه بیرا نشدی کی فده زکائنات بیدا نشدی در نقطء نور بگشتی مرکز نه دائرهٔ نلک بویدا نشدی فودشا فع محشراست شاره مردان این حرف بسان آفناب است عبان ازان روكرعبادت است دبدن اورا جشم بحث بردى مشير بزدان دریاب بهارگل و ریجان نبی سبطین کریمین دل و جان نبی اسرای کونین از بنها سر گیر بین تعل و زمرد اند از کان نبی وقتى ايى غول برشاك الدفرسنادم جان می طلب لفای پسف دل می طبید از برای پسف ای یاد صبا نوازشی کن از کمیتِ جان فزای بوسف آزادم و بوده ام گرفتار در سلسله جوای پوسف از دبیرهٔ شوق مکه سازم وز پردهٔ دل قیای پوسف گیرند بسرر خاک دایش چینی سی وخاکیای بسف معرول من بعیث آیاد از میلوهٔ دکشای پوسف ال في الماور شفيم ال في طبيم يفاى بيست الا تعدد الناس بعده ألله من النبيعة الراي يسف مناوالدورواب اين غول في كرده ارسال فرموره سلطان بمان کدای آزاد بج مرتب بینوای آزاد پیلونر کنار من نبی کرد این دل که شد آشنای آزاد

شوربده بساك فمريم كرد سرو فد دلربای آذاد کل را میکن منی توان دبیر بی چبرهٔ دلکشای آزاد چون سرمه جلای دیدهٔ من گرد شم بادیای آزاد از طوف مرسد آبرو بش وز دولت رج صفای آزاد یک عمره بنام من اداکرد . بیک عمر کنم دعای آزاد وشوار نه من شنای آزاد گر حیله زربان شوم چو سوسن من در گرو بیوای آذاد آزاد سفنق شده بوسف والفياس عول سرفقير تخرير تمودسه تا دلم از ره نو دور اُفتاد چون جرس از فغان ندار و باد سنگ را آب کرد گری سن کوه را داد ناله ام بریا د دل من قری است زمزمه سیخ سروموزون من قبر آزاد كاش بارد صيا كند امداد که دساند غیار می به داشی او غلام علی و خاکِ ویش پوسنی ما عزیر معر و دا د این گین را چه خوباتش افتاد نام او برعفیق ول کندم رلط اورا برائ استثنياد بكرر دوستان بيان سأم من لا ميلاد من واوتكم إز ازل نو ام ورس واندمي بيش يك استاد يرود وديم مورد يك فيمن منتقرك إو كسب استعداد وقت خوا د المحادي بهره اندوز نشد أد فاك مراد ester wile end Sus دل او باد از صفا آباد سی بک عره کرد از یی من جه نوان کرد شرح اصالش جر دی در جناب دیا چیاد

در بهان یا د جین شخلص خود یارب از قبداین د آن آزاد

(۱۲۲۰)علام مرغلام بی بگارای

بن سيدهي ما فربن سيد عميد الحميد از اولاد سيدهي و اكبر ملكرا مي است قدس مسرك كرد وفصل فقر از دفتر اول مذكور شد-

نو تدمیر خلام نبی دوم محرم مرم سندا صدی عنزو مانند و الف (۱۱۱۱) دست داد و او به نبیره زادهٔ علای مهر بحید الجلیل بلگرامی است نوش الله مخیصی برگاه جر نو تداویه علامهٔ مسطور که با ظهر مرکان و رنوای قلعرسناره نشریف و انشت - رسید حضرت علامی خواست که تاریخ نو تداوضیط نماید - و ربیبن فکرخواب بر د - و رعالم

رويا سورت مولودرا دبدكرى كوبدرع نورجشيم باقرعبدالحبيرم

بعدب ارشدن جون عدد مصراع بشهار رسيد ادرخ كامل برآ مدسممراع

وبگرفرانهم آورده قطد وربجر رق مسدس سالم کرسه با دفاعلاتن با شدنظم کردکه می نورجبشهم میر بافر گفت با من چون کل نورشید در عالم دمیدم سال نادیج نولد نود میگفتی نود چشتی بافر عیدالمحبیدم

و پرمردم بلگرام فلمی فرمود که این مولودستود شاعر خوابر نشد- آخر نوعی که از زبان

شريف برامه يرديفورسيد

عرفی و فاری و بیشدی مثناز اقران تخمیل علی تام در فدست استاز الخفینی میر طفیل محد مگرای طاب قرآنی شود

مديقة وطبعش دفيسل فاني جلوه مي كند

ونیز در موسیقی وساز مندی نقش مهارت می زد- با این جمه در در در میدان شیاعت دلیر بود- و در فن تیراندازی بی نظیر-

بایان عردر دفقاء نواب صفدر جنگ وزیرانتظام دانشت و در جنگی که نواب در برا با افاعند بیش ار مربر غلام شی در معرکه مففود کرد بدر و چون عنقا بستر فرل ب

نشانی اَدامش گزید- واین سامخه بسیت و دوم شوال سنه ثلتث وسنین و ماً نه و الف

(۱۱۷۳) مابین بیتالی وسها در از تواج اگراکیا دو اقع ت دورکتاب کویده

وحيدر زمان سيد نوش سخن بفردوس مے ند ز جام بنی

قلم گریه سرکرده تاریخ او رقم کرد " هی پی غلام نی" فیما بین مبیر د فیفیر محبت نام بودوسالها در ملگرام و نشاه بچمان آیا دو اله آیا د هم من بودیم حیف که این چنین بیم مبنس صاحب کمال ازین عالم رصلت کردوانج سیارا

را لى ملاوت ساخت

ميردا جا في ان مظهر سالدالله تعالى فن شعر بهندى از مير علام بنى

این چندست فارسی یادگار اوست م

به پیشه در دلی تو د یا د زلف او دارم فسونگرم کرینین مار در سب د دارم ان از فرام او دری بر و گیتن دارم از فرام او دری بر و گیتن دارم افزان تیرکی مخت نگین کام گرفت کردنول ب او در سر به بینام گرفت کردندا خوش بستی مزل آرام من چون نگین در موم بهم یا لا نگر د د نام من بر مرفود این دقیب بدرگ آور دی چرا من شرای صبیم کرتیم بالانگر د د نام من بر مرفود این دقیب بدرگ آور دی چرا من شرای صبیم کرتیم باک آدر دی گیرا

چای مار این ایجوم مور گرفت خطاززلف^ی تو ^ورخ برزور گرفت لب نثيريني يار شور گرفت تا کک دیخت بر جراحث من كزننه ول زربر آرد ازبراى عدرليب ورحين جون كل شبا شد أشنا يعندلبيب تابدل باخنده ساز دگر بهای عندلب ورحين كل بركف خود زعفران أورده است باغ بی گل می شود ما نم سرای عندلیب دوزخ عشان باشدبي بخ جانان سبت داد ازدست لكاه نو كهبنگام وصال چون نغافل دیداز دست حیاسازگند (56)

درنعلق علم بحق شناسي شده اند آنها که براه بی براسی شده اند درنزك بباس توش بباسى شداند درباب كرابن خدا فروشان جهان

ازاحاد سيدبدر الدين مدانقبيلي ازقبائل اربع محله سيدواره وبمادر فالذادة مفيني عربال مرعد الحلمل است

نوش مای وظراهنا و و وسلید افتد داشت - در در سیدی ی کوبیده ایل بهان به که زگارار بیمر باشد ال بهان به که زیجان کوثر باشد كويران شيت كالفيه شيال زايد كوبران ست كارمورن ميدباشد وسندروروة زيراء طهر باند الكار المجميم الوأورسيا ولايد الماست عالم افروز نر از نبر اکبر باشد ورزيني كالمخارش كالمناسبة براني عاك كامين عنير باشد چی آرای جمان ایک احرباشد 15 ml 6 dai 6 low 2 200 4 points دائك از حوصاء عام فرول ترباند

اداخرا بام زندگانی بهمراه نواب مهار زالملک سربلندخان تونی - جانب گجرات احرا با در دفت و درانجا این بیت فارسی و مبندی بهمبزاز طبعتن سرزد اندکی ایژگر زنم به سمت شیط بهفت آسمان ثب جائے قضارا برطبق مفهون بیت درسندار بعین و مأنه والف (۱۱۸۰) خود با اسب فائمب گردید و نوعی توسن را جلوریز ساخت که گردی از این جا برنی ست - عرش قبیب به شصت سال بود - سرج که الله تعکالی

(۱۲۷) في السال ال

فلف الصدق سيدالعارفين ميرسيدلطف التدملگراهي فَدَّ سَ اللهُ اَسُر الْمُكَا گلهائي مناقب و الا انجين اوّل با بدجيد- ورواځي كرمشام ملاً اعلى رامعطر سازد بايبرشنېد-

مبری نظیراز عرفاء شعراست - دا زصوفیهٔ صاحب بسان - و درادای خفاکن در معارف متازنه مان حرز کلامش به میکیبنی ا دای خو بان و انداز بیانش به دلشنیهٔ عشوه معارف متازنه مان حرف می میان می می ساز دبرگ جینها - خاص و عام راغب میلس خاص بودند - و درخور استعدا دطر فی می بستند -

بیخ فرخلص بهای کردکه باخریخریود - و بر فول حفرت لسان النیب عمل ی فرمود که م

معلی ناین کری دون افتد داز ورد در بیس رندان فری سیت کئیت داورا بامیرز اعبدالقا در تبدل طاقات است در نذکرهٔ خود مسل به است برز ایمیرز ا

ئىشور: __

" نقيرا كدانفاق ديدوا دبياليشان أفتاد- حفاكه دركمال فلق دهزه ودرد وشوق يافتم- تأكم لانشهند اودم سواى انشعار نفنضى شوق و نفرو كيرحرف برزيان مزاند ربيده گفتخ صبيا نت طهيخ نفير سى نرمايندگفت اىصاحب بعد مدتى بيجوشما بعرنگ راهينبمن يا ننة ايم- بعد ازان اين لاتشاميت نفيركدود ذكرمنفام وولانوانده نشدنقل كرفتة برخاسنه يخصدت فومود-ابيات أكرج «تاب ایرا د اینجا نبست المجهت اتمام نفریب نوشته می شود سه دان قدر برده جي راست دويدن عبت المين المين عبد الهي درياب "بلندا فنذ في فطع ببت سازدس طلع را كشد بأيبي في فدرمن بالانشينان را خون شدم بخبرزدست بتی جامئه فقررنگ باید مرد " برین بیت عزیزی گفت میرزاصاحب حسن این شعرمعادم نشد - میرزا فرمود - ڈرفق " مرتب السنة تا فداكرا نصيب كند- مجلاشرح أن ابن معراع بيخراست كرى وولت باشده وروست تى ست " دا نجيم رادا ادا شعار و د به نقر بيها خوا ند" كها درخاطر ما نشد اما اين دو بيست بيادى Que de 1 "بيل بيران در ناكشي در ماكشي وبران در ناستي it Ebs Ste El and Boll wings "داين بيت فاقا في به فرانده إد " بمسایه نشید ناله ام گفت کان دا دار شب کام بای ور ار ای و تا تا و الف (۱۱۳۲) میرو تقرار بلگرام تا شاهجهای آیا به فردوی و فال کو اکب سیار به شرکت گردوای راه بهردیم شمام راه تحظ و لخواه کوشت الماسم مراثب رحرريان دادد

ازصف مثرگان نونربزش نگاه آید برون چون سواریدنانری کرسپاه آمد برون شخصی که نو درانساعرمی گرفت مطلعی درجواب انشا کرد- بچون طلع اواز معنی معرا بودیاران گفتند که لطف مطلع بیخیم خودظا براست اما لطف مطلع شمامفهوم نمی شود - جواب داد که بنوز لطف گذانستن با فی ست -

میرخط سنکسند بسیار تا در و دلبذیری نوشت - و در موسیقی بم فهم رسائی دانشت -

کلباتش اقسام نظم فریب مفت بزار بیت است - از دایدانش این استعار بنزتیب ر دانی صورت بخربر می پذیر دے

بهائی نیست بحراز نفرتخین شعر مورون را مده برگزیج به رناشناس این در مکنون دا نباشداین فدر آسان بخین شعر مورون را فدارس می شود برکس رسد انداز مضمون دا مکن جمع آن فدر دولت که گرد در باربردوشت فرستگیبنی فرربرد فریر خاک قارون را مکن ای صبح ضائع بر بیشش صندلی خود را که دوران سراز دود در خات است گرد و را انبس دختر زر بر که شد فلاطون دا می شوی با بند آخر بیشتر زین کل بر آ می شوی با بند آخر بیشتر زین کل بر آ می شوی با بند آخر بیشتر زین کل بر آ می شوی با بند آخر بیشتر زین کل بر آ ماغ بیان دا بر بر فاک بهم می گرد د صبح میشری کند فریاد کر منزل بر آ

تا توان بیلی شدن جیف آآ آب نگر جنون این جینی کرخولیش بری آئی از محل برآ عالمے در انتظار آن د فا بیگان مر د کیست گوید بیخ برکز خاند ای قاتل برآ تا کے نئی برای صبوی بیاغ پا چینم کسی به بین د برن برایاغ پا مدکاردان بروشنیم د اه می روند در نیرگی ست گرچه مرا جون چراخ پا آن د اکرزیر خاک کندچرخ مرده نیست چیندی در از کرد به کنج فراغ پا

فرقی ننوان کرد ز گلشن قنس مائيم بعيدرنگ گرفتار محبّبت گردش احوال فربان است برنیکبین ما کی بو د بازیج شادی و غم آئین ما ناخن اول در دلې شاعرز ند شعر ملبند تنفي فون آلوده أيد مصرع رمكين ما بشند فراد گر انسانه شیرین ما درنبامنتهم نگرد دواز ایم من گان اد ماسين ادوروطت صلحكل وأريم ولس مادة داردبير مذبب طراق دين ما غيرت كازار باشد ميسي رنگين ما صحبت باران موزون سردوكل أزبادمرد نبست غيرانسا عر غود تبجير بالين ما تاسرازرانوي أن أرام جان بردائشتم بكدم اى ظالم بگرد فولينسنن گردان مرا ^ساب کُن داری چنبین جران و سرگردان *ا* چوبنج باست گردجتم ابن مزاكان مرا غررادر بارگاه دبيرهٔ من دخل نيست كه باش صفطر برون در فلوت كريبان را سلامت دربها وغولت بوذ شهالشبيان را إلى المن المن المن المنابع المنابع والمنابع والم كشدبائين فل فدر من بالانشينان را كى مىنىمانش داكسى بارىك دائم مردتهم أفنا داست موباريك سيان را المجتنم عارنان رفق ورهاري أكفردون جرازملية أوردات باشد باك دينان را قيامن يرمراسناداست دائم دورسان وا شود الششطي لقدما فراسية عاشب ا دیاران دیاری کی نماز ما فقال آید وضوليا روشوارات النائنك استينان لا جسان كككويره بنيكسي النازنيان دراول كام برياى كند ابنيان فياست كى يىناڭدىن دىم بىر دىخ برا السليمكن سرفود و از در سربرا د الله المرية والمارية المريك wind be a second تاكيا درشت وايي داشت ظالم بادرا واب شرين بهراد شري بود فرادرا ونينان كاففلت فرش راحت كشرد and him the كُنْسُنْن البحروم بمنسر بود مال

ندمی بانی مد ماند از رفتنت مینی ندم ما را خبالی میش نبود مے کف بیمانی مارا كمند وحدث ازكرون كشرثه لفت نقيران لا كندمجنون محراكر دحشمت كوشه كيران را جزآه نيسك شمع شب ا فروز سبينه را يك مقرع بلندنس است ابن سفيذرا سبكه دل تنك آمرست ازصحبت اخوال ا كوجيم مفرفراغت مثند بيئه و زندان مرا شاش مِينِينيمُنعم كوارا مفلسِ مالا ننام كبيباكر رنگ مي كروديس مارا ای بدور گردش میشم نو خوش ایام ما نرگس شهداست از پایونوصیح و شام ما صبى م بي ن كردوا أن شيتم خواب آلوده را جام ی آمریکف بردست بریم سوده را در توکل خانهٔ من مسندی در کار نبست گرم چون گردید جا خرش کند باشد مرا نی گویدبلندی برگزین یا سیرسینتیکن بلندولست عالم ديرة بمواركن خور را دى زشوجي ناز توكس نها سود است نشسنة وخرام تو مي كنند ما را برگزین مفرن دل عرب شابی در باب باش فرش در خودمسند جابی ورباب این قدرم زه جید وراست دویدن عرب ای کاکن سینم خودرا سر رای درباب كبستكر كردش جيثم أو ، كاكى نرسيد آخرای شوخ مراجم به نگابی دریاب باده کلزنگ وجمین سبزو بهوا در با بار لنتواین بمدندارد به گنایی دراب بَیْجَر بهره از خانه برون می آئی باش فرش در خود مستبر جای دریاب نك كيشم شكر خواب مي كند مهناب ساله را گل منتاب ی کند بیناب كرجيهالاى سرايا نازبر ولبريا سس والع قيامت والعنون المنته المنتفق المنتفقة الى جال دالى جاك نيالي والمناس آنجبناری نیا آخر به تغیر فناست النكرة ازبيوفا ببهاس معشوفم أبرد بالبينان كشربكان أخرأشات نشي ديگر آوان در ي برگ ي با قتن المجراك سافى كونز على مرتفاست فر ميت من اشاد كردو رفي گفتم كرمن غلام نو آزاد كردورفت

ای من گواه او که نزایا و کردورفت عن آمدی دلم بنو در راه بر نخور د ازدوران نگاه که فرا د گردو رفت بروبز ، م رقربت شيرس شيانت است جشى كشودو برسراوصا وكروو رفت بركس كه دبير موع برحب ناء فدش رنگ شبات نبست درین گلشن دو روز خوش بلبلی که آمد و فربا د کرد و رفت دائم بناءِ ببت سخن ی کنم بجا هرکس ملاش در حیّ ادلاد کردورفت كفتم كرمن غلام تو آزاد كردورفت دیگرکسی چردر بی او بیخبر نت على چيدين كمان آخريشيني بيش نيست كبيش الركفرست وكراسلام دبني مبنفرنسيت أنكه ادر حلوة اودست و بالمم كرده أي أسان برفاك دركابش مبنى بشن بسيت كوبر مقصود در فاك خراب ساحل است آشنابتهائى دريامنت بى عاصل است حَنْ يَا ن فدرت أكرمنصور كردد باطل است أنزوابن صوريت برمتنان كزا ماالن منكراً ديده ام بنرمحيت را زمين فابل است قامت منشوق ي دويدي مي ميشكر نقص فردر بافتى باشدكال آدى ورخارنا نفى كيني درقيقت كالراست يكذبردسي دري عالم نديم ججز دستى اربالاي دستى بست دست با ذل أ برشار شاکسی از خود کی وا رسنداست كرفيفاني ومدم إزوام أفعلق عينشه است سیک ایک او استاد رسی است المرة والسفى المالكانية ال این فرن وم کورس به بهوشی گذشت كروبانب دينوالي دورم درقع أوشي كرنبت فالمثنى مك سلمان المرى السينة دولن باینده در دسن بری است مردي داز شوى خودى خرش نيست طفى كرا وال شهيان فطش ست فاك دوكسي نشدى فاكر برمرت 2 5 3 3h المجان تاى كردان نائية كاكلت ازتاب فيار لوزي طل ست بنكي أن شاكرماني ويرصدا برنشت يجرار دربرون رفتنم الرخو وفراكنت

آه درزلف ثكن د رشكنش چيزے بست كس نشاب دل كم ننده من بيج نداو به قرمانش روم بار قدیم است كه ماه نوتكفف جرح نينج عربان است ستم رسیدهٔ غمهای دبر می داند خامدام ازسرگرانی پای خواب آلوده ا لى دماغيها مرا شرمنده احباب كرد بال دیگرے گر می پرد کس بجرت ی روم کین طرفه مرغی ست بركز نبود فابل خط صافى رخت الشرم أواب رخبت براتين زنگ ست بزاربارتوان كرد يا خدا شوخي وليك دم نتوان زد بمعطف كشناخ ابن مروا كه سربه كلسنان كشيه اند شمشيربازي قد اورا تدبيره الد ناموس برده الست كرندان درميره اند برخدس ازلس مديرده أرخ مود صورت كران شبيه أو بالاكشيده اند كردم نكاه صفيرتصوير خوش قدان ببت المقدس دل خود را ندمه اند جمعی که طونب کعبه گزیرند بیخبر كيست الروست بروحس صورت مكدرد معنی بیگانه پاید کر عبارت بگذرد مردى بايدكرين ميدان سلامت بكذرد برقدم مزكان كمرائي ست خار ابن طرابي بسكركم كرويد تعظيم بزركان ازجهان وقت أن أمك سيداز نجاب بكذرد كى بودياربكماكوس ضدا دندى زنيم حیف او قاتی که در قبیر عبادت بگذرد بگذرد محریر و در الماعث بگذرد يخرزن طفه احابى بايدرميد یادی کردم دل کم گشته را دلبر رسید عشق رانازم که بری خواستم بستررسید عانبت ازبرزه گرويها دلم آسوده شد رفتم از خودايي جان دان جمان يموده ان چ شد کمیاب شیران ی شود ل ملاوت نیست عسرت در جهان بزارين شده جشم ز شوي صن نین در ی این اولان دو ی بیشد نيست مفلس جرا كري برشد در لیایی نو است یار مرام

معنى ازدل برمني خيزد زضعف مشترى ازگرانیهای قیمت گوهرم در بحر ماند بادام کر پستہ مغز باشد جر چشم کبود او که دید است نقدح خمشده جون تيراز كمان بكذر كنون كه بيرشدى ار وداى فلان بگذر کسی زبر دوجهان وکسی زخویش رود نمی روی تواگراین چنین - چنان مگذر المايم اندرزي زلف او كرفتار أمريم أنفاق طرفه افتا دباران شب بخير بأن صداكر وسنت ولم فيكست احرور النهيبني تفكندا بن حنين مذشيشه زسنك خ شاجهان بهی دستی و غربیا کسنس زوال سيت دراقبال بي نصيبانش بربدرنگ مگر از کرخ غربیانش أفلك أنما مشفق اوش شدج بشام است اين كرده ام ازىسكى كم خود را شام نام توليش كيست تاازمن رساند بهمرابيغام خواش عائثيث بيني ست لازم تيثم جون روشن شور بيش بافتاره يبندجراع الجام واش فود بیندی ست منی از نوایش کید پیش کرده رو سویش بان واكروه دستاداز براي دردرستم وماغ الك فقرم طامت برخي "ما يد ا كرد الل كرد ول صدح ك بيخينم برداشيتم و برسر مقعبود رنجنتم يون سايدر حايت داس گريشيم الدي اي ال المال المراد المال مروشته حساب دو عالم کسخانم الم است فرد من من المست نفست الجبيدة في كروردوداغ مرابي بادودست سلاى كاداع شاريم برطالبان تخلی بگوعیث ندور آیند كراب كلية تاريك توديراع تعاريم ومدفئ در فيرت أمر كم ير الشكر زدم بالمسيك في دارير يوس وكافر زوم بالازن سرگذشتم تاگی برسر ندم المنتفرق الداد المناق يادت مره بخشد دل الداني برسيم نام و رفتم ولب ولان مدم أفرائد المسلومين عالم 1. 2 Link 51

این بارگران برسر خود دیده خمیدیم بيريم ولى جارة از زليت نداريم جزرنگ نديريم و بجر. يو نشنيد يم بارب جربطانت بوداً ن غيرت كل را مروقار تو بنهالی ست که من می دا نم بیشم شوخ توغوالی ست که من می دانم ورلب بارنه لالی ست کرمن می داخم أنج درمشنه حوان ستخضري داند مرخشك توسفا لىست كدمن ى دائم رابدار خشم بتان روغن بادامطلب قال رارتبه مالىست كدمن ي دائم باريا انسخي وليش بوجد آمره ام بیخبرسخت ملالی سن که من ی دانم درد لم زین ده ورسی که جمان می دارد پر فشاندېم و ربر بال نوريم ارتی شد که در خیال خودیم بيجو كوبرهينهم فود برشش جهت داكردام س بردج آن بری رور اتماشاكردم شود قربان خود گرد مرش گردیری آج بى كزهشم عالم شدنها ن من ديرى أيم فيفسخن است اينكه بهربزم دمسيم ازمال ومرمعرع برجسة بريدم فكر بسيار بلندم زكيا ي آيم برخين فرد از بيش خدا مي آيم فيشيم كركرورباغ وكه درراغ فنشيم الوكل بركيا رضت دبدجين داغ تشبغ دبدم كربرنبىست كشيرم لسر زدم وست طلب بروامن أن نوش كر زدم الى بر بر آن كو نشيم مرا بر مندجم ی نشانند دراول ديرن جون نگاه وايستن زيس الكرا وحشت الكرا ترشيم ريي ما شرك در فرد گريم وال زلبكن شم درميان بردوجان إنى نيازى تمتى دار دكريان واقف أ مايم الدسن دو فود چنز الم بننيده اي أددر برم أمرى ك فولش راسفيدم وفي كاناب كرني تورشيددار دديرة شيم وسان مناسا بال المان المناس والم بجر گذار تا جناع چندین خر بهم يون سوار مكر تازى كرساه أيرترون ازمن وكان فون ريش نكاه أيد برون

يوسف متصورتوشا يدنيهاه أيد بروك رونسوی اسمان گردی تدبیری پیش پا زابدارجرءت كندازخانقاه أيدبرون رندى داندكه برون آمدن ازخونش سيت وتت أن أمركه جائى سبره أه أيد برون عالمی ازبسک عکین رفت درزیر زین عاشقان را آرزونبود ، مجر مفلس شدن سى ياران جيست گرديدن طلاياس شد وردسربسيا ددار دصاحب مجلس شدن ياس فاطري جي باشد امتياط شيشها أي مدموشي كرازمناني أيد برون از دوجتنم او تكرمستاندي آيد بروون كنشست استغيرازكردكس براوست من الريزانندمردم آفينان ازمنحبت نقرم من زودا كريون او ارتفاب آيربون ك نفود يا رب كردر برم وصال أن برى يون كمان حلقه يركرويده ماند أفوش من وونن بارامرسوم ناكشم در برك شن تظرة خودرا بجش أوركه دريا في سوى اشبنی اما توانی سبل صحراتی شوی أنظارت ىكشدد لركه شيدائي شوى عقل را در بارگاه عن برگزوفل نسيت باش درکارکسی تاکار فرمائی شوی ك توال مول شدل بي وسلك و بند كي أبروبي مفطكن تا در دريائي شوى فيفن فودداري حراع تطره را روش كند ميست غيرا زور در رُركفل آرائي شوى الالفي في تها نشين و شاويا ش فالنبين وازهن روساني وْش است مرزاق زير بريد يا في رك برى لميدرا شارط محبت ك ي سادا بخرسداكي زين قعيد سوزال المردانوال راه رو در منزل 841 "ننها د درم بكر خدارى م مل مل رق و ما نای ت عائل چائستين ام ام Lingo il find aligion ي است دگري تغريد سمني ای است یان کیام تنسیر

میل منی توان نمودن حاصل سن خواب ندیده ام که تعبیر رحلت مير عظمت المددر شاه جهان آباد روز دوشنب مست وجهام ذي بذائمنين واربعبين وماً ته والف (۱۱۲۲) واقع شد- ودرجوارمر قد سلطان المسناكج نظام الرين دبلوى قلىسسى كامدفون كرديد-عامع اوراق دروفات اوتعبيرة انشاكردكهم معراعش تاريخ است ومطلع و صر طلع بيخواست دوقافيتين أنفاق أفتاده - يارة اران قصيده بركمة سنجان وضى فننور اشک می ریز دیروی لوح مز گان فلم ى زندوش تلاطم باز عانِ صفي اوال مائم سينة مجروح كل سنبل زلف بيان حور بربشان صنم أبويامون طاقت برق مهميز عدم طائر اسودگی در سیر برواز ننا چهره برداز ازل گویا بهامون برکشید يكفم يون ملق بسيل چشم أبوي عرم صح مشری زند از مطلع آناق دم شعلة انده مي بالديه صحن روز كار بالگ آبی می کشاید بردهٔ گوش م ازصاب نوط کینی چه می برسی دگر بري د ارد زسيلاب خزن دبيه مخ بيلان دركه عالم طلق شيون زنند طرفه زوی قدسیان چیاند باجم در ارم ایکن از دراک کامل سیرشیری بیان مطلح تع بری از ایس ان تازک تلم تمع زم ال سيو وكوكب اوج صف زيرة مشكل كشابان فعيمان عجم المحربيان أبعج الخرس زبان مهديل زاكت زلت دل جنّ رقم كلك أن درياى جوبرابر يسان بهاد سني ديوان اددارد يام عام عم وادة كلش بود حزف طلسم راز في ا) فقد مروادش محالد قال فلف العدق برعظت الشريخ بكراى قدس والسائى مشاطئ

هما يون درانجن تحتين جال عزفان ي آرابد- و دريج قل برنع ازروي پري زاد الجياني مىكشابد اكنرساية التفات برسرخي موزون مي كننرد - واين خاندندادموروثي رادر آغوش فكرمين مى برورد- انسار اوا زقصيره وغرول ورباعي مرون است م خاک گردیم واز ما اه سردی برنی ست فاند است زیا اُفتا دگردی برنی ست ازنزادعشق جون بردانمردى بزغات درحضور شمع جان بي مرفدي ساردنثار از یار بیام دعلی را چه کند کس این دیوشاب علی را چه کند کس المبل نسَّان قدر شناسندجين را در باغ دماغ جلى ما جه كندكس اگرزعشق نشدیاره صد بزار انسوس فباي عفل كريودش غم است وثارا فسوس برون زملقه زنفش ذرم جگورند زنم کریای پمت مارا گزید مار انسوس علاج دل سيري ازوضو کي آيد منا ي ايدانست وشو کي ايد در وجود یم ولی روب عدم می داری در کلواین رگب مان رشتهٔ حب الوطی آ زبرفشاني مؤاب دوي شدروشن كدنشبين تن راحت ففس بم نيست دین دول چالی وتی دوست یم آه بر فرق او فدا چ ی گنم احتياج آئينان أخرشكام كردواست گرم رشخ نقر از دام سی مال و جاه بهانام نذكه ميراوان شال شيدوشنية ديم شيان سنع دنين وماندوالف (۱۱۹۵) ، عالم ورس فراميد و درج بي ميد فود يرسيلطف الشوي سرة مدفون كرديد شردادرات كوييت واحرناكه دامق الهي الجن نظائد any ful wil geting هر بكاند مروادش على ول والمبدونالة الديخ واكشيد

(۱۲۸)غرست کی مراسد مالد مالی احی

برادراعيان ميرنوازش على سلهاالله تعالى- توكداودوم ومأن والف (٥١١١) روتمود

جوانى خوش سياونورسى ازرياض آل عباست - بدانواع قابلبيت اراستدوبه تهدرب اخلاق بيراسند- ببعيث بخدمت برا دروالا كمرمير توازش على سلم الله نعالى مجاآ در ده- و اداً غارتا انجام تربيت ورحيت ايشان يافند- وتجم ورانت ازمدا ت صوفيهافيه كامنيا است ودرسديقي شعرى كامل نصاب

اكثر بردوا وين مخن سنجان فديم وجديد عبور منوده - واشعار قراوان درخر اندمها فظه

فرابم آورده - این چند مبیت از دی آیرت

المجوفانوس خبالي أسمان كردبيث است ليكردود نااءمن ورسرش بيحيده است دل بميزان نامل بردوراسنيين است لعل باآن سرخي بإوزن بإسنگي نداشت مِبْوَانِ دانست قدر اشاجمين است بعری آشناشد و لمر تا مهرای ن چشمس درو دلگاه والسين در ديرهاست بدمردن عميه أميروصال آن برى داروی نست بجر شرمیت دیدار مرا اكردياد عكم شوخ تو بيار مرا بسل أفتاده ام الشي فرافش في يد دلطبیدن برساند به در یاد مرا اهای مشتی فیار می تهربرا درنت ول نشها المركوي ثبان ناشاد رفست مرورا ديرم كرآزاد آمرو آزاد روشن السن في المنارى درين النس الر

نى دارم خيال جمكل ى بالب لعاش بگوش نولیش نام خودشندن ار دودارم كفتاب أبوزولان درعبار ودكم است ويشر المازية المازية

سي الطفي وروام در كاستكردا بشير أه این برنشگی از طالع من کی رود مردم چشم او دل مارا بهجو زنبور نیشدار گزید بیک دردیددین فشک مفری تفعی سازد نگائش روعن بادام شد ناتوانان را چیان بشیوهٔ دروانگی سف دم مشهور که یاد نیز مرا دبین مرحبائی گفت دربانگی سف دم مشهور که یاد نیز مرا دبین مرحبائی گفت ساعی شیطان جودگاه خداست دمردود بیرسیدکسی چرا نکردی تو سجو د

شبطان بوکدرگاه خداست مردود برسبدسی چرا نکردی تو سبود گفتاکه نم محوجال رخ دوست چردان خدا دگر ندانم مسبود بعد ختم مسرواگر او فرمه بسبت و بفتم جا دی الاخر سدتسع و شین و ماند والف (۱۱۲۹) رخت به عالم مرمدی کشیر و در بلگرام مرفون کردید - مؤلف کتاب نامیج نتیجمید

ا تناع فوش کوی صوئی سنند ب مرد در عبن جوانی یا نصیب

وقت مان رفين ندا آمد أد عيب به "نادرج وكانش يا غيب المان المراد عيب المراد المراد

والمائية على الحاقيل الحاقيل الحاقيل الحاقيل الحاقيل المحافظة المح

بن سیر عیدالدیم ادر زادهٔ نقیتی دم میرسیدالها فین میرسید لطف الند باگرامی . نعس سرهٔ سحاب تلم درداس میربینیسن دکر رستانت ساسی ریخت و چهر باین کشور نقررا به غربیداری برانگیخت - در بی بساط نیزگرم ی چنداندواردات فدسیه می ریزد و لآلی آبلاً

به طریداری براهمینی و درین بها طنیز کوبری چند از داردات فندسیه می ریزد و لاگی آبه بگوش می پردران ی اکوپرد

میرصاحب مشرب مانی بدو- و نشته فقر و درویشی دوبالا داشت چمواره بهشیوهٔ سپاه گری کسب معاش فروری می کرد- و نعل واژول زده شید پزسیر فی ۱ لله عولان می داد- درسندست و نسبین و مانند والف (۱۱۳۷) مؤلف در ای در دارا نخلافه نسایجها آبا و زیرسایی عنابین منان و البین بردان ای البین بردان این البین بردان این البین بردان این منام به علاقه نوکری نواب مها رز الملک مسرملیند خان توثی وارد شد- د

ننوی نرجان اسرار فیوی مولان روی قدس سرهٔ از خدست حضرت علای سند کرد-دران نزدیکی نواب مسطور را ایالت صوبه گیرات احمد آیا و از بیشکاه خلافت

مفوض گردیدمشار البه دررکاب نواب بآن دیارشنادن و چون حکومت گران از عزل افزاب براجر البه در رکاب نواب مخالفت افزاب براجر البه من الفت

رونمود- و درسوادا حمراً با دجنگی معب واقع شد- مشاع البه دران مرکه جرعهٔ شبهاند چشید- و درسالک اعجا بیوننک سر تبویم بیژن نفون منظم کر دید- و این واقعیشتم شهر ربیج الاول سنندن واربعین و ماننه و ایف (۱۱۳ ۱۱) رو داد-

بعدا نفصال جنگ اجسا دجميج شهدا درميدان با فتندالاسيدغلام صطفاك

بسرحتی تفحص کر دند اثری گل نکرد-بیندروز چنن از نشها دنت رباعی گفته بود- و از حال آمینده اخیار مموده- به باعی

در فلوت ما ورای ما یاری نبیست کی به عرش و فرش اغیاری بیت ما در فاره و کون کاری نبیست مرکب مارا به جازه و کون کاری نبیست سلیق مسید در انشاء ریاعی مناسب افتاده - و در یامی ففائق ومعارف

برطرند و لانا سحالی استراً ما وی از منع طبعش چشین - الحق بر رباعیش جارموجه ایست از برعرفان - و نراندا نبیت از پردهٔ لامکان - برنکند اش نازیان و دلهای اکاه

است- ويرتوى أرشعار إنى آنا الله

د بوان رباعیانش مرون است - د منه ای نفرنش از کلاسش مبرین ۵

مل كالزالا مراء مد موفره عن المراجد على هاري الم

چون شعلهٔ آنش است در ببیشه ما جرد دوست برائخ بهست الداشية ما بعنی مداوست در رگ و ریشه ما ماحام شراب خت اخرب زده ایم سرمسن شراب ناب كردم بمد را درعشق كه فتح باب كردم بهمه را در نار یکی کباب کردم یمه را مرفان که بی زدند پر ای نی دونی تا در گری نمه دواب اند نرا ابن بقت ملك كريون جاب اند ترا یانه به مرو تورکه رکاب اند ترا اتدبادشهی ولی از خود بیخبری تا ساخت کار کار سازی مطلب لان عال رحال را ببازی مطلب تزحيد فن السخن طرازي مطلب از أَنْسُنُ عَشْقُ مَا لَسُورَى بَكِسِر منت منى باغ شاداب من است برست الادادي است چون عالم بحث ستى خواب من است كس را من ورد روية عالى من ماداكه زعرة وسيمنزف دركا راست نى كروند كرم دحدف در كاراست فاكوزى شاه كف دركاراست درديده دلى برشاك أن فريش وزانش وارج و انهاك است كان بنين من كذوجود باك است 1,0 0,15: 41: 255,008. الزونين كالمنشق مدد في شيكو سنة المريها شفرورمياه الدشمون ووست كردودادل دربيه ام چندي پوست proximily by to consider اى زنده تام عام از فيفي دست عالان أفيت عروبورو عدمت انس اخى نائد اى دوست كند الرتا قرام فرا في الريا فدمست com de l'har, Els citte يرون مهاني وجاتى وكراست افياد نويس مكناتي وكراسف اواجي ايم وكر دا يب كريم الدويدان دوي ألو المسيام ودفود عن کر جالت ہے دید ورد ور

چون برق طبیده آرمیدم در نور صارشكركماز شوق تماشاى رخت در کلیهٔ تاریک چراعی دارد برکس در خود بهار و باغی دارد توغرسه مشوكه مايي درياني غوک لب جوی ہم دماغی دارد در مجمع خلق خود نمائی دارد ترابد که عبادت ریائی دادد والتبركه الله جوائي دارد ہرجیند کہ اللہ بگویر ہر وم بیاره عوام را بخور می خواشد أن فرقه كه خونش راولي مي دانند الله و رسول بر زبان می رانند چون در نگری خلیفه شیطانند برکس خفاش آن بش باشد کی محوجال بی نقابش باشد زاہر طلب مقام "نزیر کند فاقل کہ ہمان عین حجابش باشد سرنا بقدم چو دیره می باید شد بعنی که بخود رسیده می باید شار چون شیشهٔ برشراب با صد مستی برطاق بلند چیده می بابد شد بَكْرُشْنَهُ زُخُولِيْشِ مدعا را چركند وارسته درد یا دوا را چه کند سلطان جهان بال بها را چه کند برکس که بخود رسد فدارا جه کند آنجاكه توئي شراه باشد ته ركبل في الجم و مهرو ماه گنجد يه خلبل درع صدّ عشق یا گی ژاپرلنگ است اری ترسد بجای احد جبریل نینی که مقرو منگر خویش منم در دېر که غول د رېر نوش منم برور فاده است زیر مگیم یک نیزه بلند از سر نوایش سنم بسيار كثب سند ز أسا كردي بيدوه "مام عر "عوما كردي جون دفتر وقت فراش را وا كرديم شُد مشکل ما تمام عل آخرکار برشت عبار ولش آبی زوه ۱ کم الله المان شرافي نوافي دو الم بروائل في آفاي نده ايم افغاش مياكه بر در فانه فود وتت است که دل زوبربرکت و کمنیم چون ال له وگل برین جمن فعت که اکمنیم در خلوت خویش نخیه گونیا را عربان جمه تن شویم و شرمنده کمنیم بر دست بگیر بهچو من پیانه تا وا رئی از بگانه و بیگانه آن گل که دمیده بود بر بام سرا عمرست که جبیرش بهسخن خانه عشق است که گاه مهر باشد گه ماه بان تا نشوی چو کور چشان گر اه بهرجیز که تو طالب آن می باشی در صورت مطلوب تو آید الله بشیف ای دل حقیقت بینها نی ایمان موقوف شد بر انسان دانی بیرحهٔ بلیمدسجده تو حق را خوانی تا سیاه بر آدم ممکنی شیطا نی برحهٔ بلیمدسجده تو حق را خوانی تا سیاه بر آدم ممکنی شیطا نی ایمان موقوف شد بر انسان دانی این آنکه شرا ست نسبت بینها نی بیجون و چگون بحضرت سیانی ایمان در بیگون بحضرت سیانی از جبیم چینی در یکون بحضرت سیانی از جبیم چینی در در بیگون بحضرت سیانی از جبیم چینی در در بیگون بحضرت سیانی از جبیم چینی دری کند خربانی در بیگون دری کند خربانی در بیگون کند خربانی

(۱۲۰) حی سید احد مگرامی

بى سىرى دالله برادراعيانى سىر علام محطف كُنَّ سَ اللهُ السَّوَا مُ كَلَّمَا سىرى دِوياكِ نِزَاد- دست بداس صلاح وتقوى دُده- چاشى كبرلدت فقروفنا لنگر كرد كار و كلين مريد على غود سد العارفين قدس سرة-

کشی تھوف اکترمطالعہ می کرد وشنی ہرا در تو دسیل بدریا می بیشتر و اشت عدد ریاحیا تش زیادہ از جہا رصد باشد۔

سیدنی خوب می انداخت و در شیاعت و بردا زمانی داویکیائی می افرافت-چون بنگامهٔ احد خاک ایدالی ویسندامدی دشین و مانه والف (۱۱۲۱) از طرف فندها ر بلندشد- و لاجور را فارت کرد- و محکوشاه سلطان دیلی فرند خود احیرشاه را با وزیرا لهاک نواب قمر الدین خاک- و نواب صفید جنگ ابوالمنصورخان دویگرامراءعظام-برای مقابد از نشاه جهان آبا و رخصت فرمودمیبرسید احد درین بساق جمراه نواب صفد رجنگ بود- و در انناء سفر به بیاری
در دهگرمتنا گردید-ناگزیر در سهر ند نوتف کرد- و چون شاه زار ه از سهر تدگذشته
کنار در بیای سنج برمعبر ما چی و ار ه رسید- اید الی باسی هزار سوار از راه لود بانه
بالا بالا داخل سهر ندشد- و سیز دیم شهر دبیج الاول سنه احدی و سنین و ما ند و الف
بالا بالا داخل سهر ندشد- و سیز دیم شهر دبیج الاول سنه احدی و سنین و ما ند و الف
از ۱۱۲۱۱ آن شهر دا نا داجی مخود- و به که دست بشمشیر برد گشته شد- سیدا حکه جا نمیکه
افامت داشت و بحراست ناموس بعضی سادات و شیوخ می پر داخست زخم تفنگ
برشکم خود د- نفه او فدر از در د جگر نجات دا ده برخم جانستنانی معاوضه کرد- و روز
برشکم خود د در در جمه مردی که وی او از نفش عبیم برو از دا د- ر در جمه در
برخشند جها دویم ماه مذکور مرخ که وی او از نفش عبیم برو از دا د- ر در جمه در

وجون شا بزا ده را خبر دصول ابدالی به سهر مدرسیدهنان توجه جانب سهر مد نافت - فوج منز فی غربی شدوفوج غربی منز تی - از با نزد بهم شهر رسی الاول نا بسیت و بشتر منه اکتش حرب اشتفال داشت -

وبعدیک ه ازفتح محمد شده سلطان دیلی بست و به نم شهر رسی الاخر شب جمعه سنداسدی دستین و ما ته والف (۱۹۱۱) برجمن بی بیوست و با بین مزار سلطان نمخه نمطام الدین دبلوی قدس مسرهٔ درون حریم مبارک مدفون گرویددافم الحروف در رحلت با دشاه و وزیر و نواب اصف چاه که در بهین سال فوت کرد تا دیخ بنعمیدی گوید می فوت شاه و وزیر و آصف چاه فوت تناه و وزیر و آصف چاه فوت تناه و وزیر و آصف چاه فوت تناه و و زیر و آصف چاه

انقصربرگاه فتنهٔ عِنگ فرونشست بعد بک ماه از دفن جسد سیدا محدرا از فاک برآ وردند - بقدرت ایر دسیاند سالم برآ در و برون لا جوری وروازه فاک برآ وردند بناه سهرند بفاصل و دنیر برتاب از دروازه جانب جنوب از شا براه درمفابر شیخ محرنا مدارخانی بخاک سپردند -

الماندارى فالحاق اوست

الما بيداست اين صفنها از ما مارانه مفتدون مطلق خوانند مقصور ر يُحْمِنُونَ فِالْغَبْيِ وسِيت امكان كذنام رازورجيب ولبيت ابمان آرش كديسترلاربب وكبيث انغيب مراد ابن شهادت ما شد در خرت اوشکر منم نبست ادب كرسن وفرنخ شش فاصت يارب شكيركرم خولش نوارخونش طلب باتونه برابري مراحي ف يد كه خوف و گهي رجالبسري باشد درعقل بسى حال بنرى باشد نوش آنکه دران درخرایات اورا انتويش ومذانها جري باشد ديده نشده اوست ليمنظورتم وركفت وشنيدا وسيفاشهورتم تی نوشد دیگری و مخور منم االن عرضر وشركس مسوب است باخویش کنی بهر که بیداد کتی دل شا د او تی اگر د لی شا د کنی ورباد خودی اگر نصا یا د کنی برسود وزيان كازنوبان رنست تسرمائيهم عافل و ديوانه نوكي اى دل بسرت مكرجانان توكى امروز امیر برم این فاند نوگی الست مدا و معطفا و بر در تانع كه مرا حفريت تو يا د نود مقبول اگر کنی مرا ور مردود معننوق برقرك لعاشق كرسيت روذى كندا زبطف بم اورا ونشزد يني كرق ياعيق برمان وجيد اىئام تواىست ورئى توامد مختاج د کرکس چراز نبک وچه بد ازاسمهاركت وموسوم شدم بسرويس وافالق عال ारित १३ दुः दिक्षेत्र १८। (16 216 in injury Us) المناع والتالية المناه والمنا أدم زراب اودرام بوبود المالة تالي تنبت زود چاى دبيدسول اصل دم اويا درخی علی زجان و دل بریا بی و زبر دوجهان رسم با بی عنی رمز رعین و لی بی مرا دریا بی عنی رمز رعین و لی جنین می فرهاید کر نفظ علی دات مرا دریا بی داست السر مراکزی

حیف کر در عین شیاب آن قدر امراض مزمنه عارس اوگشت کر حیات چند روزه را در شهایت بی حلاوتی گذرانید و شب شدنه بسیت و دویم عادی الاولی سند تسع و اربعین و مانت و الف (۱۹۹۱) خت بدار الامان آخرت کشید شرر اوران آئیکر کیرات آگایز کر کرفی گویم کی آگایک کر افلای (۱۹۹۱) تا این نیت فرش جا شیاخری محد میدالی بوره برکن رمقابر اسلافش و اقع شده -

ولا وران صفی عشق کشنده خویش اند شهر کرش به بنددسبه بگری داند

کسیکرد ولیت اقبل نم بینی در یا فسند شنکست آنگیده دل سکندری داند

چرسرو بهرکد بآزا وگی نفیم افتشره بزیر بار تعلق شدن خری داند

جمادنفس بود کارشبر مردان قرد نه بهرکه صف شکنداو بها دری داند

بود بعالم مجرید ما لیاس دگر بریدن از دو بهان است قطع جاشهٔ

عوس تفصدم مشاطگی را از خد انواع. وگرید این حیا بروردکس تحرم نمی داند

ايف أبرا ورزادة منفي سينها معطف سن وترس سري -

تولّداوشب جهار شنبه شخم ذي الفعدة سية نلث عشرو ما تنه والف (١١١١) واقع شد-

سیدی بودصاحب صلی عظیم ومیزان طبیم سنتیم - از آغازسن و توف به منتیم از آغازسن و توف به منتیم شعر پر داخت و بنا برمناسبنی فطری گاهی خود به مخن موزون می نفود و در فکر برروی نودی کشود

سعادت ارادت سید الهارفی کامیا فی داشت و در کوچ تعدف رایت بلندی افراشت محمد ادر وصف شیاعت سرفیل دلیران بود و در میشم بر دلی نی

در ناخی شکری شران

اوا خرعر نوکری نواب صفی رستگ وزیرالها ک اختیار کرد - و درجگی که نواب و زیرا با افاغذیگی نواب مفیرستان و دوم شوال سندنگ شد و الف (۱۲۱۱) ماین بانیالی و سها و رصورت گرفت میشنای الدین و میرغلام نی که د کرش نگارش با فت - و روم تاکار دا د نگف گردیدند - وجرد و اع صوت لارا شری از ا

- alkeyler procession Jelely Lowiffe

رمین گل مکرد- راقم الحروف گویدت میر عظیم الله بین والا گهر زادهٔ طبعش بهم در بینم شیر دل عرصهٔ مردانگی در صفی بهیجا ندمش سنقیم برسرمیدان سرجان گذشت درجین فلد بربی شدهسیم فرز عظیم است از بین خاکدان رضت کشیدن بریاض نعیم خامه ازین راه گذارش مخود سال وفاتش سهم فور عظیم

ونتى كەرىن بىن قاسىم كانى بىش اوخواندەنند

چون زعکس ما فیشن آئید برگ گل شود بسیار نوش کرو-وربهان ابام حسب الطلب و الدخو دست بخیابت به گجراشت احمد آباد رفت وبعد انفضاع شرت بنج سال از احمد آباد بوطن اصلی معا ودت منودشی بانترگفت آن بسین چه بود - نور اً بهبت مُرکور خواندم - تعجب کرد کهجردسوال

حرف في الجيطور بادام گفتم اين فدردر قاطر بودك وقت خواندن اين ميت

الال دوسينفر أو ي فكر اوسيد م

داغ برول دارم و چون لاله برایم بخوز آنشی اما چوبها عالم آب م سور مالی برواندند آن شی اما پی می ایم بنور مالی برواندند آن شی مالی برواندند آن می می دارد بی در در ل شیم به به در ایم این در برای در میشیا در بها در این در میشیا در بها در می در

GIA GIVEL - SEGIET)

وزيد في سين علام محطف مذكور قدي مروج واني و صاحب والنم

العَ مَا عُ الا فَارْضَى الله مِن مِنْهِ عِدِ مِن السي المُناسِ الله مِن الله مِن الله مِن الله مِن

درصف بزم درزم ببنن فدم - نتنج زبانش جو بردارحس ببان- مدسنا نش بسهام منع میدان- بار با درمعارک صفهانسکست و بزنجیرو پر فولاد بای تبختنان برسبت دررىيان تمنيرميل عن مهمرساند ودواوي سخن سنجان نووكهن را سبركردو باخوشكوبان عصرشل نثنج عبد الرضامنيين صفالا في وأفاعيد العلى تخسبين ودرعالم نوكرين كي بصوب بركال رفت وازانجا بركشنة درساك توكروز الما صفدرجنگ درآمد وجون نواب وزبركرت الث نشكر برسرا فاغنك شدروافاغن دردامن كوه مدارب كشعبالست الكوه سوالك بناه كرفندمستدركارشدندو بعدمها ريان صلح انعقا ديا فن - درايام جنگ مست ديفتم صفر - ينمس وننين و مأنذوالف (۱۱۹۵)مبرعلام تى بزخم تفنك تفد دندگا فى دريا خت - حب ك ا بن جنبن جوان قابل وفرد كامل ورمين شياب الدوست روز كارضا رفع نشد- « داماندگان راداغی که علاج شرینسیت بردل نش ند محرسطور کو مدے در قن سخن النبد الفررير محب درمعرك البروي شمشير محسب الرائع وفات اوزول برسدم ومود البهندية المقل مراسية شجاعت ارتشاخاندان اوست - واکثرمردح ازین دودمان سا غرمون احرستشید اندو كلكونة شهادت بررومانيده - ازا بهايجي كريز وفي موصوف بودندورين ألجن

علوه کو د ند

سننك طفلان كل زنددر كوشة وسنارما بسكه ازد او انگى باشدىسامان كار ا رستره بررخ او کردگل بهاید دگر به بای دل زسر نو نملید خایه دگر ول و دماغ تدارم بكارو بار دكر دلم ندكر توشاد و سرم بفكر تو خوش شم جيور آئين نقش خانه خوليش تدم برون مگذارم را سنانه خویش زمن نكار با بماء بها مكفت و نكفت سيندوست نها دوسلام كفت ونكفت منودكاكل برعلقه دام كفت و تكفت مفام صبرول خور زيار برسيدم بعاشقال جيان فنل عام كفت وتكفت سيردثني تكررا بدست مردم جنتم مرازشه وارى تالام كفت وتكفت فليجح برأورد فواجع مستش انتماره كردسوي وش عام كفت ونكفت بين كرساقي كونتر محب سادق را آزي ادكر بروان ثواز أمرة عَنْقْبَادَانَ أَلَر بِهِ كَازَ أَمَدَةً غرجراب دواردي ټان سيره کن جرس شوق دري وشت بحنيان از ول گرنز با تافله عجر و شاز آمدهٔ اگرای شادازان زلف دراد آمرهٔ تعدشوق كن درشب تجران كفاه de principal de la company of the أفرين باوكه خوش من طراز أمرة SILWILLEL JEIN الد بعض لمبقات سادات بگرام ساكري كأم يدان يورد مينندر وطبقة فضلا معاناست وعالادكريه شعرالي اخاذ مخلص او اسی اسی بود. دوزهنل وکال دخر برمنت شام و فنون سبایگری و درزش اسطرواك ماعات إلى عرفت وتؤت عالى داشت ودرمفت كرى - 60 15 10 12 19 60 جمواره روز گارفزین اعتبارگذرانبدو مبنیتر برفاقت نواب مبارز الملک مرالنبد خان نونی بسر برد- و بخدمت عدالت معسکری برداخت -

وچن کرت اولی سر ملیندخان درسدندار بع وعشرین و مانت والف (۱۱۲۴) بیفت ناظم صوبهٔ گیران احمداً با دشد-سیدع بر الله را منصب صدارت احمداً با دلفو منود-سید با را بله به اربا به وظائف سلوک بیسند بده کرد-وغربا دضعفا را باحسان نواخت اخرا لامر در دارا نخاف شاه بجهان آیا د بیماری استشفاعارض شد- بهمان مالت به باگر ام آمد-و بعد جیندی موافق سسند اثنتین ونالثین و مانت والف (۱۲۲۱) مان به باگر ام آمد-و بعد جیندی موافق سسند اثنتین ونالثین و مانت دالف (۱۲۲۱) موان به باخ محود در منفا برقبیله و مودن گردید مان بجهان آفرین سیر د-وسمن غربی باخ محود در منفا برقبیله و مون گردید بود انتقال آن مرحم کرابخانهٔ اوشیرازه جمعیت گریست و اشعارش تالل می دود بین رفت به بین مرحم کرابخانهٔ اوشیران معمود در منفا برقبیله و اشعارش تالل می بین میست آمد سه

مرسرمه انزكرد ضعف طالع سن كربي عصا شواند بجشم بار رسيد

(ه۱۲) واصیم عبدالوام ترندی باگر ای

نزیمداب والانسب اونظر برور ده لطف النی سیدهجد استرف ورگایی در سلک شند اول انتظام بافت -

میری الوا حد صاحب طبع لطیف و ذجن مشریف بود - وسرایا برحلیه مکارم اخلاق وجلاً کل اوصاف آراستگی واشت - اخترنج ابن از جبین میبیشش می وزششیر وعطرحلق محدی ازگل مشرش می شرا دید-

اً بیمیکه والد ما جداوسید میمگراش ف بحکومت موضع را بهون از اعمال وارانسلطنه البه میرد و میر عمد الواحد در معرکه البه مورمی پرداخت اور اباکفار آن نواحی جنگ رد نمود - مبر عمد الواحد در معرکه خرعه ننها دت چشید و و این واقعه دوم خرم به ناد به فرانس و گفته و الف (۱۱۳) واقع شد - عمر مروز مجد بعد نا زعصر سنا ربع و ناشین و گانته والف (۱۱۳) واقع شد - عمر شرفیش از بیجاه منها و زبود -

تکارندهٔ سطور درنار ع شهادت آن معفور فطد و نظم کرده و کب عدوریا وه را محسن تعمیه بر آورده م

میرهبدالوامدسشیری سخن از دبانش آب جیوان می چکبید سیّد والا گهر صاحب بهنر تا نزیّا نظم و نیْر او رسید والداو حاکم را بهون سنگ در رکابش رخت آنجانب کشید خطه بنجاب را از مقدمش آبروی تا زهٔ آمد پدید با دبیندادان کافر رزم کرد از شهادت جُرعهٔ صافی چشید در سخن واحد تخلص می نود انظ دوقی بیم تخلص بر گزید در سخن واحد تخلص می نود انظ دوقی بیم تخلص بر گزید چون که دامد رفت سالی تلستن کلک خونین زدر قر از وی شهید بیم تون که دامد رفت سالی تلستن کلک خونین زدر قر از وی شهید بیم تون که دامد رفت سالی تلستن کلک خونین زدر قر از وی شهید بیم تون که دامد رفت سالی تلستن کلک خونین زدر قر از وی شهید بیم تون که دامد رفت سالی تلستن کلک خونین زدر قر از وی شهید بیم تونیا

مَنْ دَفُرْشُ وصَنْیان معانی فراوان سید کرده اما ازعوارض روز کا در تقید روشتهٔ شیرازه نساخته لندا اکثری از آن به پرداز آمد- برخی از اشعاد کردر سیامنها شبعه بود در بن سواد سفیدی می کند- ۵

امروز برجبی تو چی دیده ایم ما صدرنگ نازرا به کمین دیده ایم ما گردود در یک قدم نی دینهادور است دو نی اجل نوان رسیدن گردیمنزل در با سونتی در آدروش کاش ای مورنگران کردهٔ تصویر او سازید از خاکستزم آگه زون شکستن بلبل نهٔ مهنوز طرف کلاه خود گرای گل ندیدهٔ عربیب در در نرخ نو تماشای خود یم آئینه است بسکه ترا از صفا جبین نباشد از گداز دل محبت نامه ام خالی چربکشائی سرکمتوب من طوفان شود ببیا آتشی پیچیده ام در نامهٔ برسوز خوبیش گرسمندر نبیستی کمشای مکتوب مرا نبستم مختاج خضرا زفیض سوز خوبیش انگرم خاکسترخوبشیم براز آپ بفا ست نبستم مختاج خضرا زفیض سوز خوبیشتن انگرم خاکسترخوبشیم براز آپ بفا ست له باعی

تاکی به بهوا وحرص مأمل باشی زان ره که بریدنی است فانمایشی اکنون که گذشته را تلانی خوا بهی از خنجر انفعال بسمل باشی و اور انسنوی ایست سمی به «شکرشان خیال" مشتما برظم و ننز و روصف ملویا

غول درباعی و نظعه و مننوی و خسس و نزجیج بند مبرستور دیوان مرتب دارد و درنگی نکات نشبرین آورده - و دربن نسخه مناسد بن شبرینی دو فی تخلص می کند- و استعار

ېندى ېم درىن رساله مى اُرد- برخى ازان درىفسل ثانى مى آيد انشاء الله تعالى-درخطى ابن نسنى گويد : –

دو مخفی نما غرکه از نصینیف و تالیف این رساله و اظهارمیل ورغبت با نشیرینی سببی و واسطهٔ ار مناه

رر مظنون ارباب نیاس خوابد بودایانسم سه

"بموزونی قامست بیشکر کراصل بهر آید آن مفتخ "

"بعشق دیبی خاط بیشد کراندافت درگردن جان کمند
"بخلوای ترآن فرح بخش جان بخراضی آن عم تراش جهان «

"بخلوای ترآن فرح بخش جان بخراضی آن عم تراش جهان «

"برگرمغری پست خده دو کرچن سنرمینداست دیبیده دو "
"بان نرعی مجلیه بلگرام کشیخ نزاکت از وکرده و ام

"ندارم مریک باور کنید کدوارم ازوننگ باور کنید

ہم از شہت کو کنارم را " به نزیاک ہم سبتنم آسنشنا المكون بدكم تمهيد كمنز كنم فرل خواني مدعا سدكنم أنا كرسرده ازرج لوزييته واكنند آیا بور نواضع صحنی بما کشار لازم بود كه حتى غرببي أواكنند نان از تنورببر مُركا مدا شداست ابهال دزننا ول فرنی چرا کنند در کا رخیرهاجت بیج انتخار فسیت بنهان زهيم مديه لبش أشناكنيد الخبرراز نناخ درخت اركر اكت بايدوگر به كبله ندائم جها كنير يكيارلوسك رازشش كشير اير بركام دل زمينوند ندان رياكنيد بنگام آن شده کاسیران انبر را أوشش كنبد وخلص خودرا دعاكنيد آورده ام براي شاشربت انار كرفاطرشا زائناس وش تشد چِن دُوفي از شريفي و شرير غذ اكنيد نثیرین نشدی دانش شکرنشدی کر چشم نشدی سیرمز عفرنشدی کر بارى ده اوروش و شكرنشدى كر الن الله المناكم من المال معالد والالمادية في المناوي المناوية Le state of the st على الفرودي بداخ الن يروف دوقی بمراجواش برابر نشدی گر نفل كيرير زيال المالي معادي والم المروود والمراك سهادي وفيان بيرن دران ال الله ما ويج وشن with the constant will الكندارون زبان كالسيارين وتنن يدة ولاري الرج القال كفية الد شابها فراف المفارقة الكالي شوق محى ازمر عروكا سرئيا أزير فأوشير ن المراه وال المحسوا والتحقيق inight of the desire مسرع فزالهم وه عرفون است ووقيا 20/6 - 12. 62 (23) (3 62) كراز بادِ زلابي تحويج وتاب ي كردد

ببین بسوی چپانی بدیدهٔ انصاف کربی دصالی شکرهائتِ نزاران جبیت غرض زمویم برسان اوله و بوندی است وگرند این جمه تنبید برق و باران جبیت چرا نه بیشکر از خرمی کود بالد که آل او جمه تنبول آمد و منظور در تنای طافات شکرای قوقی آب گرد بدول شیر باگفت سوگند

(۱۳۹۱) إيا-يندگي سيرمحرص بلكراي

برا درصغیرمیرعبدالواحد دوقی بلگرای گل سرسدجین استعدا د بود- ونهال سرپلند فابلین خدا دا د-مصوّرانه ل صن صورت را باحسن سیرت آمیخند- ورنگ حیرت در دیدهٔ تماشائیان ریخند-

درصغرس صحف مجیدرااز برکرد- و در پانزده سالگی فنون عربی و خارسی و بهندی دا فرایم آورد-شعله آوازش دل سنگ می گداخت - وحس فرا غنش ایا سامعدرا تازه می ساخت -

از انجاکه کسب بروای ندندگانی و تخصیل اسباب کامرانی نقتفنای عبرشیاب ته در در نقف می در این نقتفنای عبرشیاب تا در در نقف می در انتخاص مالوف بر آمده شا بزاده مخطیم الشان بن شاه عالم را طاز مرد و تنت مرود و تنت در بردش اسید محیر استشرف در کا بی در ان و ننت نوکرشا بزاده محیر اعظم من قلدم کال بود

چون خلدمكان را بين عن مملك جا ددانی افراخت و شاه عالم باز كابل د محراعظم شاه از دكن براعیه عارب شنافندر و در میدان و حوله و برشتا دواز ده كرده از اكبراكیا د تلاتی فنت ن دو خود و محداعظم شاه درمرگه نقد زیری در باخت و نسیم ظفر بربرجم الربح شاه عالم وزید بعد فراع جنگ سیمی حسن كرجوان نازنین بود و سلاح در برداشت تاب مرارت بواشیا و دده بشیم خود

أمد وباحاضران كفت سلاح ازمن مكيريدكم ثاب وطاقنغ فاند- بمين كه درا زكشبير چراغ میاتش خاموش شد- ومردم فاک حسرت برسراندا فتندو بعد تجریز وتکفین بر وروازه وحول إورون سافتد چەن را دا مدوشدواشدسىدرگاى بىلاقات پىرشتانت-ادفردزىرخاك رفية بور- سطاقتها كردفائده مراشف-جنگ سلطانی بین شهرر سی الاول داقع شد سید محرص ببیت و مکیم ما د الذكورسن تسع عشرومات والف (١١١٩) برجمت في بيوست - أيدكر بمر "إنكاأشكو إ بيني وُحُرَّزُنَّ إِلَى اللهِ " (١١١٩) ثاريخ رولت اوست كرعلامة مروم مي عبد الجليل بلًا ي يافنة وكرفتار مالت بعقوني سيرهجرا شفف در كاي يخرير بنوده جائش بسکه در بزم تخیل جلوه بیراشد سویدای دلم چون مرد مک محو تماشاشد مركز كردش ما تيست بغيرال ول م محل ما دل ما يم دل ما منزل ما وصفي والربراب دريا گذر أرد اذكوش صدف بنيه كوير بدر أمد المردياد ماوسى زبليل عارى فيزو كريشاخ كلما دريمي ون الى فيزو أنخاب ازناز فوبان يت ويوسى كال داى ربيبل كرادكل يك يحن نشنيرة نشيون في المال المان ع بابى كشادكام المجميدة فاطرني آيد يسِيرقاصدوداشدكره زغيج دل يواى بال يُورِّنيم باع من است تكنين أواى كالم فكالم والمنت وارد سكون كانتناش والسكين لبل ئيازونازىلايكد كرفوش جلوه ى بخند دلانبها ی دستانی ازدای کفیک 出しばしかしらくをいるBT(176) غلف السدق مرحيد الواحد دوقي نكورج عروبارد ليذيراين ففراست

بحم ارث گلدستنداخلاق حمیده ونسخ بهام اوصاف بسندیده -منب مختصرات درسی حمیبل نمو ده و در فارسی استعدا دشا بسته بهرسانده بد

شوخوب مى رسد- وگانى خودىم فكرى كند- اين رباعى زادة فكرا وست

برحنید بودضمیر باکت روش بی رابمبری گام درین راه مزن بیداست کشم بیش بای خود را بیشم وگر نمی تواند دیدن

(۱۲۸) عارف جیمارف بلگرای

ا دُا ولا دمخدوم محدرکن الدین بلگرا می است ندس سرو که وکرنشریشش در دفتر اولیا عالتُدگذا رش با فت -

تولد هم رعارف روز مجد نهم ذى القعده سند أثنيتن وعشرين ومأنذ والف (۱۲۲۱) دست دا د - جوانى است سنجيده - وعندليبى است نورسيده - اوڭ ضى از دو د مان محدوم ژكن الدين كرېراغ سخى افروندت - وطرزموزونى از ميد عنيان آمونت - اوست

ازعنفوان شوربگلشت کوچ سخن خرامید-ودرن فارسی و جندی کمالی بیم رسانیدسیا شغر میندی که این نن را خوب ورزیده و غرالان ثاره در دام کشیده-برخی از میزان میشد در دُصل نانی نقاب از دُرخ می کشایشد-

بافقرمیت تام دارد- و بیشه بنام و بیام منی بردل ریش ی گذارد-

اری می ازرخ مها باشد رشته شی من از بنیه میاباشد تطع این راه توان کردیک تطع نظ خار بایت فرهٔ دیدهٔ بیناباشد بیکزیر می صنف بنظ جاده مؤد مرهٔ من برطاق تا شاباشد

ست علوم كم كمتنم زخم من جون مي مرد شايدا زمز گان او آمد بيام بوسير مشو برای کیا ہے ہاتشی مختاج ہے سنگ از جگر فولینین شرارطلب چون صريرخام نبود ناله ام را آفتی سرمه مي سازد بلنداواز فرياد مرا

دياعي

ختم آمره منشور ولابيت برثو انجام صحفة بدايت بر أو تعقیب علافت تو برما باشد جون مست مرار بربها بدبر نو ای دل کردی جیکاریای تو بخیر وفتی شلاش یار باید تو بخیر ورحسرت دیدارکسی فاکشدی ایسیل انتظار یاد تو مخبر صوفی گوید کر ما فدائیم ہم تراب گوید کر با فدائیم ہمہ این بروو بکار نولیش فندی دارند ماینم فدا و با فدائیم یمه

روسان العرفام الدين العدبلراي

يهين نام تارويخ أول اوست - مطابئ سن تسع وثلثين وماند والف (١١١٩) وافى است ازعننيرو ففاة عنانى مدب ومؤدب درمدانت سى كام الله را ادرفت دورفرت مرثوارش على سرالت ثمانى تربيت يافت ـ

منتق خى انقد كى كىدولى كىم ددى كى دارد وازقىدا بقناة عَنَّا فِي اول كسيكُ شُعرورست انشاكرد- ولا في وليستديثو اصي فكرير أورد اوست-ايزو المالة عرف في المدويا ي المنش دا الرقيا كرامت الم

الى ينافرنا كالى اوست

نَقْشُ دى ياريا مانى برير كارى كُونِيد جون ظرير في او اقلت بهارى نيد نُوان رَائِل مُوواد بُحِنْ عَاشَقَ ثَيْرِه رَكَى را كَنْدُكُومنْ عَنِ مِنْ الْمُورِيلَ وَي رَكَّى را مگروادنداعها زمسیها این فرنگی را عن كشنكان را زنده ساز دكا فرحشمت ا دُمنا رنگی نگرد دست استفنای ما داغ احسان بزنتا بدهمت والاي ما بركزا زدور فلك عشرت نصبب مانشد سرکشدازشور بخنی باده در مینای ما ى دندىملو بعسى بركصاحب خرادد درجهان امروزا زنس فدر ابل زربود گردكين ازجائب ما بسكه دردار درميان ما دياران سرّ اسكندر بود درجهان ازبسكه باشرصلح كل آئين مرا می شادم آفرین برکس کندنفرین مرا دربهارستان عفات الين از غازنگرم غني نصورم و نبود غم گليين مرا بىكىرشبسىرة خط تومى بنم بخواب سبربهجون بالطوطي شدبير بالبن مرا كسى كرمنكر مقحف يودمسلما نفييت میوش شیم خود از روی نو خطان زا بد گرزئی نغر گرفتند شکر بخشدند المج في يرك و نوانيست زفيفس محروم دخرردر الودكهواره الربيانها أيخه بايد در ثور برشخص سامان مي كند منت برشددمدف برگه گرا بد برست "عُلْمِينان واز دولت فرست افرون ي الود شدمرااين نكنه روشن ازلب فندان بق شاد انی کنداز مرک خود روشندلان ورت دیگر به عالم از گهر دارد محیط ناع آیادوش از فرندما حب جراست سكنشو انكسي برشيشة كردون زدن الم من داجهاك ازهمي بدكوبران چسانم گرفدانا کرده از اقرار بر گردد بتخاواد وانان وعدة ك وسلم مانح ورواد ووالم المناسية البجع داغ ناييات دل وكيدام چازعشق فود آگاه کردش مای الري بايدن من اي من ال 61 De Com 3 3 - 13 5 (11/2) بيدش في إحساك الشداموذ بنسب ففاء شرفيام دارد يحثور كالت

را از برکرد و مختصرات کننب درسی گذرانیدمیشن سخن درسایهٔ نزیبت میرانو ازش علم مىكندوفكرى مجيح دارد-اروست تا برنگشت من آن سروقامت می دود برسر فری چه آ شوپ فیامت می دود ى شودسرا بى نازان سبابى بىشدا آنچداز جنس نباز من بغارت ى دود لى دما غان جنون النكر صحرا فارع اند النزاب آباددل طي بيابان ويختند درجين أبداكراك غنياب بلبل دسرم زبربال فودكنديون بفيربيها ف غيدرا (۱۲۱) على - في علام سي المراي خوابرزادهٔ قاضی اصان الندندكور-جوان توش طبیت است كابی فاش ىكندوازمېرلوا دش على اصلاحى گېرد-ازوست ٥ ازىسكىسودم ازسرانسى كف يهم دستم رسائداً لميها چون صدف بهم نسنگهای خامشکن ای پری پیکر نزدمزل است شیشه دل נייוו פו אני פורצוניטענט پيرشْ نَشْخَ غلام في الدين فارد ئَي تَنْ غَشَى نُواب مبارز المل*ك مرملند* خان **تُون**ي بود والمن دىن دارد- دبائتب درسى اشتال نوره بينية بم رسانده وشق خى ازمر كوارش كى استفاده ى كند ا دوست م الريخ المرا يجرب دان کان د د الدور الموازی بنگای کا دور الدور الموازی بنگای کا السكرور ما ندة يوم أ فدا ي نوايم والي يدوره الزيدت الي كاي

ا دروزی کرکردواشت برکریش وای پردیا او نظر لطف نو کا بی کایی

دريراغ ديره ام بون ديدة لسل فروغ

بسكر جران الناي ذكرويع ناند

(۱۲۳) محرون سترمرکت السرملرامی

ا دُاولادستيكمود اصنعربلگرامي است كه ذكرش در دفر اولياء الدسمن كزير بافت - جوان شاليستداست - اكثر به دواوين وكنب فارسى وارسبده واخذ آداب وسشق سخن ارميرلوا زيش على نموده - ارومي آيد

عاشقم وصل یار می خواهم عندلیبم بهار می خواهم بهریک بوسه نا اُمید مکن کر نو این یادگاری نوایم يا على بهر تحتل دشمن دين مدد ووالفقار مي خواہم

با گناه دُ مد قرون محزون رحمت از کردگار ی خواجم

دعوى يك بوسدا زلعل بيش ى داشتم فط برون آورد و مار اكرد آخر لاجواب

سیاس جمین اَ رای از ل که نومهما رفصل اول بهمرا درسید- و دل و دیدهٔ تماشاتیا راسرها بَبْنشاط بخشبه يعلم گرم رفتار عرفها افشائدتا به نشا دا بی این مین برداخت و زیا ٱتنتهبن گفتار شعها كيازمد ناعره يربي سوا درا روشن ساخت - اكنون طوطي ناطقه فانح

فترى داندوناد خ افتتام بهوش موزنان كندسخ ي رساند

زنوك كلك من نفث تراويد كزونفور جراني است براد

الزناديخ اين اليف بيسند بكو" تخريرعالى كرد أزاد" عمل الله وروكرتا فيه سيان بندى جَذَافُمُ الله بِحَارِّتُن وَ الْخُ من چان یا زیان عرف و قاری و چندی آشنا کی و از پرسمیکده نفته

وصل قدى ي بيا يم- درع يى وفارسى عربامشق خى كروم ونورسان معانى دا

دراغوش فكريروردم عشق مخن بندى برجندانفان نبفناد - وفرمت نيفيران

این فلم و دست بهنداد - امّا سامعه را از نوای طوطیان مند ظی دا فراست - د

والقدراا زجاشى شكرفروشان ابن كلزير فصيبي متكانر-

معنی آفرینان عربی وفارسی خون ازرگ اندیشه چکا منیده اند- دستیدهٔ نازک خیالی را به اعلی مراتب رسانیده - افسون خوانان دسندیم درین وادی پای کیندازیم

بلكدرنن "نالكا بهميد" قدم سحرسا زى بيش مى گذارند كسى كرزبان فارسى و

سندی بردو ورزیره - و باسفیدی وسیابی آشنائی کا مل بیم رسانیره- بنفساتی سخن بْفیری پردازد- وسجل دعوی خاکسار را به بمرشها دن مزین می سازد-

موز دنان زبان بندی در ملگرام فرادان جلوه نموده اند- و دماغبا را برانخ صندل نز تا زگی و شگفتگی افر درده - لهذافصل این جاعه علیحده به تریم رسید و

شام معطری بردست بوشناسان حوال گردید-

النظامين تحرف في

عشبهٔ فرملیان ملگرام ورروزگار اکبر با دشاه عمدگی داغنبار داشندانده ادای فوتیت برافراشند-

شیخ شاه محد در ان مهد معاحب نزون و اقتدار بود- و بحکومت احصار قیام داشت- دا و در نظم بهندی اُسناد کامل بود- و گوی مکنته حجی از اقران می رافع جمیع مابرای این ننی امروز استادی اور انسیم می کنند- و بخش اور ایجان فرمیاری می تمایند-

آورده اندکودرسرزی ربیری چندو ارمکومت محلی داشت روزی با فرج خود بیم شکار بر آمد - انفا تا از فرج بدا افتا دو عبورش برسردی و انع شد در سواد آن دیر گزشتی صاحب بحال را دمیدکسرگین کا در ابارچه می سازد نام دفتر «چنیا» بود - و در سامه خود زیوری داشت که آن را در بسندی ان این "گویند- و ابر ننم سیاه در آن تعبیه کنند شنیخ نشاه همیراشاره باین ژبود کرده گفت:-«جه نوب بهنور بر کنول نشسته است

مجهنور زنبورسیاه و کنول نبید فرراگویند- ابریشم سیاه را به زبنورو دست را بنیافر سرخ تشهیددا د که درموزو تان بهندسننعل است- وحشق زنبورسیاه بر نبیلوفرنیز نزد نکندسنجان بهندم فررچینا بنج عشق بلبل برگل وحشق فری برسرونزد ابل فرس -جندیا بزبان شکستگی جواب داد که: -

« چينورنبيت گورونده است

بعنی حیل که درسرگین بیدامی شود-

شنیخ نشاه همگر اذبین جواب مخطوط نشد- و لطافت طبع اورا در بافت - و اورا بر اسپ گرفت در را بود و در نظر بهندی فائن و در لطافت و ظرافت و بدیم به گرفت در را به در آران با بحری که در نظر بهندی از منیخ شاه محرسبقت برد- دو به فراوان در سوال و چواب از چینیا است - و این دلبیل افر و فی قدر ست اکثر سوال از شخ شاه محرو و چاب از چینیا است - و این دلبیل افر و فی قدر ست به میا است کیسوال را فی البدیم به چواب بهم می رساند - دو این دلبیل افر و فی قدر ست بردزی شخ شاه محرو و چینیا برکنار در با می نشد بودند - دو تی شاه محرو چینیا برکنار در با می نشد بودند - دو تین دلبیل افر و فی قدر ست بردزی شخ شاه محرو چینیا برکنار در با می نشد بودند - دو تین دلبیل افر و فی قدر تا دو تین با برکنار در با می نشد بودند - دو تین در در با می نشد بودند - دو تین با بردی می این با بردی می بردی به این با بردی می با دین با بردی می این با بردی می این با بردی می این با بردی می این با بردی می با دین با بردی می با دین با بردی می این با بردی به با دین با بردی می با بی با بردی می با با دین با بردی می با دین با بردی می با دین با بردی می با بردی با دین با بردی می با دین با بردی با بردی با بردی با بردی به بردی با بردی

مِنْ اِنْ الْمِدِينِ مِنْ الْمُعَالِمُ الْمُعَالِمُ الْمُعَالِمُ الْمُعَالِمُ الْمُعَالِمُ الْمُعَالِمُ الْمُع « اول دوپ كو كاستى فين كر كئي سان»

سنى ددايام برشكال كرم شب تاب دربواى رفت-

بنيخ شاه محداً ن را ديده گفت: -"سيام رين مي كبيته اورين حيكن كوث دس" صنايرا بدايد واد . المن مته الى در الله بن سر تند كه وجد عفرك وتنتی ن**نینج ننیا ه محیر ا**ز سفر بخانهٔ آمد-چینها چیننم برگه آب کرد- چنا بچه از نزم دلی *و حا*نان دران مالن نُخْ شَاهِ كُمُنْتُ. دركم درگ دري سارم آي بها يو خيان ينادرواب كنت: ـ و لينيين يركب المن بني نو درس دي " ستنفخ نشأه محجر ورآ خرعمراستعال افيون اختنيا ركرد- واكثر اوفات دريشعربيح ا فیون می پر دا خت - و حینیا فذرح ا فیون می کرد - روز سے این دولم نوشنه در محل راسش من فرستادوانيون طلبيد: English Colonial Consider فيادى رياك يودى تهارى بودى بينيا وا بأفتها أبول فرسادكه روپالنداون مارست کی کام کی کیا د , heitely of of the شخ ناه گردا خوال وقوری رفته افاست افتیا کردو به نااین کم اشتال نروسا زمنطوات او سنان ورار الدي and the sale to this

بجبب دشت اوركونخ من سهج يربوابنت بهرمكي بهو أنكه ف سيفرى نتب بهمينتي بهكونت بيج جرو نن نتيسبس سون بب يج ربي اتناك مانصر کین کلس بین امرت بیوت بهونگ يهي تزاين چرنس انگ نگ کج راه بدن چندون دیکہت ام کربہو لو ساہ ال ما لا بيبن لبيش آه کل دري بن ر مرگ مد کرین کو جیوئی بران باس نو بار نل بنكث بهركش ملن سوسو بهاجيد حاك اد بردبنك منون فركبه كى بانك بيهارت كاك منظميده بده يحث أوكم الان لك ما يني ان المحت المعالم المعال تو که یا تب امی در و کرد ن نبی د کات شن پر اکن ب پر د بول د اگات يريخ بين ترنگ وروماند جوسات آئي من يا را كريك كوبيتين الممردوجون دس مائي مراسي مرك راج كالع مرك راج كا مرك المراج كا م o top of the following اين سه دول از من اوشند عشور ب してんしょうしょこうしゃしょんりんし . در کور ایک ایک ایک بند یاس

اه نه ساه بسارئے با ادام جیونت بهم کمدن تم سروسس کربا کرن سومت بره اُساس جرت اب تبدکت بن نا نهد منون سراوت نن تبت برت جای وه ما نهد در) سیدلظام الدین امتحاص به درمها یک

بن سیدعلا گوالدین بن سید تمره بن سید صدر جهان بن سیدعلا گوالدین بن سید فاضل بن سبد فرخ محد بن سید بلیره بلکرای قارس سره که دکر شریفیش در دفتر فقرا بخریریافت -

سیدنظام الدین شرهٔ روزگار و در وسیقی بندی بگانهٔ ادوارا سند- در عصر خودمنتا و کرم می زلبیت دوصفت مروت وسخاوت به مرتبهٔ کمال داشت و بمواره ملتی خاتمی وجود حاتمی دارنگی تا زه می بخشید- و در بحیث نکشه بخی و لطبیفه گوئی میرمیلسی براو

ابتداء مال دوق برنظرونشر بهم رساند- واین فن را از استا دان عصر سند نمود- دور ناهی سرآ در را در وکشب میندی ماکل گذشت و در نشهر مینا دس که بناء دس می گفت اخرای شرکیت و بها کاکسب نمود - و بهار فی عظیم بید اکرد - و در موسیقی بهندی از مازا دو تاک و سنگریت سازیک فی نوازی - و بحقق و مدفق این فن و تاک وقت شد از بنی سند که در بنا یک تخلص می کند - در و کن ب تصنیف کر و یکی تا و حید در کا

ما بران تن مؤسفی بندی در ان عفرا زاطراف دور دست بخدمت اوی دسین

ومشكلات رابط مي رساشير تد-

نقشهای اومشهوراست - و نوانند با دروقت ذکرنام اوگوش می گیرند و این او بی است صطلح ابل مهند-و در کلام میرز اصما شب گوش گرفتن سرساز تعظیم نبظر درامد

از بنجامه شفادی شود که در ایل و لابیت مم این رسم عمول است میرز ای فرماید سه

ا تش نفسان گوش نبعظیم بگیرند بهرجا کرمین سوخت را نام بر آبیر خواندن اوکیفینی داشت بعض او قات وعرش به استماع آن در مفام مستی و

جرت فرومی ما ندند- البانسان جدرسد-

استا داخقفین میطفیل هم میگرامی طاب صفیع حدفر مود که وقتی ا مساک باران شرسید همی شفیل مایگراهی که دکرش در دفتر فضلا رفت بخدمت سید نظامهم عرض کرد که از نایکان میشین تصرفها به عالم ظهور رسیده که برزیا نهرا دا شراست درین

ایام کر قبط باران و کارخلق خدا تنباه است اگر توانند تصرفی بهٔ ظهره ررسانند و به فریاه خلائن برسند فرمود بنده عاجز است و توانای مطلق جل شانهٔ بر بهرجیز قاور وصندلی

طلبیده و وسی دیوان خانوسیدهی فیفی گذاشت و سرصند لی نشست و راگ میکه غواندن گرفت ناآن زمان که مقداری از ایر ننگ پیدا شدو حال آنکه بقول مشهور

سمانی الساء قدر سر احد سیاما "ابری بقدر کف دست در آسمان بیدانبود سید می فیض عرض کرد که ندمت گرامی سیار تصدیع کشیدند - و برای تحقق شدك

تفرف این ندرا بر کافی است- برنیاست تا آن زمان کرابر بهبی شدوا طراف آسیان را فروگرفت و آن مقدار با ران بارید که روی زمین طوفا فی گشت سید

مح فی معذر نها کرد و فعلائق به دعاء خبر نثر زبان کرد بدند-سیدرا ما میندود نشری مشدر نام عشق بهم رسید- دخر نیز به میذب عشق کامل ل

اندست داد-رفت رفت رفت رازگل كرد-قوم دخريه برفاش برفاستند- ازا نجاكس رثنت

عبت ازبرد وجانب خکم بود-سیدمعشوند راگرفته به شاه آبا دیم دوزیوراسلام بوشاه در حبالهٔ در در وجانب خکم بود-سیدمعشوند راگرفته به شاه آبا در وجانب افغان افغان ماحب شاه آبا و مراسم اعراز سید نون الحدیجا آورد و مرت اقامت آنجا لوازم دمانداری نوعی که باید تبقدیم رساند

بعد چندی شورش سندوان فرونشست و سید به وطن اصلی معاودت فرمود وسالها برسند زندگانی کامرانی کرد- وغر هٔ درخیان المبارک سندنسع و تسعین و الف (۱۰۹۹) به گلشت روخهٔ رضوان خرامید و در میگر اهم مدفون گر دید مرح نز الله علیه -

چندگیت ازونقلمی آید:-

سنگ لاگی د ولت کرسرساکر ن جنون بان کوچر شرکا جو جنیه المت رسن دب بولت کلت د نت ایکده جسن ا د برن جبیت جنیو اوکت بوت نه سرمرکتنی سار چیرکنت که کهتا کو گفتن که و کهه شبیع دولس بهون سورس ال سنبیت کلس چیبین دیوس که دیکه کهنسار کانتهی رتبو دولس بهون سورس ال سنبیت کل ایجا رکا:-

الدى المراسية المناس ال

جيبي ساوك جاوك جل بمرس بركس سوكييهون رمت ند كميرى بدين لال مرمنا يك سوميرومن مونى كول سف بنجرى يخرر مبت نه جميرى بدن سالوكى سداد رسومها فهااومكارابسي من كى كهلونان كديون مين بياري تيري بن -: حکومرن کوفکو الله عن :-

چو چیزان چیت جدین شدیدی بده بیدن گرنش نه گائی بهار منی بهوری کری بهرمین جب جوگن جوگ انیته گنائی چو الله جوت جلى نه نهكى مدينايك گهونگهك چنجل الائي جهين دوكول بهبي بهلكي البججيد براجت اججه رجهائي

كوكى جندكى مركنك انك ويكبيت كوكهي جبايا جهت بهولل بركاس كى كوبكى اندير كاربيوبى سود كبيت كوكهى كالمان كلنك انياس كى مدهد کهی سا بسر لبینون کرنا رسب نایی کی سنواری بها مان کانه کی بلاس کی ادن بن بهائى جبديرى بن جهاكرى واريار دكيبيت نيلنا اكاس كى

(١١) دوال سرحت الله

بن سيد حيرانند بن ديوان سيد محيكه ملكراي ازا دلا دسير ويوان سيد محيكه ملكراي ازا دلا دسير محيط كاست كه ترجمه او در دفتر اول برزبان فلم حواله شد واوسواى فنبائل اربيم شهورسيدواره است ونسب اوبه سيرهج وعرف لمربن ي رسدكه اسم او ور ترجم سيدعم بلكراي در بهان دفتر شرکورشد

د إلى سيد عميك از عظاء عهد إدر و در سي ون وشياعت دموت دنياستي اولوان سيديك شرهٔ دوز کاری زایت و دچامت صوری را با دچامت مودی فراهم داشت ودر

مركارنواب احتشام مان ونوامج تشم خان عالمكيرى ونواب مرتفني خان

والاشابی عالمگیری صاحب اعتبار فطیم الافتذار بود بنگامی که مبشد ول بهای درعلاقهٔ نواب مرفضی خان در آمد- زمینداران قطاع الطرای نلوم ی با دشابی را از دست خاصدان بغارت بردند- نواب مرفضی خان بنا بر آنکیسرکشان به تر دوجروت مشهور بودند مناطی شدتا کراحکم براک کند- داوان سید کیمیکر این عنی را از چرهٔ نواب دریا فن - و با برا دران خود اوا شده برسرمفسدان رفت - و برخرب شمشیر راجهٔ آن صلع را با ایل و عبال دستگر برده

پیش نواب آور د- ونلو با مسلم میست آهر-نواب مرّضی خان نلویل را میضورفه ایک فرستاد- ونزود دیوان سید محمد کم معروض داشت - دیوان مور دیخسین و آفرین

- A

دیوان تاسی ویک سال ازطرف نواپ اخلاص خال خونشگی عالمگیری به مکومت سپونده وغیره محالات ماگیرنواپ مسطور از نواجی صوبریم اود ه

فامراشت

بعداری ل نواب اخلاص خان می لات ندکوره به نواب مرفعی خان مقرد گردید و نواب مرفعی خان بنابراد تباطسانی و بواسط آنگرنشش بهرسید معمیکه از مدتی دران الکرنوب نشسته بود- به آرزوی نام میرر اطلبید و مکومت محالات نفویض نمه د-

قفارا بعدیک ماه ازی نفند نواب مرفقی قال از منفست میا معدول اکشت و ما مدخال بسرواره است و ما مدخال بسرواره و اشترای خوارد شکی مان دیوان مکامنور مناف و منافر منافر

مبرسيديم يكيد به خير اندليش ها ك تخرير فرمود- نامره سيد در بنج اثنبت مى تنم كه شير الما ميراز ان بوضوح مى انجامد- ناممه اين است : -

^م از ان مرت کزنشریف مشریف بابن م*ل* انفاق و نتاد - چون حقیقت سکنه این دیار از دارد " وصا در سبه عشر لفی دسیده ما شدومی دسدچه احتیاج که درا ظهمار و فا تع با گرا م تنگراد برد: الا وروسرى تجصيل حاصل رو دليكن بمقفناى خروركد لازمة لبشريت است تكرار اظهرار ناجيار شد در حقیقت حفرت ننب ارگاه دیانت بناه سیدی میرسید میمیکد کدا زمنشا بهبر کیار این دیاراست «بيتين كيمسموع شريف كشنة ما شدكه آن نبرك بعدا زآني كزيجل سالكي رسيدا زوطن بركم سهرت بنجاه سال در ضدست امرا و ملوک گذرانده حتی گذاری و دیانت واری را بحدی رشا للك مدارعابيه برسر كاروصاحب اختيار مركار كفنية سزاى خسين وآفرين شد- بالفعل كرسال الا وي به نود كسنيده و فداى خود را از خدست بزر كان مطل ديده جاره كاربي آ فكه آمده بوطن أونسطيندنيا فت مفرنضي خان مرحوم رايحن برديا نت دكما لات اواطلاعي نمام بود غرض حود مه نو درا برنفسدسپدمنندم داشت-پون الهاحی بغایت کرد- ان کارسپد ببیش نرنت-بعدا آنی دوكه عازم ابن بركنات شدجل دور تمام مكذشت كمرغ روح نواب به أشيا نع عليين يريدكردة دريرگذكها زبين واقعه متنبه شدند تبيش از الكهميراز حويلي برآيد كوچها سريسبنندازانجا كيفالبيملام للبنيني است برا دران بمراه كه آبهن خائى به عادت واشتندر كاب ميررا مكذاشت نجالت بخش "برماية فسادشدند مبررا يون طاقت عود بدبلي نبودنا بيار تقدروطن منود حركت بي آمكر مسك لابه عصاكند متنفذ رنشده بالقعل حالت پسرى اين وتخلل نوكرى آن و شدرت افلاس كه نتنج ويات "است زیاده ازآن - وطلب کچری که باغوای حا در شال شده علاوه بر آن - اکنون مجز Co Sungible W

« در بهار موج حا دنهٔ کینا خدابس است هجان ناخد ا مدد نرسا ندند ا بس است نیند « مسموع است از در میشانشر بینه کراین تمانین از غنفاء خداست - کنون پند یای صامی نوانیم «كابن تستين را معتق مدا نسته بننيد حساب كشنده تبقير ضرمت يك ماه الإنت آن بي كناه «كننده ي وحتث السنة والدسكام

چون ابن نامه به خیران دسین خان رسید میرسید به به دا از مطالبه معاف داشت میکن سید رکمت الله این الابن میرسطورکه محاسب مننا زبود به زخمیت خود رفته به به به برگوا در بری حافر شدو بعد حساب فارتحظی حاصل کرده خود را بنی دمت جد بزرگوا در

میرسید کھیکہ بہ جناب میرسی طبیعی بن میرعبدالو احداکیر بلکرائ فنگ الله انشرائی هیک بعیث داشت و بعد خا نشینی او فاض را به طاعت وعبادت میروی دانشت تا آنک بنم شرر سیج الاقول روز سیخت ناریع و تسعین والف (۱۹۹۱) درج ارجمت آسود و بائین مزار میرعبدالواحد مدفون گردید -الاسید شیرالشدین دیوان سید بہمیکہ ہمراہ بدر تو دمی بود سید کھیکر عالمیم نای رامینی گرفت و اور اسرفوج ساخت سید شیرالت را این عنی گران آمد-وازید رئیداگردید و این فضیریا داز نفنید اسیامیدین ٹرید مرضی الله تعالی

سید جمهالتد درسر کارشا دخان مالکیری دا مراء دیگر نوکری می کرد تاآفکه سید جهاکی وسانطا برانگیزیز سید حمرالتدراطلب فرمو دو اوفر مان پدر را انتخال فود و در تیکی بیاز غم تفنگ جرع و شها دین بینید -

اما دلیان سید در مشاللد بن سیدهراند دخرندا دهٔ سیلطف الله بن سیدهراند دخرندا دهٔ سیلطف الله بن می سید می در دفتر فنداگذشت

سیدیمن الله درفدمت بدیز گوارثریت یافت و به نیا بت اولسرانی می در افت بیدیمن به می در بانت بیدیمن به

وض كرد كه حفرت حالا درخانه نشيبنند ومن خدمت بجامي آرم جديزرگوا دلنمس اوراقبول كرد-

سيدر حمث الد بكومت ما جمو وسيسواره وغيره ي برداخت ودرديا وراستى دقيقة ا رُدْقانُون فرونمي گذاشت - ومدمروشياع وصاحب عرم وعالي تيت بود واكثر مواضع قلب راتسخي كر دوسركشان رامطيع ومنقادسا خت- وازسركار خیراند^{نش}ی خان عالمگیری وا زسر کا رعب الصحد خان روشانی وامراء دیگر نیزمیالات فراوان داشت و با وار دوصا درسلوک بسند بده می کرد-ورست جزد

احسان كشادهي دانشت-

بعدر صلت جديز ركواربا بردارا عياني خود سيرحب بيها التدجانب دكن ب اردوی خلدم کال رفت و بادشاه را ملازمت کرد- روز ملازمت خلدم کان باشگش تحي إعظم ثناه فرمود كداين خانه زا دقدبي ماست وبدرش نلولارا ا زقطاع الطراقي بها درا د برست آورد-سير رهمت التربه منصب دوصدي وجاكيرازي الالاكال سرطس البديمنعب مدوي اي مرافرارك يافت - بعدوندى سيد التدوروكن فون شد-وسيد رحمت اللّه به جاكبري كه يافنة بو د اكفا موده بوطن رسير- وسراى ترسيت برا درزادة خود سيكرم الندس عاليد يسلم لور رفنة أقام ف كريد ، فروع سروسيالتها وفر فاند دامادساخت الرين جريث اولادسيرصيب الله دراً نام مى برد- أنام بروزل كركام از توالع كفنواست ولمهم لوركي ازقراى انام است. أغرسيد ومسي الندود لمي ورسيروج شرري الأخرسة تما نبعشرو أندو الف (۱۱۱۸) به رسيم في سوست نفش اورا در ملكهام آور ده به خاك ميردند- سید ترکمت الله در بهندی استاد عصر بود- علامهٔ مروم میره به بیل بلگرامی تعرفت فوش فهمی اوبسیار می کرد
درایام حکومت جاجم و با دفروشی از تلا فدهٔ چنشام من شاعر مشهور بهندی آوازهٔ کمل دیوان سید ریمت و الله درفن بهندی شنیده نود در ابه حاشیم محفل دیوان رسامیت روز سید ریمت الله درفن بهندی شنیده نود در ابه حاشیم محفل دیوان رسامیت روز سید دو به از منظو مات چنتامی در «انشیا الدکار» پیش دیوان نواند- دربی مقام اول «انشیا الدکار» را برنگاریم بعداز آن سررشتهٔ مقصد اصلی بدست آریم
درانشیا» به بهزهٔ مفتوح و نون اول مفسوم و نون نانی مشد د کمسور و بای نختانی مفتوح آثر الف به منی بی شنید و در الدکار» بروزن مجرن کا رصنعت فن پدیع
در انش الذکار» آن است کرمشه و شعیر به بلی باشد - فقیر را بنظر تشیح سرسیده که

معنوح احرالف بهی پی سبود الده رسیده که مسیده که و الده و الده رسیده که و النامی النامی کران آن است که شهرومشیه به بی باشد و فقیر ا بنظر تنبع نرسیده که کسی از دیا بخرد و فارسی این نشبید دا استخراج کرده با شدحال آنکه فی نفسیوج د آن بینا نجید در کلام فارسی شابه ی از و بیوان ملاطه و ری نفر شد و روم که می باشد و در نشآت میرزا جلا لای طبیا طبیا بهم بینی یا نشد شد که می باشد و در نشآت میرزا جلا لای طبیا طبیا بهم بینی یا نشد شد که می در نشات میرزا جلا لای طبیا طبیا بهم بینی یا نشد شد که می در نشات میرزا جلا لای طبیا طبیا بهم بینی یا نشد شد که می در نشات میرزا جلا لای طبیا طبیا بهم بینی یا نشد شد که می در نشات میرزا جلا لای طبیا طبیا به بینی یا نشد شد که می در نشات میرزا جلا لای طبیا طبیا به میرند با نشد

در مشاف برراجه را ی منم به بی می اید آن بی منم آب کُن آئید کی آئید کی منم بی بی منی گرادد آن بی منم وغود بی درساک نظرکشیدی م

ترای رسدناز ای دِرستان تونی چِن توری نیز به ادای این تشبه برداختی ک

را المنالا المناور الله المناور المنالية المنالي

موركات كويد: - على عرب وفارس بن تشبيرا درفن بيال أورده اندو المرسندورفن برلي محقيق مقام أنكر درمورت انخادمشير وشبر برنشزيه است ور سورت انتهيم - جه على تشبير وا تعريف كرده اندكام هو الدكالة على منشا ساكم المي كلاخكر بالكاف و تحويم "واز بنيا در بافت شدكه وجود تشبيه بي مفايرت المسند مشبه ومشبيه بي مفايرت منسه ومشبه بيت منسه ومشبه بيس منسه ومشبه بيس مفهو و فائل از وحدت مشب ومشبة بنريه مدوح انشبه واثبات يكنائى اوست منفه وينائل از وحدت مشب ومشبة بنريه مدوح انشبه واثبات يكنائى اوست بيشن عبارت بيون توكسي نيست " وارجون تولوئ" بمردوك مآل داردكم آن تشريه باشد-

وصنعتی دیگرازین ببیل در کلام طافطهوری یافتم که فضل نوفنسل علیه کمی باشد اگرچه این صنعت با مطلب کتاب کار ندار داما برای مزید فائده گریری با بدکه نتوان گفت زخوبان دگری می باشد هم توقی از تو اگر خوبتری می باشد بخاطری رسد که نام اول " نَکْتْیْنُلُ الشَّکَا بِنَفْسِه،" ونام نافی "تَفْفِیلُ الشَّیْ الشَّیْ الشَّیْ الشَّی الشَّیْ السَّنْ السَالِيْ السَالِ السَّنْ السَّنْ السَّنْ السَالِي السَّنْ السَالِي السَاسِلْ السَاسِ السَّنْ السَاسِلْ السَّنْ السَاسِ السَّنْ السَّنْ السَاسِ السَّنْ السَاسُ السَّاسِ السَّنْ السَّنْ السَاسُ السَّنْ السَاسُ السَّنْ السَاسُ السَّاسُ السَّنْ السَّاسُ السَّنْ السَّنْ السَاسُ السَّنْ السَّنْ السَّنْ السَاسُ السَّنْ السَّنْ السَّنْ السَّنْ السَاسُ السَّنْ السَاسُ السَّنْ السَّنْ السَاسُ السَّلْ السَّنْ السَاسُ السَّاسُ السَّنْ السَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْسَاسُ الْ

القصد دومهٔ جنتامن در" اثنيا النگار ً كم شاگردش نزد ديوان سيد رحمت الله خواندابن است ۵

> بهیوبرت ارکرت ات چنتا سن جیت بیمن وا مرگ بینی کی لکہی داہی کیسی بین

و پوان دخل کردکداین مثال مهاشیا النکار " نمی تواند شد زیراکه نابکارا مرگ نبینی گفت - ومشابهت چشم او باجینم آبونتا بیت شد - شاگردش این دخل ا مسلم داشت - د برگاه نزدجینشامن رفت دخل نذکوررا نقل کرد جینشامن بم اغترا

مود- ددوم رانشرداد

دا سندگی پین کهی وازی کیسی نین

واین عندامن ساکن کوژه جهان آیا و است و دو برا درا و بهوکس و مرام نیز شاعر خوش فکرشهور اند- چننامس در علی سنگریت سرامدا فران برد. و

sipting

ودرسرکارشاه شیاع بن شاچهان بادشاه باعزت بسری بُردواورانضیفی است «کمیت بچار" نام که درمیان خن سنجان متداول است ووب مدکور درانشیا النکار درگیت بچار داخل است -

الحاصل بنشامن ببداستهاع آن دخل مشتاق داوان سبدرهمت الشدشدو بنقر پینفسل دربای گذاک کدان بخت جاجئ می گذر د با قبائل خود به جاجئ رسبد - و داوان را دربافت - داوان لوازم مهان نوازی نوعی که با بدم عل آورد - جنشامی می نزد داوان اقامت کرد - و به مناسبت موزونی سصحیت گیرا افتا د - و کمبتی در وزن مع جهولنا جهند" در وصف شیاعت و جوان مردی سیدر حمت الشدنظم کرد - کمبت این است -

"كرت اكر جمل كهن كها دندبهن كى ترنگ كه دنه به "لا به "
"بير تهد كهن به كها دندبهن كى ترنگ كه دنه به "ل بلا به "
"بير تهد كهن به كني درج رس سين كوسور چهون اعد چها بو "
"كبو چل يائى غ ناه سناه يه رحمت الله سرناه آيو "
ولو الى درى نقارو فلعت درين شكين صلع كهن غانم في شاه من فرستا دا و ليون رسا نبدكه ي غواجم در صفور در الاقامت مها بات تو دراب آيكن فلعت آرا بم - ديوان رسا نبدكه ي غواجم در صفور دا لاقامت مها بات تو دراب آيكن فلعت آرا بم - ديوان در ضعور دو و ان اكر - و سرعيس كشيد را فواند و فلعت بوشيد و افعام برگرفت - در ضعور دو و ان اكر - و سرعيس كشيد را فواند و فلعت بوشيد و افعام برگرفت - در شهر من اله ي اله ي اله ي در كري الدين همه دي الله من اله ي اله ي

دیوان سیروسی النمرکانی داردد پیرای دس "نام-این بندسیددها الله کانی داردد پیرای دسی ان مراین بندسیده

کاری سطکاری کری کہری سرس سکیا ر وش باری چگت کی لوش باری بار سوہت بینی بیٹے ہر جہنین سٹ کی بہانی لوثت ناكن كنول دل انگ بيراگ كا ئي مانگ ساگ بهری الی بب یافی جب جائے سيام منون گھنسيام بين جيلا ليك لكھائے بهوند کان سمان کی کن مکین افلات كده من سونن نورك نهارو سارو يا ك آن بان کو کرت ہیں نین نین یاں سان دى لاكن سالت بويد ديكيرت بيبيت بران بوئی نزیبی تریبی کیو بهند بها منی بهر بمحمية في جن مول كئ كا دُيرت باديت بير سندر کمه جو کا حمک ایکان کویرنی نه این مند بین جوی بیرا جویا كراجاتي جمهائي شير دياري کي الحمد . بها تي منو جيلا دو تي توك بهو تي كرى بهوم بيراتي سوران دیگ مهندی دی چیا چواؤ سائ الله وي الله على أو مرين عن أول الله او کال سند کہن کی سی اُوی ہیں اور انديد بواد يندكي كلي بهتين كمود 36 of charter out to che you

يمات بهيل منكوكرت جملا كلاك لا كم اوورلست رو ما ولی موین موین بها نت مانوسبرن بإن ببركام منشركي يا ننت البهم كوب ثاكن مكس على كنول مكھ جا در ه طهرت کی دیکھ میور کریو کی گرکی کرا ڈہ گوری بهوری کورٹی تبوری بنیس سهائی بردری بردری بات سون پورت من کو آئی سان در این ای ای ای ای ایسان ایسان ایسان سان ایسان ایس ک سال ماندنی سال ماندنی ساک سر شر رود و در دون کول کیا گرد کر منها ر بمنافه منساق ستراث ورك للحاوث رجوار الله الرائي بي بي جاتي جمالي الرائي والم المراق في الدو وكرائد 0% 621 613 2 61 611 0% 7: 5: 55 2° 0, 5 61 Ju it into on In come of the side مونی والوگال کی من کید مونظی مانید Ein one par of siculated adjudge el. of el. of color of page Lie of By Justa Bligger

گهط لی گفات جی ای نظی سنگره بهوت کهن بیدم که به و شارین بیاری نام سن گری کهوم کی بهوم بیابران دئی مکمه چوم بیابران دئی مکمه چوم بیابران دئی مکمه چوم بیائن ائیس بیائن ائیس که دی بودی بیوائن ائیس که که به بیاری که به بی بران ائیس که که به بال که به بال که به بال که به بالو کئی انهین بست کویال بهن سبس کر ده بال بهن سبس کر ده بال کهن شابس کر ده بال کهن سانسک دبی سو و کرف اسیس کنی نام برانیس که ده بال کنی نام سانسک دبی سو و کرف اسیس

رم، مرعدا کالی الماری در الله خرد، کم

بیشنزنی قلم واسطی نژار گوش مسنهان را ازتصائیف والاجه مجازی وجه واقی نواند این اسلی بیشنزی می افتاند و طوطهان مند دا نیزا سے روحانی کی رساند-

رنبهٔ عالی از ان بر تربید دکرلب بر ترباد شاعری به منظومات بشدی کشاید در بان مختاط را به نظری دوراز کارا لاید لیکن احیاتی اگر نفسیده مجرب انتاس معالی می در بنابرها محید فنون تباشیری ازنی بهندی بری آورد جنانچ فود می فربایده

شرک ففل می پوشدی هشرم در نی سخن افدم گریری د با مین می می شده دید و با با ا

صرده اکشاعر بهندگی

مصردواكربن مصریم بیش كازبرا به عامد بر باکمرام است و درفنوای شر وبهها كامسلم خاص وعام- وعلامهٔ عروم و را به ملازمن ام برالام اسیرسین علی خان رسانیدو درسلک ندماء نواب منسلک گردانید- دوم تدورم شیر آنجناب نظم كرده وبیان و اقع برعالم اظهار آورده كه ب

"بهوانه او بوع كالسوكنين سوسيل"

" جيسو اعدنن جات بوي گيو مير جليل"

ازغرائب اتفاقات اکه چون این دوسه را عدد کرده شد بی زیادت دلفها اار تخ برآ مدر رحلت آن جناب بیبت وسوم رابیج الآخرست شمان و فلنین و

مأشروالث (۱۱۲۸) وافع نشد

ارْمنظوهات عالى مسكم ككي وروزن بيروىست-اين مبدكل ازان ين جيده مى شووس النام يويتى يركلي ابيف عما أن جيون جرال كوليكوبهال سمائي كيس باس كى بيانس بيانسولگ ايكسيام تم اديرى الك خوگ who will ding to sty تارسن الموسان يرت اخت جوشى كى كى جهار وت وليون والمهالسك كوت والرادي والرادي ويده الكيون والروال البرام بوقاتي كذارى يى يام BAVOROSIE FRED w Ellisan har بين ال نزيين واك في الذل على لوموندى برائ يات بهاد تا پیم کی ترکو کو تا ت on a sin Chandrick. الى ئى ئى ئى ئى بى بىلى down in widowally in and white will will will

كنول سابخه موندت نبيب كوس كور واجرين كوسندت الجل جور

ره) سیفلام نی بگرای

بهشیزا دهٔ میرهه را گهلیل بلگراهی-نزجمه او دفصل اول جلوه براست د در بن صل نیز به ادالای نا زک بهوش ریا

اگرچهکش در قلم وسخن فارسی دمبندی نفاذ دارد ا ما بشیخ سواد اعظم بهندی نفاذ دارد ا ما بشیخ سواد اعظم بهندی نفاذ دارد ا ما بشیخ سخر ا انتخاب این بای بخت می دایک تلک از این بای به سنان طوطئ در مهند دستان بخوی که گذش شکر افضائی شموده - و به بی طاق می درین بو سنان به نبیرنگی فکرش به ای درین بو سنان به نبیرنگی فکرش به ای در برگشند ده - جو برزیج مهند از نیز و منطی به این هست و انمودن جز ادکری ادکری داند - د بیاشنی شمین مهندی از قلم داسلی باین لطف متیا مافتن جی دادکری آله اند -

بهزاهمرا^{می}ن چون فصایر عربی نقیروا شعار بهندی بهر شهنید مطلی که د- داین

فطعه درسلك نظم كمشيدس

درین زمانهٔ کدارباب نفسل کمیاب است زیلگرام دوخص اند در سخن استاد

یکی امام زمان مسییر غلام علی محسی به شعرعرب مثل او ندارد یا و دگر جمان بهنر مسیدِ خلام بنی رساندنطرتِ او شعر مبند را بهمراد

نگامدار اللي بهيشد ايشان را بمُتُوسَلِ عُربي قُو الله الا هُجَادِ

ميرنوا جا جا تان مطهر د بلوى سَكَّهُ اللهُ نَعَالَى فَنْ تَعِربُدى ارْميرْعِلامْ فِي

افذ بمُود-

ازنتا مج فکراد" سکر مکرد" صدوم فتاد دم فت دولا است که آن را انک در در ان تام گذاشته در مگر " تا میکا برش "ک در در ان از برار وصدو بنیا و در جهار بیری

ور بن مام در است و رویر ما به برای در در سند برار وصدو بیاه و جهار برای این سال دول در خاتم کتاب درج موده و در رس سر او ده

نام مقررسافت منبش آنکه ازین کتاب نستی و خاطر جمع در سان رس می شود-

منى مُاند كُنزدا بل مندمقرد است كنفير وكيفيتى كدد انسان ازديدن يا

شنیدن چیزی بیدا منود- و بعداز آن استغراق کال دست دید آن را سس" گویندو آن خوال است - وکتاب " تورس" که ملا ظهوری دیرا به آن نوشند

این خی مردد و در مندر را کو بند- از ان به مالت

اول-« مشکارس» کرعبارت از کیفیت کمال محبث است که مردرااز دیدن ا باشندن اوصاف او بیدای شو در مجینای خینی که زن را از دیدن مرد باشنیا اوصاف او میم می رسد-

ووم دویاس رس او کا عیار دادگینیت کا ل کا است.

سوم در کردای دس کار عبارت از کیفیت کال عمارت

سررس" كيميارت اذكيفيت كمال شجاعت وسنا ومن وغيره است ر- ويهما تك رس "كحمارت الكيفيت كمال نوف است بهننس رس" كرعيارت ازكيفيت كمال كرابهت است فرا وبرت رس" كعبارت الكيفيت كمال تعجب است در این مانشن رسی مهر میارت از حالتی سنت که دران حالت بهمه لذنها محوشود و بمرنيك وبديكسان لايد- واصل مشاء ابن حالت ترك وتجريداست و درین کتاب اکثر مقامات را که از مصنفین میشین کم کسی میخفیق آن رسیده مسربه د ونازى تام آن تقامات راصل منوده شلًا فرق درمیان افسام دبهبرا و کهندنا و فرق درميان بين بدكرم وسوين دوت وفرق درميان كريا بدكدم وبود كمام. وسبب حداشدن انبرسبنوك وكهتنا دكرننيا ومانني ازمهشت نابكابا وجود مشركيب بودن ابن مجموع درا وسنها بهيدكهمراد انراقسام حالات است خوب بيان كرده-وديكيم ثقامات كنفضبل آنها اطالت ي حوايد بوجه احسن فسبط نمو ده - و درا. بجاد د اختراع مضامین دُنْنِ وَصِیالات نازک جه ندر نوت فکری حرف کرده - تمام نسنی از اول تا آخرتمشيات نام دارد- ومجوع كناب أشخاب وسحرطلال و أنع شده-وسواى ابن دوكاب كشبه منفرق شفهن مفيا مين لطبق بسيار داردو الملس تخلص ي كند - لين محتى محواست يعني كسكر در رس محويا نشد-وربن مقام مدوس ف وزع دولا أنهر دولسند معراها ت الربي كردك است اسى دوه و چندكر ث جيره دونوي كاشوو-اول - از الک دین -3013. Bes: سوادت با مكن مول سرس نيرك بها سك

ون تن من تين تلن لو بالن المد بكاي -: جورا برش:-

چند کمی جورد چتی چت سینهون به به ای سیس اظایو بی تمرسس کو یا جهو جا ن ادان مانگ یائی چت برنن:-

تیبی مانگ ندارن کن مدن جگت کون مار است بهری برئی دہری رکت بهری تردار

-: 07 20 1 197:-

المنبعض بهون اوترث ومنك براجات ك تان عون جون بون المنعث بمودمنك نبون برش مناسبة نان المناسبة المران مناسبة الم

كن بعثى گركول كى بينى كانى جاسك اب گركوت اوركى بجيئ كها ادبا

تنا دیخ آئیں دہریں ہیں دلکے ساتند ننا کی کی کیور جہت سے انت

ني المركوري بناى كي يال كي المرك الله

چھاک چھاک توناک سون پر پوچہت سب کا نو کئی ٹواسن ٹاس کی طبو ٹا سکا 'ا نو ۔:لنگن برشن:-

لات بناری کاف بون لست ادبر سکار منون ای بهار منون ای بهاست برید چند انگری بهار

برس دنیا دد بن سایک دد بخ نهان بهور سایکی که اد کر نو آن

ست لا دن المراد عاب الله

نبك سانس كى جهوك من باس نهبي تهرات -: روماول برت: -امل او دروا سگرین روما دل کی بھیکہہ بركهه ومكيتي سانس كي أواكون من ركبيه -: سیم کال برش:-نهین بیاری منظ او کیشو و سط مجار دسک گئ بہہ بہار تین بنی کی سکار -: 000 con and i al and the ديم مره لول مائئ جول رسا بين -: 07 He:-سیس میا دہرمون گد کھری میں ایک یای الني شياك يو المين نه وعلم سباي -: 0300 6:-المالية المالية -: Of Assign دون دا او ځ کام کام کام کام کام ایس Consider Solver Solver كريد من زام جكورا ورشي بانب لكم مين یک بنگج د بجهت بعنور بوت نین

دوم - ازرس بر او ده

-: 3/25/2/2:-

توب فر تربیب کو ایجئو ہر بہیا آئ سرت سلل سینیت رہت سبہل ہون کیائی

-:سکیا:-دہرے شرچوکی نگ جٹی یا تین ارمین لائی

چهاشه بری بربرکهه کی جن نیبه د هرم نسائی

-:الكرث جويثالملط:-

بون بالا جوبن جهلک ارجن بین درسائی جود بالا جوبن جهلک ارجن بین درسائی جود برگشت من کو بجن سیر بیزن مین آئی

-: ELEC. 9. 9:-

جون بيشق الربت كل جن بس ادمات

السين الله المست المست المست المائية ا

- اگرات بونبامگرد :-دادن باندی سانس مین بورسکهن سون لائی سومیرون بیه نهور بوئی بهید بین اسسی آئی

-: نبو ولا مكد لا:-

سكېن كېين لال آبېرن نيك نه بجرت بام من بين من كيت درت . بېرم لال كى نام بنشر ماره نيو د يا مكر يا :-

بنست سنست دنتیات لهدون روئی که شهم

-: \$5:-

نثیر اکبان ادگیان بین پرنم شدریت جائی جن گنگ بهر بائی ک ربی سرستی بهائی

- con one the

بون پیشند کو اولا ایلن انگ بنائی فی بهب کی باس لون سانس نه پائی مائی

---- Lpor do ;----

مر المرابع المرابع المرابع والمرابع المرابع المرابع المرابع المرابع المرابع المرابع المرابع المرابع المرابع الم

ment of the same

والمراج المراج ا

-: مرسااتن کاما:-

بون نبه بنبین لاج مین لست کام کی بهائی میوسلل مین نبهم جون اوبر بین در سائی

-: 4 / 3 / 10 :-

کان برت مرگ لون بری مرجبه لان کی بران کشط طهنک نوب جهنگ دهن لئی جب تان

-: 60 / C [10 /s:-

-: 2001:-

جب بنتا برکه راس بین رب جوبن جمکائی مدن بین برت دادس مده لاج سبت گهائی

-زوروز یاک سرواش:

د برک بری کبون ارسی نکهه کی سبس سهای شرای تعدید منون کرسکم دد دی نکس ورسای

-: مرسا وای ا:-

للهن بنی درگ کل لی پور بدن در اور اور این مکور این مکور

-: 1/2/16/201:--

如此此人

-: مد بهیا و بهیرا دیمیرا:-کت نبولیت نظری بهه پونجهت گهه با نظ دبهن انسو اگهن بوند لون جری بات کی ساتھ -: بهرور با دهیرا:-

باگ د برین بیری کهری بید مکهد بیری منها ر بهول جعری کرمین دبری آنکه بیری ججهکار بیرور یا دیسرا دیسرا

نبن لال تكرس درى كيبونه بولى بال بانهم كبت بين لال ارتبى تورا رمال بانهم كبت بين لال ارتبى تورا رمال

سی چری که در این در این می ماند در دای در این مومکمه ماند در در ماند در دای

-: 1.61.13..:-

المالية المالية

Election of the contraction

-: ساما شا:-

کمت مال لکه و بین کمیوید اجگت جه نا نهه گنگ تفاری اربسی شومیری ار مانهه -: اشه سبشهوک دکمتنا:-

نیری پاس پر کاس بر نبیرسیاس بسائ موکارن لبائی نہین آئے آپ لگائی مرکارٹ لبائی نہین آئے آپ لگائی

بیدمورت میری سدا را کمین درگن بسائی دربیت گوری دید بهدمت سونری موئی جائی

۔: روپاکڑیا:۔

چین بهدان روب خمگ او بت گت بههین آب جگت کون مارک بتیا موسر دین -: ما شقی:-

دېرت مانی درگن يون انسوا بند بسال سنون مانسرکنول شن جېرت کمت کې مال نون د سوا د پېرې پټکا:-

ز که زکه یو دیس نی شی چکه به کو اور کل جان ال بوت بین س ا نمان چکور د: الکنشما:-

که بردل کار دن کاری در آئی ناخد گره بردل کار لون بری موسی سوجوداند

-: 1:1:1: بينن كمبه لكمه لون ورى تيه جيكهم السوا أئى منون مده كرمكرندكون الكل كئي بيهر كهاتي -: \ w/j:-لكررسنكيت سولون ربي يون شيه نار نوائي منون بنی شیوکی کرئی سبل کام کون پائی -: l':2515:_ الى مان آه كى دسى جهار لو بر كر شيم يوكرو ده لس نال جنواب جونت يي دي -: 6 - 6 - 6 -كهن بنائك كال جون ريث بينداوير -: 6(d):-É6 26 000 2000 8000 6000 چين ستاكوسل يون سامين يائى -1 65° ;-الكريميادت بربسون لي باحد إلى نار It's the wift the the E wild Book Land of good ش چای پراندچیت پران مجدی ال

I sit is were or on the

- بمکرت نیکا:بهلین باکه نه آیهوجو اسا ده کی ما نس
پرتهم چهر مین باس لون کسی بیهو سانس
- بیکهن شیکا:بیرته کی جلت بریس کجهو که نهر سکی لجور
بیری حلت بریس کجهو که نهر سکی لجور
پیری دان بیکی خورا بجور

کردی یہ جو چکنیں ہرنت لاے سنیہ برہ اکن جو جھناک بین ہوں جہت اب کیہ ہراون سن بنہاک مکہد امکن ہر کہ سنیہ کہت انگی جرف برکہ سنیہ کہت انگی جرف برکہ سنیہ اگری انگی جگنیں دینہ اوس برکہ برگی جگنیں دینہ اوس برگی جگنی دینہ برگی جو گا نت برگی جو گا بات سکی جو گا بات برگی برق برگی ہوئی لہمایی نز سکی برگی ہوئی لہمای نز سکی برگی ہوئی لہمای نز سکی برگی ہوئی لہمایی نز سکی برگی ہوئی انگی کو کہروں او کری انگی کو کری کری ہوئی کی برگی ہوئی کی برگی کری ہوئی کی برگی کری ہوئی کی برگی ہوئی او کری انگی کری ہوئی کری کری ہوئی کری کری ہوئی کری ہوئی کری ہوئی کری کری کری ہوئی کری کر

1 de cr. 3 21 6% & who Lear

-: 6.

پیدسنگرستکه رست بکه بکه موئی جاند نثیه وربن برت بنت لون تیری کت درسات -: ا درجا:-

جيون جيون آدرسون للن بانب دين بنائي

بيون بيون برامن بن دن بي جي ويت بن تري

-: سن ال ال رون كوكون ك آ ك شك

شبن شولون آبی کررائی اردستگ شبن شان شیولون آبی کررائی اردستگ

نى سىجە بول بىلىنى ئىلىنى ئىلى

विष्टा दिला स्टिल

-: 4000000:-

عرب المراجي والمراجي المراجي المراجي المراجي المراجي المراجية والمراجية والم

· italianism

and the state of t

64 65 20 20 20 25 6 00 25 6

الرفيدة المسادد آئی وہ یانب مجری رمنین آج انہان حبيصة بورة ن مس كلمين مكست بورد بران -: L' L. L. ... لال ادبرتميرا رون جند سبرن تن ساخد ويجبى كن دين ليائے جوكيجي سند وين الف -: دیا ماق ایک :-بار بار برید کها درین دین چست لائی شک لکہو کچ بدن سون رادی بدن ملائی -: Le 200 192:-اکن روی بن ری بره کشیارت بی موه ننیشن پانی یای کے بور مار ہوں تو -: (2) () () 19pm:-شب تین درگ اون بی کاش بین کون جات -: 073 02 :-باكت وروبائي دور الك كان سينين كوچت چركيون آوى اينين ا -: (J. 1) 65 who dies of 2000 مشرارک را دری کو کول گفت وی

-:سونگه درس :-جیون بید درگ لال بہنوت تیہ بدن کمل کے اور تیون سے مکھ سس کی بھی شید کی نین میکور -: دو في ير نن :-کیجی سکھ گھنسیا م ہوں آج ہون کی ریگ الله جلای بون لیاے تاری اگ -1000 mg (1501:-كاك كسك يوفين كما صاحب ساك انان Ub com Low Lind of the Lut -: (1490):-كماكون واكى دساجب كمك بولت رات برسن بر میت بی کهان سنت مرحات -: (1) 600 books. كهون لياد شكسك كهون والوسند يائى كون بحادث جائدتى مده رست واسى آئى -: Willey in سرور طفرا نفاى ارباك باك براسك and I wing Bly Cla English which الله المان ا ما کسو کسو کان یک جنری سی آن

دروب جنگ کر چینیک اربیبانسی بون جلائے مارت دوبہر بھے نتیہ یہم گرمکیم ٹھک آئے -ایٹھ :-

چشت دلی ال نیرول و گسی چبت تین آئی مرکه نداگه انبیت کون جلیو بهان پیش دیائی دیائی -- جال کیبل:-

برهبینشن یون تین کرلمه چل کیل انند منون کمل جمون اور تین مکتن جمورت چند

- باوس مین سرلوک نین مگنت ا دبار سکیرمان

اندبد بو جا بين مدا جعن بين آن

جول جول جول شبه کمن بین گلی میرای کی ریت

من درا کون جهات بر سروا بهرا آ ک مکل درا کون جهات بر سروا بهرا آ ک

برت سیت کی درن تن کت نه او پرمای دید اگرن کون پاے کی و ہوم بہوم بی جها گی -: سراف رش: -

برگن کهبیت پاسسرمن روکه روکه کی پات بهرن کون چت بون دبرین سوکه جانبری گات -: لبلل باق:-

سیام بھیکھ سے کی گئی راوبی در پن ولام بصولبو بھیکھ مگرت بھٹی جت دیکبی نتب سیام -: بلاس الاق:-

درکن جور ا نظامت اربھو ہیں کر بلسای کامن ہے ہمیہ گود میں مود بہرت سے جا ی

et or Enduring Brites

-: 500 16:-بیندی اران کیول دی دال دخوتان برا ل الجيم بده كنيم من برن بهد على نوسلى بال -: 15 -- 15 9:-مانك بيج دمراً نكري دلانب نبيل بيت بهال Ul 6th comments was a sol - 19/ 0 روب گراس جوین گرسه مدن گرست کی جود بال در أن بن مد عمر بن آوت جلبن بلور -: 0/1/3/65 20:sto wind since to de school الك بينوركي يحيركون مارت يتور ولاي -:63/9/3/ 400 6:we Clar of Estad its الرقوان كى ملى كى سراى داكوي أس (0) of 10 1 homes of 9 Old or be cold of he of she charter ا براوب مری کری تو تور یوی آن 12/7/2/ 12/2/2 and the second of the constant

ا الصانوك بهاوا-سن مک تنها وه بربن که باک سوید تین جهاے ہوئے برن کنیت گری تیہ انسوا دھراے 一: いたいしいいとい: موین مورث لال کی کامن دیکیم سو بهای ری چیلی موری مکی تھی رہی مک لای سخ کستکارادای لى د سكويرت جون دي پريا اور ميث راونوین یی بی ایک دستان کی جیت -: J's' on Jo'':-ناكبر وكمائين كامني كيون رهبين مو بران بين شكيا ما يه منفد و يله رأى كون دار مری اکمی لی کئی دیب دری کون دار 2,101015 61 2 16: 6: 6: 6: 01 Ls. كل ارنيا لكيد منون من وث كلني بنائي -: 6 6 10 19:00 نا عُالُول الله الناسيل منصر لمد الوبهيكل بين كذبي مان ال ثول

بحيدايا في روس اکن کی آپنج تین نون جن جاری نانهد شفة ترود وبرث نمين ربيت ماكى جمانهد -: رسنگ بخس ایاتی:-كست بران جرري كون تيوت بين كر ما ن تىسب چىنى بويفىكى إكلى جنم ندان -: 59:04: سوا مناون کون عمتی بر بن بیب منگے برست بہر یہ باشم ہی شبو وی جدالے -: -: 1: سكرائي سنگ جندن گئي بيد مم رجها كاج سوء کان دکھ یا ہے کی جلیوجیت ہی آج یکوبانہ جن کردئی ہرہ ستر کے ساتھ كبيورى وانتمر سون البي كحيث الخذ ياتى دے بين اورسې بون ويون يې ج

دیگرنا بکا برنی بزبان ریجند دروزن رباعی بستداین دور باعی ازالقا

ازبکچادوت، ی ده مایخ ناز اسطی سون ی اسکانی کانداز

فاسه کی زبان سون جیون کیلتے ہیں تف برکان سکے نہیں بہنجتی آواز

آئين اگري خوب ايام شياب برنج اس کامجمنا به اب نون وچاب اندين دواكي اياب اين اگري دورسين دواكي اياب اين اي اي ا

-: 6.2.2

نور الله نبن اول نور می کو برگرو سبه ای با بران دکای با بیمان کا اوسب سرشط جو درست دکای با بیمان کا اوسب سرشط جو درست دکای آن درایل سوانت کی کئی رسایان جو بانت بھی من باغی اندادان در باوی الدکون کیهوای جو اون هی بیمان شد سمائی ادادان در باوی الدکون کیهوای جو اون هی بیمان شد سمائی

in see fold for my in

Later of a Charles of the Control of Charles

رات کون بنی جیون برات آئی رسلین ته کال بولی بال سکیات کیم پیاری کون بنی سنکی مل دیو سهم تو دیگی سکی کوک سم طار رین بره بهاری کون شب ان کینهین گیمات بین میری بین بردن کیسی کر بهرون تو کیم اجیاری کون بام کهیو جانی بهم اندرانی بنین سواب جیدر مان بهنی بون درگ کنولن تهاری کون بام کهیو جانی بهم اندرانی بنین سواب جیدر مان بهنی بون درگ کنولن تهاری کون بام کهیو جانی به اندرانی بنین دو تی منابع ماشی کونا کوکست:

بدن ہی چند نبان راہ بار دیکہت نین مرک پارا دہر تبان آئی سرائی ناسا کیر ڈھک رسلین دان دان دان دان دان دان مرک بات آن جئی سرائی کٹ منکہ کج گٹ ہی نین بیکی باتین یہ بات آن جئین اوگائی ابنی سب ستر توء تن آن منز بھٹی تو کون رنج منز منگ سترنا نہ جاہی ابنی سب ستر توء تن آن منز بھٹی تو کون رنج منز منگ سترنا نہ جاہی ۔۔۔

 ہاتھی اُٹھائی گٹ گریوں لچکائے دوا وہنوین نجائے ان بین مُکائے کے بنور بچائے ان بین مُکائے کے بنور بچائے جب بہائے سون دہرت یا فی لاگٹ ہی گٹ آئ تیری پیٹ وہائے کے

(٤) سير تركث المد قد ت

اسم سامی و فصل فغرا و شعرا شهرازهٔ جمیرت این اجزاست کاری میل به شعر بهندی می مود - درمانی عزفان را به زبان بهنداد امی فرمود -"هم مرکاس" نام رسالهٔ دار دشمرد و با وکست و بشنید و دبر بدوغیره که درمردم دام

است بیمی تخلص ی کرد قدری از اشارش ثبت ی شود م

مع من من من المراد و المراد ا

الله وي المالي ويمال الله ويال الله وي وه المعالم الله

بر منعد اگن سون بهونک دی نرمل کندن جوی چان ست نهان بره بے جمان سکم وکم کردمکم بهان بیول تهان کانط بی جهان دربتهان سیم چے جن بورا ہوئے تون دورت کھیرت آن ہم توتب ہین دی چوگی بران ناتھ کو بران ہم کسان ہت کھیٹ کے بودین دھیاں کے دلان اوین گیان کے باتھ سون ہوری درس کھلمان نتی رمت با بیت کی عقلین سب سکھ وقعہ یا چیس وکھ کے جیل مون داڑ کری تن کیم من بندم و واكبيل مون دُهوندُ مو كبيُّو بار بهولو کاری دین کو تا کو کہا جار ہے کینوں سکھ عان کے بڑی وکھن کی بھیر كياكيجي من جوى كُنْيُ كَذُوا كَدُرُ بَيْنِينَ لِجِيرِ يُؤمِدُنَ بِالْفَنْدِ كُولِي أَنْهُم مُولِد مِن بِيل سکھ گرسوں یہ جگست آنکھ مجوثون کمیں ای و ساق سون سر اثر آدی کوی con with with it con thing of. Englowed Light & Carl i Could جاری کامری دی اکیا سے she with an of which we بینی بریار ادری سدا کرت بید تار

میاموه من بین بهری پیم بینظ کون جائے جل بلائی جے کون نوسی چرہے کھائے اور اوره گئی آئی نہ برکریو نہ ہر چت چاوڑ برا توہ اندہی موسل ڈھول بجاؤ مرا

(٤) ميرعبدالواحد دوفي بلراي

سابق دفیصل اول بیان مخوده شد که اور ارساله ایست سمی به فشکرت ای گ در دهمف انواع نثیری دربن رساله طوطی ناطقه اش طرفه شکرریزی کرده و اشعار بهندی را به زبان نثیرین او امنوده - از انجاست م

> ر فون و امد کون بره کش کی دف جوت رین اه وس جاه کور اور ان مانسی موت کی بار پیر کیم کے رسان پیر پیر کی بات پیر پیر فیر نے کی گست کی بات

36 m/ 6/ 1/2 1/2 (10)

جوال فامل ماحب فنائل است رجة او در فعل اول كزنت نعر

بندی خوب مے گوید - ومضامین د لنشین مے آر د - برفے از ان دربن جریو درج می شود -

السكم كم دويا

-: مٹگلا چران:-بال بال کے بال کو ببوری بھید نہ پای سکھ نکت تین بالن ہیں کنگی لون نہ سما ی

-: 01.64:-

سد بهیومته مین من لئی جاک کرت انبت بینی تبری سیس مره کرت کو بینی ربیت -:مانگ برن:-

بھی ہیں کے ان کی اندا یہ بہتے سوے

مانک میکی جملت سریم راکی کل و کوے -: ایک سریم درائی کل و کوے

لال بیندلی جت الک لکے اُوٹ ایکان پہن سے انگ بیان بینان

المن على الحريث المراج على المراج على المراج على المراج على المراج على المراج على المراج المر

مِن جَلَى درگ بِين لكه جب لكه جبكى ترنگ

-: 51:-

بس بعیب انکی لکہت من باوت نہیں جین کن پر کاش نج گن کرین برجیک راس توثین -: کران برش: -

کنیا کبون کہ سکت تبہ ستا سیت پرکاس جاکائی بت کی کرٹ مکٹ ٹاک بیٹی باس - ناسا برٹری: -

اکن ہے ایکی کل ایک ال بن آئے اوجیت ناسا نال جن علم سے کمل لکھائے

-:()], as:

ادبرای دبریت کی بال سا دبریال

سینی اونفن ناس مگ ا دہر گاڈ مرنال -: ما برن :-لساماات رس ما بسا کیولن سوپیر وصنساال الكل من بينسا سور به كى لوبه -:00000:-لکھیٹ کھیواتیات سوالی دس ہی ناتھہ بعان اودی بون رکمینی مکرت بال بده مانحد -: (") ("):-دس مکت کی ہوت ہی جمال ہشن درسائی ج كرى دب جات يى پول بهرى بى حائى -: 01:09 5:-انگ نه انگ مینگ کی او مرگ انگھو ٹانھر تؤ مكروت لكي رس جرد يوراك بسيه مافد -:01,-56:-کھ دیے وا بدن کی ایان بین سب بین ما که بوت دی دی دی دی دی دی دی دی -: 01,00 والراز فرك المحت مرسك في E or E on i or & sin -: 01609:-

تو شو درای سویما جنی کیون د ال الجاشد

جند لکے بہو ڈی ای وقی کہری بال پیجنان -: کنتظرش:-بار او کوٹ کیوٹ کو دیکیہ کنٹے ابرام گہنیں لوں ان فح گرین ڈاریو ٹیکا سیام -: (3) لارا دارا كنظ لكه بهيوكنب ات ياب اكلنكت تمخركرت بين سيده بجونك من أب -: 01/6/1:-سکوری تو کنی کی جد کورت د ہر شکی بھانسی بھانسی کے گرین ست واکہ بسکھ -:014 سى بېنك سرلېت بىن ئوسو كىنى كى كوك ماتک ہیں دؤ ٹوک ہوی جرکہوک بنی موک -: (3/11:--ناد ناد لکی کرین نادین ناد نوای ولا دیا دیا کی اور دی ادی کای -:()]/\$\\:-ent eller d'as j'estirs with the forther than wind for الكيان لاران بنه ترسكيان دين اجي شرهارسده ب لرتين يرى سنده كف بيت -: بینی برش:-كويك اوماين سون ألى بلى كرين بده ساخف بيء مهنيين واکي منين پهنچت ايان المحقة -: 61019:-بهاوت جت آوت بين لكم الكرين حصب اين پورن بورن رس كيو منون كا نفط دى .من - روادل ري -مانگ انگ جوسیامتا مٹی الی تون دیکھ اُدر آن سو برگشی روما دل کی بجبکھ -: (2) () 2 () -:-روما ول نهد حان نون لکمه میسرسکھی رنگ کے شو تے منوتک چلیو ناجی ہر بہو نگ -: 02, 10 6 51 20:-لست یام کے سند پر نہیں سامتا زنگ رسوسو بهدكون درى سرجده رسو كلنگ -: (1) Pri Cul:-ال على مع مان أول الدي عدم الرب wold with ols since Johnson -: 03/151:-المحيورون وركي دريا شعة والات

سكهان كيجتى كون سرايان بودى جات -: 600 ای ری نیری لنگ بین الکه روب سرسات ماشن سب پر کاس ی وی نهین ورسات -:51:-كث الربيط كون البيط لون بهيو شط بره سنگ برگ بهوی بعیکه وبر مگ امیک کوانگ -: 3/03/6/6:-يرى نابع تركوالى برنى كرت كات بره خ بير كيت جان او بان بات بات -: 07.07:-ال کل واچران کی لبتی نه سمتا این با بردون سون سدا برست بن مانك -: 45641:-ور بسوادان دوله المانية الدور لادم ما ير ال برى المديد ويدلي --: (3)/ 60 8:--ايان كراو لاكت نبين واتن اوپ انه باديك روي -: 61/10/5 والإا على ون الله المعالية

-: 01.119:-

کیدہوں رس سان بین کے سکھا ہی سوری دیار تری تو جا سے دی ہے دی ہے کہ دی ہوں سی کی بیدہوں سی کی الی الی سی ہے کہ بیدہوں کی بیدہوں کی

سکہان سوبیکھ آ درس کی سہاوئی ہی کبیدہون منوہنی کی موہنی سی بینی ہے ۔ ۔ نیٹر ہرٹن:۔

باسرن ہو اینو اون امل ہوت واکونس ہی مین اولوکی لوک لوک ہے مہان مد مان یا کے مہان سمان مان ہمین دن واکون دن پر دہر ہوک ہے مہان مد مان یا کے مہان سمان مان ہمین دن واکون دن پر دہر ہوک ہے ہور ن پر کاس سدا سدا کو فواس و مجھورہت دو کہت جانین نن سوٹ کوک ہے یا کون لکنکت کلنکت کلیووی واکون تیرومی چندیال چند سم کوک ہے

-: ئاسارى :-سىلەن اخىد كىشىنىدى كىنىدى ئىنىن ئىلىمى ئىلىلى كىنىدى كىنىدى كىنىدى كىنىدى كىنىدى كىنىدى بىدە بىلاكى جىنىدى ئىلىمى جىنىدى ئىلىدى كىنىدى ئىلىمى كىنىدى ئىلىمى كىنىدى ئىلىمى كىنىدى ئىلىمى كىنىدى ئىلىمى كىنىدى ئىلىمى ئىلىمى

1.65.78.20

کانڈیکے کول کید ہون کا م کیل کا کر کوک دوی اسوک چٹ کھٹ بسیری بین جوہن شاک ما بتو مدی تزک شاک تاک کل کینے کے بھیکھ مباب تیری بین کید ہون کا ہوسدہ ہیکی سادھتا ہیں ہی تا سوھل جی ہی تاکون بکید کہ جہتری ہیں کلکا سروج بین منوع ما نسر ہیکی کید ہون جب جوج سی اروج شیر تیری ہیں - دام راجی برس -

کید ہون بند کی نے من بس کربیکون جلال پان پر منز بابنت ساجی ہے کید ہون پیر منکے منور تھ نبن کج ڈاری کمند کاری ات چجب جہاجی ہے درین اور بین کی نیب کوری کو جائیں نیک کمار چیب کوٹ کٹ لاجی ہے کری پیر راجی دبیت سوئن کو باجی یزیری روم راجی برھ الیبی سیمساجی ہے ۔: جالی ہرین :-

کری جوئی ار بین کرسا کرکری ہی دیکھ نبت اچنجا بھری رنجاگت بھا بی ہے سندر رسرت دفت سو بہونت راجت ہی دچنا رچر سے کرن بر ابی ہے ات بین سروپ ڈو ہاری روپ بھی سانچی ما نون کاریگر شین اچی سوتر ساجی ہے سکہان نرلوک کی سکیل سوچ سوچ ات میری جان بدہ جان جان نبیسا جی ہے سکہان نرلوک کی سکیل سوچ سوچ ات میری جان بدہ جان جان نبیسا جی ہے۔ سکہان نرلوک کی سکیل سوچ سوچ ات میری جان بدہ جان جان نبیسا جی ہے۔

آغاز کرده بود به انجام رسانید- و به افتضای نزیمی که درین تالیف اختیار افتا دختم كتاب برنظم مبندى دست مبم داده -چيمضا يغه لعبض الفاظ مبندى جزوفرقا فخطيم أ-وجوا برسلك كام قديم-ينت عالى الدين سيوطى رحمدالقد تعالى در تفسير ورفتور كى كويد يخت قولد تعالى طُرْ فِي لَهُمْ وَكُمْنُ مَالِي" إخرج إبن جرير وابوالشيخ عن سعير بن مسجوح قال طوى اسم المنة بالهندية" ونترشخ جلال الدين سيوطى ورتفسير أبيكر ميهسنل سخضى أزشيه له صاحب كتاب يرك لي نقل مى كنداد السندس م قيق الديباج بالهندية " وَنْمِرْشُحُ مِلال الدين سيوطى رم مى فرمايد" اخوج ابو الشيخ عن جفر بن محماعن اليه في الله عنهما في ولرتمالي بالمحل اللهي ماءك الشربي بلغة الهند على ونصاحت انفاق دارندكدابن آبه افقح آيات فراً في است وابرع بتيّات آساني. وفوع لقط بندى در كلام محز نظام معموص درين آب بلنديا برازع المب است فتم این کناب درسندست دستین د ماند دالف (۱۱۲۱) بو توع سوست - د فامرة أرام طليناريخ متح فين فشن لسك الولفد حيدًا أو تمال توزون كرده ام بيزور رياض سخن الله المام الله المعلى المنظم المام المعلى ا بیشم از با ران دادرس دعزیزان میجاننس آنکه اگر گزشیم حیثمی برین تناع حفيرانداز ندويا وصف عدم لياقت منظور نظرانيات سازند محلص رابرارمنا

> له در فنور بطدراج منفره ۵ مطبوع معرب که اثنان منفرا ۱ مامطبود مرف کلادر دادل -

عدد الهال على الما الليوة المرادر الم

ك درنشروانالف سفرهاس

وعائے بادارند- وسبرة احسافے برمزار ظاکساروا گذارند- اللَّهُمَّ صَبِلَ وَسَلَّمْ مُعَلِّلُهُ وَسَلَّمْ عَلَى اللَّهُمَّ صَبِلَ وَسَلَّمْ عَلَى اللَّهُمَّ صَبِّلَ وَسَلَّمْ عَلَى اللَّهُمَّ مَا يَعْلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ اللَّلَّاللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّالَةُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُو

2.

(۱) بعضر ۱ و کار بری مقد مصنف جه بحس میں وہ تمام وجوہ و اسباب فرج ہیں جبول عباب رسالت ما مسلم ادرأن ك اصحاب كونز الجبول برميروركما واس كيضمن من مسلما لول كي ابتدائي نابخ اور ونشكين عرميه كيم مطالح كوففهل ببيان كمياسيعة ت كى مدا فعت كم ليتمس تلوارا عَمَّا مِنْ بِرَحِيوِر بِهِو تُحْدِ اس كے بعد اشاعت اسلام كے واقعات ميان كيتے ہيں۔ اسلام كميملم اوريندني اصلاحات يكركري نظرةً إلى سبت - اوامرونوا بي تصوصاً مشاريما وكي فلسف كوسجهايا اوربينتي نكالا بهك مذبب سلام احول انصاف اورفو البن فطرت كمطابق ب اسكة آسانی کے ساتھ لوگون کے ول نشین اور دنیامیں مرق جہوا۔ یہ مقدم (۱۲۸)صفحات کا ہے۔ (١) حقد الله واستدر كيدر اصل كالباشر وع بوقي عدم سي تمام فروات ك عالات وراء بهن -قرآن مسية - فعدًا ورنار تخ يحاقا قابل تزويدها لول مصاتا ببن كرويا بها كالى اسلام كى تمام نرواتيال دةائ تجبن الشاعث خرب بين أب في تجبي جبرواكراه سي كام نهي بیا-اسیرانِ جنگ کیمنعلق بوروین مؤرخوں کی افترا پر د اٹریوں کی فلمی کھولدی ہے اور لیے لے طورية استكرويا بها الفنية اسران جنك كما قرعية نهايت رجان ونصفانه تناؤكما-مسيحقين كرك بيرثابست كيامية كراك جيدي بالفاظ بعني جنگ وجدل استعال نهي بهوئے-دوسر فيميري اوندى غلام ادريس بالفكي نزديدي بهافير ميضميري ان أبات قرآن مجيد يمعلا ورى بن يور وقاى الواليون كاركر واردبواجه ان مها حث كول معنف علام في الح تقىيرا ورفقاك اكترسى اللحل كية بس مثلاً فبالل عرب كيه انسا ميناء اطن كي تخين و تجوروم كالفوى تتذرح بنواف يؤذ الجداء ويروي والاستان فوواها أي فووا فالتي غودا فالتي الموافدة كالتوثيمين مسعود ويسر بيطنت ميناكسه بدوكة وسيامهم تشدونه وبنا تنسفك مي الشري تكريك مبياصف فاص بالحويبر لموقتة كواريدي ويان ماري فيليد الدي والنيب كما الانتها كالدوشي والي بيعد عرض كريك كما كما كما - Church Color Color Color Color Color ع عي منه المراكز القام "الاجتماللاج في ام تقاء الاسلام" اور Point with the interest of the state of the contract of the co HOGE THE CONTRACTION OF THE CO

تابل قدراضا فدكياب مولدی تعلام کھنیں معاصب یانی بنی کا نام نای نرجر کی خوبی وی کے لئے ایک قابل المینان ضم فالترم في المايت موا و وينى فوطعى كعين اوراس ك بين بوك كاحزيدا الحكام اور به به كدير رج عالين شيس العلامولانا الطافصين صاحب يانى بى كى نظر سكدرا ودان كى مرتن بواج - فويلشريف ولدى عبالسفال صاحب فيهى فاص طورير نهايت نوخ دامتامك اس كى تهذيب وترتيب كى معتفى وم فى الكريزي مي جودا كى دئے تھے فان ماحب أن صفات بجى بتائي بنائيلاش كرف والعكواسانى بواوزودوسر سعوالحة الاش كرع مكرث المذ كرفية تاكه صنّف كيبيان كو مزيد نقويت وتابيد بو-انگريزي بي آيات فرآن كا فقط سرجمة ا- خاراً فحاس اردد نوجميس المل ديتن كوجمح كردياا ونصف كالمهس اصل آييت مكه كومقابل بيراس كأنفيرح اردوز جر کھاہتے۔ انگریزی سے عربی کے اسماء واعلام کے نقل ہونے میں جس فذرو مشواریاں یں اس مرفطى مَداق دكف والي يحيك بي - خال ماحب فينمايت قابليد ومحنت محسانف سيكو و ن كتابورى ددسته الن شكات كليم كليا خوش كرآب في اس كتاب كي يحيح وتشخي مي نهايت جأا عن ديرى اورك ل يني ورين سي كام الله المراج الريد الكر الديد بحكر الديس وكام يرى الم كافت وناجود النول في النائي وياس ك في ومبارك باداو شكرة كم سين ال عقيقت به بحاكمتُ بنازاكمنيه كالبساطيم الشّان بي شي اورنا ورفز ازكنْ الربود وزبوقا أدبيم وكم كى بونا كى نفاساب يىك كواس الدوابكذاب كافريدى كرك قددانى واحدوك في جاكفان برعاد دوس شيئنان كانكر خائيده وملي كمرومون واعلى موادي ك يختل ورقال قدر وهم يك في ورثي ويكرني ويكر الله المناسع وجووي والحرك المراج المالية والمسائل إستعالى كالمتقرق في ومني عقد وشال عام اس كما الكابك و ١٩١٦ النان المالية المالية والمالية والمالية والمالة والمالة والمالة والمالة والمالة والمالة والمالة يَرُ مُن مُلِهِ مُنْ وَمُن وَاللَّهِ مِنْ وَلَا اللَّهِ مِنْ وَالْمُنْ وَالْمُنْ وَالْمُنْ وَاللَّهِ وَلَا مُن or if facility depleasing

ه موال الله الله الله الله على الله فادري ا

£.7

